حماسه سرائی در ایران

از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری

تحقیق در کیفیت تکوین و تدوین روایات ملی و نظم آنها بلهجات اوستائی و پهلوی و دری ـ حماسه‌های ملی و تاریخی و دینی ـ بنیاد داستانهای ملی

تألیف :
دکتر ذبیح الله صفا
استاد دانشگاه

تهران : ۱۳۳۳
چاپ پیروز

حماسه سرایی در ایران

مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

حماسه سرایی در ایران

از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری

تحقیق در کیفیت تکوین و تدوین روایات ملی و نظم آنها بلهجات اوستایی
و پهلوی و دری - حماسه‌های ملی و تاریخی و دینی - بنیاد داستانهای ملی

تألیف:
دکتر ذبیح‌الله صفا
استاد دانشگاه

تهران: ۱۳۳۳
چاپ پیروز

توضیحات

۱ ـ بدبختانه نتوانسته‌ام در املاء کلمات پهلوی و اوستایی بحروف لاتین، حروف وعلائمی راکه مستشرقان معاصر بکار میبرند استعمال کنم زیرا درچاپخانه ازآن‌علائم وحروف چیزی نداشتند، ازینروی برای نشان دادن :

آ از a
آ از â
یاء مجهول یا کسرهٔ ممدود از ê
ش از sh
ژ از j
ج از dj
چ از tch
ضمهٔ ممدود از ô   استفاده شده است

تصحیحات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۲ حاشیه	Virgie	Virgil
۵۰	۱۵	ازیرا	زیرا
»	۱٦	ست	است
۹۳	۲	وطیشفون	وطیسفون
۱۰۲	۲۱	ابومنصور بن محمد	ابومنصورمحمد
۱۰۹	٤	گوش	کوش
۱۲۰	٤	تر	تر−
۱۲۳	۲۲	زیر	زریر
۱۲٦	۱۳	جز آنگ	جز آنکه
۱٤۹	آخر	دیز گاهی	چندگاهی
۱۵۰	۷	مورث	موروث
۱۸٦	۲	حسن بن احمد	احمدبن حسن
۱۸۹	۵	ارزقی	ازرقی
۱۹۸	آخر	اسنکندر	اسکندر
۱۹۹	۱۸	گجستک ملعون	گجستک یعنی ملعون
۲۰۱	٤	قسمتی به	قسمتی از
۲۲۷	۵ حاشیه	E. Barthels	E. Berthels
» »	۲۰ حاشیه	الشاهی	الشاهنامه
۲۳۰	۱۰	بهمین	بهمن
۲۳۲	۱۵	می‌افگند	می افگند
۲۳۳	۲۱	بریایست	برپایست
۳۰٤	۹	وشا	وشاه
۳٤۱	۲۰	شکوه	شکوه و
۳۵٤	آخر	محمدو	محمد وزیر
۳٦۳	سرصفحه	حماسه های ملی	حماسه های تاریخی
۳۸۵	۱	−۸	−۷
۳۸۷	سرصفحه	حماسه های تاریخی	حماسه های دینی
۳۸۹	»	»	»
٤۰۰	۱٦	کلمه است	کلمه است)
۵۰٦	۱۸	شبمران	شمبران
۵۱٦	۵	اورا	افراسیاب را
۵۲۷	۱۲	لوشه	بوشه

فهرست مطالب

فصل سوم ـ حماسه های تاریخی (ص۳٤۳ ـ ۳۷٦)

فصل چهارم ـ حماسه های دینی (۳۷۷ـ۳۹۰)

گفتار چهارم بنیاد داستانهای ملی ص۳۹۱-٦۱۳

مقدمه (ص۳۹۳-۳۹٦)

فصل اول - شاهان (ص۳۹٦-٥۲۲)

الف پیشدادیان

(ص۳۹٦ - ٤۸۲)

ب - کیان

(ص٤۸۳ - ٥٤۸)

ج - اشکانیان و ساسانیان ، نظر اجمالی

فصل دوم - پهلوانان (ص۵۵۳ - ۵۹۹)

۱ - پهلوانان سیستان

۲ - کاوه ، درفش کاویان ، قارن ، قباد

۳ - پهلوانان اشکانی

۴ - آرش شواتیر

۵ - نوذریان

۶ - پهلوانان کیانی

فصل سوم - دشمنان ایران (ص۶۰۰ - ۶۲۹)

فهرست مآخذ

شرح شیخ ابی زکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی بر دیوان اشعار الحماسه گرد-
آوردهٔ ابوتمام حبیب بن اوس الطائی . چاپ مصر . جزء اول
تاریخ ادبیات آلمان تألیف آلفرد بیزه Alfred Biese چاپ مونیخ ج ۱
عنوان Niebelungen
مروج الذهب مسعودی ، پاریس چاپ باربیه دومینار Barbier de Meynard.
التنبیه والاشراف مسعودی چاپ لیدن .
الشاهنامه (مقاله) مجلهٔ العلوم ، چاپ مصر سال ۵-۶ (۱۹۳۸) .
دائرة المعارف بریتانیا . عنوان بیوولف Beowolf .
فردوسی (سلسلهٔ مقالات) بقلم آقای حسن تقی زاده در سال ۱ و ۲ دورهٔ جدید مجلهٔ کاوه
غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم ، ابومنصور الثعالبی چاپ زوتنبرگ Zotenberg
پاریس ۱۹۰۰
عیون الاخبار ابن قتیبه دینوری ، چاپ مصر .
آهنگهای موسیقی ایران (مقاله) بقلم آقای سعید نفیسی در مجلهٔ مهر سال ۳ شمارهٔ ۱
مجمل التواریخ والقصص. چاپ تهران (بتصحیح مرحوم ملك الشعراء بهار) سال ۱۳۱۸
زمان زردشت (مقاله) بقلم آقای پورداود ، مجلهٔ مهر سال اول .
یشتها ج ۱ و ۲ تألیف آقای پورداود
یسنا ج ۱ « «
گاتاها « «
خرده اوستا « «
نامهٔ تنسر . چاپ آقای مجتبی مینوی ، تهران .
یك نامه از عهد ساسانیان ، نامهٔ تنسر (مقاله) بقلم آقای جمال زاده در مجله کاوه شمارهٔ
۱۱ سال اول دورهٔ جدید
ایران باستانی تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا . طهران

الشاهنامه . ترجمهٔ فتح بن علی البنداری . با تصحیح ومقدمهٔ دکتر عبدالوهاب عزام
چاپ مصر ۱۹۳۲
دینکرت چاپ پشوتن سنجانا وداراب سنجانا در ۱۹ مجلد .
گنج شایگان - اندرز خسرو کواتان - مادیگان چترنگ چاپ پشوتن دستور
بهرام جی سنجانا . بمبئی ۱۸۸۵

زات سپرم ، چاپ وست درجزء «کتب مقدس مشرق» ج ۵ قسمت اول
کارنامهٔ اردشیر پابکان متن پهلوی
نکت الهمیان فی نکت العمیان چاپ مصر
بلوغ الارب فی تاریخ العرب چاپ بغداد
مثنوی مولوی چاپ علاءالدوله
فردوسی (مقاله) بقلم مرحوم ملک الشعراء بهار درمجلهٔ باختر شماره ۱۲ سال اول
سیاستنامه نظام الملک چاپ آقای عباس اقبال .
تاریخ بیهقی چاپ مرحوم ادیب پیشاوری ، تهران
الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی چاپ زاخائو ، لایپزیک .
الفهرست ابن الندیم چاپ لایپزیک
تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء حمزة بن الحسن اصفهانی چاپ Gottwald.
تاریخ سیستان طهران ۱۳۱۹ چاپ خاور بتصحیح مرحوم ملک الشعرا بهار
جشن سده (مقاله) بقلم نگارنده این کتاب شمارهٔ ۱۲ سال ۲ مجلهٔ ایران امروز .
زین الاخبار عبدالحی بن ضحاک گردیزی تهران ۱۳۱۵
تاریخ بخارای نرشخی ، بتصحیح آقای مدرس رضوی چاپ تهران .
چهارمقالهٔ نظامی عروضی . چاپ تهران (آقای سیدجلال الدین تهرانی) از روی نسخهٔ مصحح مرحوم محمد قزوینی
بیست مقالهٔ مرحوم میرزا محمدخان قزوینی (مقالهٔ مقدمهٔ قدیم شاهنامه. با مقدمهٔ مصحح) ج ۲ ، تهران بسعی و اهتمام آقای عباس اقبال آشتیانی
مقدمهٔ بایسنقری معروف بمقدمهٔ جدید ازمقدمهٔ نسخ معمول شاهنامه چاپ هند
کتاب عزرا و کتاب استر از سلسلهٔ کتب مقدس عهدعتیق، ترجمهٔ فارسی چاپ لندن، ۱۹۱۰
ترجمهٔ تاریخ طبری ، ابوعلی محمد بلعمی چاپ بمبئی
قابوسنامه عنصر المعالی کیکاوس ، چاپ تهران وچاپ اصفهان
تجارب الامم ابوعلی مسکویه چاپ لیدن
اخبار الطوال ابوحنیفه احمدبن داود الدینوری چاپ ولادیمیر گیرگاس - Vladimir Guirgass لیدن ۱۸۸۸ میلادی .
شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی چاپ بمبئی (باهتمام میرزا ابراهیم تاجرشیرازی)
فرهنگ انجمن آرای ناصری . مرحوم هدایت لله باشی .
« جهانگیری جمال الدین حسین انجو
« برهان جامع محمد کریم بن مهدیقلی تبریزی

جوامع الحکایات ولوامع الروایات عوفی چاپ وزارت فرهنگ (بانتخاب مرحوم ملك الشعراء بهار)
تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر (جزو انتشارات بنگاه وعظ وخطابه)
یك وزیر ایران دوست (مقاله) بقلم آقای نصرالله فلسفی سال ٤ مجله مهر شمارهٔ ۱ و ۲
تاریخ یمینی تألیف ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی ترجمهٔ ابوالشرف ناصح بن ظفر الجرفادقانی . طهران ۱۲۷۲
مقاله استاد برتلس E. Berthels در باب حماسه در ایران اسلامی ذیل عنوان ایران در دائرة المعارف اسلامی ج ۳
مقاله B. Nikitine در باب نشریهٔ مؤسسهٔ خاورشناسان آکادمی علوم روسیه بافتخار فردوسی در سال ۱۹۳٤ از مجلهٔ آسیائی ج ۲۲۸ ص ۱٦۲ - ۱٦٤
شاهنامه وزبان ارمنی (مقاله) بقلم فردریك ماك لر Frédéric Macler از مجلهٔ آسیائی مجلد ۲۲۸ ص ٥٤۹ - ٥٥۹
فردوسی شاعر جهان (مقاله) بقلم آقای سعید نفیسی (فردوسی نامهٔ مهر سال ۱۳۱۳)
انتقاد دانشمندان اروپائی راجع بفردوسی (مقاله) بقلم مرحوم فاطمه سیاح فردوسی نامهٔ مهر
راحة الصدور راوندی چاپ لیدن (۱۹۲۱ میلادی)
دیوان فرخی ، چاپ طهران بتصحیح مرحوم عبدالرسولی .
حواشی چهار مقاله بقلم مرحوم میرزا محمد خان قزوینی برچهار مقاله چاپ لیدن
جهانگیر نامه قاسم مادح چاپ بمبئی سال ۱۸۹۲ میلادی .
داستان کك کوهزاد ازملحقات شاهنامه
داستان جمشید ازملحقات شاهنامه
سامنامه خواجوی کرمانی در دومجلد چاپ خاضع . بمبئی سال ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ بامقدمه بقلم آقای سعید نفیسی
روضة الانوار خواجوی کرمانی (مقدمه بقلم آقای حسین مسرور سخنیار)
طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین پول Stanley Lane Pool ترجمهٔ آقای عباس اقبال آشتیانی چاپ تهران
معجم البلدان یاقوت حموی چاپ لیدن ج ۲
دیوان خطی عمعق بخارائی گردآوردهٔ آقای سعید نفیسی
دیوان منوچهری چاپ تهران .
گرشاسبنامه اسدی چاپ تهران بتصحیح آقای حبیب یغمائی
جشن مهرگان (مقاله) بقلم نگارنده درمجلهٔ مهر سال اول شمارهٔ ۷

الاغانی ابی‌الفرج الاصفهانی چاپ مصر مجلدات ۳و۴و۱۴
ضحی‌الاسلام تألیف احمد امین چاپ مصر ج۱
شعوبیّت فردوسی (مقاله) در فردوسی‌نامهٔ مهر بقلم نگارنده
نقابدارخراسان ـ المقنع (مقاله) بقلم نگارنده درمجلهٔ مهرسال چهارم شماره ۱۲ وسال پنجم شماره ۱
کامل‌التواریخ ابن الاثیر چاپ مصر
تاریخ‌الرسل والملوك محمدبن جریرالطبری چاپ لیدن
بابك خرم‌دین (مقاله) بقلم آقای سعید نفیسی سال اول مجلهٔ مهر
وفیات‌الاعیان ، ابن خلکان چاپ مصر
البدء والتأریخ ، مطهربن طاهرالمقدسی ، باریس‌چاپ Huart ج۳ .
دقیقی (مقاله) بقلم آقای تقی‌زاده مجلهٔ کاوه شمارهٔ ۴ ـ ۵ سال‌اول
سخن وسخنوران ، آقای بدیع‌الزمان فروزانفر ج ۱و۲
فردوسی (مقاله) ترجمه از برون مجلهٔ کاوه شمارهٔ ۳۶ سال اول
تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر رضازادهٔ شفق تهران
تذکرهٔ هفت اقلیم امین‌احمد رازی نسخهٔ خطی
رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمدبن زکریا الرازی چاپ پول کراوس . باریس ۱۹۳۶
مجله دانشکدهٔ ادبیات تبریز سال سوم
تحفهٔ سامی،سام میرزا پسرشاه اسمعیل صفوی نسخهٔ خطی
مجمع‌الفصحاء رضاقلیخان هدایت ۲ مجلد چاپ تهران
تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی چاپ برون
لباب‌الالباب عوفی چاپ برون ۲ مجلد
تاریخ گزیده چاپ برون ، لندن
نظامی ، مقالهٔ استاد برتلس در دائرة‌المعارف اسلامی ج ۳
اسکندرنامهٔ نظامی (شرفنامه واقبالنامه) چاپ مرحوم وحید دستگردی ، تهران
مثنوی ومثنوی‌گویان ایران۔ بقلم مرحوم محمدعلی‌خان تربیت مجلهٔ مهرسال پنجم
پنج کلید امیرخسرو دهلوی نسخهٔ خطی .
خردنامهٔ اسکندری نورالدین عبدالرحمن جامی نسخهٔ خطی
شهنامه قاسمی چاپ بمبئی
فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار ج ۲ تألیف آقای ابن یوسف شیرازی
جنگنامهٔ کشم اثر قدری چاپ Luigi Bonelli (ایتالیا سال ۱۸۹۰)

جرون نامه قدری نسخهٔ عکسی از روی نسخهٔ بریتیش میوزیوم متعلق به آقای عباس اقبال آشتیانی
شهنشاه نامهٔ فتحعلی خان صبای کاشانی چاپ بمبئی
جارجنامه ملا فیروز بن کاوس چاپ بمبئی
میکادونامه میرزا حسین علی شیرازی چاپ هند
قیصرنامه مرحوم ادیب پیشاوری
سالار نامه چاپ شیراز ۱۳۱۶ قمری .
آتشکدهٔ آذر بیکدلی چاپ بمبئی
حبیب‌السیر جزء سیم ج۳
حملهٔ حیدری باذل نسخهٔ خطی
کتاب حملهٔ ملابمانعلی متخلص به‌راجی چاپ ایران سال ۱۲۷۰
خداوند نامهٔ فتحعلی خان صبای کاشانی نسخه خطی
اردیبهشت‌نامه شمس‌الشعراء سروش اصفهانی نسخهٔ خطی
جنگنامهٔ آتشی چاپ تهران .
تذکرهٔ انجمن خاقان تألیف فاضل‌خان گروسی نسخهٔ خطی
تاریخ طبرستان ورویان سید ظهیرالدین مرعشی
تاریخ روابط ایران و اروپا در دورهٔ صفوی ج۱ تألیف آقای نصرالله فلسفی
کاوه‌و درفش کاویانی(مقاله) بقلم‌اوسکارمان O. Mann درشمارهٔ‌اول‌سال‌اول‌مجلهٔ کاوه
مجالس‌المؤمنین قاضی نورالله شوشتری
دائرة‌المعارف بزرگ La Grande Encyclopédie ۱۶-۲۰-۲۶-۲۸
مقالات ذیل :
حماسه (L'épopée) بقلم Ch. Le Goffic و V. Gardillon
حماسه در هند ج۱۶ وج ۲۰ بقلم Sylvain Lévi
حماسه دریونان ج۱۶ « A. Walz
رامایانا ج۲۸ « A· Feucher
راما « « «
حماسهٔ‌ملی ایران ج۲۶ « C. Huart
حماسه (L'épopée) ج۲۶ « Marcel Braunschvig
همر ج۲۰ « Paul Giqueaux
Jules Mohl: Le Livre des Rois, Tom I, Paris 1838
Benveniste: Ayâtkâr i Zarirân (Journal asiatique, Tom CCXX, 1932)
Henri Massé: Firdousi et l'épopée nationale, Paris 1935

Jules Bloch: Vrtra et vrthragna (J. as. T. CCXXVIII) d'après Benveniste et L. Renou, Paris 1934.

Marquart: Êrânshahr, Berlin 1901

A Catalogue of the provincial Capitals of Êrânshahr, edited by G. Messina, Roma 1931

Minorsky: Art. Tûrân, Encyclopédie de L'Islam,

E. W. West: Notes sur quelques petits textes Pehlvis, La Muséon VI 236–272

The Sacred Books of the East, Vol. XXXVIII, parth. IV and XLVII parth. V.

Pahlavi Literature im Grundriss der Iranischen Philologie B. II. Strassburg 1896–1904

The Book of the Mainyo i khard. The Pazand and Sanskrit texts, London and Stuttgart 1871.

Selection of Zâd-Sparam. SBE. V. Parth 1, P. 153–187

Anquetil du Perron: Zend-Avesta, Vol. II Paris 1771.

Barthélemy: Artâ vîrâf Nâmak ou Livre d' Ardâ vîrâf Paris 1887

Ervard Tahmuras Dinshaji Anklesaria: Great Bundahish, Bombay 1908

Larousse de XXème siècle, Art. épopée

R. P. Halleck: Halleck's new English Literature 1913 P. 24–31

Abel Hovelacque: la Linguistique, Paris 1881.

L'Avesta, Zoroastre et le Mazdéisme, Paris 1880,

J. Darmesteter: Points de Contact entre le Mahâbhârata et le Shâh-Nâmah, Paris 1887.

Etudes iraniennes 2 vols. Paris, 1883.

Le Zend-Avesta 3 Vols. Paris 1892–1893

Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan (Journal asiatique Série IX T. III)

Spiegel : Eranische Alterhumskunde Leipzig 1871–1878

Nöldeke : Das Iranische Nationalepos, Zweite Auflage, Berlin und Leipzig 1920

Geschichte der Perser und Araber zur zeit der Sassaniden, Leyden 1879.

C. de Harlez: Avesta, livre sacré du zoreastrisme, Paris 1881.

Hérodote: (L'Histoire d') traduc. de Legrand, Paris 1932 et de Larcher, Paris 1855.

Christensen: Etudes sur le Zoroastrisme de la perse antique Kopenhagen 1928.

Les Types du premier homme et premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens Stockholm et Leide 1917–1934.

Les kayanides, kopenhagen 1932.

Les gestes des Rois dans les traditions de L'Iran antique, Paris 1936

E. Browne, A Literary History of Persia, 2 Vols.

C. Huart: Art. Firdowsi. (Encyclopédie de L'Islam, T. II.)

H. Ethé Neupersische Literature im grundriss, B. II, Firdousi als Lyriker, Münschen 1872–1873

Sachau and H. Ethé :

Catalogue ef the Persian, Turkish, Hindustânî and pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, Part. I, Oxford 1889

Gaston Wiet: Art. Firdousi (J. as. Tom. CCXXVII. 1935)

Ch. Béridzé: Art. Rostomiani (J. as. Tom CCXXVIII)

Charles Rieu: Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, Vol. II, London 1881.

Supplement of the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, London 1895.

E. Blochet: Catalogue des Manuscrits persans de la Bibliothéque nationale, Tom. III 1928.

Lexique des Fragments de L'Avesta, Paris 1900.

Le Comte de Gobineau: Histoire des Perses d'après les auteurs orientaux, grecs et Latins, T. 1 Paris 1869

Mélanges asiatiques, Vol. VI.

Geiger: Aogemadaêtcha, 1878

Hetrel: Achaemeniden und Kayaniden, Leipzik, 1924

Hertzfeld: Art in Modi Memorial Volume, Bombay 1930, Archäologische Mitteilungen aus Iran, Berlin 1929–1930.

Benveniste: The persian Religion according to the Chief Creek Texts, Paris 1929.

Justi: Geshichte Irans im grundriss der Iranischen philologie, 11 Band.

Sir Coyajee: The House of Gotarzes: a Chapter of Parthian History in the Shahnameh, (Journal and proceedings. Asiatic Society of Bengal, New Series, Vol XXVIII, 1932, N.1)

Modi : Asiatic Papers, Bombay 1905

Andreas : Die vierte Ghâthâ

ای نام تو بهترین سرآغاز
بی‌نام تو نامه کی کنم باز

سرآغاز

مللی که سالیان درازدرناحیتی زیسته‌اند وبا حوادث آسان ودشوار برابر گشته و فتحها وپیروزیها بر دست ایشان رفته و شکستها بدانان رسیده است، ناگزیر داستانها و سرگذشتها از پهلوانیهای پهلوانان و آزار مهاجمان و تعدی متعدیان و جهانگشایی جهانگشایان دریاد ایشان خواهد ماند که درحقیقت خاطراتی از پدیدآمدن واستوار شدن مبانی ملیت آنانست وازهمین خاطرانست که چون برگرد هم آیند داستانهایی که نمایندهٔ عظمت وجلال قوم وجانفشانیها و فداکاریهای اوست پدید می‌آید و زبان بزبان و سینه بسینه می گردد وبا گذشت روزگارو تواترایام بجانب کمال و توسعه وترقی میرود تاسر انجام بدست شاعری استاد وتوانا ووطن دوست رسد واواز مجموع آنها ویابهری از آنها منظومه‌یی عظیم وجودانی پدیدآورد. چنین منظومه‌یی را که مشتمل بر افکار پهلوانی وآنارشجاعت ومفاخرقوم است منظومهٔ حماسی ویهرمانی خوانند وازاین منظومه‌هاست که آثارجلال ونبوغ وقوت قوم وزیبائی وشکوه زبان وادب وی آشکاراست وبهمین سبب اکنون ناقدان سخن بمنظومهای حماسی بیش ازهمهٔ آثارادبی توجه می کنند وشعرحماسی را بردیگرانواع شعربرتری میدهند.

درشناختن خصائص نژادها وملل جهان وچگونگی مدنیت و مجاهدات ورنجهای ایشان در تکوین تمدن و ملیت و نیز در معرفت بقوهٔ خیال وفکر ودرجهٔ استعدادآنها، منظومهای حماسی یکی ازبهترین وسایل تحقیق است وازینروی بر هر ملتی تحقیق در داستانها ومنظومهای حماسی خود ویافتن ریشه وبنیادآنها واجب است خاصه که حماسهٔ ملی عادةً مبتنی بربسیاری ازحقایق تاریخی وتحقیق درآنها وسیلهٔ اطلاع برسرگذشت هرملت درقدیمترین ایام زندگی است.

خوشبختانه ایرانیان پس ازهندوان قدیمترین قوم آریایینه که ازایشان آثارحماسی زیبا بلهجات مختلف (اوستایی ـ پهلوی ـ فارسی) برجای مانده وبعضی از آن آثار بزعم ناقدان بزرگ جهان درشمار مهمترین منظومه‌های حماسی عالم درآمده ویا خود بزرگترین منظومهٔ حماسی دنیاست اما بااین‌حال وباآنکه ازدیرباز هرایرانی صاحبدل و سخن شناس بسیاری ازابیات گشتاسپنامه و شاهنامه و گرشاسپنامه ودیگرآثارحماسی ایرانرا برصحیفهٔ دل نگاشته است، تا امروز کسی را سودای تحقیق در این منظومها و اصل روایات ومنشاء داستانهای حماسی وسرگذشت شاهان و پهلوانانی که در حماسهٔ ملی ما هستند در دل نگذشت و این باب ناگشاده ماند.

نزدیك بیست سال پیش محقق دانشمند آقای حسن تقی‌زاده که تحقیقات وی بزبان فارسی مشهور ومعروف محققان است درمقدمهٔ احوال فردوسی چند صفحه‌یی در نهایت تحقیق و استقصاء وبا توجه بکتاب معروف تئودور نلدکه[1] بنام «حماسهٔ ملی ایران»[2]،

1 -- Theodor Nöldeke
2 – Das Iranische Nationalepos

در این باب نگاشت اما سخن وی بیشتر ببحث در کتبی که مقدمهٔ ظهور شاهنامهٔ استاد ابوالقاسم فردوسی درزبان فارسی است ، مقصور گشت وفی الحقیقه در آن مقالت فاضلانه تنها جزئی از اجزاء موضوع (یعنی بحث درحماسهٔ ملی ایران) مشروح افتاد ومابقی چون بموضوع تحقیق نویسنده (بیان احوال و آثار فردوسی) بستگی نداشت متروک ماند .

نگارنده از آنروز که نزدیك ده سال پیش براثر برخی مطالعات وتحقیقات باوستا راه جست و بمطالعات فاضلانهٔ محققان اوستا شناس پی برد ودر اصل داستانهای اوستا بتحقیق وتتبع پرداخت بر آن شد که میان داستانهای اوستا وشاهنامه بمقایسه یی پردازد و وجوه ارتباط وپیوستگی آندورا بدست آورد . البته مطالعه وتحقیق دراین باب مستمرو بردوام بود اما هیچگاه مطالب شتّی که در ذهن گرد میآمد براوراق و صحایف مسطور نمی افتاد تا در اوایل سال هزاروسیصدوهژده که پایان کار حقیر در دورهٔ دکتری ادبیات فارسی بود ، پیشنهاد تعیین موضوع رسالهیی از جانب دانشگاه تهران بنگارنده شد ومن نوترین و مهمترین موضوعی را که شایستهٔ تحقیق یافتم بحث در حماسه های ملی ایران بود .

اما از همان آغاز امر بردشواری کار وسختی ودرازی راه آگاه بودم ومیدانستم تحقیق و استقصاء در این باب برنجها وبیداریها ومرارتها بازبسته و ازعقبات این راه هائل خستگیها پدیدار است وباید صحایف بیشمار در این باب از بیاض بسواد آید . با اینحال دل بدریا زدم و مردانه در این راه دشوارقدم نهادم وموضوعی برگزیدم که کار تحقیق درآن از حد رسالهٔ دکتری درمیگذرد وبکتابی عظیم میرسد .

اشکال بزرگ کار من درآنست که : روایات ومنظومهای حماسی همواره ازقدیمترین ایام تمدن هرقوم آغاز میشود و ازینروی قدیمترین عناصر تاریخی وماقبل التاریخ حیات هرملت درآن وجود دارد وبرمحقق است که برای یافتن این عناصر تحقیقات خود را از آن ایام کهن آغاز کند وتحول و تکامل وتغییر وتبدیل روایات وورود عناصر جدیدرا درآن دنبال نماید و اندیشه را از خلال قرون واعصار مبهم وتاریك وحوادث پیچ درپیچ ووقایع نامعلوم بگذراند وآنگاه ازاین سفر دراز ارمغانها با خویش همراه آورد تا بکار فهم حقیقت هرمنظومهٔ ملی آید ووسیلهٔ آشنایی واقعی خواهنده با اصل و اساس روایات وداستانهای آن گردد (داستانها وروایاتی که بظاهر از مقولهٔ خرافات واوهام است اما در حقیقت مطالبی تاریخی وواقعی است که باگذشت روزگار وتوالی ایام و تواتر اعوام بدین صورت درآمده) .

اطلاع براین عناصر مختلف تاریخی وداستانی وجداکردن آنها از یکدیگر و بحث در منشاء هرداستان ومبداء هرروایت وپیدا کردن زمان ایجاد داستانها وبدست داشتن موازینی برای نقد اشعار حماسی وتمییز نیك ازبد آنها خود محتاج اطلاعات جداگانه ییست که نویسنده یاباید قبلا ازآنها مطلع باشد ویاهنگام کار ومطالعه ازآنها آگهی یابد . فی المثل بحث در منظومهای حماسی ایران علاوه بر اطلاع اززبان و ادبیات فارسی نیازمند اطلاعات دقیق از ادبیات پیش از اسلام خاصه ادبیات اوستایی و پهلویست وچون عالیترین تحقیقات را در این باب باید درآثار محققان اروپایی جست،

پس اطلاع از یك یا چند زبان اروپایی و ادب آنها نیز برای مرد محقق لازم است .

گذشته از این دریافتن ارزش منظومهای حماسی هر کشور مستلزم اطلاع و آگاهی از منظومهای حماسی ملل دیگر جهانست ، اگر چه موجز ومختصر باشد ؛ از مقایسهٔ شاهنامه با بهترین آثار حماسی ملل جهان مانند «رامایانا» و«مهابها رت » متعلق بهندوان و « ایلیاد » و« ادیسه » یونانیان و امثال اینها ارزش و اهمیت این شاهکار جاوید زبان فارسی دریافته میشود و بنا براین مطالعهٔ بعضی از این آثار نیز بر کسی که قدم در این راه مینهد واجب وضرور است .

با اطلاع از این مقدمات و مطالعهٔ مختصری در اصل کتاب دامنهٔ کارو زحمت در تحقیق این موضوع دشوار ومفصل برخواننده آشکارمیشودودرمی‌یابد که من با بضاعت مزجات و گرفتاریهای بسیار تاچه‌درجه‌دراین کارشگرف رنج برده‌ام علی الخصوص که کتب ووسائل تحقیق ومطالعه درایران عزیزمادیریاب ودربعض موارد نایابست .

اما با تمام این احوال با زحمات متمادی نگارنده و یاوریهای بعضی از دوستان و دانشمندان در تشحیذ خاطر و عاریت دادن کتب ، و استفاده از کتب و وسایلی که شخصاً تهیه کردم و یا از دیرباز در اختیار خود داشتم : دشوارها آسان شد ودرهای تحقیق برمن گشاده گشت وسرانجام این کار عظیم بپایان رسید و کتابی مفصل در این باب پرداخته آمد که باسستی وحقارت خود درزبان‌فارسی‌تازگی دارد ودرعین نقص‌مستعد کمال است .

مطالب‌این کتاب بدین صورت منظم گشت که هریك‌ازموضوعات کلی‌را به **گفتاری** اختصاص دادم وآنگاه‌آن موضوع کلی و عظیم را بچند **فصل** وهرفصل را بچند عنوان تقسیم کردم تاهم مطالعه وفهم مسائل برخواننده‌آسان باشد وهم‌نگارش موضوع برای نگارنده بوضعی بهتر تیسیرپذیرد .

پیش‌ازورود بمباحث‌اصلی **مقدمه‌یی** براین کتاب درباب‌حماسه‌وماهیت‌آن‌وچگونگی اشعارحماسی - وتحقیق درمهمترین منظومهای حماسی ملل جهان نگاشته شده است تا حقیقت حماسه چنانکه ناقدان ومحققان معاصرمی‌اندیشندآشکارشود .

در **نخستین گفتار** کتاب ازتکوین حماسه و روایات و افکار حماسی در ایران و تدوین آنها از قدیمترین ایام تاریخی سخن میرود . این گفتار بسه فصل منقسم میشود : فصل اول در تکوین روایات ملی و حماسی ـ فصل دوم در تدوین روایات و داستانها ازقدیمترین ایام تاریخی تا ظهور ادبیات فارسی ـ فصل سوم درتدوین‌روایات ملی بزبان فارسی .

در **گفتاردوم** ازآثار حماسی پیش ازاسلام یعنی یشتها وایاتکارزریران‌وکارنامهٔ اردشیربابکان سخن رفته ودراراءهٔ وجوه قرابت‌ایاتکارزریران باگشتاسپنامهٔ‌دقیقی‌وکار نامهٔ اردشیربا‌داستان اردشیردرشاهنامه ، سعی‌شده است .

موضوع **گفتارسوم** تحقیق در منظومه های حماسی ایران در عهد اسلامی یعنی مهمترین ادوار حماسه سرایی در ایرانست . دراین باب پس از تحقیق اوضاع اجتماعی ایران بعد از غلبهٔ عرب و تسلط ترکان وارتباط آن اوضاع با ظهور حماسه‌های ملی و دینی و تاریخی، سه فصل بزرگ بعناوین حماسه‌های ملی ـ حماسه های تاریخی ـ حماسه های دینی آمده و نزدیک بتمام آثار حماسی ایران از انواع سه گانهٔ مذکور مشروح افتاده است.

گفتارچهارم کتاب مختص است ببنیاد داستانها یعنی تحقیق در داستان شاهان و پهلوانان ومنشاء روایات وافسانهای ملی از اوستا تا کتب تاریخی و داستانی پهلوی و عربی و فارسی . در این گفتار ریشهٔ داستانها و اسامی داستانی در قدیمترین روایات و آثار حماسی ایران یعنی ادبیات اوستایی و پهلوی جست و جو می شود و منشاء هر داستان و زیاده و نقصانهایی که در دو لهجهٔ مذکور وادبیات فارسی در آنها امیافته مورد فحص و تحقیق قرار می گیرد . این گفتار سه فصل بزرگ دارد : فصل اول شاهان ـ فصل دوم پهلوانان ـ فصل سوم دشمنان ایران (دیوان ـ تورانیان ـ رومیان ـ تازیان) .

امید میرود که با این بحث مفصل یکی از مباحث مهم ادبیات فارسی تا درجه‌یی روشن گردد وازاین راه خدمتی بایران وایرانیان صورت گیرد .

این خدمت اگرچه نا چیز وحقیراست اما چون ازصدق نیت و صراح عقیدت انجام یافته شایستهٔ آنست که مطمح نظر فاضلان واقع شود و با نقد و برشمردن معایب آن کاری که من آغاز کرده‌ام ختام پذیرد وحقی که آزاده‌مردانی چون دقیقی وفردوسی واسدی برگردن ما دارند گزارده آید .

تهران . اسفند ماه ۱۳۲۱

ذبیح‌الله صفا

☆☆☆

بعد از آنکه نسخ چاپ اول این کتاب قریب بدوسال پیش بکلی نایاب شد نگارنده قصد تجدید طبع آن کرد و بهمین سبب در برخی موارد از طبع اول که لازم میدانست تجدید نظرهایی نمود و مطالبی تازه که بعد از طبع نخستین بدست آمده بود بر کتاب افزود و بهمت آقای جعفری مدیر بنگاه مطبوعاتی امیرکبیر که محرّض مؤلف درچاپ ثانوی کتاب بوده است بتجدید طبع آن همت گماشت و درعین حال برای رفع نقیصه‌یی که درچاپ اول بود فهرست اسامی اشخاص و کتب و اماکن و قبایل را هم برای طبع اضافه کرد . امید است که این طبع با مزایایی که دارد مقبول نظر اصحاب علم و فرهنگ افتد و بر زلّات مؤلف ببخشایند . بمنّه

تهران ۱۵ مهرماه سال ۱۳۳۳ شمسی هجری

پیش گفتار

ماهیت و کیفیت حماسه

۱ ـ انواع شعر ۲ ـ شعر تمثیلی ۳ ـ شعر غنائی ٤ ـ حماسه ٥ ـ انواع منظومه‌های حماسی ٦ ـ خصائص منظومهٔ حماسی و عناصر آن ۷ ـ منشاء حماسه ۸ ـ شعر حماسی و شعر غنائی ۹ ـ حماسه در ادبیات عرب ۱۰ ـ خاتمه

۱ - انواع شعر

ناقدان پیشین در باب انواع شعر وچگونگی هریك سخنها گفته و دفترها پرداخته اند اما نتیجهٔ سخن با همه بحثهای آنان در این منحصر است که شعر را بسه نوع منقسم میتوان ساخت:

۱ - شعر تمثیلی [۱] ۲ - شعر غنائی [۲] ۳ - شعرحماسی [۳].

اگر چه ناقدان دیگر خاصه ناقدان جدید توانسته اند انواع دیگری مانند شعر حکمی (پندواندرز) [۴] و شعر وصفی [۵] را بر انواع مذکور بیفزایند اما حقاً آنها را از انواع مستقل و اصلی شعر نمی پندارند و معمولا در ذیل انواع سه گانهٔ مذکور قرار میدهند.

۲ - شعر تمثیلی

در **شعر تمثیلی** مقصود اصلی و اساسی شاعر نمایش زندگی و مظاهر مختلف آنست چنانکه در نظر بیننده بوسائل خاص مجسم شود. بعبارت دیگر شاعر باساختن شعر تمثیلی یك حقیقت و واقعه را از حیات عادی بشری و از اعمال یك یا چند فرد معین میگیرد و آنگاه با خیالات شعری و یا با مقاصد فلسفی و اخلاقی و اجتماعی خود نزدیك میکند و بعد دوباره آنرا با حیات و حرکت همراه مینماید و برابر دیدهٔ بیننده تجسم میدهد. بنا براین در شعر تمثیلی تنها بوصف اکتفا نمیشود و یا سخن از آرمان و آرزوی مجرد نمیرود. در شعر تمثیلی شاعر نمیتواند از عالم طبیعت بیرون رود، سخن از جهانی دیگر راند، صفیر از کنگرهٔ عرش بشنود و با فرشتگان راز گوید... و نیز نمیتواند بروز گارهای کهن باز گردد وزبان ببیان مفاخرومردانگیها و پهلوانیهای قومی گشاید.

شاعر تمثیلی مجاز نیست خود را در جریان حکایت و داستان افگند مگر آنکه خود یکی ازاشخاص وافرادآن داستان باشد، داوری او نباید هیچگاه از خلال سطور و اشعار آشکار باشد و بعبارت ساده‌تر شعر تمثیلی تنها وسیلهٔ تجسم وقایعی است که

---

۱ - dramatique ۲ - lyrique ۳ - épique ۴ - didactique
۵ - narratif

بنتیجه یی بینجامد بی آنکه از خوبی و بدی اعمال برای ما سخنی در آن گفته شود، یا شخصیت گوینده و سراینده در آن آشکار باشد.

۳ - شعر غنائی

اما **شعر غنائی** بالعکس با عالم معنی که مدار آن روح شاعر است سروکار دارد و اگر شاعر در چنین شعری دنیای خارج ومتعلقات آنرا موضوع بحث خود قرار دهد تنها از آن بابست که عواطف روحانی خویش یا دیگران را در بارهٔ آن فرا نماید. در منظومهٔ غنائی، همواره با عواطف شخصی و تأثرات و آلام و یا لذات و مسرات یك فرد و یا یك روح کار داریم. در اینجا سخن از وصف آنچه در طبیعت است نمیرود بلکه شاعر آنچه را که مطلوب اوست بچشم دل می بیند وبزبان عواطف بیان میکند. از دریچهٔ چشم مجنون بصورت لیلی مینگرد و آن سیه چردهٔ زشت را چون حور بهشت بما مینمایاند.

میزان و ملاك حقیقت در این نوع شعر عواطف و روح شاعر است. غرض و غایت شعرغنائی توصیف عواطف و نفسانیات فرد است و تمام عواطف نفسانی بشر از هرنوع که باشد موضوع آن. در توضیح شعر اخیر میگوئیم که نمیتوان عواطف عاشقانه را موضوع اساسی شعر غنائی تصور کرد و مثلا از میان همهٔ اشعار غزلهای عاشقانه را نمودار اصلی شعر غنائی دانست بلکه مراد از «عواطف نفسانی» تمام تجلیات عواطف و احساسات بشری است از احساسات دینی و میهن پرستی گرفته تا حیرت و عشق و کینه و تحسر وبیان غمهای درونی و حتی احساساتی که در قبال عظمت بی منتهای جهان و شگفتیهای خلقت و سرگشتگی در برابر اسرار سر گمشدهٔ طبیعت برآدمی طاری میشود.

۴ - حماسه

اما **حماسه** نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی ها و افتخارات و بزرگیهای قومی یا فردی باشد بنحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد.

موضوع سخن در اینجا امر جلیل و مهمی است که سراسر افراد ملتی دراعصار

مختلف در آن دخیل و ذی نفع باشند (مانند مشکلات و حوائج مهم ملی از قبیل مسألهٔ تشکیل ملیت و تحصیل استقلال و دفع از دشمنان اجنبی و امثال اینها چنانکه در شاهنامه و حماسه های ملـی جهان ملاحظه میشود) و یا مشکلات عمومی [illegible] مانند مسألهٔ خیر و شر در قطعاتی از اوستا و منظومه های بهشت گمشده و بهشت [illegible] میلتون) که جهانیان همگی آنرا ارج وبهایی نهند.

در شعر حماسی دسته‌یی از اعمال پهلوانی خواه از یك ملت باشد و خواه از یك فرد بصورت داستان و یا داستانهایی در میآید که ترتیب و نظم از همهٔ جهات آن آشکار است. از نقطه یا نقاطی آغاز میشود و به نقطه یا نقاطی پایان می پذیرد، ناقص و ابتر نیست و خواننده می تواند با خواندن آن داستان از مقدمتی آغاز کند وبنتایجی دست یابد.

در یك منظومـهٔ حماسی، شاعـر هیچگاه عواطف شخصی خـویش را در متن داستان وارد نمیکند و آنرا بپیروی از امیال خویش تغییر نمیدهد و [illegible] که خود بپسندد یا معاصران او بخواهند در [illegible] و بهمین [illegible] و یا شرح قهرمانیهای پهلوانان و کسانی که وصف میکند هرگز [illegible] نام خود و آرزوی خویش در بیان او داوری [illegible] چنانکه در شاهنامه و دیگر منظومه های حماسی می بینیم و هنگامی که [illegible] در این باب سخن خواهیم گفت.

در این مورد منظومهٔ حماسی با منظومهٔ تمثیلی (دراماتیك) تا درجه‌یی شبیه و با شعر غنائی یکباره مغایر میشود زیرا چنانکه [illegible] شاعر تمثیلی [illegible] حکایت از واقعهٔ خارجی خود را [illegible] میگیرد نه در سن » – اما در شعر غنائی وظیفهٔ عمدهٔ شاعر دخالت [illegible] در موضوع و آوردن آن بصورتیست که خود [illegible] عواطف و آلام و امیال شاعرانه [illegible] و شاعر [illegible] که خواهند بیرون کنند اما در شعر حماسی [illegible] شاعر با داستانهایی [illegible] شرح پهلوانیها [illegible]

مختلف مردمان یك روزگار و مظاهر میهن پرستی و فداکاری و جنگ با آنچه در نظر نسلهای ملتی بدو ناپسند و مایهٔ شرّ وفساد بود: آمده باشدو باید همهٔ آنها راچنانکه بود وصف کند و در آن وصف خود دخالتی مستقیم ننماید و خود را در صحنهٔ وقایع نیاورد و ازخود در بارهٔ آن اشخاص یا حوادث داوری نکند.

۵ - انواع منظومه های حماسی

چون سخن بدینجا رسید از ذکر این نکته ناگزیریم که در ادبیات ملل تنها یك نوع حماسه چنانکه دیده‌ایم وجود ندارد و درعالم ادب بیك تقسیم دو نوع منظومهٔ حماسی میتوان یافت :

نخست : منظومه‌های حماسی طبیعی و ملی که عبارتست از نتایج افکار و قرایح وعلائق و عواطف یك ملت که در طی قرون و اعصار تنها برای بیان وجوه عظمت و نبوغ قوم بوجود آمده و مشحونست بذکر جنگها و پهلوانیها وجانفشانیها و فداکاریها و در عین حال مملوست از آثار تمدن و مظاهر روح و فکر مردم یك کشور در قرون معینی از ادوار حیاتی ایشان که معمولا از آنها بدوره های پهلوانی تعبیر میکنیم و از این گونه منظومه های حماسی میتوان ایلیاد و ادیسهٔ همر و رامایانا و مهابهارت متعلق بهندوان و قطعات مختلفی از یشتها و منظومهٔ ایاتکار زریران و شاهنامهٔ ابوالقاسم فردوسی و بهمن‌نامهٔ حکیم ایرانشاه و گرشاسپ نامهٔ اسدی طوسی و برزو نامه و جهانگیرنامه و نظایر آنها را در زبانهای ایرانی نام برد.

در این دسته از منظومه های حماسی شاعر بابداع و خلق توجهی ندارد بلکه داستانهای مدون کتبی یا شفاهی را که علی‌الظاهر از بعضی وقایع [illegible] آورده و بتدریج بر اثر نقل و تخیل ناقلان کما و کیفا تغییراتی در آن راه جسته و حوادث و اتفاقات دیگری که اغلب زمانا مؤخر از آن بوده‌اند در آنها [illegible] ست، مانند یکی از ناقلان نقل میکند ولی فرق او با ناقلان در آنست که این داستانها را با مهارت و استادی بهم می‌پیوندد و از قدرت شاعرانهٔ خود در وصف [illegible] و در بیان عواطف و احساسات گذشتگان راهی که دیگران عاجز بوده‌اند [illegible] میگیرد.

دوم : منظومه های حماسی مصنوع : در این منظومه‌ها [illegible] شاعر

با داستانهای پهلوانی مدون و معینی نیست بلکه خود بابداع و ابتکار میپردازد و داستانی را از پیش خود بوجود میآورد. در اینگونه داستانها شاعران آزاد و مختارند بارعایت قواعد و قوانینی که برای شعر حماسی در میانست، هر گونه بخواهند موضوع داستان خویش را ابداع کنند و تخیل خود را در آن دخیل سازند. در ادبیات اروپایی از این گونه منظومه های حماسی فراوان داریم و از آن قبیل است منظومهٔ «هانریاد»[۱] ولتر نویسنده وشاعر فرانسوی، و من در بحث خود همه جا بامنظومه‌های حماسی طبیعی یعنی نوع اول کار دارم.

از این گذشته ممکن است شاعر حماسه سرا موضوع خود را از تاریخ روزگار پیشین حیات یك قوم بردارد که دوران نبرد و مبارزهٔ شدید با موانع طبیعی ودشمنان همسایه و مهاجمان و معاندان بزرگ بوده، و یا ازلحظات مهم تاریخی یك قوم که در عین تمدن دچار حوادث شگرف و انقلابات عظیم مذهبی و اجتماعی شده باشد و این حوادث و انقلابات بزرگ برای او همان احوال را ایجاد کند که در آغاز حیات ملی با آنها مواجه بوده است.

ازین طریق نیز ما بر دو نوع حماسه دست می‌یابیم: -

۱ - حماسه‌های اساطیری و پهلوانی که متعلق بایام پیش از تاریخ[۲] و یا مواضیع مهم فلسفی و مذهبی است مانند منظومهٔ حماسی رامایانا ومهابهارت متعلق بهندوان؛ و بعضی از فصول کتاب مقدس بنی اسرائیل؛ و منظومهٔ ایاتکار زریران و قسمت بزرگی از شاهنامه و سایر منظومه‌های حماسی کهن ایران مانند گرشاسپنامه و برزونامه و بهمن نامه متعلق بایرانیان؛ و منظومه های ایلیاد وادیسه؛ ومنظومه‌های سیکلیك[۳] متعلق بیونانیان؛ و حماسهٔ آلمانی نی بلونگن[٤] ومجموعهٔ حماسهٔ های کهن فرانسوی(شانسون دوژست)[٥] وبهشت گمشدهٔ «میلتون» و «مسیاد»[٦] اثر «کلوپشتك»[٧]

۱ - Henriade

۲ - یعنی روزگاری که هنوز تاریخ حیات ملی تدوین نمشد و تنها اطلاع ما ازآن ایام ازطریق روایات و داستانهاییست که اغلب با اساطیر آمیخته است.

۳ - Cyclique　٤ - Niebelungen　٥ - Chanson de geste　٦ - Messiad

۷ - Klopstock

۳ - منظومه‌های حماسی تاریخی مانند «کهنامه‌ها»[1] اثر انیوس[2] و «اورشلیم آزاد»[3] اثر تاسه[4] و امثال اینها و یا منظومه‌هایی که در عین آنکه مبتنی بر تصور و خیالست قسمتهای تاریخی نیز در آنها دیده میشود مانند «کمدی خدایی»[5] اثر دانته[6] و بعضی از قسمتهای «انئید»[7] اثر ویرژیل[8]. در زبان فارسی نیز ازین گونه منظومه‌های حماسی بسیار است مانند ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی و شهنشاه‌نامهٔ ملک‌الشعراء صبا و منظومه‌های دیگری که بجای خود ذکری از آنها میرود.

ممکن است موضوع حماسهٔ تاریخی زندگی یک یا چندتن از قهرمانان دینی باشد که با توجه بحقایق تاریخی یا با آمیزش وقایع تاریخی و مطالب داستانی بوجود آمده باشد. این منظومه‌ها که بر اثر استادی و همچنین اعتقاد شدید دینی گویندگان آنها ممکن است گاه بسیار دل‌انگیز و زیبا باشد، نیز اغلب دارای بسیاری از خصائص منظومه‌های حماسی است و از اینجهت باید در شمار آثار حماسی ملل نام برده شود. من اینگونه منظومه‌های حماسی را که اتفاقاً در زبان فارسی نمونه‌های بسیاری مانند خاوران‌نامهٔ ابن حسام و حملهٔ حیدری باذل و کتاب حملهٔ راجی و خداوندنامهٔ صبا و اردیبهشت‌نامهٔ سروش و جز اینها دارد **منظومهٔ حماسی دینی** مینامم.

در این کتاب همه جا جز در قسمتی از سومین گفتار، سخن از منظومه‌های اساطیری و پهلوانی (یعنی همان منظومهای حماسی طبیعی) خواهم گفت.

۶ - خصائص منظومهٔ حماسی و مفاخر آن

یکی از خصائص منظومهای حماسی همه جا و در هر زمان آنست که مدتها پس از حوادثی که از آنها سخن میگویند، پدید میآید.

مثلاً حماسهٔ همر در ادبیات یونانی نمایندهٔ مدنیتی کهن است که چندین قرن پیش از هومر یا شاعرانیکه منظومه‌های ایلیاد و ادیسه را [illegible] است. منظومهٔ فرانسوی رلان[9] که بعقیدهٔ غالب محققان متعلق باواخر قرن یازدهم

---

۱ Annales - ۲ Ennius - ۳ Jérusalem délivrée - ٤ Tasse
۵ - Divine Comedy ٦ - Dante ۷ - Enéide ۸ - Virgie
۹ - Chenson de Roland

میلادی است مربوط بحوادثی است که در حدود سال [illegible] میلادی [illegible]

شهنامهٔ دقیقی و فردوسی [illegible] حماسی فارسی نیز [illegible] عهد اشکانی ممتداست مربوط میشود.

منظومه های رامایانا و مهابهارت که فعلا از آنها به [illegible] نیز چنین اند [illegible] تعلق دارند.

بدین طریق می بینیم که منظومهٔ حماسی پهلوانی هیچگاه در [illegible] حوادث پهلوانی [illegible] آن حوادث است زیرا :

[illegible] حقیقت [illegible] گرفته میشود (مثلا ایجاد استقلال ملی ، دفع دشمنان و بداندیشان [illegible] آینده [illegible] ماند، بتدریج بدرجات فوق بشری ارتقاء میجویند و اعمال ایشان در شمار [illegible] عادات درمیآید . از جانبی دیگر کارهایی که در قرون متواتر و اعصار [illegible] گرفت بتدریج فواصل زمانی و مکانی خود را ازدست میدهد و با یکدیگر [illegible] بر گهایی که هریك بر آن میافزایند ، تفصیل بیشتری می یابد و آرمانها [illegible] مقاصد قوم در آنها بیشتر متجلی میشود.

این مقدمات محتاج بزمان طویلی است که که بجندین قرن [illegible] همین سبب می بینیم که همیشه منظومهای پهلوانی دیری پس از وقوع [illegible] حوادث پهلوانی و تکون ملیت و مدنیت یك قوم بوجود میگراید.

با آنکه میان دورهٔ نظم حماسیات ملی و دوره‌یی که موضوع بحث است ، فاصلهٔ بسیاری وجود دارد ، لااقل بنحو عام و بطورمطلق رابطه و تشابهی نیزمیان این دو دوره میتوان یافت و این رابطه امری ضرور و تنها درصورت وجودآن پدیدآمدن منظومهٔ حماسی وحتی باقیماندن حماسیات ملی امکان پذیراست . مثلا معتقدات و آثار مدنی و افکاری که در دورهٔ نخست (عصر زندگی پهلوانی) وجود داشت نباید در دورهٔ دوم (عصر زندگی شاعر) یکباره فراموش شود و یا جای آنرا عقایدی که سرا پا مخالف عقاید نخستین باشد بگیرد و اگر اتفاقا آن تمدن و معتقدات یکباره فراموش شد و شاعر با تمدن و معتقدات تازه‌یی مواجه گشت باید اولا تمدن و معتقدات فراموش شده را بخوبی بشناسد و با آن خوی گیرد وثانیا آثارونشانه های تمدن و عقاید عصر خویش را باآن نیامیزد و اشتباه نکند .

چنانکه قبلا اشاره کرده ام لازمهٔ یك منظومهٔ حماسی تنها جنگ و خونریزی نیست بلکه منظومهٔ حماسی کامل آنست که درعین توصیف پهلوانیها ومردانگیهای قوم نمایندهٔ عقاید وآراء و تمدن او نیز باشد و این خاصیت در تمام منظومه های حماسی مهم جهان موجود است و من نمودازی را از شاهنامه در اینجا نام میبرم : در شاهنامه تنها ازجنگهای ایرانیان و تورانیان و نبرد و ستیز آدمیان و دیوان ونظائراین امور سخن نمیرود بلکه این منظومه جامع جمیع خصائص مدنی و اخلاقی و فرهنگی ایرانیان قدیم نیز هست . درهمانحال که ما با خواندن‌شاهنامه از نبرد های ایرانیان برای فتح ایران و استقرار خود در این سرزمین و تحصیل استقلال و ملیت در قبال ملل مهاجم جدید و امثال این اموراگهی می یابیم ، در همان حال هم ازمراسم اجتماعی و ازتمدن ومظاهر مدنیت واخلاق ایرانیان ومذهب ایشان و حتی از عشقبازیها و میگساریها و لذائذ و خوشیهای پهلوانان و بحثهای فلسفی و دینی آنان ونظایراینهانیز مطلع میشویم .

با نظر باین مقدمه باید گفت : داستان های ملی ، روایات مذهبی ، آراء و عقاید ، خطراتی که از تکوین تمدن یک [illegible] برای تحصیل استقلال و عظمت ، نبرد با مهاجمان و معاندان ، بر انداختن رسمهایی

که خلاف منافع ملی تشخیص داده شود : بر روی هم مواد اصلی حماسه راپدیـد می آورد و حماسه تجلی گاه تمدن و یا قسمتی از تمدن یك ملت در لحظه ییست که بوجود میآید و یا در حال وجود یافتنست .

از اینجاست که گفته اند : هر ملتی بتنهایی و بسائقهٔ قریحه و طبع موجد و مؤسس اصلی حماسهٔ خویش است و شعرا تنها عمال و کارگزاران او در تدوین و تنظیم آن شمرده میشوند . یك منظومهٔ حماسی ممکن نیست قـابل دوام و بقا باشد مگر آنکه واقعا با این شرط بوجود آید و اگر منظومهٔ یك شاعر حماسی مبتنی بر چنین اصلی نباشد رنجهای او بنتیجه‌یی نمیتواند رسید و آنچه گفت بذهن عموم ملت راه نخواهد یافت و یا اگر راه یافت بزودی فراموش خواهد شد .

مسألهٔ دیگری که نباید ناگفته گذاشت آنست که منظومهٔ حماسی پهلوانی و دینی تنها در صورتی بوجود میآید و کمال می‌پذیرد که بـا ایام و لحظات خاصی از حیات ملی یك قوم منوط باشد و مراد از این ایام و لحظات خاص دوره هاییست که مردم با معتقدات ساده و ابتدائی خود بطبیعت و بطریق نا محسوس مشغول مجاهده و نبرد برای تشکیل ملیت و مدنیت خود بودند . از این طریق باید معترف بود که اولین اعصار حیات هرملت بهترین و مساعد تـرین ادوار بـرای ظهور و تکامـل اینگونـه حماسیاتست . بهمین دلیل در میان هر ملتی کـه تصور کنیم مـوضوع حماسهٔ ملی نخستین دوره های تمدن آن قوم است نه ادوار ترقی و کمـال استقلال و تمدن ایشان. در ادواری که تمدن قوم بمراحل کمال و ترقی رسیده باشد نیز ممکن است بر اثر بحرانهای شدیداجتماعی یا مذهبی (مـانند انقلاب بزرگ انگلستان و انقلاب کبیر فرانسه) افکار حماسی بسیار شدید در میان ملل راقیه پدید آید و بپیدا شدن حماسه های ملی تازه‌یی منجر شود . اما در ادوار جدید غلبه بیشتر با حماسهٔ مصنوع است که قبلا از آنها نام بردم و از این حماسه‌های مصنوع در ادبیات اروپایی فراوانست و من بموقع از بعض آنها یاد کرده ام .

دیگر از خصائص حماسهٔ طبیعی و ملی آنست که یك موضوع تاریخی که در روزگاری صاحب حقیقت خارجی بود در نهایت شدت با اساطیر مذهبی و داستانها و

و افسانه‌های ملی و خوارق عادات آمیخته شود ولی در عین حال صورت و نسق تاریخی داشته و عبارت باشد از یك سلسله اعمال منظم و مرتب و راجع بپادشاهان وپهلوانان و افرادی که هریك سر گذشتی معین داشته باشند و هنگامی در صحنهٔ عمل وارد شوند و در وقت معینی از این صحنه بیرون روند اما پیداست که این وقایع یکباره ابداعی و اختراعی نمیتواند بود. هر چه از جنبهٔ اساطیری و ابهام روایات کاسته شود و وقایع تاریخی و واقعی و معین و صریح بیشتر در حماسه راه یابد، از ارزش حماسی روایات کاسته میگردد و برارزش تاریخی آن افزوده میشود. شاهنامهٔ فردوسی دارای این هردو جنبه است: تا اواخر سلطنت گشتاسپ وقایع بیشتر داستانی است ولی چنانکه بجای خود خواهیم دید از آغاز سلطنت بهمن روایات داستانی وتاریخی بهم آمیخته میشود و از عهد پادشاهی اشکانیان داستانها و روایات اساطیری تقریبا وجز در بعض موارد مبدل بروایات تاریخی صریح میگردد و بدین ترتیب ارزش حماسی شاهنامه از میان میرود و بالعکس بر ارزش تاریخی سخنان استاد طوس افزوده‌میشود.

داستانها و روایات قدیم اگرچه مأخذ و منشاءِ حماسه است ولی بتنهایی از مزایای یك منظومهٔ حماسی عاطل میباشد و در آوردن آنها بصورت کامل حماسی یقینا نتیجهٔ طبع وقاد و هنرمندی و قدرت استادی است که همت برنظم آنها گمارد. این عمل ازراه افزودن عناصری صورت‌میگیرد که بعضی از آنها تنها معنوی و بعضی دیگر کلامی ولفظی است. آهنگ پهلوانی و طرز بیان و انتخاب کلمات و عبارات و دقت در استفاده از آنچه‌برای تحریك حس پهلوانی مرده لازم است، چون‌جمله‌گی با هم گرد آیند باعث میشوند که یك‌روایت پهلوانی ساده‌وغیر محرك وخشك بمنظومهٔ حماسی زیبا و محرك ودلپذیری مبدل شود. شاعری که درتبدیل روایت پهلوانی به منظومهٔ حماسی از این عوامل خوب استفاده کرد اثر او شهرت ملی و جهانی پیدا میکند و هرچه قدرت شاعر در استفاده از آن وسایل کمتر باشد اثر منظومهٔ حماسی او ضعیف تر خواهد بود و این اصل را توجه مختصری بچند منظومهٔ حماسی پیش از قرن ششم که بدست داریم و در رأس همهٔ آنها شاهنامهٔ استاد طوس قرار دارد، مسلم میکند، و ای بسا اشعار حماسی که از روایات پراگندهٔ ملی در همین ایام

پدید آمده و از میان رفته است و تذکار نام **شاهنامهٔ مسعودی مروزی** در اینجا کافیست و گویا در قرن چهارم که مصادف با قسمت بزرگی از زندگی فردوسی است روح حماسی در ادبیات فارسی بنهایت نضج و کمال رسیده بود و این بسطت و کمال بشخص فردوسی ختم شد و پس ازو راه تنزل گرفت و در اوایل قرن ششم بضعف و انحطاط پیوست زیرا ظهور روح حماسی نیازمند محرکاتیست، محرک روح حماسی در ایرانیان پیش از اسلام فتوح و عظمت مقام تاریخی آنان در جهان، و در اوایل عهد اسلامی شکست از اعراب و پدید آمدن حس کینه جویی و انتقام و اعادهٔ استقلال و نشاندادن عظمت و قدرت نژاد ایرانی در اعصار گذشته بود؛ چنانکه میدانیم این عوامل در قرن دوم و سوم و چهارم در نهایت شدت وجود داشت و بار این درخت تناور در نیمهٔ دوم قرن چهام رسید ولی از آن پس یعنی از قرن پنجم چنانکه خواهیم دید محرکات اصلی و عوامل آن از میان رفت بهمین سبب روح حماسی ضعیف شد و حماسه سرایی در ایران تدریجاً طریق انحطاط گرفت و من وقتی از تاریخ حماسه سرایی در ایران سخن گویم در این باب بتفصیل بحث خواهم کرد.

دیگر از خصائص منظومهٔ حماسی ابهام زمان و مکان در آنست. بعبارت دیگر منظومهٔ حماسی در زمان و مکان محدود نیست زیرا هرچه صراحت زمان و مکان بیشتر باشد صراحت و روشنی وقایع بیشتر است و در نتیجه وقایع داستانی و اساطیری بتاریخ نزدیکتر میشود وارزش حماسی منظومه بیشتر ازمیان میرود. اگر بدقت در شاهنامه و گرشاسپنامه و بهمن نامه وبرزونامه و جهانگیرنامه و جز اینها نظر کنیم می بینیم در اغلب داستانها اشارات مبهمی باماکن میشود و تنها بعضی از اعمال در در نقاط نسبهٔ معینی صورت میگیرد اما در زمان مطلقاً روشنی و صراحتی درکار نیست مگر از عهد اشکانیان و ساسانیان (آنهم تا درجهٔ محدودی) که آنرا قسمت تاریخی شاهنامه باید شمرد و جنبهٔ داستانی و حماسی آنرا کمتر دانست. ابهام زمان و مکان در منظومه‌های حماسی کهن تری مانند رامایانا ومهابهارت و قطعاتی ازیشتها بنهایت شدیدتر است.

۷ ـ منشاء حماسهٔ ملی

اکنون باید در منشاء حماسه و طریق پیدا شدن آن مختصری سخن گویم:

چون بنخستین ادوار حیات ملل نظر کنیم می‌بینیم هیچ ملتی بوجود نیامده و بتحصیل استقلال و تحکیم مبانی ملیت توفیق نیافته است مگر آنکه اعصار و دوره‌های خطر را گذرانده و باعمال پهلوانی دست زده باشد و بزرگان و پهلوانانی ازو پدید آمده باشند که درذهن وی اثری بزرگ برجای گذارند. این خاطرات مایهٔ ظهور روایاتی گشت که دهان بدهان و سینه‌بسینه نقل شد و از مجموع آنها تاریخ ملل قدیمه و اولی پدید آمد بدین معنی که آن ملت ها بجای تاریخهای مدون و مرتبی که اکنون داریم و در آن بحث و تحقیق را بنهایت میرسانیم تنها همین روایات را که اغلب با افسانها آمیخته بود داشتند و از سرگذشت نیاکان خود بدان صورت آگاه بودند.

روایات و حکایات مذکور آخر کار منتهی بتاریخ های مدون گشت و احیانا بر آنها افزوده شد اما بهرحال روایاتی پراکنده و بی نظم بود که هرقسمتی از آن را کسی بیادداشت و برای گرد آوردن مجموع آنها نهضتی و اقدامی لازم بود. این کاربزرگ اغلب و نزدیك بتمام موارد بهمت کسانی صورت گرفت که بذکر مفاخر و بیان پهلوانیها و قهرمانیهای نیاکان خویش علاقه داشتند. نویسندگان متأخر و پس ازایشان شاعران داستانها وروایات وقطعات پراکندهٔ پدید شده را گرد کردند و از آن اثری واحد پدید آوردند ولی همواره ودر همه جا کوشیدند که نشان اصلی داستانها محفوظ بماند و در اساس روایات تغییری حاصل نشود.

شاعری که بدین کار خطیر دست می‌زد اگرصاحب روحی ملی‌بود و درآثرخود هیچگاه از این روح و معنی دور نمیشد اثر او بسرعتی تمام میان مردم انتشار می‌یافت و دهان بدهان میگشت و از آن نسخها بر میگرفتند و میپراکندند و بجای نقل روایات پراکندهٔ پیشین از آن استفاده میکردند و بالنتیجه داستانها و روایات پیشین اندك اندك از میان میرفت و اثری از آنها در زمان مردم [illegible] همین امرهمواره مایهٔ اشتهار و بزرگی درجهٔ [illegible] این منظومه‌های حماسی [illegible] آنهاست.

اما این قاعده مسلم و بدیهی است که یک منظومهٔ حماسی ملی تنها در صورتی مایهٔ فراموش شدن مآخذ میگردد که با آنها مطابقت کامل داشته باشد بنحوی که باوجود آن حاجتی بدان مآخذ متشتت و نامنظم و غیر فصیح که اغلب محدود بروایات شفاهی است در میان نباشد.

۸ - شعر حماسی و شعر غنائی

بعقیدهٔ گروهی از محققان شعر حماسی از شعر غنائی متأخر و حتی نتیجه و دنبالهٔ آنست زیرا بنابر آنچه از ظواهر امر بر میآید آدمی زودتر از آنکه بوصف حوادث خارجی و اجتماعی و یا سایر امور بپردازد خود را باسرود هائی مذهبی و عشقی و یا اساطیری که بیشتر جنبهٔ غنائی داشت سرگرم میکرد. از جانب دیگر هیچ ملیتی بی جنگ ومبارزه پدید نیامده و بدیهی است که در این موارد همه پهلوانانی وجود داشتند که بر اثر شهرت خویش مایهٔ اعجاب شعرا شده چنانکه قهرمانیهای ایشان را درسرودها واشعار غنائی وصف کردند. در همان حال بعضی از همین این سرودها [illegible] بتدریج بهم پیوست وبیکی از شعرای بزرگ که علی الظاهر سهم عظیمی در سرودن آنها داشت نسبت داده شد و از این راه مجموعه یی کامل ومتحد پدید آمد.

از این طریق باید گفت که حماسه اصلاً و اساساً از شعر غنائی [illegible] و از آن منبعث شده است و این طریقه را میتوان با مطالعه در [illegible] ملل قدیم ثابت کرد چنانکه در ادبیات هندی سرودهای ودا[1] بر آثار حماسی مهابهارات[2] و رامایَن[3] مقدم بوده و وسیلهٔ پدید آمدن آنها شده است و در فرانسه سرودهای معروف کانتیلن[4] وسیلهٔ ظهور مجموعه‌هائی حماسی از قبیل شانسون دو ژست[5] گردید. چنانکه بسیاری از محققان پنداشته‌اند هومر [illegible] منظومه های حماسی معروف و کم نظیر بوده [illegible] ایلیاد [illegible] اصلاً منظومه های [illegible] که سازندگان آنها از منظومه های غنائی پیش از خود متأثر بودند.

از این گذشته چنانکه قبلاً دیده‌ایم از پیدا شدن روایات تا ظهور منظومه‌ها [illegible]

Cantilène – ٤ Râmayana – ٣ Mahâbhârata – ٢ Véda – ١

Chanson de geste – ٥

حماسی فاصلهٔ ممتدی وجود دارد چنانکه شعر حماسی هیچگاه در آغاز تمدن و در حین تکوین تمدن و ظهور ملیت ملتی بوجود نیامده است درصورتیکه از اغلب ملل در آغاز حیاتشان منظومه‌های غنائی و سرودهای فراوان میتوان یافت و این دلیل بزرگی بر تأخر اشعار غنائی از اشعار حماسی است .

باز بناء بر آنچه مسلم و آشکار است درشعر حماسی رعایت موازین و قواعدی که مسلما در دورهٔ نضج و ترقی ادبیات میسر میشود ضرور است و لازمهٔ این امر آنست که شعر حماسی دیرتر از شعر غنائی پدید آید چنانکه شعر تمثیلی (دراماتیک) که بیش از حماسه تابع قواعد و موازین فنی است دیرتر از حماسه پدید آمده است و چون هر دو از شعر غنائی منبعث شده‌اند می‌بینیم که در آغاز کار خود نزدیکی بیشتری بشعر غنائی دارند .

کهن ترین اثر منظوم قوم ایرانی بنا بر آنچه تاکنون محقق و مسلم شده گاثاهاست که آنرا بهیچروی نمیتوان یک منظومهٔ حماسی تصور کرد اینها سرود و نغمه‌های مذهبی است که گاه احساسات رقیق از قطعات مختلف آن بخوبی آشکار است . البته قطعاتی از اوستا خاصه بعضی از یشتها چنانکه بتفصیل خواهیم دید قطعات حماسی عالی است که اصلا و اساسا منظوم بوده و اکنون آثار نظم از بعضی قسمتهای آن بخوبی هویداست اما چنانکه محقق شده و بثبوت رسیده یشتها پس از گاثاها پدید آمده است .

هنگام بحث درانبعاث حماسه از شعر غنائی باید این نکته را نیز بیادآورد که: هیچ اثر حماسی ، اگرچه بنهایت کمال فنی رسیده باشد ، نمیتواند از افکار غنائی بکلی خالی باشد و ما همیشه در بهترین منظومه های حماسی جهان آثار بین و آشکاری از افکار و اشعار غنائی می‌یابیم : در شاهنامهٔ استاد طوس داستانهای عشقبازی زال و رودابه ، تهمینه و رستم ، سودابه و سیاوش ، و منیژه و بیژن . . . . داستانهائی که از زیباترین داستانها زیبا شده از بهترین اشعار غنائی ودرعین حال حماسی زبان فارسی است - در گرشاسپنامه داستان عشقبازی جمشید با دختر کورنگ شاه - درسام نامه عشقبازی سام باپریدخت - در برزونامه داستان عاشقی سهراب وشهرو ، از بدایع اشعار غنائی فارسی شمرده میشود

و گذشته از این قطعات مختلفی که از [illegible] و آثار [illegible] چون شرح حال [illegible]
در آثار حماسی فارسی خصه شاهنامهٔ فردوسی نیز موجود است

۶ ـ حماسه در ادبیات عرب

تا اینجا حماسه و منظومهٔ حماسی را [illegible] میفهمند و باید فهمید، و مسائل و حقائقی که پس از استقصاء در [illegible] حماسی و تحقیقات [illegible] دید در ادبیات عرب و [illegible] های حماسی اعراب و ایرانیان کدامیک را میتوان منظومه های واقعی پهلوانی و حماسی دانست.

حَمَس (بفتح اول و دوم) و حماسه درلغت عرب بمعنی شدت درکار است [illegible] ریشه [illegible] درشت در دین و دلیر در حرب [illegible] است. بعضی ازقبایل عرب مانند قریش و کنانه و بنی‌عامربن صعصعة را بجهت [illegible] خشونت ایشان حُمَس (بضم اول و فتح دوم) مینامیدند. اندك اندك «حماسة» [illegible] «شجاعة» نیز اطلاق شدزیرا مرد شجاع نیز هنگام نبرد دچار شدت و درشتی [illegible] برابری میکند[1].

[illegible] جنگ و فرار از مضایق و درافتادن در مهالك و چیره دستی در انتقام [illegible] جنگجویان میگفتند بسیار یاد کرده‌اند. اما باید دانست که در ادبیات [illegible] بدان معنی که ما در می‌یابیم وجود ندارد زیرا شرائط و وسایل [illegible] طبیعی درمیان قوم عرب موجود نبود. اعراب تا ظهور اسلام از ملیت [illegible]

۱ ـ دیوان اشعار الحماسة لابی تمام، چاپ مصر ۴-۵، [illegible]

واقعی خود محروم بودند و سر زمین عربستان از عده‌یی قبایل پراگنده که هر یك خویشتن را ازدیگری جدا می‌پنداشت مسکون بوده است . این قبایل خود را از هم جدا میشمردند وبریکدیگرمفاخرت مینمودند وخویشتن‌را ازدیگران برترمیدانستند وبرای مفاخرت روایاتی درباب بزرگیهای نیاکان ذکر میکردند وقطعات وقصائدی در این باب میان هرقبیله‌یی وجود داشت وحتی روایات منفرد ومختصری نیزدرباب بعضی ازمشاهیر وصنادید عرب که بپهلوانی وجنگاوری موصوف بودند دیده میشود ولی‌همهٔ این اشعاروروایات پراگنده و کم ارجست وهیچیك از آنها را نمیتوان بتمام معنی در شمارمنظومهای پهلوانی درآورد .

گذشته ازاین اعراب پیش ازاسلام هیچگاه مانند ایرانیان‌ویونانیان وهندوان برای ایجاد ملیت ومدنیت خود دچار رنجها ومصائبی که معهود است نشدند وحتی‌باید گفت که تنها ظهوراسلام فکراتحادواتفاق وتحصیل عظمت را درمیان این مردم صحرا نشین پدیدآوردومجاهدت واقعی‌ملت عرب برای کسب شهرت وقدرت وجنگهای‌بزرگ باامم خارجی ازاین هنگام آغاز شد وچون این ایام روزگارتاریخی ومشحون بوقایع صریح ومعین تاریخی و دور از اساطیر وتخیلات حماسی وامثال اینهاست دیگرایجاد حماسهٔ ملی ومنظومهٔ پهلوانی آنچنانکه درایران وهند ویونان میبینیم درمیان ایشان معنی نداشت . درآیین اسلام‌نیزملیت بمعنی امروزموجود نیست وملیت دراسلام‌عبارتست ازوحدت عقیده، اگرچه معتقدان ازنژادهاوطوایف‌متفاوت‌ودارای یادگارهای تاریخی وزبانهای مختلف باشند . از این گذشته اسلام غرور و خودپسندی و مفاخرت باجداد وآبا ومزایای نژادی‌را مذموم میشمرد وشکستن هوی وکبرنفس ازاهم‌شرایط کمال مرد مسلم است. باتوجه باین مقدمات باید گفت که موجبات ظهورشعرحماسی بکلی درجامعهٔ اسلامی‌مفقود بود و اعراب مسلمان ازاین طریق‌هم نمیتوانستند حماسهٔ ملی تازه‌یی پدیدآورند وجبران مافات کنند .

اما اشعار حماسی یعنی قصائد وقطعاتی که ازاعراب جاهلی وعهد اسلام بجای مانده است همچنانکه گفتم بیشترازمفاخرات فرد وقبیله حکایت میکند ومعمولا رجز هاییست که پهلوانان ومبارزان برابر صفوف دشمن برزبان میآوردند وخود و قبیله و نیاکان خویش را بدانها میستودند ویا قصائدیست که [illegible] هنرهای خود

دریك یاچند جنگ سروده باشد .

آزادگی وشجاعت اعراب وبی باکی ومهارت آنان درسواری وغارت و دستبرد بقبایل از اینگونه اشعار بخوبی لائح است اما سخنی ازملیت ووصول بآمال واغراض ملی وآرمانهای بزرگ نژادی چنانکه درشاهنامه می‌بینیم دراین اشعار بهیچ روی دیده نمیشود واساساً زندگی بادیه متکی باستقلال فرد وحس استغناء از افراد است و فرد بدوی هرگز منظور مشترك ومرادوغرض عام را تصورنمیتواند کرد .

غیرازبعض قطعات معلقات سبع وعدهٔ نسبة زیادی ازرجزهای پهلوانان که در برخی‌از کتب دیده میشود ، دیوانهایی ازاشعار حماسهٔ عرب دردست است مانند دیوان حماسه گردآوردهٔ ابی تمام طائی که‌آنرا خطیب تبریزی شرح کرده وحماسهٔ بحتری و حماسهٔ ابن الشجری .

۱۰ - خاتمه

این وضع تنهابملت عرب اختصاص ندارد بلکه‌از **میان ملل جهان تنها عدهٔ معدودی توانسته اند صاحب منظومهای حماسی باشند** درصورتی که لااقل همهٔ آنها عناصرومآخذاین‌منظومهایعنی روایات ملی‌وپهلوانی‌را داشته‌اند. این‌امررا میتوان چنین توجیه کرد که‌هرملت درآغاز حیات‌خودبجهات و دلائلی که‌در سطور و صحایف گذشته‌دیده‌ایم مواد وعناصرحماسه‌یعنی‌حوادث وروایات پهلوانی‌فراوانی دراختیاردارد ولی‌اگرپیش‌ازفراموش‌شدن‌آن‌احادیث وروایات‌پهلوانی‌شاعراستادومقتدری‌پدیدآید که بتوانداین‌روایات‌را گردآورد وازآنهامنظومهٔ‌پهلوانی‌مدون ومرتبی‌بسازد ، آن‌قوم‌صاحب حماسهٔ‌ملی‌خواهدبود ودرغیراین‌صورت‌جزایجادحماسه‌های تقلیدی وصناعی از آن‌ملت انتظاری‌نباید داشت‌چه بهمان‌درجه‌یی که ادبیات‌وافکار واسالیب‌ادبی‌ترقی‌وتوسعه‌می‌یابد احساسات حماسی ازافراد قوم سلب می‌شود وتوجه بدانش وتحقیق مایهٔ تحقیر روایات قدیمه‌میگردد وبجای راویان واحادیث سادهٔ ابتدائی کتابهای گوناگون بوجودمیآید و بدین ترتیب آن داستانها و احادیث ابتدائی ازمیان میرود وچشمهٔ افکارحماسی‌خشك ونابود میشود ، پس اگرملتی درنخستین مرحلهٔ تمدن وظهورادبیات وافکارادبی بایجاد حماسه‌یی ملی دست نیابد دیگرچنین کاربرای اودشوارخواهد بود .

اتفاقاً در ایران این معنی بهترین وجهی حاصل بود : در اواخرعهد ساسانی که روایات وداستانهای حماسی بنهایت نضج و کمال رسیده بود ، فکر گرد آوردن وحفظ آنها نیزطبعاً باذهان خطور کرد وچنانکه بعد خواهم گفت بامر بعضی ازپادشاهان اخیر ساسانی صورت عمل گرفت . درعهداسلامی باآنکه‌ازروی همین مآخذ وروایات‌دیگر (که علی‌الخصوص درخراسان و دیگر نواحی مشرق ایران وجود داشت) شاهنامهای منثوری تألیف شد ، ولی هنوزنقص این اقدامات برای حفظ روایات و داستانهای ملی احساس میشد وهمواره فکرنظم کردن آنها بنحوی که بقاء ودوامشان ضرورشوددرمیان بود ودرعین حال شعرفارسی نیزدرعهد سامانی راه تکامل می‌پیمود وزمینه برای ظهور نابغه‌یی درشعرمهیا می‌شد تاسرانجام‌نابغهٔ شعرفارسی ، فردوسی ظهور کرد واین‌آرزوی ملی را برآورد . اقدام فردوسی نهضت‌بزرگی درادبیات فارسی‌پدیدآورد کدتاچندی‌پس ازو ادامه یافت وبراثرهمین نهضت بزرگ‌است که نزدیك بتمام روایات ملی بیك روش ونسق بنظم فارسی درآمد وازاین طریق روایات ملی ایرانیان باابد محفوظ ماند.نظیر همین کیفیات رادرهند ویونان وروم وانگلستان وفرانسه وآلمان وسیر کشورهایی که دارای حماسهٔ ملی هستند میتوان یافت . اماملل دیگر که فرصتی نظیر آنچه‌درادبیات فارسی دیده‌ایم بدست نیاوردند بتحصیل حماسه‌یی ملی توفیق نیافتند .

❊ ✡ ❊

اگر در ذیل این مقدمه که ببحث انتقادی درباب حماسه اختصاص یافته است فرصت مطالعهٔ مختصری درحماسهٔ ملل مختلف‌جهان میداشتم بدین کار دست میزدم اما چون بابحث بسیارمفصل وراه درازی که درپیش دارم افتادن دربیراهه را جایز نمیدانم ازاین‌کارصرف نظرمیکنم و باصل کارخود یعنی تحقیق درحماسه‌های ایران و کیفیت تکوین وتدوین آن توجه می‌نمایم .

در نگارش این مقدمه از مآخذ ذیل استفاده شده است :
دائرةالمعارف بزرك (La Grande Encyclopèdie) مجلدات ۱۶ - ۲۰ - ۲۶ ،۲۸مقالات ذیل :
حماسه (épopée) ج ۱۶ بقلم « ش . لوکوفیك » Ch. le Goffic و«و. گاردیون» V . Gardillon

حماسه در هند : ج ۱۶ و ۲۰ بقلم « سیلون لوی » Sylvain Lèvi

حماسه در یونان : ج ۱۶ بقلم « آ . والتز » A . Walz

رامایانا : ج ۲۸ بقلم « آ . فوشر » A . Foucher

راما : ج ۲۸ ایضاً « » »

حماسهٔ ملی ایران : ج ۲۶ بقلم « کلمان‌هوآر » C . Huart

حماسه : ج ۲۶ بقلم « مارسل برونشویك » Mercel Braunshvig

همر : ج ۲۰ بقلم « پول ژیکو » Paul Giqueaux

دائرةالمعارف‌لاروس قرن بیستم:Encyc. Larousse de XXème siècle مقالهٔ:épopée

مقدمهٔ ژول‌مول. Juls Mohl برترجمهٔ شاهنامهٔ فردوسی ج ۱

Darmesteter : "points de contact" entre le Mahâbhârata et le Shâh-Nâmah , paris 1887.

R.p Halleck : Halleck's new English Literatur 1913. p. 31-44

Abel Hovelacque : La Linguistique , paris 1881.

شرح حماسهٔ ابی تمام طائی چاپ مصر .

تاریخ ادبیات آلمان تألیف « آلفردبیزه » Alfred Biese چاپ مونیخ ج ۱ عنوان « نی‌بلونگن» Niebelungen.

مقدمهٔ « الشاهنامه» (ترجمهٔ فتح‌بن‌علی‌البنداری) با تصحیح ومقدمهٔ دکتر عبدالوهاب عزام چاپ مصر ۱۹۳۲.

یسنا تألیف آقای پورداود ج ۱ ص ۳۵ ـ ۳٤

مجلةالعلوم چاپ مصر شمارهٔ ۵ ـ ٦ سال پنجم (۱۹۳۸) مقالةالشاهنامه.

گفتار نخست

تکوین و تدوین حماسهٔ ملی ایران

فصل اول - نشأت و تکوین حماسهٔ ملی

۱ - قوم ایرانی ۲ - مهاجرت وجنگ با بومیان ۳ - جنگ باهماجمان ٤ - روایات واساطیر کهن ٥ - روایات واساطیر دینی ٦ - ظهور داستان ها و روایات حماسی ۷- توسعه و کمال اساطیر.

فصل دوم - تدوین روایات ملی تا ظهورادبیات فارسی

۱ - تدوین روایات پیش از اوستا ۲ - اوستا ۳ - از اوستا تا ادبیات پهلوی ٤ - روایات ملی و داستان های حماسی در ادبیات پهلوی ٥ - خداینامه.

فصل سوم - تدوین روایات ملی بزبان فارسی

۱ - روایات شفاهی وروات بزرگ ۲ -آثارمکتوب ۳ - شاهنامها ٤- داستان های منثورحماسی.

فصل اول

نشأت و تکوین حماسهٔ ملی

۱ - قوم ایرانی

تاریخ حماسه های ایرانی ازروزگاری شروع میشود که قوم ایرانی بنجد های ایران روی آورد . قوم ایرانی یکی از اقوام «هند واروپایی»[1] است که بتدریج از اواسط آسیا ودرهٔ گنگ تا کنارهٔ اقیانوس اطلس پراکندند و با کشف دنیای جدید بسایر نقاط گیتی نیز روی آوردند . از میان شعب این نژاد یکی از روزگاران قدیم اهمیت و اعتباری پیدا کرد و تمدن و ادبیات و مذاهب آن کهن تر از شعب دیگر نژاد هند و اروپاییست واین شعبه همان نژاد «هند وایرانی»[2] است که علی الظاهر در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد از دستهٔ نژاد هند واروپایی جدا شد وپیش از انقسام به دستهٔ نژاد «هندو» ونژاد «ایرانی» وافتراق ازیکدیگر دیر گاهی با هم در آسیای مرکزی و گویا درناحیه‌یی بین سیردریا و آمویه دریا میزیسته و دین و زبان و طرز معیشت مشترکی داشته و خود را «آری» یعنی شریف مینامیده‌اند وبعدها یعنی هنگام جدایی از یکدیگر هر دو درسرزمینهای هندوستان وایران این نام را هریک بخود اختصاص داده و باقی گذارده اند . وقتی در احوال نژاد های قدیم هند و ایرانی تحقیق کنیم ادعای ما که پیشتر گفتیم قوت میگیرد واین قوت عقیده هنگامی بثبوت میرسد که در ادبیات ودا و اوستا مطالعه و دقت پردازیم. زبان ودا و اوستا دارای تفاوتهای مختصری با یکدیگر هستند بنحوی که ...

---

۱ - Indo-Européenne

۲ - Indo-Iranienne

را لهجه های دوگانه یی از زبانی اساسی دانست و ما آن زبان اساسی را « زبان هند و ایرانی » مینامیم .

بسیاری از کلمات در زبانهای دوگانهٔ مذکور بیکدیگر شباهت فراوان دارد و اسامی عدهٔ زیادی از پهلوانان کهن اوستایی و ودایی بشکل خاصی قریب بیکدیگر است . از این گذشته دو زبان مذکور از حیث قواعد صرف و نحو نیز بیکدیگر نزدیکند و میان آنها و زبان کتیبه های هخامنشی هم که از لهجات کهن ایران است چنین قرابت و علاقه یی وجود دارد .

نژاد هندو که مانند نژاد ایرانی خود را « اَرْی » مینامید پس از ورود بسرزمین هند نام خود را بر آن نهاد و آن را « اَرْیاوَرْتَ »[1] نامید اما ایرانیان ایشان را از آن جهت که نخست بدرهٔ سند وارد شده بودند « هیندو »[2] نامیدند و این همان نامست که در زبان سانسکریت بشکل « سیندهو »[3] و در یونان بشکل « ایندوس »[4] برای رود سند دیده میشود . بعدها هندوان هم همین نام « هندو » را برای خود اختیار کردند .

اما نژاد ایرانی بنا بر آنچه گفته شد نیز خود را « اَرْیَ »[5] میخواند و چون بنجد - های ایران رسید بر آنها نام « ائیرین »[6] نهاد و این همان نامست که در زبان پهلوی به « اِران » (ایران با یاءِ مجهول) مبدل گشت و در دورهٔ اسلامی ایران (با یاءِ معلوم) خوانده شد . قدیمترین مسکن و مأوای قوم ایرانی سرزمین « ائیرین ویجه »[7] است که میتوان آنرا « سرزمین اصلی آریا » نامید . بیشتر خاورشناسان این سرزمین را در خاور ایران و بعضی خوارزم قدیم دانسته‌اند . ایران ویج چون نخستین اقامتگاه ایرانیان بود از اماکن مقدسه شمرده میشد و در همین ایران ویج است که بنا بر اخبار مذهبی و بنا بر آنچه در فرگرد دوم از وندیداد آمده است ور جمشید ساخته شد .

۲ - مهاجرت و جنگ با بومیان

چنانکه از اوستا برمیآید و قرائن مختلف نشان میدهد ایرانیان بتدریج و بنابر

۱ - Aryâvarta ۲ - Hindu ۳ - Sindhu ٤ - Indus ٥ - Arya
٦ - Airyana ۷ - Airyana - Vaêdjah

آنچه محققین معتقدند از حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بعد از ایران ویج بمهاجرت پرداختند بسغد و مرو و بلخ و هرات و کابل و هامند متوجه شدند و آنگاه متوجه جنوب خراسان و ری گردیدند و اندك اندك درنواحی دیگر پراکندند.

درهمین ایام درنواحی مختلف نجدهای ایران طوایفی مانند عیلامیان و تپوران و کادوسیان و آماردان یاماردان و قبایل سیاه پوست کریه‌المنظر دیگری ساکن بودند و مهاجرین آریایی برای تصرف سرزمینهای جدید بجنگهای سختی با آنان محتاج گشتند و با این طوایف که غالبا مردمی جنگجو و بلند قامت و قوی و نیرومند و متمدن یا نیمه وحشی و متدین بدینی غیر ازدین آریایی بوده‌اند درافتادند و قسمتی از داستانهای حماسی ما مربوط بهمین جنگهای سخت ایرانیان در داخلهٔ نجدهای ایران است و آن داستانهاییست که ازجنگهای ایرانیان و دیوان در کتب حماسی خویش داریم[1].

۳ ـ جنگ با مهاجمان

یکدستهٔ بزرگ از نژاد هند و اروپایی بنام «سَک»[2] (سَبت) هنگام مهاجرت آریاها از نژاد مذکور جدا گردیدند ودر آسیای مرکزی و سواحل شمالی دریای خزر و دریای سیاه تا حدود رود دانوب پراکندند. این قوم که مردمی قوی ودلیر وصحرا گرد و اغلب در تیر اندازی و سواری ماهر بودند در روزگاران بعد شاید بر اثر ضیق مکان و یا علل و بواعث دیگر در مشرق و مغرب سایر طوایف فشار آوردند و از آن جمله از جانب شمال شرق بایران هجوم کردند و همین هجوم ایشان بایران علت جنگهای سخت و خونینی میان دو قوم گردید که مدتها پایدار بود و در تاریخ ملی ایران نمونهایی از این هجومها و آسیبها مشاهده میشود و ازآنجمله است حملهٔ سخت وهجوم شدیدی که بنا برقول هرودت درعهد «کواکسارس»[3] پادشاه ماد بایران کردند وبیست وهشت سال درایران ساکن بودند وسرانجام شکست یافتند وایران را ترك گفتند[4]. نام این قوم در دورهٔ هخامنشی نیز همچنان برسر زبانها بود و از قبایل همین قوم در ایران مردم سیستانند که بمناسبت نام ایشان سکستان خوانده شد.

---

۱ — در باب دیوان رجوع کنید بهمین کتاب گفتار چهارم ، فصل سوم .

۲ — Saka ۳ — Kyaxares ۴ — هرودت ، کتاب اول بندهای ۵۳ـ۵۷

گذشته از قوم سک درهمان روزگاران مهاجرت قوم آریا بایران اقوام آریایی دیگری پیاپی از آسیای مرکزی بمرزهای شمال شرق ایران حمله میکردند تا ازسر زمینهای آباد وپرنعمت بنی‌اعمام خودبهره‌یی برندوایرانیان درممانعت ازاین‌مهاجمین آریایی نیزرنجهای فراوان دیدند.

یاد جنگهای ایرانیان دربرابرمهاجمین سکایی وآریایی دیرگاه درایران باقی ماند وداستانهای بزرگ درآن‌باب پدیدآمد وچنانکه درآخرین گفتاراین کتاب‌خواهیم دید تورانیان ازچادرنشینان آریایی ماوراءِ جیحون وسیحون بوده‌اند که درجستوجوی منزلگاههای جدید بایران میتاختند و هجومهای پیاپی ایشان در قرون متوالی ودفاع ایرانیان ازسرزمین خود دربرابر آنان داستانهایی رابوجودآورد که بعدها تکامل یافته‌و بجنگهای متعدد ایرانیان وتورانیان (که معروفترین پادشاه داستانی ایشانُ‌افراسیاب نام داشت) موسوم ومبدل گردیده است و شاید این آریائیان مهاجم وساکن آنسوی جیحون وسیحون ویاقسمتی ازآنان همان قوم‌سك بوده‌اند.

در روزگاران جدید تر تاریخی اقوام زرد پوست‌آسیای مرکزی جای مهاجمین آریایی را گرفتند و غوغای عظیمی در مرزهای شرقی ایران پدید آوردند. این اقوام غارتگر خون‌آشام نیز مانند مهاجمین سلف، تورانی خوانده شدند و اندك اندك کلمهٔ تورانی با ترك مرادف گشت و داستانهای تازه‌یی از مهاجمات این ترکان بر داستانهای سابق افزوده شد[1].

٤ - روایات و اساطیر کهن

هنگامیکه قوم‌آریا بایران میآمد داستانها و روایات و اساطیری از نیاکان خود که باآریاهای‌هند یکجا زندگی میکردندهمراه آورد. این اساطیرو‌روایات که میان شعبهٔ هندو نیزرائج بوده درمیان قوم ایرانی باقی‌ماند وبمرور دهورتغییراتی (که منشاء آن تغییرات فکری وعقیدتی درنتیجهٔ تاثیرات محیط زندگیست) درآنها راه یافت واز آنجمله است داستان اساطیری جمشید که در میان ایرانیان صورتی دیگر گرفت و داستان فریدون وپدرش آبتین وبعضی داستانهای دیگر که اصل آنها درکتب وادبیات

---

۱ - درباب تورانیان رجوع کنید بهمین کتاب گفتارچهارم فصل سوم.

سانسکریت دیده میشود ومن بجائی خود ازهمهٔ آنها بتفصیل سخن خواهم گفت .

۵ - روایات واساطیر دینی

دین قوم آریا هنگامی که بایران مهاجرت کردند مانند آریائیان هند آیینی کهنه و آریایی بود که درهند وایران بتدریج تغییراتی در آن راه جست ودرایران چنانکه می‌دانیم باقیام زردشت واصلاحات اوصورتی تازه پذیرفت ودرشمار یکی ازادیان عالی جهان درآمد . ازآیین کهن آریایی نیز در میان ایرانیان خاطراتی باقی ماند و همین خاطرات است که اساس اساطیرمذهبی ایرانین قدیم را پدید آورد واندك اندك صورتی تازه یافت وچیزهایی ازآن کم وموادی برآن افزوده شد ودربسیاری ازموارد باروایات ملی وداستانهای تاریخی ایران درآمیخت وبدانها رونقی تازه بخشید .

۶ - ظهور داستانها وروایات حماسی

روایات ملی ، اساطیر دینی ، حقایق تاریخی ، سرگذشت پهلوانان ایران ، یادگارهایی که پیش ازمهاجرت واز دورهٔ زندگی درآسیای مرکزی درخاطر ایرانیان بجامانده بود، شرح لشکرکشی‌ها ومبارزات ومدافعات ، داستان هنرنماییها وپهلوانیها در گشودن نواحی مختلف ایران ، غرور و کبریاء نژاد آریا وعظمتی که ذاتا برای خود تصور می‌کردند ، علاقهٔ شدید بعقاید جدید مذهبی وایزدان وامشاسپندانی که همه حامی ایران وایرانیان پنداشته میشدند ، تاریخ اعمال پادشاهان و امیرانی که از مشرق ایران برخاستند ودرتشکیل حکومتهای مستقل ایرانی رنج بردند : چون بهم درآمیخت داستان های مرتبی را پدید آورد که اساس آنها تاریخ وظاهر آنها داستان وروش آنها اساطیری ودینی بود وما نمونهایی از همین داستانها را دراوستا می‌بینیم کـه بنوبت خود منشاء داستانهای ملی ایرانیان درادوار دیگر گشت .

پیداست که ذهن ایرانیان مانند هرملتی در تکوین این داستانهای ملی بذکر مفاخر ومآثر نیاکان، فتوح واعمال بزرگ ایشان ، رنجهایی که برده وکارهایی که کرده بودند ، اکتشافات و اختراعاتی [1] که از قرایح ایشان منبعث گردیده بود : توجـه

۱ــ مراد کشفها و اختراعاتی است که درزندگی اولی بشر اهمیتی دارد مانند کشف آتش وساختن خانه و تهیهٔ پوشاك وامثال اینها .

داشت وخاطرات و داستانهایی که از پهلوانان وجنگجویان بزرگ داشتند بر آن امور افزوده میشد .

همین خاطرات منشاء تکوین حماسه های ملی ایران گردید و بعبارت دیگر حماسه های ملی ایران از همان روزگار نخست حیات ملی ما تکون یافت وروز بروز رو بتکامل رفت وبنابر اصولی که گفتم میبایست چند قرن بر آنها بگذرد تا خوارق عادات وداستانهای تازه بر آنها افزوده شود وزیاده و نقصانی در آنها راه یابد تا سرانجام بدست شعرایی که قدرت نظم آنها را داشتند باشندبرسد وازنظم آنها منظومهای حماسی بزرگی پدیدآید .

۷ ـ توسعه و تکامل اساطیر

این داستانها و روایات بهمین نسق وروش با گذشت ایام تکامل یافت . جهانگشاییهای ایرانیان وپهلوانیهای نامآوران وبزرگیهای ایران آنها را جلا وصیقل داد ، شکستها ورنجهای این قوم برشدت علاقهٔ وی بدانها افزود ، وحال ازاینگونه بود تادورهٔ اشکانیان رسید .

دراین روزگار باب تازه‌یی درتاریخ ایران گشوده شد . ایرانیان ازیکسوی با بقایای نفوذیونان درایران بجدال برخاستند ، از جانبی دیگر با امپراطوران بزرگ روم وسرداران وسپاهیان دلیرایشان درافتادند، وازطرفی بامهاجمانی که بنابرعادت ازمشرق ایران براین خاك پهناور روی میآوردند مصاف دادند ، خاندانهای بزرگی که درامر سلطنت باشاهنشاهان اشکانی سهیم بودند پدید آمدند . امرائی در بلاد و بقاع مختلف ایران بنابرعادت زمان (ملوك الطوائف) بپادشاهی برخاستند وهمگی در لشکر کشی های شاهان اشکانی دخالت کردند وپهلوانیها ومردانگیها نمودند . از این عهد وازپهلوانان وامیران وجنگجویان آن بسیار داستانهایی درخاطر ایرانیان برجای ماند و در داستانهای قدیم راه یافت وبا فراموش شدن بعد زمانی ومکانی باآنها در آمیخت و بداستانهای اساطیری قدیم صورت پهلوانی وجنبهٔ تکامل وبرتری بخشید .

از این پس اساطیر وداستانها و روایات ملی وحماسی ایرانیان بصورتی از کمال رسید که لایق تدوین گشت واز عهد ساسانیان بسبب علاقه‌یی که ایشان بسیاست مذهبی

و متعلقات مذهب زردشتی از یکطرف ، وتحریك حس وطن پرستی ایرانیان در قبال دشمنان خاوری و باختری از طرف دیگرداشتند بحصول این مقصود یاریهای فراوان کرد وازاین دوره است که اندك اندك روایات قدیم گردآمد وبصورت حقایق مذهبی و ملی وتاریخی در کتابها نگاشته شد وزمینه برای تهیهٔ کتابهای تاریخی بزرگی درباب روایات ملی فراهم گشت .

در همین ایام و درعین آنکه روایات مذهبی و ملی قدیم میان علمای دین در راه تکامل سیر می کرده ، روایات ملی وحماسی درمیان مردم نیز طریق کمال می‌پیموده است. در اینجا کار روات دینی را ناقلان (نقل گویان) میکرده‌اند. و بیاری ایشان روایات ملی وحماسی ایران روز بروز وسیع ترمیشده وسینه بسینه ودهان بدهان می گشته و چنانکه همیشه وهمه جا رسم است هنگام همین نقلها و گردشهای چیز هایی بر آن روایات افزوده میشده وقصص و روایات تازه‌یی درباب پهلوانان بزرگ قدیم که اغلب از معاصران اشکانیان بوده اند (مانند گودرز ، گیو ، فرود ، زرسپ ....) پدید میآمده و مواد و عناصرجدیدی در تاریخ داستانی ایران راه می یافته است (مانند انقسام ممالك فریدون میان سه پسر[۱] .)

با اطلاع ازاین مقدمات معلوم میشود : حماسهٔ ملی ایران از روزگار پیش از مهاجرت قوم آریا بایران آغازشد وپس از آمدن آن قوم بایران باافزایش عناصری جدید تکامل وتوسعه یافت واین تکامل و توسعه با حوادث اجتماعی و دینی وملی روزافزون بود وروایات وداستانهای حماسی (کتبی وشفاهی) که ازاین طریق تدریجا پدید آمده بود دراواخرعهد ساسانیان بحد اعلای کمال وعظمت رسید .

اکنون که ازاین فصل بپرداخته‌ایم باید درباب کیفیت تدوین روایات وداستانهای حماسی ایران و تاریخ تدوین آنها و ادامهٔ این کار تا ظهور منظومه های بزرگ حماسی فارسی ببحث وتحقیق تازه‌یی شروع کنیم .

۱— دراین باب رجوع کنید بداستان ایرج وسلم وتور : گفتارچهارم فصل اول قسمت الف .

فصل دوم

تدوین روایات ملی

از قدیمترین عهد تاریخی ایران تا ظهور ادبیات فارسی

---

۱ - روایات پیش از اوستا

[illegible]
علاوه بر تغییراتی که بمقتضای محیط در روایات قدیم پدید آمد بتدریج داستانها و روایات دیگری نیز میان این قوم وجود یافته که سینه بسینه می گشته و بر اثر تسلسل روایات در هر عهد [illegible] میگرفته و اندك اندك میان آنها ارتباطی پدید میآمده و جای هر یك [illegible] گشته است.

[illegible] که مبتنی بر تصورات و اوهام بوده مانند داستان پیدایی جهان و حدیث هرمزد و اهریمن [illegible] و گیومرث و موضوع پیدا شدن نژادها و امثال اینها، ولی برخی دیگر اساساً متضمن [illegible] تاریخی بوده است منتهی با گذشت روزگار و تسلسل روایات و گشتن در افواه [illegible] تاریخ منحرف شد و صورت داستان و قصه پیدا کرد.

۱- Yama ۲- Yima ۳- Aptya ۴- Athwya

روایات دستهٔ دوم را خود بدوشاخهٔ جدید تقسیم میتوان کرد،نخست روایاتی که ایرانیان از نیاکان هند وایرانی وقوم هند وایرانی ازنیاکان•هند واروپایی خود بارث برده بودند وما ببعضی ازآنها درسطورپیش اشارتی کرده‌ایم . دوم روایات واحادیثی که درباب پهلوانان وشاهان قوم ایرانی هنگام هجوم بایران و گشودن‌نواحی مختلف این نجدعظیم ویادفاع‌دربرابرمهاجمان‌بتدریج پدیدآمده‌وبرروایات پیشین افزوده شده‌است.

بدین‌طریق‌مقارن ظهوراوستا برای ایرانیان ازآغازخلقت جهان تا بعثت‌زردشت احادیث وروایاتی گردآمده که بشکل وعنوان روایات تاریخی درازهان مرتب شده‌ودر افواه می گشته است.

ازاین روایات مرتب وازاین تاریخ داستانی‌هنگام تدوین وتألیف قطعات مختلف اوستا بصورتهای گوناگون استفده شده و برسم سایر کتب دینی قدیم بدانها اشارات مفصل یا مختصری صورت گرفته است‌واین اشارات برما مدلل میدارد که مؤلفان‌اوستا برسلسله‌یی ازاساطیرواحادیث وقصص آگهی داشته‌اند که درنظر آنان وقایع تاریخی و واقعی بوده وما براثراشارات آنان تنها برنمونه هایی بسیار کوچکی ازآنها دست می یابیم . یقینا میان روحانیون ایرانی بسیاری ازاین روایات وجود داشت و شاید بتوان بحدس وتصور وجود روایات بسیارمفصلی‌را درباب همین پهلوانان واساطیرهند وایرانی پذیرفت اما نمیتوان از کیفیت ادبی این روایات اطلاع صریحی داد و بعبارت دیگر نمیدانیم آن احادیث ملی صورتی حماسی داشته است یا نه ویابرای نقل وروایت آنها ازاسالیب ادبی استفاده میشده ویاازقیود ادبی دراین امرخبری نبوده است .

با دلایلی که من درباب تعلق اوستا وزبان اوستایی بشمال شرق ایران در دست دارم‌چنین‌می‌پندارم که‌این روایات واحادیث‌اصلا‌متعلق بساکنان شمال‌شرق‌ایران‌بوده وبهمین جهت است که ما دراوستا ازقصص وروایات نقاط غربی و جنوبی ایران که در کتب یونانی اشاراتی ببعض آنها شده است ، کمتر اثری مشاهده میکنیم و تنها بیاد خوانندگان خود میآورم که درقطعات متأخراوستا روایات وداستانهای تازه‌تری (که هنگام بحث درباب بنیاد داستانهای پهلوانان وشاهان ازبعض آنها آگهی می‌یابید) از نقاط جدیدودرباب‌مسائل‌واشخاص تازه‌راه‌یافت که‌هنگام‌تحقیق درنظریهٔ ما باید بدانها

نیز توجه کرد و نظر داشت[1].

با نظر در این مقدمه بدین نتیجه میرسیم که روایت کهن ایرانی نخستین بار در اوستا تدوین گشت و بنا بر این بتحقیق در اوستا و ارزش داستانی آن در اینجا نیازمندیم.

۲ ـ اوستا

اوستا کتاب مقدس زرتشتیان است که امروز بدپنج نسک (بخش، کتاب) تقسیم میشود: ۱ ـ وندیداد (ویدیداد) ۲ ـ یسنه ۳ ـ یشتها ۴ ـ خرده اوستا ۵ ـ ویسپرد.

این کتاب در اوائل امر و پیش از حملهٔ اسکندر کتابی عظیم بوده است. پولینوس[2] مورخ مشهور رومی (قرن اول میلادی) مدعی بود که یکی از مورخان یونانی بنام «هرمیپوس»[3] برای شرح و تفسیر عقاید زردشت از کتاب او که در بیست مجلد و هر یک حاوی صد هزار بیت بوده استفاده کرد[4]. در صورت صحت این مدعی اوستا در آغاز کار کتاب بزرگی بوده است. اقوال دیگری که از مآخذ قدیم بما رسیده است این دعوی را تأیید میکند: در نامهٔ تنسر، هیربد معروف عهد اردشیر بابکان به گشنسپ شاه (پادشاه طبرستان) چنین آمده است: «... اسکندر از کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت باصطخر، سیکی از آن در دلها مانده بود و آن نیز جمله قصص و احادیث، و شرایع و احکام ندانستند، تا آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و ذهاب ملک و حرص بر بدعت و طمع فخر از یاد خلایق چنان فرو شد که از صدق آن الفی نماند. پس لابد چاره [illegible] احیاء دین باشد.»[5] مسعودی مورخ مشهور قرن سوم و چهارم (متوفی بسال ۳۴۶ هجری) نیز بعظمت اوستا در آغاز

---

۱ ـ برای کسب اطلاعات بیشتری دراین باب رجوع کنید به

1 - 2 Nöldeke : Das Iranische Nationalepos, Zweite Auflage, s.
Spiegel : Eranische Alterthumskunde, 1.s.110.
Darmesteter : Etudes iraniennes V. II p. 213, 227..

وهمین کتاب گفتارچهارم (بنیاد داستانهای ملی).

۲ ـ Polinus ۳ ـ Hermippos ۴ ـ مقدمهٔ اوستا ترجمهٔ دهارله.

۵ ـ از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ـ درباب نامهٔ تنسر رجوع کنید به:

(بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد)

کار اشاره کرده و گفته است که کتاب اوستا بر دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بوده است. این کتاب بزرگ با حملهٔ اسکندر پریشان و ناقص گشت و چنانکه از عبارت منقول از نامهٔ تنسر برمیآید از نسکهای متعدد آن تنها بعضی که راجع بروایات قدیم بوده بیادها مانـد. ـ در اواخر عهد اشکانـی و اوایـل دورهٔ ساسانی بگرد آوردن قطعـات پراگندهٔ اوستا توجهی شد و قسمتهای کهنه و نو اوستا را تا آنجا که میسر بود گرد آوردند و از مجموع آنها بیست و یك نسك پدید آمد ولی این اوستا نیز پس از حملهٔ اعراب بایران پراگنده و بی ترتیب شد و تدریجاً قسمت بزرگی از آن از میان رفت و تنها خلاصه یی از آنها در کتاب دینکرت باقی‌ماند و بعضی قطعات از چند نسك مفقود آن نیز دردست است. از میان این نسکها برای ما از همه مهمتر «چیترداتنسك [۱]» بود که در آن از تاریخ داستانی ایران سخن رفته بود و از این جهت برای دریافتن مآخذ داستانهای ملی اهمیت بسیار داشت. از این نسك خلاصهٔ فهرست‌مانندی در دینکرت آمده است.

تعیین زمان تألیف اوستا بیش از هرچیز منوط بیافتن زمان زردشت است کـه با همهٔ تحقیقات دانشمندان قدیم وجدید هنوز مبهم است. بنا بر دلایلی که دردست ماست میتوانیم عهد حیات زرتشت را حدود قرن دهم پیش ازمیلاد بدانیم [۲] وبنا براین **گاتاها** یعنی قسمتی از یسنا ها که اثرطبع زردشت پیغامبر است متعلق بهمین قرن و تقریباً از آثار سه هزار سال پیش ازماست. تعیین تاریخ قسمتهای دیگر اوستا اندکی دشوار است وتنها میتوان یسنا ها را از سایر نسکهای موجود کهن تر دانست وقدمت برخی از یشتها نیز زیاد است چنانکه میتوان آنها را بدورهٔ پیش از عهد هخامنشی

(بقیهٔ حاشیه ازصفحه قبل)

Dramesteter : Zend -Avesta, vol. III, introduction P.24-32

» Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan ;
Journal asiatique, série IX, T. III.

آقای سید محمد علی جمال زاده :کاوه شمارهٔ ۱۱ سال اول دورهٔ جدید ۷-٤ .
آقای مجتبی‌مینوی: کتاب نامهٔ تنسرچاپ تهران.

---

۱ — Tchitradât - Nask

۲ — برای کسب اطلاع کافی درباب زمان زردشت وروایات قدیم وتحقیقات اخیر دراین‌باب رجوع کنید به: مجلهٔ مهر سال اول مقالهٔ زمان زردشت بقلم آقای ابراهیم پورداود- و به : C.de Harlez : Avesta, intred.p. XXI-XXII

نسبت داد.[1]

از حیث حفظ روایات کهن نسکهای اوستای کنونی اختلافتی بایکدیگر دارند. از خرده اوستا و ویسپرد در این باب چیزی نمیتوان یافت که بکار آید و سه نسك دیگر اوستا یعنی وندیداد ویشتها ویسناها نیز از این حیث با یکدیگر اختلاف و تفاوت بسیار دارند.

در یسناها کمتر از روایات قدیم سخن میآید و تنها در یکی ازآنها معروف به هئوم یشت میتوان اثری از این روایات یافت. هئوم یشت[2] قسمتی است از یسنا ها مرکب از«ها» ی ۹ و ۱۰ و ۱۱ که از آن میان تنها های ۹ مورد نظر ماست. این « ها » از باب مقایسهٔ عقاید و روایات ایرانیان عهد اوستا و هندوان عهد ودا اهمیت و ارزش بسیار دارد چه برخی از اساطیر و پهلوانان مشترك هندوایرانی دراین یسنا یافته میشود و از روی همین « ها » میتوان اتحاد و یگانگی دو قوم هندی و ایرانی را در یك روزگار دریافت وبارتباطی که ازحیث بعض اساطیر و عقایدمیان این دوقوم وجود داشته است پی برد.

نثار کردن عصارهٔ گیاه مقدس « هئوم »[3] اساس ستایش و نیایش در اوستاست و در ودا نیز نثار کردن « سوم »[4] دارای همین درجه از اهمیت است. البته نام این گیاه در ودا و اوستا چنانکه‌می‌بینید از یك ریشه است چه بنا بر قاعده‌یی که در دست داریم « س » ودائی در اوستا یا فرس هخامنشی به « ه »بدل میشود و بنا بر این میان

۱ ـ برای کسب اطلاعات جامع در باب اوستا رجوع کنید به :

C. de Harlez : Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme, paris, 1881 Introduction p XXXIX-LXXVII

J. Darmesteter : Zend - Avesta. Paris 1892–1893. Vol. III, p. VII–CVII

Abel Hovelacque : l'Avesta, Zoroastre et le Mazdéisme, Paris 1880. p. 96 – 133.

A. Christensen : Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique. Kopenhague 1928

ـ آقای ابراهیم پورداود : مقدمهٔ ترجمهٔ گاتاها ـ مقدمهٔ ترجمهٔ یشتها ج ۱ ص ۱۴ ـ ۲۷ و مقدمهٔ یسنا ج ۱ ص ۲۲ ـ ۳۲.

۲- Haoma Yasht ۳- Haoma ۴- Soma

دوکلمهٔ سوم و هئوم از حیث ریشه بهیچ رری اختلاف وتفاوتی باقی نمی‌ماند.

تنها همین اتحاد درنام ودر ستایش و احترام هوم اوستا و سوم ودا را بیکدیگر نزدیك نمیکندبلکه اساطیر مربوط بآنهانیز در اوستا وودا یکسان است. ستایند گان و نثار کنند گان داستانی سوم در ودا عبارتند از: و یوسوت[۱] ـ یم[۲] پسرویوسوت ـ تریت آپتی[۳] ونخستین ستایند گان ونثار کنند گان هوم دراوستاویونگهنت[٤] (ویونگهان) پدر ییم (جم) ـ اثوی (اثفیان ـ آبتین) پدرثرئتئون[٥] (فریدون) ـ ثریت[٦] (اثرط) پدر کرساسپ[۷] (کرشاسپ) میباشند.

در یسنای ۹ داستان جمشید و ضحاك و فریدون و کرشاسپ همه آمده و از آن میان علی‌الخصوص داستان کرشاسپ باتفصیل بیشتری ذکر شده است که بموقع از آن سخن خواهم گفت.

چنانکه دار مستتر مدعی است[۸] در این یسنا ازیك واقعهٔ تاریخی بزرگ نیزاثر آشکاری باقی مانده وآن داستان اسکندر مقدونیست ولی صحت این ادعا هنوز بر من مکشوف نیست.

در یسناهای دیگر جز «ها»ی۱۷ که از آتشها و جز گاتا ها که از زردشت و گشتاسپ و یاران و نزدیکان این دو در آنها سخن میرود مطالب مهمی راجع بروایات ملی نمی‌یابیم و تنها از باب اساطیر مذهبی میتوانیم بآنها اهمیتی دهیم.

در فرکرد دوم وندیداد داستان «ییم خشئت» (جم شید) و**وَرِجَم کَرِدْ** بتفصیل آمده و این فرکرد از حیث اطلاعات مبسوطی که در باب جمشید و «ور» بما میدهد اهمیت کم نظیری از حیث روایات ملی در اوستا دارد و ما از ییم و «ورجم کرد» در داستان جمشید بتفصیل سخن خواهیم گفت. در فرکرد ۲۰ وندیداد داستان اثرط پدر کرشاسپ آمده است.

---

۱ - Vivasvat ۲ - Yama ۳ - Trita - Aptya ٤ - Vîvanghant

٥ - Thraêtaôna ٦ - Thrita ۷ - Keresâspa

۸ - Zend - Avesta, Vol: I, P.30-33

مهمترین قسمت اوستا از باب تدوین و حفظ روایات ملی و اساطیر مذهبی نسك معروف یشتهاست که اصل بسیاری از روایات ملی و حماسی ما در آن دیده میشود و در میان یشتها از حیث تحقیق در ریشه و اصل روایات ملی و حماسی ایران مهمتر از همه : آبان یشت (یشت ۵) ـ تیریشت (یشت ۸) ـ گوش یشت (یشت ۹) ـ رشن یشت (یشت ۱۲) ـ فروردین یشت (یشت ۱۳) ـ بهرام یشت (یشت ۱۴) ـ رام یشت (یشت ۱۵) ـ اردیشت (یشت ۱۷) ـ اشتادیشت (یشت۱۸) ـ زامیاد یشت (یشت ۱۹) است .

بزرگترین مسأله‌یی که در آبان یشت مورد توجه قرار گرفته ایراد اسامی عده‌یی از شاهان و پهلوانان و موضوعات داستانی توران و ایرانست مانند : هوشنگ، جمشید ، ضحاك ، فریدون ، کرشاسپ ، نوذر ، اغریرث ، افراسیاب وهنگ افراسیاب، کیکاوس ، سیاوش و گنگ دژ ، طوس،ویسه و خاندان او، کیخسرو، لهراسپ، گشتاسپ جاماسپ ، ارجاسپ تورانی ، زریر ، اندریمان (اندیرمان شاهنامه) و عدهٔ کثیری از پهلوانان و دیگر معاریف حماسهٔ ملی ما که هر یک خود از هر باب [illegible]

آبان یشت اصلا مختص است بستایش«اردویسور اناهیت» [1] (ناهید) فرشتهٔ آب ونخستین قسمت از اجزاءِ دوگانهٔ آن نیز کاملا حاوی همین معنی است اما درجزءِ دوم از ستایندگان ناهید یعنی پادشاهان و پهلوانان و [illegible] . این جهت یکی از مهمترین قسمتهای اوستاست که درآن داستانهای ملی ایران [illegible] یعنی اساس حماسهٔ ملی ما تدوین شده است .

بعدازآبان یشت یشت هشتم موسوم به‌تیریشت یاتشتریشت اشارهٔ مبهم‌ومختصری بداستان « آرش شواتیر » [2] را متضمن است ـ اما یشت تالی‌آن یعنی یشت نهم (گوش یشت یا درواسپ یشت) در تحقیق ما اهمیت بسیار دارد چه در این یشت باز فهرست پادشاهان وبزرگان ودلیران تجدید وبرخی از داستانها نیز باتفصیل بیشتری یاد میشود .

۱- Ardvisura – Anâhita

۲- در باب معنی واصل‌صفت «شواتیر» رجوع کنید بشرح داستان‌آرش درهمین کتاب

بعضی اسامی جدید مانند هُوتَأوس[1] (در پهلوی هوتوس) زن گشتاسپ که در روایات فارسی کتایون جای اورا گرفته ونام دودختر کی گشتاسپ هُومَیا[2] (همای) ووارِیذکنا[3] (به‌آفرین) نیز درآبان یشت دیده میشود .

در یشت ۱۲ موسوم به رشن یشت بافسانهٔ سیمرغ (دراوستا:سَئِن[4]) ودرخت او که میان دریای فراخکرت رستد اشاره‌یی شده است (بند ۱۷) .

در یشت ۱۳ معروف بفروردین یشت نام بسیاری از شاهان وپهلوانان ونام‌آوران داستانی وایران عهداوستا مذکور است . این یشت ازجهت اشتمال برروایات پهلوانان وبزرگان داستانی ویا ذکر نام‌آنان از مهمترین یشتهاست ودر ردیف آبان یشت قرار دارد . از داستانهای مهم این یشت داستان گیومرث(گَیَه مَرِتَن[5])و زو (اُوزَوَ[6])پسر تهماسپ(تُوماسَپ[7])ومنوچهر(منوش چیثر[8]) ازخاندان ائیریاو[9] وکشورهای ایران و توران وسلم (سئیریم[10]) وسائینی[11] وداهی[12] (مملکت قوم داهه[13] ازقبایل سک)است و گذشته از این فهرست طویل ومهمی از اسامی واماکن که قسمت بزرگی از آنها در داستانهای ملی ما باقی مانده در این یشت آمده که بعضی در یشتهای دیگر تکرار شده است . فهرست اسامی فروردین یشت از بند ۸۵ شروع شده تا بند ۱۲٦ ادامه یافته و عدهٔ زیادی از این اسامی در داستانهای ملی منسی مانده است .

در یشت ۱٤ یعنی بهرام یشت نیز اشارهٔ مختصری بداستان فریدون وضحاک دیده میشود اما در یشت ۱۵ (رام یشت) باز شمارهٔ اسامی شاهان وپهلوانان فزونی میگیرد . فهرست این اسامی ازهوشنگ آغاز وبنام هوتوس زن کی گشتاسب ختم میشود ودراین میان از کسانی مانند تهمورث وجمشید واژی دهاک وفریدون وگرشسب سخن میرود . در یشت ۱۷ (اردیشت) اسامی عده‌یی از پادشاهان وبزرگان تکرار میشود

1- Hutaosa 2- Humayâ 3- Wâridhkanâ 4- Saena
5- Gaya - maretan 6- Uzava 7- Tûmâspa
8- Manûsh — tchithra 9- Airyâva 10- Sairima 11- Sainî
12- Dâhi 13- Dâhe

موضوع تازهٔ این یشت ذکر « هوم » اسیر کنندهٔ افراسیابست . فهرست اسامی در این یشت از هوشنگ آغاز و بکی گشتاسپ ختم میشود .

اهمیت یشت ۱۸ (اشتاد یشت) در آنست که به « ائیرینم خورنو » [۱] (فرایرانی) اختصاص دارد اما یشت ۱۹ معروف بزامیاد یشت از یشتهای مهم است و در ردیف آبان یشت وفروردین یشت قراردارد . این یشت مختص است به « کوئنم خورنو » [۲] (فر کیانی). فر کیانی در این یشت نوبت بنوبت بشاهان و پهلوانان اختصاص یافته و مایهٔ فتح و پیروزی آنان شده بنوعی که توانسته‌اند دشمنان ایران را براندازند .از کسانی که برای بدست آوردن فر کیانی کوشیده ولی بر آن دست نیافته اند انگرمی نیو (اهریمن) و اژی دهاک (ضحاک) وفرنگرسین [۳] (افراسیب) اند . داستن تلاش اهریمن و ضحاک و افراسیاب برای بدست آوردن فر ومحروم ماندن آنان یکی از دلکش ترین قطعات حماسی این یشت است . از میان این دشمنان ایرانی تنها « افراسیاب گناهکار تورانی » یکبار ازفر کیان برخوردار شد و آن هنگامی است که زنگیاب [۴] ([illegible] [۵]) دروغگو را کشت . در زامیاد یشت دو چیز دیگر برای ما اهمیت بسیار دارد . یکی فهرست جمعی که از پادشاهان کیان در آن می بینیم و دیگر داستان [illegible] .

دو یشت « آفرین پیغامبر زردشت » و « ویشتاسپ یشت » که هردو خاص گشتاسپ است نیز در آخر کتاب یشتها بنام یشت ۲۳ ویشت ۲۴ دیده میشود . در آفرین پیغامبر زردشت نام عده‌یی از بزرگان و شاهان داستانی با مهمترین صفات آنان آمده واز این حیث صاحب اهمیت است . اما از ویشتاسپ یشت فایده‌یی که ما درجست وجوی آنیم کمتر بدست میآید .

چنانکه دیده ایم از یشتها درباب داستانهای ملی و حماسی ایران مطالب مهم تازه‌یی بدست میرسد واین فصل بزرگ اوستا مشحونست باسامی شاهان و پهلوانان و [illegible]

---

۱ – Airyanem Xvarenô

۲ – Kavaênem Xvarenô

در باب فر ایرانی وفر کیانی جداگانه در مقدمهٔ داستان کیانیان سخن میگوییم.

۳ – Frangrasyan

۴ - رجوع کنید بداستان کاوس درهمین کتاب.

۵ – Zainigav

معاریف داستانی ایران وانیران[۱] از گیومرث گرفته تا گشتاسپ و خاندان او و ازاژی دهاك سه‌پوزهٔ شش‌چشم(ضحاك) تاارجاسپ تورانی‌وسایرمعاندان ومعارضان‌ایران.

بعد ازدورهٔ گشتاسپ ویارانش سلسلهٔ روایات داستانی دراوستا قطع میشود وتنها مطالب‌وعناصر داستانی تازه‌یی بعقیدهٔ بعضی ازمحققان ،آنگاه که دراواخرعهداشکانی واوایل دورهٔ ساسانی بگردآوردن اوستا همت گماشته بودند ، درآن راه جسته ولی‌همه زماناً بعهد پیش از گشتاسپ تعلق یافته‌است وما ازاین داستانها هریك‌بجای خود سخن خواهیم گفت .

چنانکه ازاین مقدمات دریافته‌ایم اوستانخستین‌وکهن‌ترین کتابیست که داستانهای ملی وحماسی ما درآن تدوین شده است .

۲ - از اوستا تا ادبیات پهلوی

اگر در مقام مقایسهٔ اوستا با روایات دورهٔ ساسانی و ادبیات پهلوی خاصه با منظومهای حماسی ایران درقرن پنجم و ششم برآییم میان بعضی از قطعات آنها فرق فاحشی ملاحظه میکنیم . این تفاوت از لحاظ اصل داستان نیست زیرا از این حیث احیاناً بتفاوتهای جزئی برمیخوریم ، بلکه این اختلاف بیشتر دراختصاروتفصیل است. داستانهای ملی ما که درشاهنامه و منظومه های حماسی دیگر باآنهمه تفصیل و کمال یاد شده دراوستااغلب بصورت اشارات مبهم وناقص است چنانکه معمولا بااضافه کردن روایات حماسی پهلوی وفارسی براشارات اوستاییمیتوان این اشارات را روشن‌ساخت.

ازاین امردونتیجهٔ مهم بدست میآید .

۱ ـ همچنانکه گفتیم مدونین ومؤلفین اوستا با روایات مفصل ومدونی مواجه بوده اند که بر اثر شهرت و رواج تنها باشارات مختصری از آنها قناعت نموده و اغلب بذکراسامی شاهان وپهلوانان ومهمترین اعمال ایشان بسنده کرده‌اند .

۲ ـ چون درآثار عهد ساسانی واسلامی اصل روایات اوستایی با اضافاتی تکرار شده پس روایات قدیمه میان ایرانیان بعد ازاوستا نیزمتداول بوده و ادامه می یافته و

۱ ـ مراد از «انیران» ممالك غیر ایرانی است . این کلمه مرکب است از «ایران» و حرف نفی «ا» .

یقیناً بنا بر آنچه درمقدمهٔ کتاب ملاحظه شد مطالب تازه‌یی در آنها راه می جستد تا بتدریج بصورتیکه درشاهنامه وسایر کتب حماسی ایران اسلامی میبینیم در آمده است .

یکی ازقرائن مهم برای صحت نظرما اشارات مورخان یونانی ببعضی ازداستانها درباب هخامنش جد شاهان هخامنشی و کوروش است که داستان نخستین بحدیث زال زر و قصهٔ ثانوی بسر گذشت کیخسرودرتوران بی‌شباهت نیست .

آئلیان [۱] مورخ یونانی روایت کرده است که هخامنش جد نجیب ترین خاندان پارس را شاهینی تربیت کرده است [۲] . میدانیم که این روایت درباب یك فرد تاریخی جز وهم و پندار چیزی نیست اما باید دانست که این وهـم و پندار نتیجهٔ داستان دیگری است که اکنون بصورت داستان زال زر و تربیت یافتن او بدست سیمرغ (مرغو سئن [۳] دراوستا که جزء اول آن بمعنی مرغ وجزء دوم بمعنی شاهین است) در آمده.

هرودوت مورخ بزرگ یونانی سر گذشت کوروش‌را درماد چنانکه ازقول پارسیان شنیده بود نگاشت وبنابراین داستان آستوآگس جد مادری کوروش و [illegible] ویرا پس از زادن بوزیرخود داد تا بقتل آورد ولی وزیروی هارپاگوس [٤] او را بچوپانان داد و کوروش میان ایشان تربیت یافت .... وبعد انتقام خودرا ازآستوآگس گرفت .

سر گذشت کوروش‌شباهت بسیاری بداستان کیخسرو درتوران دارد چه کیخسرو نیز چنانکه میدانیم درمیان چوپانان تربیت یافت وآخر کار نیز انتقام خود و خون پدر خویش راازجد مادریش افراسیاب گرفت [۵] .

شباهت این دوداستان بایکدیگر بدرجه‌ییست که تنها با تغییرچند اسم ممکن است آنها را باهم اشتباه کنیم ـ هرودت خود مدعیست که غیر ازداستانی که از راویان معتمد درباب کورش شنید سه نوع روایت دیگردرباب این پادشاه میان پارسیان معمول

۱- Aelian ۲ - رجوع شودبه: Nöldeke : Das Iranische Nationalepos S4.

۳ - Meregho Saêna ٤ - Harpagos

۵ - رجوع کنید بتاریخ هرودوت کتاب اول بندهای ۱۳۰-۱۰۸ ترجمهٔ : Legrand (پاریس ۱۹۳۲) ص ۱۲۹- ۱۰۶

بود [۱] واو روایتی را که بیشتر بعقل نزدیك بود انتخاب کرد غافل از آنکه روایت او بازماندهٔ داستان کهنی است که میان پارسیان بدان صورت درآمده و شکل تازه‌یی یافته است و باز نمیدانست که چندقرن پس ازوی همین داستان بصورت تازه‌تر و با تغییرات جدید بمؤسس شاهنشاهی ساسانی اردشیر پاپکان نسبت داده خواهد شد. [۲]

داستان دیگری که ما را بیاد داستانهای کهن میافگند داستان عشقبازی «زریادرس» [۳] است با «اوداتیس» [۴] که در گفتار بعد از آن سخن خواهیم گفت.

در ادبیات ارمنی آثار مستقیمی از روایات حماسی ایران باقی مانده است. گذشته از روایاتی که موسی خورنی مورخ قرن پنجم میلادی ذکر کرده است [۵] آثار حماسی مهمی در زبان ارمنی دیده میشود که بتمام معنی یادآور منظومه‌های حماسی ایران در قرنهای پنجم وششم هجری است و از آن میان مهمتر ازهمه منظومه‌یست بنام «رستم‌زال» که دیر گاهی مورد تحقیق دانشمندان قرار گرفته وسرانجام چنین معلوم شده است که: با وجود نزدیکی زیاد شاهنامه وداستان منظوم «رستم‌زال» موضوع این کتاب مستقیماً از شاهنامه مأخوذ نیست بلکه بی‌واسطه یا مع‌الواسطه بمأخذ آریایی دیگری منتهی میشود. علت این امر روابط ممتدیست که از دورهٔ هخامنشی میان ایرانیان وارمنیان وجود داشته وهمین ارتباط نزدیك باعث شده است که زبان وخط واساطیر وداستانهای ایرانی در میان آن قوم نفوذ شدید کند وداستان رستم زال و «بورزه» (برزو؟) ونظایر

۱ـ ایضاً هرودت بند ۹۵ از کتاب اول. ۲ ـ موسی خورنی **Moses Xorenenis** معروف به هرودوت ارمنستان مورخ معروف ارمنی قرن پنجم میلادی داستانی در باب اردشیر نقل کرده است که بنابرآن اردشیر را در کودکی ماده سگی شیر داد (حماسهٔ ملی نلدکه ص ٤). داستان گریختن اردشیر بفارس وجنك او با اردوان چنانکه در گفتاربعد می‌بینیم هم با داستان تقلیدی کوروش بی شباهت نیست.

۳ ـ **Zariadrès** ٤ ـ **Odatis** اوداتیس = اوداتِس = هُودات، **Houdâta**

۵ ـ موسی خورنی همچنانکه در متن یاد کرده‌ایم عده‌یی ازروایات ایرانیان را نام برده واگرچه باین روایات با نظر تحقیر نگاه میکند وآنها را قصص‌القصص (**fables de fables**) مینامد، ولی توضیحات مختصری (**Mosis Xorenensis, ed. Whiston P. 77**) که درباب ضحاك ورستم (ایضاً صفحهٔ ۹۶) داده ثابت میکند که این روایات درعهد او وصورتهای بعدی نیز وجود داشته است:

(**J. Mohl: Livre de Rois, introduction, P. 6–7**)

اینها در ادبیات ارمنی بوجود آید.[۱]

از این مقدمات چنین برمیآید که پس از تدوین قطعات مختلف یشتها که بنابر عقیدهٔ استاد «آرتور کریستن سن» پیش از عهد هخامنشی آغاز ودر اواسط عهداشکانی تمام‌شده است[۲] دنبالهٔ روایات حماسی ایران یکباره قطع نشده بلکه رواج آنها همچنان ادامه داشته واز ولایات شمال شرق ومشرق ایران بسایر نقاط نیزسرایت میکرده و گاه بصورتهای تازه‌دره‌یآمده واشکال جدید میگرفته و بهرحال طریق تکامل می‌پیموده‌وعناصر جدیدی که قبلا از آنها سخن گفته‌ایم درآن راه می‌یافته است.

روایات‌ملی ایران ظاهراً ازاواسط قرن‌پنجم‌میلادی ببعد شهرت‌وانتشارفراوانی یافت وتا بدرجه‌یی صورت مسائل تاریخی گرفت که اسامی داستانی با شدت بسیار بر سرکار آمد وحتی نام عده‌یی از شاهان و پهلوانان قدیم در خاندان شاهان واشراف راه جست مانند کوات (قباد)[۳] و جاماسپ[۴] و گستهم[۵] و سیاوش[۶] وخسرو (انوشروان ـ اپرویز) ورستم (پسرفرخزاد سردار ایرانی) و بهمن ... وبعضی ازآهنگهای موسیقی عهد ساسانیان باسامی داستانی خوانده شد مانند گنج کاوس ـ گنج افراسیاب ـ آیین جمشید ـ باغ سیاوشان ـ کین ایرج ـ کیخسروی ـ کین سیاوش[۷].

باین ترتیب می بینیم روایات ملی ایران در اواخر عهد ساسانی بقوت بسیار و شهرت بی منتهایی رسید وچون براثروجود در اوستا اهمیت مذهبی نیز داشت هرچه برعلاقهٔ ایرانیان بمزدیسنا افزوده میشد بردرجهٔ قوت این روایات نیزاضافه میگردید تابجایی که‌اغلب کتب مذهبی‌پهلوی که اکنون دردست داریم مشحونست بروایت ملی وحماسی ایران.

---

۱ ـ رجوع کنید بمقالهٔ شاهنامه وزبان ارمنی « مجلهٔ آسیایی » جلد CCXXVII ص ۵۵۹ - ۵۴۹ . این مقاله عبارتست از خطابهٔ Frédèric Macler در جلسهٔ ۱۴ دسامبر ۱۹۳۴ انجمن آسیایی پاریس.

۲ - A. Christensen : Etudes sur le Zoroastrisme de la perse antique, P. 5-45.

۳ ـ قبادبن فیروز . مجمل‌التواریخ ص۷۳ ۴ ـ برادر قباد که چندی بجای اونشست . ایضا همان صفحه.

۵ - گستهم یابسطام ایضاً ص ۷۷ و ۷۹ ۶ - ایضاً همان‌صفحه از مجمل‌التواریخ . ۷ ـ رجوع کنید به.مجمل‌التواریخ ص ۸۱ و مجلهٔ مهرسال سوم شمارهٔ ۱ مقالهٔ آهنگهای موسیقی ایران بقلم‌آقای سعیدنفیسی.

۴ - روایات ملی و داستانهای حماسی در ادبیات پهلوی

دراواخر عهد ساسانیان عدهٔ زیادی مؤلفات درباب داستانها وروایات ایران پیدا شده واین امر تا حدود قرن دوم و سوم هجری که بعضی از کتابهای مهم پهلوی وجود یافته است نیزادامه داشته واز این طریق تدوین روایات ملی بتمامی درحدوددوسه قرن بصورتهای گوناگون بزبان پهلوی صورت گرفته است .

یادگار زریر

پس ازیشتها وسایر قطعات داستانی اوستا نخستین کتابی که برای گرد آوردن قسمتی از روایات ایرانی نگاشته شده «ایاتکارزریران» است . در گفتاری که ببحث درمنظومه های حماسی ایران پیش ازاسلام مخصوص است ازاین کتاب وپهلوانان آن واثری که ازآن در آثار حماسی فارسی مانده است بتفصیل سخن خواهیم گفت . این کتاب با صورت فعلی خود متعلق باوایل قرن ششم میلادی (سال ۵۰۰ میلادی یا اندکی بعد ازآن[۱]) وتقریباً دارای ۳۰۰۰کلمه است[۲] ولی بنونیست[۳] خاور شناس معروف فرانسوی ثابت کرده‌است که نسخ موجود یادگارزریران صورت مغشوش ودست خورده‌یی‌ازیك‌منظومه متعلق به پیش از قرن سوم میلادی (عهد اشکانیان) است وخود از منظومهٔ کهن تر دیگری که « خارس می تیلنی »[۴] ازآن نام برده است .تقلید شده.[۵] این کتاب در بعضی از نسخ « شاهنامهٔ گشتاسپ » نامیده شده است . نخستین و مهمترین ترجمهٔ آن بدست گیگر بزبان آلمانی بسال ۱۸۹۰ صورت گرفت[۶] واین‌دانشمند سعی کرد روابط میان یادگارزریروشاهنامه‌رادرداستان‌جنگ‌ارجاسپو گشتاسپ آشکار کند وعلاوه‌براو

---

۱ - نلدکه : حماسهٔ ملی ایران ص۵

۲ - E. W. West : pahlavi Literature, im Crundriss der Iranischen philologie, zweiter Band, S.117 – 118 . Strassburg 1896 – 1904

۳ - Benveniste

۴ - Xarès de Mitylène

۵ - رجوع کنید بمقالهٔ « بنونیست » بعنوان « یادگار زریر » در مجلد ۲۱۰ Journal Asiatique سال ۱۹۳۲ .

۶ - Geiger: Das Yâtkâr -î- Zarîrân und sein Verhältnis zum Shâh-name

تئودور نلدکه نیز درباب آن تحقیقاتی کرده است.[1]

***

در زمان ساسانیان خاصه دراواخر آن عهد کتب بسیاری بزبان پهلوی درباب تاریخ ایران وداستانهای ایرانیان وقصص وروایات مذهبی وجود داشته که عده‌یی از آنها فقط بوسیلهٔ مترجمان و مؤلفان عربی بما رسیده است و بعضی از آنها نیز هنوز باقی مانده ودرمعرض تحقیق دانشمندان واقعست. ازمیان این کتب آنچه را که در تحقیق ما حائز اهمیتی است خواه آنها که در کتب اسلامی یاد شده واکنون از میان رفته وخواه آنها که اکنون باقیست از باب تشحید خاطر خواننده وتوضیح مطالب کتاب یاد می کنیم:

داستان بهرام چوبین

یکی ازاین کتب قصص، داستان بهرام چوبین[2] بود که بنابر نقل ابوالفرج محمدبن اسحق بغدادی معروف بابن الندیم (متوفی بسال ۳۸۵[3]) درالفهرست، جبلة بن السالم بن عبدالعزیز کاتب هشام بن عبدالملك متوفی بسال ۱۲۵ آنرا بعربی ترجمه کرد. از این کتاب مستقیماً اثری دردست نیست ولی مع‌الواسطه از آن دردو جا نشان داریم. نخست در شاهنامه که داستان بهرام چوبین درآن بتفصیل بسیار آمده وهمین امرما را بر آن می‌دارد که آنرا مانند سرگذشت اردشیر بابکان مأخوذ ازیك داستان مکتوب بدانیم. دیگر در اخبارالطوال ابوحنیفه احمدبن داودالدینوری (متوفی بسال ۲۸۱ یا ۲۹۰ هجری[3]) که همهٔ آن با تفصیل نسبی نقل شده است[4]. بر اثر ترجمهٔ این کتاب بعربی داستان بهرام چوبین ونام او درادبیات عهد اسلامی شهرتی یافت.

---

۱ - Nöldeke : persische Studien, Bd. CXX, Wien 1892.

۲ - مسعودی: مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۳

۳ - کشف‌الظنون حاج خلیفه چاپ فلوگل Flügel ج ۳ ص ۴۷۰ - برای ترجمهٔ احوال ابوحنیفهٔ دینوری رجوع کنید به مقدمهٔ کراچکوسکی Kratchkovsky بر اخبارالطوال و فهرست اخبارالطوال بسال ۱۹۱۲ درلیدن بچاپ رسید.

۴ - رجوع کنید باخبارالطوال ابو حنیفه احمد بن داودالدینوری چاپ Guirgass لیدن ۱۸۸۸ ص ۸۱ - ۱۰۴.

کارنامهٔ اردشیر بابکان

داستان دیگری که نفوذ و تأثیر آن در شاهنامه محقق است داستان کوچك «کارنامك ارتخشیرِ پاپکان» است. این کتاب که مجموع کلماتش تقریباً ۵٦۰۰ است[۱] سرگذشتی است داستانی از اردشیر بابکان که درپایان آن مختصری درباب شاپور پسر اردشیر وهرمزدپسر شاپور سخن رفته وما از آن هنگام بحث در آثار حماسی پیش ازاسلام بتفصیل سخن خواهیم گفت. تاریخ تألیف کارنامه حدود سال ٦۰۰ میلادیست از این کتاب درتواریخ اسلامی نیز نامی آمده است. درالفهرست وسپس در مجمل التواریخ[۲] نام کتابی بعنوان **عهد اردشیر** یاد شده و از این کتاب درتجارب الامم ابوعلی مسکویه نیزسخن رفته[۳] و آن خطبه ییست ازاردشیر بابکان مؤسس سلسلهٔ ساسانی و نباید با کارنامهٔ اردشیر اشتباه شود. عهد اردشیر در قرن ششم نیزمیان مورخان شهرتی داشت و این عبارت مجمل ـ التواریخ «... ونسخت عهد اردشیرمعروفست»[٤] دلیل بزرگی برشهرت کتاب مذکوردر حدود سال ۵۲۰ یعنی سال تألیف مجمل التواریخ والقصص است. کتاب کارنامهٔ اردشیر را تئودورنلدکه درسال ۱۸۷۸ بآلمانی ترجمه کرد.[۵]

داستان رستم و اسفندیار

درالفهرست جزء کتب تاریخی پهلوی که بعربی نقل شده ، داستانی ازرستم واسفندیار آمده وترجمهٔ عربی آن بجبلة بن ـ سالم نسبت داده شده است[٦]. داستان رستم واسفندیار از کتب مشهور آن روزگار بوده و علی الظاهر اصل پهلوی آن میان نویسندگان شاهنامهای منثور ویا نزد راویان خراسان شهرتی داشته زیرا مسلم است داستان رستم واسفندیار مانند چند داستان دیگر (اردشیرپاپکان ـ بهرام چوبین ـ رستم وسهراب ـ بیژن ومنیژه ونظایراینها) داستان مستقلی است که بشاهنامه آورده شده

---

۱ ـ رجوع شود بمقالهٔ ادبیات پهلوی بقلم E. W. West درفقه‌اللغهٔ ایرانی ج ۲ ص ۱۱۸ـ۱۱۹

۲ ـ چاپ کتابخانهٔ خاور بتصحیح ملك‌الشعراء بهار ص ٦۱ .

۳ ـ طبع لیدن ص ۹۹ ـ ۱۲۷ . ٤ ـ مجمل‌التواریخ ص ٦۱ .

۵ ـ Nöldeke, Geschichte des Artachshir i Papakān, 1878.

٦ ـ الفهرست ابن‌الندیم ص ۹ و ۳۰۵ .

است . این داستان دراوایل عهد اسلامی نیزمشهوروزائج بود ویکی ازمردم مکه بنام نضر بن الحارث[1] درآغاز پیغامبری محمد بن عبدالله (ص) آنچه را که درسرزمین فرات راجع برستم واسفندیارشنیده بود درمکه برای مردم حکایت میکرد واهل مکه ازشنیدن این داستان لذت بسیار میبردند[2] واصل این افسانه ظاهرا همان کتاب پهلوی رستم و سپندیات (سپند دات) بود که چنانکه دیدهایم بنا برقول ابن‌الندیم جبلة بن سالم آنرا بتازی نقل کرد .

ثعالبی[3] وفردوسی هردوازداستان رستم واسفندیار یاد کرده‌اند اما میان‌ثعالبی با استاد طوس درشرح‌بعضی ازجزئیات اختلافاتی وجود دارد .

داستان پیران ویسه

دیگر ازداستانهای حماسی پهلوی که ازآن درادبیات‌اسلامی اثری می یابیم داستانیست بنام پیران ویسه که ظاهرا بصورت منظومهٔ حماسی بوده واز این کتاب اسدی درذیل لغت«وسناذ» یاد کرده است .[4]

کتاب سکیسکین

یکی از کتب مهم حماسی که محققاً بنثر پهلوی وجود داشته کتابیست که مسعودی[5] هنگام گفتگو ازغلبهٔ [illegible] بر [illegible] از آن نام برده‌است . نام این کتاب در نسخ مختلف بصورتهای مصحف عجیبی مانند تبکتکین والنسکین وکیکین . . . آمده است . ظاهراً [illegible] همه غلط و دور ازصوابست . مصحح فرانسوی مروج الذهب چاپ پاریس « باربیه دو مینار»[6] این نام را « سکیسران » تصور کرد ، وبعقیدهٔ کریستن سن[7] این انتخاب دور از صواب نیست زیرا سکیسران بایست در زبان پهلوی سگسران[8] یعنی سران سک ، سران سگستان (سیستان) بوده باشد . بعقیدهٔ من این‌نام دراصل کتاب‌کلمه‌یی

١ - این‌نضربن‌الحارث از بنی‌عبدالدار بوده وغیر از نضربن‌حارث کلدهٔ‌ثقفی است که ابن‌ابی‌اصیبعه درطبقات‌الاطباء آورده است .

٢ - رجوع‌شود بسیرهٔ ابن‌هشام ومقدمهٔ شاهنامهٔ مول .

٣ - غرراخبارملوك الفرس وسیرهم از ص٣٤١ تاص٣٧٥ .

٤ - رجوع شود به مجلهٔ کاوه شمارهٔ ٤-٥ سال اول دورهٔ جدید .

٥ - مروج‌الذهب چاپ پاریس ج ٢ ص ١١٨ .

٦ - Barbier de Meynard

٧ - Christensen Les Kayanides, Kopenhagen 1931, p. 143

٨ - Sagêsarân

نظیر سکسیّین ، سکزیّین (سگزیان) ، سکسیکین[1] بوده است و رابطهٔ موضوع کتاب بااخبارسیستان وداستان رستم چنین حدسی را ایجاب میکند . مطالب این کتاب عبارت بوده است ازاعمال کیخسرو- گرفتار کردن قاتلان سیاوش- چاره گریها وجنگهایی که میان ایرانیان وتورانیان وجود داشت ـ اخباررستم ـ اخباراسفندیار وقتل او بدست رستم ـ داستان قتل رستم بوسیلهٔ بهمن بن اسفندیار «وغیرذلك من عجائب الفرس الاولی واخبارها»

بدین ترتیب می بینیم کتاب مذکور یکی از مهمترین کتب حماسی و داستانی ایران بوده است که در آن قسمت بسیاربزرگی ازروایات کهن متعلق بعهد کیانیان گرد آمده وبرستم وپهلوانان سیستان اختصاص یافته بود . بروایت مسعودی کتاب مذکور میان ایرانیان ازجهت اشتمال براخباراسلاف وملوك ایشان اهمیت وشهرت بسیار داشته و آن را عبدالله بن المقفع اززبان پهلوی (من الفارسیة الاولی) بزبان عربی نقل کرده بود از گفتارمسعودی چنین درمی یابیم که علی الظاهر ازداستان رستم واخبار جنگ رستم و اسفندیار وقتل رستم و جنگها و پهلوانیهای منسوب باو درخداینامه اثری نبوده ودراین باب کتاب جداگانه‌یی بزبان پهلوی وجود داشته است .

اینك ترجمهٔ اصل روایت مسعودی : «ایرانیانرا درباب اعمال کیخسرو و گرفتار کردن قاتلان سیاوخش پسر کیکاوس ازجانب وی ، وچاره گریها و جنگهایی که میان ایرانیان و تورانیان بود ، وخبررستم دستان ، روایاتی است که ذکر آن دراز میکشد و شرح وایرادآن مارا برنج می افگند واین اخبارجملگی درکتاب سکیکین است ، و ابن المقفع آن را از«فارسیة الاولی» (مرادپهلوی است) بعربی ترجمه کرده ، وجودداشت وهمچنین است خبر اسبندیاذ بن بستاسف بن لهراسف (اسفندیار پسر ویشتاسب پسر لهراسپ) و کشته شدن او بدست رستم و قتل رستم دستان ازجانب بهمن بن اسفندیار

۱ - سگیك یا سگزیك پهلوی معادل بوده است با سگزی که بزبان فارسی بمعنی سیستانی [illegible] «یك» یعنی یاء ماقبل مکسور وکاف فارسی از علائم نسبت در زبان پهلوست .

ودیگرعجایب واخبارایرانیان قدیم. این کتاب را ایرانیان ازآن جهت که‌حاوی اخبار پیشینیان وپادشاهان ایشانست سخت بزرگ میدارند.»

کتاب پیکار

گذشته از کتاب سکسیکین که متعلق بقسمتی ازعهد داستانی کیانیان بود کتابهای دیگری نیز بزبان پهلوی درباب داستان های عهد کیان وجود داشته و ازآن میان عده‌یی بزبان عربی نقل و ترجمه شده است. مسعودی علاوه بر کتاب سکسیکین از کتاب دیگری بنام «کتاب البنکش» یاد کرده که موضوع آن جنگهای اسفندیار وفتح رویین دژ وسایر اعمال این پهلوان بوده است[1]. مارکوارت[2] مستشرق معروف این کلمهٔ مصحف یعنی بنکش را «پیکار» دانسته است[3] ودرصورت صحت این حدس (که ضعیف بنظرمیآید) نام کتاب با موضوع آن کاملا موافق است. کتاب پیکارچنانکه گفته ایم حاوی مطالبی مانند جنگهای اسفندیار وایرانیان با تورانیان وداستان جنگهای اسفندیار درخراسان وسیستان وزابلستان وجزاینها بوده است. کتاب پیکارهم بقول مسعودی بوسیلهٔ عبدالله ابن‌المقفع بعربی‌ترجمه شد.

بعضی از کتب متفرقهٔ پهلوی

پیش از تحقیق درباب چند کتاب مهم دیگر پهلوی مانندآیین نامه و خداینامه و کتب مذهبی که هریك از نظر کارما شایان توجه بسیارست، سزاوارتر آنست که از بعضی کتب تاریخی و داستانی پهلوی دراینجا نامی بمیان‌آوریم. ازاین کتب اطلاعات مختصری بما رسیده ولی مسلماً همهٔ آنها درقرون اولی هجرت بزبان عربی ترجمه شده است. ذکرنام همهٔ این کتب دراینجا دورازصوابست زیرا بسیاری‌ازآنها عاری ازارزش داستانی وتنها برخی دارای این مزیت بوده اند وازبرخی دیگرتنها بعنوان مآخذتاریخ ایران‌درعهد ساسانیان میتوان سخن گفت. ازمیان این کتب که اغلب درالفهرست ابن‌النديم ازآنها سخن رفته است کتب ذیل را نام میتوان برد:

۱ــ التنبیه والاشراف و مروج‌الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ٤٣

۲ - Marquart

۳ ــ نقل از «کیانیان» تألیف کریستن سن ص ۱٤٣

مزدك نامه[1] و **كتاب التاج**[2] و **داستان شهر براز**[3] **با پرويز** و **كتاب داراوبت زرين**[4] و **كارنامهٔ انوشروان** كه بعربى ترجمه شده و از كتب معروف قرون اولى اسلامى بود وچنانكه درتجارب الامم مى بينيم ابوعلى مسكويه (متوفى بسال ٤٢١) ازاين كتاب استفاده كرد. - و **لهراسپ نامه** كه على بن عبيدة الريحانى آنرا بعربى نقل كرد[5] و **گزارش شطرنج**[6] و **نامهٔ تنسر** كه موضوع آن دفاع از اعمال اردشير بابكان و پاسخ تنسر هيربدان هيربد بنامه ييست كه گشنسپ شاه يكى از امراى مازندران نگاشته بود. اين نامه را عبدالله بن المقفع بعربى ترجمه كرد ويكى از نسخ اين ترجمه در اوايل قرن هفتم بدست محمد بن حسن بن اسفنديار مؤلف تاريخ طبرستان افتاده و اوعين آنرا بفارسى ترجمه كرده است[7] - وديگر **داستان خسرو وشيرين** كه در المحاسن و الاضداد منسوب بجاحظ بصرى از آن سخن رفته است. شيرين همان «سيرا» زن آرامى خسرو وفرهاد از سپهبدان او و بنا برافسانها عاشق شيرين بود وشايد افسانهٔ مذكور درپهلوى اصلى داشت.

از كتب منسوب بدورهٔ اردشير پاپكان مقدارزيادى دراوايل دورهٔ اسلامى بجامانده وبزبان عربى نقل شده بود. درمجمل التواريخ چنين آمده است: «اندرعهد اردشير بابكان... حكيمان بسيار جمع شدند پيش او كه علم را خريدار بود چون **هرمز آفريد و به روز و برزمهر**

١ - رجوع شود به حمزه والفهرست و به پاورقى ص ١٢ شمارهٔ ١٠ سال اول دورهٔ جديد مجلهٔ كاوه و به كتاب كيانيان كريستن سن ص ١٤٣ .

٢ - صاحب الفهرست از دوكتاب « التاج » نام ميبرد يكى در سيرت انوشيروان ترجمهٔ ابن المقفع بعربى و ديگر كتاب التاج وآنچه ملوك ايرانى بدان تفاؤل ميكردند . ازكتاب التاج ترجمهٔ ابن المقفع دركتاب عيون الاخبار ابن قتيبه اقتباساتى موجوداست واغلب آنها راجع بحكايتهاى خسرواپرويزست - آقاى تقى زاده ، مجلهٔ كاوه شمارهٔ مذكور .

٣ - شهر براز همانست كه در شاهنامه گراز خوانده شده است . گراز جزء دوم لقب اين مرد يعنى شهر براز (وراز - براز - گراز) است . در شاهنامه لقب او فرايين و در طبرى (ص ١٠٠٢) فرهان ياد شده و همنست كه، دركتب تاريخ بنام جشنسبنده(=گشنسپ بنده) موسوم است (براى اطلاع بر احوال او رجوع كنيد به : مجمل التواريخ ص٨٢-٨٣)

٤ - رجوع شود بهمين كتاب شرح داستان داراب .

٥ - الفهرست ص ١١٩-١٢٠ .

٦ - اين كتاب را مرحوم مغفور ملك الشعراء بهار درمجلهٔ مهر بفارسى ترجمه كرده است .

٧ - رجوع كنيد به مقالهٔ آقاى جمال زاده « يك نامه ازعهد ساسانيان . نامهٔ تنسر» مجلهٔ كاوه شمارهٔ ١١ سال اول دورهٔ جديد ص ٤ - ٧ وكتاب نامهٔ تنسر چاپ آقاى مجتبى مينوى ، تهران. ودارمستتر: « نامهٔ تنسر به پادشاه طبرستان » درمجلهٔ آسيايى دورهٔ ٩ مجلد ٣ .

وایزدداد و اینها همه مصنف کتابها و علوم بوده‌اند از هر نوع که از آن بسیاری نقل کردند به الفاظ تازی » .

بزبان پهلوی چندین کتاب تاریخی و ادبی دیگر نیز موجود است که دو تای آن یعنی ایاتکار زریران و کار نامهٔ اردشیر بابکان را قبلا نام برده ایم . از میان دیگر کتابهای ادبی و تاریخی و جغرافیایی پهلوی که برای ما حائز اهمیت و اعتباریست پند نامك بزرگمهر و اندرز خسرو کواتان و ماديگان چترنگ وشترستانهای ایرانرا میتوان نام برد .

پند نامك وُچور گمتر بختكان[۱] – پند نامهٔ بزرگمهر بختکان یکی از آثار مهم زبان پهلویست که قرابت میان آن و پند نامهٔ بزرگمهر در شاهنامه مشهود است . متن این کتاب را پشوتن دستور بهرام جی سنجانا درسال ۱۸۸۵ باترجمهٔ انگلیسی بنام گنج شایگان منتشر ساخت ولی وست مستشرق معروف انگلیسی در انتقاد محققانهٔ خود بر آن ثابت کرد که این کتاب غیر از گنج شایگان و تا فقرهٔ ۱۲۰ آن متعلق برسالهٔ پند نامهٔ بزرگمهر و از آن پس متعلق به « پند نامك زرتشت » است وبقیهٔ پند نامهٔ بزرگمهر را وست درهمان مقاله که بصورت کتابی جدا گانه منتشر شده است نشان داد[۲] . این رساله با نام « و چورك متر بوختكان » آغاز میشود و عبارتست از چند سؤال انوشیروان و پاسخهای بزرگمهر بدو . چنانکه گفته ایم میان این رساله و پند نامهٔ بوذرجمهر در شاهنامه موارد قرابت بسیار مشهود است و پشوتن سنجانا بعضی از آنها را پیدا کرده ودرصفحات ۵ و ٦ و ۸ و ۱۵ و ١٦ از مقدمهٔ انگلیسی بر کتاب مذکور نشان داده است .

اَندرزِخسرو كَواتان (اندرزخسروپسرقباد) رساله‌ییست در اندرز انوشیروان بدرباریان و نزدیکان خود در مرض موت . مطالب این رساله نیز با اندرز انوشیروان

۱– Votchurgmitr - î- Buxtkân

۲– E. W. West: Notes sur quelques petits textes pehlevis. La Mnséon, Vl 236 – 272.

ونیز رجوع شود به خرده اوستا تألیف آقای پورداود ص ۳۸ .

در شاهنامه قرابتی دارد. رسالهٔ اندرز خسرو کواتان کوچك و بر روی هم دارای چهار قسمت نامتساوی و مجموع کلمات آن ۳۸۰ است. این رساله را نیز پشوتن سنجانا همراه گنج شایگان بانگلیسی ترجمه و چاپ کرد. دو سال بعد از آن هم رسالهٔ مذکور بدست «کازارتلی» بانگلیسی ترجمه شد[1].

مادیگانِ چترنگ یا چترنگ نامك (شطرنج نامه) رسالهٔ کوچکی است در باب پیدا شدن شطرنج و اختراع نرد بوسیلهٔ بزرگمهر که چنانکه میدانیم در شاهنامه نیز آثاری از داستان آن باقی مانده است. نسخهٔ پهلوی و پازند و گجراتی با ترجمهٔ انگلیسی این رساله نیز همراه کتاب گنج شایگان چاپ شد و در سال ۱۸۸۷ «زالمان» این کتاب را بآلمانی ترجمه کرد[2] و نولدکه مستشرق معروف بر آن توضیحی افزود[3].

شهرستانهای ایران - مهمترین کتب جغرافیایی پهلوی رساله‌ایست بنام شهرستانهای ایران. این رساله حاوی ۸۸۰ کلمه و راجع است بشرح عده‌یی از بلاد ایران آخرین شهری که در این کتاب از آن یاد شده بغداد است که بامر ابوجعفر دوانیك (ابوجعفر منصور دوانیقی) ساخته شد (بند ۶۷). نسخهٔ فعلی این رساله متعلق بقرون متأخر اسلامی است اما محققا تاریخ بنای بغداد قسمتی الحاقی است که [illegible] زیرا با توجه ببعضی از قرائن چنین برمیآید که رسالهٔ مذکور پیش از اسلام مدون گشته‌است خاصه که بعضی از کلمات کهن اوستایی در حین تحریر آن استعمال شده مانند [illegible] توزی (= تورانیان یا ترکان - تور) که در ایام اسلامی اصلا معمول نیست. این رساله اولین بار بوسیلهٔ «ادگار بلوشه» مستشرق معروف فرانسوی[4] و سپس در اروپا و هندوستان چاپ و ترجمه شد و آخرین ترجمهٔ صحیح و منقح آن بدست «مارکوارت» صورت

۱- Casartelli: Tow Discours of Chosroes the Immortel Sould, London 1887.

۲- Salemann: Mittelpersische Studien, p. 207 - 242, Petersbourg 1887.

۳- Noldeke Persische studien, Wien 1892.

۴- E. Blochet: Liste géographique des Villes de l'Iran

گرفته و پس از فوت او بوسیلهٔ « مسینا » چاپ شده است[۱] . از این کتاب اطلاعات بسیاری در باب داستانهای ایران قدیم بدست میآید مانند بنای سمر کند (سمرقند) بدست سیاوش وزادن کیخسرو. درآنجا و داستانهای جم واژی دهاك وفریدون و لهراسپ و گشتاسپ و افراسیاب گجستك (ملعون) وبنای شهرستان نوازك دربلخ بامرسپندیات (اسفندیار) وبنای شهرطوس بدست طوس سپهبد که سپهبدی پس ازوی بهزریر وپس از زریر به بستور(نستور) و پس از بستور به گرزم رسید . بنابراین ملاحظه میشود که مطالعهٔ این کتاب نیزمانند سه کتاب دیگر ازلحاظ تحقیق دراساس و ریشهٔ داستانهای حماسی ما حائزاهمیت بسیاراست .

کتب مذهبی پهلوی وحفظ روایات قدیم درآنها

ازمیان کتب دیگری که روایات ایران قدیم (بهیأتی که در عهد ساسانی بوده) درآنها تدوین شده کتب مذهبی پهلویست. اغلب این کتب متعلق باوایل عهداسلامی وبعضی ازایام پیش ازاسلام است . اهمیت این کتب برای ما درآنست کهقسمت اعظم روایات ملی ایرانیان وحتی قطعاتی از فصول گمشدهٔ اوستا را حفظ کرده ووسیلهٔ آنند که ما میتوانیم روایات ملی خود را با اصل و اساس آنها در ایام پیش از اسلام مقایسه کنیم . بعبارت دیگر این کتب باضافهٔ چند کتاب تاریخی وداستانی و ادبی دیگر واسطهٔ میان بقیهٔ قطعات دیگر اوستا ازطرفی و روایات حماسی فارسی از طرفی دیگر شمرده میشوند و چنانکه در گفتارچهارم این کتاب خواهید دید مطالعهٔ این کتب فواید بیشماری در تحقیق اصول ومآخذ اصلی داستانهای ملی وپهلوانی ما دارد . ازمیان این کتب آنها که برای ما در درجهٔ اول اهمیت قراردارند عبارتند از:

دینکرت ـ دینکرت مهمترین و مفصل ترین کتب پهلویست که اکنون در دست داریم . این کتاب اصلا در ۹ مجلد بود ولی اکنون از مجلدات نه گانهٔ آن دو مجلد دردست نیست. نام اصلی این کتاب زند آکاسیه[۲] بودولی در ادبیات پهلوی دینکرت

۱- Marqwart : A Catalogue of the provincial Çapitals of Eranshahr, edited by G. Messina. Roma : 1931.

۲- Zend-âkâsîh

مشهور است . مجموع کلمات این کتاب را وست بتقریب ۱۶۹۰۰۰ دانسته است . زند - آکاسیه اصلا بدست « آتور فرنبغ فرخزاتان » (آذر فرنبغ پسر فرخزاد) تدوین شد و این مرد همانست که در حضور مأمون خلیفهٔ عباسی با مردی بنام ابالش مناظره کرد وازمناظرهٔ اووابالش کتابی بنام گجستك ابالش پدیدآمد . بدین ترتیب آذرفرنبغ درقرن دوم وسوم هجری میزیست و کتاب اونیزمتعلق بهمین عهد است .

دینکرت مجموعهٔ بزرگی از اطلاعات دینی و عادات و عقاید و روایات و تاریخ وادبیات مزدیسناست . مهمترین فایدهٔ آن دراینست که بیست و یك نسك اوستای عهد ساسانی در مجلد هشتم آن خلاصه شده است و ما ازمطالب بعضی از این نسکها که از دست رفته است تنها از راه همین کتاب و یا بعض کتب که حاوی مطالبی از آنهاست اطلاعاتی داریم .

در مجلد سوم این کتاب که تقریباً حاوی ۷۳۰۰۰ کلمه است گذشته از بعضی مطالب تاریخی ازاحوال جمشید وقیام ضحاك براوسخن رفته است . مجلد چهارم دینکرت نزدیك ۴۰۰۰ کلمه و مجلد پنجم ۶۰۰۰ و مجلد ششم ۲۳۰۰۰ کلمه دارد . درآغاز مجلد ششم از پوریوتکیشان[۱] که ازآنان هنگام بحث درداستان پیشدادیان سخن خواهیم گفت، یاد شده است .

درمجلد هفتم که درحدود ۱۶۰۰۰ کلمه دارد مخصوصاً ازخلقت گیومرث وداستان سیامك وویگرد[۲] وهوشنگ وجانشین اوتخموروپ[۳] (تهمورث) و ییم (جم) وفرتون[۴] (فریدون) و ائیریچ[۵] (ایرج) و مانوش چیهر[۶] (منوچهر) و اوزوب[۷] و کرشاسپ سامان[۸] و کیقباد و کی ارش[۹] (کی آرش) و کی اوس (کیکاوس) وائوشنور[۱۰] (اوشنر) و کی سیاوخش و کیخسرو ورسیدن فر بزردشت و کی گشتاسپ (ویشتاسپ) : با تفصیل زیاد سخن رفته است .

---

۱ - Pôryôtkêshân
۲ - Vaêgard
۳ - Taxmôrup
۴ - Frêtûn
۵ - Aîrîtch
۶ - Mânûshtchihar
۷ - Aûzôb
۸ - Kerêshâsp î Sâmân
۹ - Kai - Arsh
۱۰ - Aôshnôr

مجلد هشتم دینکرت تقریباً دارای ۱۹۰۰۰ کلمه وشامل خلاصه‌یی از بیست‌ویك نسك اوستاست که مجموع نسکهای اوستا درعهد ساسانیان بود. مجلد نهم شامل ۲۸۰۰۰ کلمه ومتضمن خلاصه‌یی ازمطالب مذهبی سه نسك اوستاست.

چنانکه از فهرست مطالب مذکور بر میآید دینکرت از حیث حفظ و تدوین داستانهای ایران قدیم چنانکه درعهد ساسانیان و در ادبیات پهلوی متداول بود اهمیت بسیاردارد. کتاب مذکور در ۱۹ مجلد بوسیلهٔ دستور پشوتن سنجانا (۹مجلد) وپسرش داراب سنجانا (۱۰مجلد) با حواشی و ملاحظات و ترجمهٔ انگلیسی و متن پهلوی و گجراتی دربمبئی بچاپ رسید[۱].

بُندَهِشن – دومین کتاب مهم ومعروف پهلوی کتابیست موسوم به بندهشن که ازآن دو نسخهٔ هندی و ایرانی شهرت دارد. در این کتاب از مطالبی راجع بخلقت و مسائل دیگردینی و برخی امور تاریخی و جغرافیایی سخن میرود و مهمترین فصل آن برای ما فصل ۳۳ است بعنوان « اندر گزند هزاره هزاره که بایرانشهر رسید . در این فصل یکدوره از تاریخ داستانی ایران را تا پایان دورهٔ ساسانی میتوان دید و چون خلاصه‌یی از داستانهای ایرانی وجامع آنست اهمیت بسیار دارد. قسمتی ازاین فصل را دارمستتر درمجلد دوم از کتاب زند اوستای خودترجمه کرد وبر آن توضیحاتی نگاشت[۲]. فصل دیگر این کتاب یعنی فصل ۳۵ در باب اصل و نسب کیانین و فصل ۳۱ در باب نواحی‌مهم ایرانشهر که مقر کیانیان بود و قسمتی از فصل ۱٤ درباب گسستن فرّهی ازجمشید است وبرروی هم مطالب مهم تاریخی وجغرافیایی راجع بایران قدیم در این کتاب میتوان یافت.

---

۱ — درباب دینکرت علاوه برحواشی پشوتن سنجانا وداراب سنجانا براصل کتاب درمجلدات نو... کور، رجوع کنید به :

E. W. West : The Sacred Books of the East' Vol. XXXVIII Parth lv and XLVII Patth V.

Pahlavi Literature im Grundriss der Iranischen Philologie, B. II, S. 91–98.

۲ – J. Darmesteter : Le Zend-Avesta, Vol. II, P. 398-402 Paris 1892.

از این کتاب درادبیات فارسی نیزاثری برجای مانده وآن درتاریخ‌سیستانست[۱] .
در این کتاب دو بار از بند هشن راجع بعجایب سیستان استفاده شده و نام‌آن « ابن دهشتی گبرکان »آمده است واین تحریف بیقین نتیجهٔ تصرف نساخ بی‌اطلاعست.شهرت بند هشن در اروپا وترجمه های متعدد این کتاب نخست بوسیلهٔ آنکتیل دوپرون آغاز شد که‌درسال ۱۷۷۱ ترجمه‌یی‌ازآنرا همراه زنداوستای خود منتشرساخت[۲] .ترجمه‌های دیگری نیز از این کتاب بدست وستر گارد[۳] و هوگ[٤] و وندیشمن[۵] و وست[٦] صورت گرفت. نسخهٔ‌کامل این کتاب درسال ۱۹۰۸ بوسیلهٔ اروارد تهمورث دینشاجی انکلساریا[۷] با مقدمه‌یی بقلم بهرام گور تهمورث انکلساریا دربمبئی بچاپ رسیده است .

داتستان دینیك ـ این کتاب در حدود ۲۸٦۰۰ کامه دارد و یکی از کتب بزرگ و معتبر پهلویست که در قرن نهم میلادی بدست موبدی موسوم به یودان‌ییم[۸] تالیف شد .

روایت پهلوی ـ همراه نسخهٔ داتستان دینیك کتابی بنام روایت پهلویست دارای ۲٦۰۰۰ کامهٔ وازآن برخی‌اطلاعات درباب داستانهای قدیم مثلا داستان گرشاسپ وجم بدست میآید .

ارداویرافنامه ـ یکی از کتب مهم مذهبی مزدیسنان موسوم‌است‌بارتا ویراف نامك[۹] حاوی ۸۸۰۰ کامه که مهمترین اشارهٔ تاریخی‌آن داستان حملهٔ اسکندر است از جانب اهریمن بایران و برانداختن‌آیین مزدیسنا درمقدمهٔ نخستین فصل ازآن کتاب .

---

۱ ـ تاریخ سیستان. صفحات ۱٦ و ۱۷ .

۲ ـ Anquetil du Perron: Zend-Avesta, Vol. II, P. 343-422. Paris 1892.

۳ ـ Westergard: Bundehesh. Liber Pahlvicus. 1851

٤ ـ Haug: Uber die Pehlwi-Sprache und den Bundehesh. 1854

۵ ـ Windischmann: Zoroastrische Studien. Berlin 1863.

٦ ـ West: Bundahish SBE. V, 1–115

۷ ـ Ervard Tahmuras Dinshaji Anklesaria: Great Bundahish. Bombay, 1908.

۸ ـ Yûdân - Yim

۹ ـ Artâ Virâf Nâmak

تألیف این کتاب ظاهراً در اواسط قرن نهم میلادی صورت گرفته است و قدیم ترین نسخ خطی آن متعلق بقرن چهارم هجریست. کتاب اردا ویرافنامه را زرتشت بهرام پژدو ازشعرای قرن هفتم هجری بشعرفارسی ترجمه کرد ونخستین بیت آن چنین است :

سر دفتر بنام پاك یزدان . نگهدار زمین وچرخ گردان

نخستین ترجمهٔ اردا ویرافنامه دراروپا بدست پوپ بسال ۱۸۱۶ صورت گرفت[۱] ودرسال ۱۸۸۷ نیز بارتلمی آنرا بفرانسه ترجمه کرد[۲].

مینیوی خرد[۳] ـ مینوخرد یکی از کتب دینی است که ازحیث مطالب اخلاقی و اساطیری و معرفت باموردینی اهمیت بسیار دارد. متن پازند این کتاب بسانسکریت و اوستایی نیز نقل شده و ترجمهٔ اوستایی آن بوسیلهٔ یکی از موبدان بزرگ بنام نریوسنگ[۴] (قرن پانزدهم میلادی) صورت گرفته است. این کتاب را وست مستشرق معروف بانگلیسی ترجمه کرد و با مقدمهٔ جامع و املاء متن آن بحروف لاتین و فرهنگی ازمتن پازند ودستوری برای زبان پازند بسال ۱۸۷۱ منتشر ساخت[۵]. مهمترین فصل این کتاب فصل بیست وهفتم آنست که از ۷۶ بند پدیدآمده و شامل بزرگترین اعمال پادشاهان ایران تا گشتاسپ است مانند: برانداختن دوسوم از دیوان مازندران بدست هوشنگ و پدید آوردن خط بوسیلهٔ تهمورث از دیوان و بنای «ورجم کرد» بدست جمشید و بیمرگی مخلوقات در ششصد سال وشش ماه وشانزده روز ازسلطنت او و امثال اینها.

---

۱ - The Arda viraf Nameh, or the Revelation of Arda Viraf. London 1816.

۲ - M. A. Barthélemy: Artâ-Vîrâf Nâmak ou Liver d'Ardâ Virâf, Paris 1887.

در باب اردا ویرافنامه گذشته از مقدمهٔ بارتلمی رجوع کنید به مقالهٔ وست درفقه‌اللغهٔ ایرانی ج۲ص۱۰۸.

۳ - Mainyô î Xard ۴ - Neriosengh

۵ - E. W, West: The Book of the Mainyo i khard, The Pazand and Sanskrit texts, London and Stuttgart 1871

زات سپرم[۱] - این کتاب درحدود ۱۹۰۰۰ کلمه دارد و دارای سه قسمت است. مطلب مهم تاریخی آن دو داستان ازکای اوس[۲] (کاوس) وسریتو[۳] پهلوانست. وست این کتاب را بانگلیسی ترجمه کرد[۴].

ائوگمدئچا[۵] این کتاب ترجمهٔ بعضی از قطعات اوستا و حاوی تفسیری بر آنست. دراین کتاب اشاراتی بداستان هوشنگ پیشداد وتهمورث زیناوند پسرویونگهان وجم شید پسر و یونگهان و دهاك و فریدون اثفیان شده است. ائوگمدئچا بوسیلهٔ گیگر با توضیحات و تفسیر لغات بزبان آلمانی ترجمه شد[۶] وترجمهٔ دیگرنیز ازیك قسمت آن بدست دار مستتر بزبان فرانسه صورت گرفت[۷].

علاوه بر کتبی که گفته‌ایم چندین کتاب دینی دیگر مانند «زند بهمن یشت» و «شایست نشایست» و ترجمهٔ قطعات مختلف اوستا و «پتیت ایرانیك» وامثال اینها بزبان پهلوی موجود است که چون بکار تحقیق ما در داستانهای ایران قدیم نمیآیداز ذکر آنها صرف نظر میشود. طالبان اطلاع رجوع کنند بمقالهٔ فاضلانه و جامع وست در مجلد دوم از فقه اللغهٔ ایرانی بنام «ادبیات پهلوی».

آیین نامه و گاهنامه یکی از کتب مهم عهد ساسانی که محققاً باید از مآخذ مهم تاریخی شمرده شود کتابیست بنام آیین نامه که آن راعبدالله ابن المقفع بزبان تازی نقل کرده بود. آیین‌نامه کتابی بزرگ بود که درآن رسوم و آداب درباری وملی و اسمار واخبار ومراتب دولتی عهدساسانیان و شاید عهود مختلف آمده و «گاهنامه» یکی دیگر از کتب معروف عهد ساسانی جزئی از آن بوده است. گاهنامه کتاب عظیمی بود درشرح مراتب درباریان و درجات مختلف

---

۱ - Zât-Sparam ۲ - kai - ûs ۳ - Sritô

۴ - E. W. West: Selection of Zâd - Sparam, Parth I SBE. p. 153 - 187.

۵ - Aogemadaêtchâ

۶ - Geiger : Aogemadaêtcha, 1878.

۷ - Darmesteter: Le Zend-Avesta, V. III, P. 154 - 166. Paris 1893.

طبقات آنان و اسامی شهرداران و عمال‌دولتی[1] .

مسعودی درباب‌این کتاب چنین‌نگاشته است[2] : « پارسیان را کتابیست که‌آنرا کهناماه (گهنامه ـ گاهنامه) گویند و درآن مراتب دولتی ایرانیان ثبت است و عدد این مراتب بنا برترتیبی که پارسیان داده بودند ششصد بود . این کتاب جزئی از آئین‌ناماه (آیین‌نامه)است که معنی آن « کتاب رسوم» میشود وآن کتاب عظیمی است در هزار ورق و جز نزد موبدان و بزرگان ایرانی نزد کسی یافته نمیشود . »

عده‌یی ازنویسندگان ومورخان بزرگ اسلامی از این کتاب درشرح تشکیلات درباری و مدنی ایران استفاده کرده و بعضی نیز مستقیما قطعاتی از آن (ترجمهٔ ابن المقفع) را در کتب خویش آورده‌اند .

ابن قتیبهٔ دینوری قسمتی از آنرا تحت عنوان «آداب‌الفروسة»[3] وقسمت دیگر را درفصل«مذاهب‌العجم فی‌العیافة والاستدلال بها»[4] آورده ونام کتاب را همه جا آیین نگاشته است .

ثعالبی از این کتاب در ذکر مراتب درباریان (از عهد جمشید تا انوشیروان) محققاً استفاده کرده[5] ومأخذمسعودی‌نیزدرذکر مراتب‌ایرانیان‌در عهد ساسانیان [illegible] و دربیان رسوم دربار ایران و تقسیم طبقات مردم بفرمان اردشیر ساسانی [illegible] آیین نامه بود .

کتاب الصور « کتاب‌الصور » یا « کتاب صورت پادشاهان بنی‌ساسان » [illegible] « کتاب صورة » که در مجمل التواریخ والقصص چند بار [illegible] آن آمده است[8] کتاب بزرگی بوده مشتمل بر بسیاری از اخبار ملوك و ابنیه وسیاسات پارسیان ، این کتاب از لحاظ عظمت همپایهٔ خداینامه و آیین نامه و گاهنامه و دارای مطالبی تازه تر از آنها بود . ظاهراً کتاب بی نامی که

---

۱ ـ رجوع کنید به : الفهرست چاپ لایپزیك ص ۱۱۸ و ۳۰۵ و التنبیه چاپ لیدن .

۲ ـ التنبیه ص ۱۰۴ . ۳ ـ عیون‌الاخبار ص ۱۳۳ . ٤ ـ ایضاً ص ۱۵۱ـ۱۵۳ .

۵ ـ غرر اخبار ملوك‌الفرس چاپ پاریس ص ١٤ ـ ۵۰ . ٦ ـ التنبیه والاشراف چاپ لیدن ص ۱۰۳

۷ ـ مروج‌الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۵۲ ببعد . ۸ ـ مجمل‌التواریخ چاپ تهران ص ۳۳ و ۳۷ .

مسعودی از آن یاد کرده و وصف آنرا ذیلا می بینیم همین کتاب‌الصور است که حمزه و صاحب مجمل (بنقل‌ازحمزه) نیز از آن استفاده کرده‌اند .

ابوالحسن‌علی‌بن حسین المسعودی(متوفی بسال ۳۴۶) درباب این کتاب‌چنین گوید : « درشهر اصطخرفارس بسال۳۰۳ دریکی از خاندانهای بزرگ ایرانی کتاب عظیمی مشتمل بر بسیاری از علوم ایرانی و اخبار ملوك و ابنیه و سیاسات پارسیان دیدم که از آنها حتی در کتب ایرانی مانند خداینامه و آئین‌نامه و کهنامه وجز آنها اثری نیافتم . در این کتاب صورت بیست و هفت مرد وزن از پادشاهان ساسانی مصور است ، تصویر هریك از اینان در روز مرگ برداشته شده خواه در جوانی مرده باشند وخواه در پیری و در این تصاویر همهٔ خصائص آنان‌چون نشان و تاج و ریش ورخساره نموده شده است . و پارسیان را رسم بر آن بود که چون پادشاهی از ایشان میمرد اورا بصورتی که‌بود تصویر میکردند و آن تصویر را بخزائن سلطنتی‌می‌بردند تا برهیچیك از ایشان صفت مرده پوشیده نماند مثلا آنرا که در جنگ‌بود ایستاده و آنرا که‌بکاری بود نشسته تصویر میکردند و سیرت هریك از آنان و آنچه را درپادشاهی ایشان از امور بزرگ و حوادث جلیل صورت میگرفت بتفصیل می‌نگاشتند . تاریخ این کتاب که از روی آنچه در خزائن ملوك فارس یافتند نوشته شده بود ، نیمهٔ جمادی‌الآخرهٔ سال۱۱۳ بودو همین کتاب را برای هشام‌بن‌عبدالملك از فارسی (مرادپهلویست)بعربی ترجمه کردند . »[1] و گویا مترجم آن جبلة‌بن سالم بوده است .

۵ - خداینامه

مهمترین اثر تاریخی و داستانی عهد ساسانی و کتابی که مطالب آن لاشك در قسمت اعظم از تواریخ مهم اسلامی متعلق بسده‌های سوم و چهارم مستقیماً و درتواریخ قرون بعد مع‌الواسطه نقل شدهٔ خداینامه است که اهمیت فراوان‌آن مارابر آن‌داشت تا مبحثی خاص برای آن ترتیب دهیم :

نگارش تاریخ در ایران از روزگاران قدیم سابقه داشته و گذشته از بعضی

۱ـ التنبیه والاشراف ص ۱۰۶ .

روایات یونانی از مآخذ دیگر نیز در این باب اطلاع مبسوط بما رسیده است. از آنجمله برخی از اشارات کتب مقدس انبیاء بنی اسرائیل حکایت میکنند که در عهد شاهان ماد و فارس وقایع کشوری و درباری نگاشته وضبط میشده و از مجموعهٔ آنها تواریخی پدید میآمده است که هنگام حاجت از آن استفاده میتوانستند کرد[1]. این تواریخ حکم سالنامه هایی را داشت که وقایع بترتیب سال و ماه و روز در آنها ثبت‌شود مانند عده‌یی از تواریخ اسلامی (تاریخ محمدبن جریر الطبری ـ تاریخ ابن اثیر و امثال اینها . . .)

از عهد اشکانیان اطلاع صریحی در این باب در دست نیست اما در عصر ساسانیان نگارش تاریخ بمعنی کامل قدیمی خود معمول بوده است و از آنچه تا کنون نگاشته‌ایم این معنی تا درجه‌یی ثابت میشود و همچنین از آثار «آگائیاس»[2] چنین برمیآید که در عهد خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ الی ۵۷۹ میلادی) دفترهای رسمی وقایع در دربار شاهنشاه ساسانی وجود داشت . این دفاتر با نهایت دقت حفظ میشده است و در آنها اسامی شاهان ساسانی را با وقایع دورهٔ آنان ثبت میکرده‌اند[3]. ظاهراً این تواریخ ... سر گذشت شاهان داستانی از گیومرث ببعد نیز بوده و محقق تواریخ جدید ... از نخستین بشر (گیومرث) یا نخستین شاه (هوشنگ) آغاز میشده است زیرا در غیر این صورت یقیناً تواریخ دورهٔ اسلامی از حیث شروع تاریخ ایران و ترتیب و تسلسل فصول با یکدیگر اختلافات بزرگ داشتند در صورتیکه خلاف این امر برما مسلم است . از این گذشته چنانکه از مطالعه در آثار پهلوی در می‌یابیم ایرانیان آن عهد میان دورهٔ اساطیری و تاریخی بهیچگونه امتیازی قائل نبوده و ... را درست مانند ادوار تاریخی تصور میکرده اند .

ایرانیان عهدساسانی از سلاطین مادی وهخامنشی اطلاعی نداشتند و ازمیان سلاطین هخامنشی تنها دارا نامی (داریوش سوم) را میشناختند که از ... اسکندر ملعون رومی (یونانی) شکست یافت و بدست او کشته شد و ...

---

۱ - کتاب عزرا ، باب‌چهارم آیات ۱۴ و۱۵و۱۹ ـ کتاب استر باب‌ششم ودهم

۲- Agathias شاعر ومورخ مشهور یونانی درقرن ششم میلادی

۳- نلدکه : حماسهٔ ملی ایران . ص۱۳

که غیر ازین دارا دارای دیگری نیز وجود داشت. این‌دودارا در روایات عهدساسانی پدر وپسر شدند و داریوش سوم درروایات پهلوی دارای دارایان‌و در روایت فارسی‌دارا پسر دارا (یاداراب) خوانده شد.

اطلاع ایرانیان عهد ساسانی از اشکانیان نیز بسیار کم بود زیرا بر اثر دشمنی ساسانیان با این طایفه اسامی و سرگذشت پادشاهان اشکانی ثبت نمیشد وازینروی‌جز چند اسم و بحث های مختصری درباب‌ملوك الطوایف عهد مذکور چیزی نمیدانستند و ازآنان بقول نلدکه: «جز اسم و عده مطلب‌دیگر باقی نمانده بود»[1]

در دورهٔ ساسانی بنا بر اشاراتیکه کرده‌ایم تواریخی وجود داشته است اما از میان آنها مهمتر ازهمه وآنکه در تواریخ اسلامی نفوذ فوق‌العاده‌یی کرد کتابیست که دراواخر عهد ساسانی بنام **خوتای‌نامگ**[2] (خداینامه) وجود یافت.

درمقدمهٔ بایسنقری چنین‌آمده است که: «... چون زمان یزدجرد شهریار[3] رسید مجموع آن [اخبار که در عهد انوشیروان گرد آوردند] در تواریخ‌متفرق درخزانه جمع شده بود. دانشوردهقان راکه ازجملهٔ اکابرمداین بود وشجاعت وحکمت باهم جمع داشت بفرمود تاآن تواریخ رافهرستی‌نهاده ازابتدای دولت کیومرث تا انتهای دولت خسرو پرویز برترتیب یادکرد وهر سخن که درآنجا مذکورنبود ازموبدان وادیبان پرسید وآنرا ملحق‌گردانید وتاریخی جمع شد درغایت کمال...»

در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری معروف بمقدمهٔ قدیم شاهنامه[4] «فرخان» موبدان موبد عهد یزدگرد شهریار و «رامین» بندهٔ یزدگرد از مؤلفان تاریخ ایران شمرده شده‌اند واین اشارت مقدمهٔ قدیم دلیل بزرگی است برصحت روایت مذکور در کلیات مطلب، نه درهمهٔ اجزاء. تئودورنلدکه درباب صحت این روایت‌چنین میگوید:

«بگمان‌من این اطلاعات که معلوم نیست اززیردست چند تن‌گذشته صاحب اصل واساسی صحیح است. تا مرگ خسرودوم (ابرویز) انتشارات مورخان و شاهنامه بنسبت زیادی با هم مطابق است و این نکته بطور قطع میرساند که مأخذ شاهنامه ومورخان مأخذی واحد بوده و کمی پیش ازآنوقت نوشته شده است... دلیل دیگر براین که این کتاب در عهد یزدگرد نوشته

---

۱ – حماسهٔ ملی ایران، نلدکه ص ۱۳.

۲ – Xvatainâmag

۳ – آخرین شاهنشاه ساسانی که از ۶۳۲ تا ۶۵۱ میلادی سلطنت کرده است.

۴ – بیست مقالهٔ آقای قزوینی ج ۲. چاپ آقای عباس اقبال، طهران ص ۴۰.

شده آنست که در آن ازخسرودوم (پرویز) پدر بزرگ یزدگرد به نیکی سخن رفته درصورتیکه پسرخسرو(شیرویه) که پدر وبرادران خود وازجمله شهریار پدریزدگرد راکشته بود، بزشتی یاد شده است.»[۱]

ما نیز چنانکه خواهید دید در صحت این روایت تردیدی نداریم اما در تصور دهقانی بنام دانشور نمیتوانیم با نویسندگان مقدمهٔ بایسنقری همداستان باشیم. ژول مول[۲] و نلدکه و بتبعیت ایشان بعضی ازمحققان شاهنامه[۳] در این امر با نویسندگان مذکورهمراهند وحتی نلدکه درآغازکارچنین میپنداشت که دانشورصفت دهقانست نه نام او اما بعد ازاین عقیده بازگشت وازمتن مقدمهٔ بایسنقری پیروی کرد. بعقیدهٔ ما نویسندگان مقدمهٔ مذکورمانند بسیاری ازموارد درتصوروضبط این نام ازطریق صواب دوری گزیده‌اند زیرا بچنین نامی درعهدپیش‌ازاسلام‌ودورهٔ‌اسلامی‌هیچگاه مصادف‌نشده‌ایم واگربخواهیم آنرا تخلص یالقب تصور کنیم بازهم دلیل قاطعی بروجود اینگونه‌القاب درعهد ساسانی نداریم.

منشاءِ اشتباه نویسندگان‌مذکوراشارات‌متعددیست که درشاهنامه بروایت‌دهقان سخنگوی، دانا، پیر و... شده است و نمونهایی از این اشارات را درمبحث روایات شفاهی خواهید دید. نقل قول از دهقان وموبد در شاهنامه (که بنا برآنچه خواهیم گفت اشارات غیرمستقیمی باستفاده از روایات شفاهی در نگارش داستانهای شاهنامهٔ منثور است) باعث‌آن شده است که نویسندگان مقدمهٔ بایسنقری برای نگارش کتاب مذکور کسی را بنام دانشور دهقان تصور کنند یعنی صفتی را که دهقانان بدان شهرت داشتند (دانشور) نام پندارند ودهقان را صفت‌آن بدانند وآنگاه چنین مردی راصاحب سیف و قلم شمرند ونگارندهٔ کتاب‌بشمارآورند. شهرت طبقهٔ دهقانان در اوایل عصر اسلامی (که ظاهراً نویسندگان مقدمهٔ بایسنقری ازآنان اطلاع درستی نداشته‌اند) هم مؤید این گمان گشت ولی برای صحت این قول و وجود دهقانی بنام دانشور هیچ دلیل تاریخی دردست نیست ودراین باب تنها باشارات دور از تحقیق نویسندگان قرن نهم قناعت نمیتوان کرد.

۱– حماسهٔ ملی‌ایران چاپ دوم ص۱۴.
۲– مقدمهٔ شاهنامه ص ۷
۳– Henri Massé: Firdousi et l'éppoée nationale, Paris 1935.

اما **دهقانان** یکی از طبقات قدیم نجبای ایران بوده اند . چنانکه از بعضی اشارت کتب اسلامی [۱] بر میآید این طبقه صاحب ضیاع و مکنت و دارای نوعی از اشرافیت ارضی بوده و ظاهراً در ایام پیش ازاسلام از طبقات ممتاز ایران شمرده می‌شده‌اند و «این پادشاهی بدست ایشان بود» [۲] . دهقانان در ایام اسلامی نیز نفوذ محلی خود را حفظ کرده و جزء طبقهٔ اشراف و بزرگان کشور و در زمرهٔ توانگران بوده و اغلب درکار حکام عرب دخالت میکرده‌اند .

از مطالعه در احوال این گروه چنین بر میآید که روایات و یادگارهای تاریخی ایران را بادقت و مراقبت فراوان حفظ میکرده اند و بهمین سبب در مقدمهٔ ابومنصوری چنین میبابیم که : «**این نامه‌را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بوذ وازکار ورفتار و از نیك وبد وازکم وبیش ایشان دانندپس** مارا بگفتار ایشان بایذرفت» [۳] دلیل‌عمدهٔ‌این اطلاع آن‌بود که دهگانان بی کم‌وکاست با خصائص نژادی‌ایران باقی ماندند وباهیچیك از اقوام خارجی‌آمیزش نکردند وبدین طریق خود را ایرانی واقعی میانگاشتند و در این گمان مصیب بودندو حتی همین‌وضع نژادی دهاقین باعث شده بود که ایرانیان پیش از مغول بجای ایرانی واقعی گاه کلمهٔ دهقان را استعمال کنند مثلا در این دو بیت از فردوسی کلمهٔ دهقان‌درست بمعنی‌ایرانی در برابر ترك‌وتازی استعمال شده است :

ز ایران وازترك وازتازیان نژادی‌پدیدآید اندرمیان
نه دهقان نه‌ترك‌ونه‌تازی بود سخنها بکردار بازی بود

ودربیت ذیل ازمنظومهٔ « لیلی‌ومجنون » نظامی‌دهقان دربرابرعرب‌قرار گرفته:

دهقان فصیح پارسی زاد ازحال عرب چنین خبر داد

و ترکیب « تازی و دهقان» در ادبیات فارسی‌همان شهرتی را دارد که ترکیب «ترك‌و تازیك = تاجیك» و این بیت بوحنیفهٔ اسکافی دلیل روشنی است براین معنی :

مأمون‌آن کزملوك دولت اسلام هرگزچون اوندیدتازی و دهقان

---

۱ — تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۵ و ۶ و چهار مقاله شرح حال فرخی و شرح حال فردوسی.
۲ — بیست مقاله ج ۲ ص ۴۴ . ۳ — ایضاً بیست مقاله ج ص ۴۴ .

در بیت ذیل از عنصری :

خدایگانا گفتم که تهنیت گویم بجشن «دهقان آیین» موسم بهمن ...

ترکیب « دهقان‌آیین » صفت جشن سده و بمعنی آیین دهقان (رسم ایرانی) است و بنا براین « جشن دهقان آیین » چنانکه برخی از معاصرین پنداشته اند نام دیگر جشن سده نیست [1] و اگر در این بیت از فردوسی :

یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند وراد

دهقان را بمعنی طبقهٔ دهقانان تصور نکنیم باید لاشك آنرا « ایرانی » بدانیم و دراین صورت معنی « دهقان نژاد » ایرانی نژاد است .

دهقانان مردمی صاحب مکنت و توانگر بودند . در تاریخ بخارا چند بار بنام آنان باز میخوریم که در همه جا با صفاتی که مبین همین معانی است ذکر شده و حتی دهقانان و ملك زادگان با هم آمده‌اند [2] و در تاریخ ایران برخی از دهقانان را می‌شناسیم که بدرجات سیاسی بزرگ نائل شده‌اند مانند احمدبن سهل از امرای معروف عهد سامانی [3] .

از این بیت رودکی مقام و مرتبهٔ دهقانان در نخستین دولتهای اسلامی بخوبی فهمیده میشود :

یك صف میران و بلعمی بنشسته یك صف حران و پیر صالح دهقان [4]

طبقهٔ دهقانان چنانکه قبلا نیز اشارتی کرده ایم بر اثر تعلق خود به ایران پیش از اسلام و بخاندانهای اشرافی و سلطنتی قدیم و خاطراتی که از دوران عظمت اجداد بیاد داشتند ، بحفظ روایات ملی‌ومحلی همت می گماشتند واغلب آنها را از حفظ داشته و حکایت میکرده‌اند و بهمین جهت است که در بعضی از فرهنگ های فارسی برای « دهقان » معنی مورخ نیز تصور کرده‌اند [5] .

---

۱ — در این باب رجوع کنید بمقالهٔ جشن سده بقلم نگارنده . شمارهٔ ۱۲ سال ۲ مجلهٔ ایران امروز

۲ — تاریخ بخارا چاپ تهران ص۹ سطرهای ۲ و ۹ .

۳ — زین‌الاخبار گردیزی چاپ تهران‌ص۲۰.

٤ — تاریخ سیستان چاپ تهران ص ۳۱۹ .

۵ — فرهنك رشیدی — فرهنك برهان جامع ذیل کلمهٔ دهقان و دهگان .

فردوسی چنانکه خواهیم دید چندین باز بروایت دهقانان اشارت کرده است و بلعمی هنگام بحث از مآخذ داستانی کیومرث چنین میگوید: « **وگفتار دهقانان** یاد کنیم که گرد آمدند که ما یاد خواهیم کردن و این گزارش که کنیم از **گفتار دهقانان کنیم** . »

مسلم است که دهقانان از تاریخ گذشته اطلاعاتی داشته اند و همچنانکه این گروه در تهیهٔ تواریخ بزرگ دورهٔ اسلامی (راجع بایران قدیم) و روایات حماسی و ملی ایران دخیل بوده اند بهمان طریق هم شاید در یاوری موبدان و بنا بر اشارت مقدمهٔ بایسنقری تألیف و تدوین روایات قدیم و استفاده از روزنامهها و تواریخ در باری عهد ساسانی نیز رنج برده باشند و بدین طریق و باتوجه باشارات مختلف باید باصالت این قول اعتماد داشت .

اکنون باید دید نام کتابی که در عهد یزدگرد تألیف شده چه بوده است :

در بعضی از تواریخ معتبر که درنخستین قرون هجرت تألیف شده یکی از کتب تاریخی بزرگ که بزبان پهلوی وجود داشته و پیش از تسلط مسلمانان درایران تألیف و سپس بوسیلهٔ عبدالله بن المقفع و بعضی از مترجمان دیگر بعربی ترجمه شده بود: اشاراتی وجود دارد. اصل این کتاب در مآخذ معمولا **خداینامه** و خداینامه نامیده میشود [1] . از ترجمهٔ این کتاب درتواریخ و کتب معتبری مانند سنی ملوك الارض ، تاریخ طبری ، ترجمهٔ بلعمی ، مجمل التواریخ والقصص ، تاریخ سیستان ، آثارالباقیه وعیون الاخبار نقلهایی شده است و از مقایسهٔ آنها با روایات کهن دیگر و با شاهنامه میتوان گفت کتاب عهد یزدگرد همان خداینامه بود که ترجمهٔ آن بزبان عربی سیرالملوك و در فارسی شاهنامه شده است وبنا براین اکنون هنگام آن رسیده است که در باب خداینامه و ترجمه های عربی آن تا آنجا که فرصت داریم سخن بگوئیم :

خداینامه و خداینامه تلفظ جدیدی از « خوتای نامك » در زبان پهلویست .

---

۱ – مسعودی : التنبیه والاشراف ص ۱۰۶ – حمزهٔ اصفهانی ص ۱۶ و ۲٤ و ٦٤ – الفهرست:ص ۲٤٤ . در الفهرست این نام باشتباه ناسخ اختیار نامه ثبت شده است .

« خوتای » درزبان پهلوی بمعنی شاه است [١] . این‌معنی در دورهٔ‌اسلامی نیزچند گاهی رایج بود ـ ملوك بخارا و ملوك گوزگانان را بخارا خداه و گوزگانان خداه یعنی بخارا شاه (شاه‌بخارا) و گوزگانان شاه (شاه گوزگانان) میخواندند [٢] و در تاریخ بخارا نیز کلمهٔ بخارا خدات (خداه) بمعنی شاه بخارا دیده شده است [٣] . در شاهنامه هم چند بارخدای بمعنی شاه آمده است . فردوسی فرماید :

برون رفت مهراب کابل‌خدای   سوی خانهٔ زال زابل خدای

و دقیقی گوید :

مگرشاه ارجاسپ‌توران‌خدای   که دیوان بدندی بپیشش بپای

کلمهٔ دیگری نیز از زبان پهلوی بهمین معنی در زبان فارسی از نخستین قرون هجرت تا دیر گاهی معمول بود و آن « خداوند » است که اغلب و در بیشتر از کتب معنی شاه ازآن مستفاد میگردد [٤] ولی از همان اوان میان کلمهٔ خدای و خداوند تفاوتی بود بدین معنی که خدای و خدا را بتدریج بمعنی « الله » و خداوند را بمعنی شاه و صاحب استعمال کردند و در بیت ذیل از عبدالملك برهانی فرق این دو کلمه بخوبی آشکار است :

من رفتم وفرزندمن‌آمد خلف صدق   اورا بخدا و بخداوند سپردم [٥]

و در این بیت ازلبیبی « خداوند » بمعنی صاحب وآقا استعمال شده است :

یك بندهٔ مطواع به از سیصد فرزند
کآن‌مرگ پدرخواهد واین‌عمرخداوند [٦]

« خدا » نیز گذشته از معنی شاه (که قبلا اشاره کرده‌ام) در دوره های اسلامی گاه بمعنی صاحب و رئیس استعمال شده است مثلا درلقب مشهور « سامان خداه » جد

---

١ ــ مثلا رجوع کنید به کتاب یادگار زریر ترکیب مکرر خیونان خدای یعنی شاه خیون . ٢ــ الآثارالباقیه، طبع لایپزیك ص ١٠٢ . ٣ ــ تاریخ بخارا چاپ تهران ص ٨ وص٧٠ . ٤ ــ رجوع کنید به تاریخ بیهقی موارد مختلف ،کلمهٔ خداوند بمعنی شاه وخداوند زاده بمعنی شاهزاده . و در همین مورد رجوع شود به چهارمقاله چاپ‌آقای سید جلال تهرانی ص ٣ . و سیاستنامه چاپ آقای اقبال ص ١ و ٤ و ٢٣٥ و ٢٣٦
٥ ــ چهار مقاله . شرح‌حال‌امیرمعزی . ٦ ــ نقل ازسیاستنامه چاپ‌آقای اقبال ص ١٤٦

سامانیان[1] و در کلمات « دهخدا » و « خانه خدا » و « کدخدا » و« ناخدا » همه‌معنی صاحب و رئیس و بزرگ وجود دارد و حتی ممکن است تصور کرد که معنی شاه و الله هم از همین معنی اصلی خدا (یعنی صاحب ومالك)آمده باشد چنانکه‌کلمهٔ رب عربی نیز اصلا بمعنی‌مالك استعمال‌میشد (مثلادرترکیب ربّ‌البیت‌وربّ‌الدار) وسپس بمناسبت همین معنی اصلی بجای الله استعمال شد .

از این بحث مختصر درمی‌یابیم که معنی اصلی خدای (خوتای) در زبان فارسی یکباره متروك نماند و بنا بر این خوتای (خدای) یعنی شاه و نامگ هم همانست که امروزمانند بسیاری ازکلمات پهلوی (یامک یعنی‌جامه ، شتك یعنی‌شده ـ درترکیب بشتن بخت ـ و جز اینها[2])کاف آن حذف شده و با الحاق هاء حرکت نامه نگاشته میشود . پس **خوتای نامگ** معادل است با **شاهنامه** . درمجمل‌التواریخ هم این‌معنی بخوبی توضیح شده است آنجا که گوید : « چنین گوید (حمزةبن‌الحسن) که درتاریخ ملوك‌الفرس بسیارنسختها تأمل کردم کدایشان خدانامه خوانند؛ کی‌پادشاهان‌راخدایگان خواندندی ـ یعنی‌شاهنامه...[3] »

خداینامه (شاهنامهٔ پهلوی) کتابی بود درتاریخ وسیرملوك ایران از گیومرث تا پادشاهان اخیر ساسانی که در آن قصص و روایات و داستانهای ملی و مذهبی و حقایق تاریخی (راجع باغلب ازپادشاهان ساسانی) گردآمده بود . در این کتاب‌روایات‌داستانی وتاریخی بی‌آنکه ازیکدیگر تمایزی داشته باشد بهم آمیخته بود . منشاءِ داستانهای آن اوستا و داستانهای شفاهی ایام قدیم بود که قبلا در باب آنها سخن گفته ایم . این داستانها بتدریج کمال یافت وبعضی اساطیرمذهبی نیزبرآنها افزوده شد وسلسلهٔ شاهان وپهلوانان ترتیب وتنظیم یافت نسب نامه‌هایی پدیدآمد وبصورتی رسید که قابل تدوین

---

۱ ــ تاریخ بخارا ص ۷۰ . وجه تسمیهٔ او چنین‌آمده است : « او را سامان خدات بدان سبب خوانند که دیهی بنا کرده است وآن را سامان نام‌کرده است او را بآن نام خوانده اند » و نیز در این باب رجوع شود به : مجمل‌التواریخ ص ۳۸٦ ــ در بعضی مآخذ این لقب یا اسم بدون تصریح ووجه تسمیه‌آمده است ، رجوع کنید به زین‌الاخبار چاپ طهران ص ١٤ .

۲ ــ درکلمهٔ ربدك یعنی امردکه اصل پهلوی‌آن ریتك است این صورت باقی مانده است . فرخی گوید : ریدکان خواب نادیده مصاف اندر مصاف

۳ ــ مجمل‌التواریخ ص ۸۵ .

در کتب تاریخی شد و با چنین صورتی در خداینامه راه جست ـ بعضی از داستانهای غیر ایرانی مانند داستان اسکندر[1] هم ظاهراً جزء داستانهای ایرانی در این کتاب داخل شده بود و گذشته از این افسانه هایی نیز که در اواخر عهد ساسانی در باب اشخاص تاریخی مانند اردشیر بابکان رایج شده بود در این کتاب جزء مطالب تاریخی در آمد. بر روی هم مطالب خدای‌نامه در باب عهد ساسانی جز در برخی موارد کامل و مفید بود ولی اهمیت این کتاب خصوصاً در انشاء آن بود و عین این کیفیت در سیر الملوك عبدالله بن المقفع نیز راه یافت تا بجایی که جاحظ بصری در البیان والتبیین آورده است: «هر که بعقل و ادب وعلم برمراتب وعبر و امثال و الفاظ مستحسن و معانی بزرگ نیازمند است باید بسیر الملوك مراجعه ونظر کند» ـ در کتاب خداینامه بصحت انساب سلاطین توجه زیاد شده و داستانها و روایات آن همه جا با مبالغه و اغراق وافکار حماسی وقهرمانی همراه بوده است.

متن پهلوی خداینامه در اوایل عهد اسلامی از میان رفت اما آثار فراوانی از آن در کتب تاریخی باقی ماند و اصل آن مانند بسیاری از کتب تاریخی و ادبی پهلوی در آغاز قرن دوم هجری بوسیلهٔ عبدالله بن المقفع بعربی ترجمه و به سیرملوك الفرس ـ سیر الملوك ـ سیرملوك ـ تاریخ ملوك الفرس ـ کتاب سیرة الفرس[2] موسوم شد.

درمتن پهلوی خداینامه اشتباهات وزیاده و نقصان فراوان وجود داشت وعلاوه بر بی‌مبالاتی نساخ اشکال خط پهلوی نیز بوجود این نقائص یاری میکرد وحتی بنا بر تحقیقاتی که صورت گرفته مطالب مختلفی از کتب دیگر نیز در آن راه یافت خصوصاً از «آیین نامك» که شرح آن قبلاً گذشت[3]. شهرت کتاب خوتای نامك نیز در آغاز عهد اسلامی فراوان ونسخهای متعدد از آن درمیان بود اما بتدریج در اثر ترجمهٔ ابن المقفع (سیر الملوك) وشهرت ورواج آن متن اصل پهلوی ازمیان رفت.

---

۱ ـ رجوع کنید بداستان اسکندر در همین کتاب. ۲ ـ حمزه چاپ Gottwald ص ۸ و ۱۶. الفهرست ص ۲۴۴. الاثارالباقیه ص ۹۹. مجمل التواریخ ص ۲. ـ ۶۳ ـ ۹۵ ـ ۹۶ ـ ۷۲ ـ ۴۳۶ ـ ۱۶۷ ـ ۱۵۸ ـ ۸۵. تاریخ سیستان ص ۱۱ ۳ ـ رجوع شود بمقدمهٔ فاضلانه‌یی که Zotenberg برغرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی چاپ پاریس سال ۱۹۰۰ نگاشته است. مقدمهٔ آن کتاب ص ۴۲.

براثر ترجمهٔ خداینامه که در قرون اولی هجرت شهرت فراوانی داشت روایات وداستانهای ملی ایرانیان درمیان مسلمین معروف ومنتشر گشت و نسخ متعددی از آن برداشته شد و براثر بی‌مبالاتی نساخ درآن خطاها وزیادتها ونقصانها راه یافت تا بجایی که موسی بن عیسی الکسروی که متن او یکی از مآخذ حمزة بن الحسن الاصفهانی بود نتوانست از میان نسخ مختلف سیرالملوك دو نسخه را نیز با یکدیگر موافق یابد[1] و بهرام بن مردانشاه موبد شهرشاپوربرای تهیهٔ کتاب «تاریخ پادشاهان ایران» ناچارشد بیست واند نسخه از کتاب خداینامه را مقابله کند[2].

حمزه گوید: «موسی بن عیسی الکسروی گفت که من در کتاب موسوم بخداینامه نظر کردم واین همان کتابست که پس از نقل بزبان عرب به کتاب تاریخ ملوك الفرس معروف شد. در این کتاب چند بار نظر کردم و تحقیقی دقیق درآن بجای آوردم و درنتیجه نسخ آنرا چنان مختلف یافتم که حتی دو نسخه از آنها نیز با یکدیگرموافق نبود و دلیل این امر اشتباه ناقلان آن از زبانی بزبان دیگر بود.»[3]

قول بهرام بن مردانشاه موبد شهرشاپور ازبلاد فارس نیردراین باب چنین است: «من بیست و اند نسخه از کتاب معروف بخداینامه راگردآوردم تا مگر از روی آنها تواریخ ملوك ایران را از روزگار گیومرث نخستین بشر تاآخر روزگارعجم وانتقال پادشاهی ازآنان بعرب، اصلاح کنم».[4]

ابوریحان بیرونی درشرح داستان گیومرث میگوید: «ابوعلی محمدبن احمد بلخی شاعر داستان خلق انسان را در شاهنامهٔ خود بصورتی غیر از آنچه ما گفته‌ایم نقل کرده و گفتار خود را بقول خویش از روی سیرالملوك عبدالله بن المقفع وسیرالملوك محمد بن الجهم البرمکی وهشام بن القاسم وبهرام بن مردانشاه موبد شهرشاپور وبهرام بن مهران الاصفهانی تصحیح نموده وآنگاه آنرا با آنچه بهرام الهروی المجوسی آورده مقابله کرده‌است».[5]

آنچه از آثارالباقیه نقل شده مدلل میدارد که غیر ازعبدالله بن المقفع کسان دیگری نیز بترجمه یا تهذیب خداینامه پرداخته‌اند. بنابرآنچه از کتاب حمزة بن الحسن[6] و الفهرست[7] وآثارالباقیه[8] ومجمل التواریخ[9] ومقدمهٔ قدیم شاهنامه[10] ومقدمهٔ ترجمهٔ تاریخ

---

۱ ـ حمزه ص۱۶ـ۱۷ ۲ـ ایضاً ص ۲۴ ۳ ـ ایضاً ص ۱۶ـ۱۷ ٤ ـ ایضاً ص ۲٤
٥ ـ الاثارالباقیه چاپ لایبزیك ص ۹۹ ٦ ـ ص ۸ ۷ ـ ص۲٤٤ و۲٤٥ ۸ـص۹۹
۹ ـ ص ۲ ۱۰ ـ ص ٤۰ ـ ۳۹

طبری برمیآید مترجمین ومهذبین خداینامه اینان بوده‌اند :

۱- ابن المقفع ۲- محمدبن الجهم البرمکی ۳- زادویه بن شاهویه الاصفهانی ۴- محمدبن بهرام بن مطیار الاصفهانی ۵- هشام بن قاسم الاصفهانی ۶- موسی بن عیسی الکسروی ۷- بهرام بن مردانشاه موبد شهرشاپور از بلاد فارس ۸- اسحق بن یزید ۹- عمر بن الفرخان ۱۰- بهرام الهروی المجوسی ۱۱- بهرام بن مهران الاصفهانی[1].

نسخ مختلفی که بر اثر ترجمهٔ بعضی ازاین گروه وتهذیب و تألیف برخی دیگر از سیرالملوك پدید آمد جملگی درقرن چهارم وجود داشت. پیش از تحقیقات روزن اغلب چنین میپنداشتند که مترجم اصلی و واقعی خداینامه بعربی عبدالله بن المقفع است و سیرالملوکهای دیگر مبتنی بر آن اصل شمرده میشود. نلدکه چنین میگوید:

« همهٔ سیرالملوکها بعد از ابن المقفع ترجمه شده وظاهرا همهٔ این مترجمان از کتاب پیشروخود ابن المقفع استفاده کرده‌اند ولی بطور تحقیق سبب اختلافات آن کتب با سیرالملوك ابن المقفع درجزئیات وتفاصیل امور معلوم نیست ممکن است بعضی از آنها ازمآخذ غیر ایرانی هم روایات و داستانهایی که موجود داخل روایات ایرانی کرده باشند و از آنجمله است سرگذشت بولیاهوس که از راه رمان سریانی بداستانهای ایرانی راه یافت[2]. »

زوتنبرگ[3] درمقدمهٔ فاضلانه‌یی که بر کتاب غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی نگاشته هم بر این عقیده رفته است که مأخذ نگارش همهٔ سیرالملوکهایی که بعد از ابن المقفع کتاب سیرالملوك اوست[4] اما تحقیقات بارون روزن[5] که درباب خداینامه حاصل شد از همهٔ این محققان است پایهٔ این اعتقاد را سست میسازد. روزن ترجمهٔ ابن المقفع را تنها ترجمه‌یی ازخداینامهٔ پهلوی و تنها کتابی که نقل واقعی سیرالملوك فارسی بعربی باشد تصور نمیکند بلکه بوجود سیرالملوکهای دیگری غیر از کتاب ابن المقفع

۱- برای اشتباه بهرام بن مهران با محمد بن بهرام بن مطیار برعکس آنچه برخی اندیشیده‌اند دلیلی در دست نیست.

۲- مقدمهٔ تئودورنلدکه برترجمهٔ فصل ساسانیان از کتاب محمدبن جریرالطبری نقل ازمجلهٔ کاوه ص ۸ شمارهٔ ۱۱ سال اول دورهٔ جدید

۳- Zotenberg

۴- مقدمهٔ کتاب غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی چاپ پاریس ۱۹۰۰ ص ۴۲ - ۴۳

۵- Baron V. Rosen - چون مستقیماً بکتاب بارون روزن راجع بخداینامه که بسال ۱۸۹۵ در پترسبورك Petersbourg (لنین گراد حالیه) چاپ شده دست نیافتم از سخنان منقول او در کتاب « نخستین بشر و نخستین شاه درتاریخ داستانی ایران » تألیف کریستن سن ج ۲ ص ۸۱-۸۲ استفاده کرده‌ام .

عقیده دارد که ترجمهٔ آنها مستقیماً ازمتون پهلوی صورت گرفته است وباتوجه‌بسخنان حمزةبن‌الحسن کدقبلادیده‌ایم مترجمان ومؤلفان سیرالملوك رابسه دسته‌تقسیم‌میکند:

نخست ـ مترجمان که عبارتند از : ابن‌المقفع و محمدبن الجهم‌البرمکی[۱] و زادویه‌بن شاهویه‌الاصفهانی . این مترجمان در وضع اصلی کتب دست نبرده و تغییرات عظیم درآن راه‌نداده‌اند ودخالت آنان دراصل چندان کم بود که هیچگاه‌مایهٔ‌نفی‌عنوان مترجم ازآنان نمیگردد .

دوم ـ مترجمانی که بکامل ساختن مواضع وقسمتهای مختلف کتاب پرداخته و حکایات تاریخی‌وقصصی از کتب دیگرپهلوی بر کتاب افزوده‌اند مانند محمدبن‌بهرام‌بن مطیارالاصفهانی وهشام‌بن قاسم‌الاصفهانی .

سوم ـ مؤلفانی مانند موسی‌بن عیسی‌الکسروی و بهرام بن مردانشاه که کارآنان مقابلهٔ نسخ مختلف ترجمه‌های خداینامه با یکدیگر و انتخاب اصح ازمیان‌آنها بود . این گروه پس ازمقابله وتصحیح نسخ مطالبی راکه در کتب دیگریافته‌بودندنیز براصل کتاب افزودند و حتی در مواردی که میان داستانها و روایات مشابه تناقضی مشاهده کردند بتغییر وتبدیل آنها پرداخته وبخیال خودآنها را بصورت اصلی‌خوددرآورده‌اند. روزن پس از گردآوردن قطعاتی از کتاب موسی‌بن عیسی‌الکسروی وازمجمل‌التواریخ و کتب جاحظ وحمزه ثابت کرده است که کتاب کسروی دردست حمزه‌بود ومطالبی که ازروایات هندی اخذ شده بود درآن وجود داشت وبدین ترتیب ترجمهٔ خداینامه نبود بلکه تألیفی ازخداینامه وچند مأخذ دیگر[۲] .

---

۱ ـ محمدبن جهم‌البرمکی منجم وشاعربزرك عهدهارون است که براثر تقرب ببرامکه ملقب ببرمکی بود .

۲ ـ برای روشنی بیان و اینکه‌برخی ازاین گروه ناقل وبعضی‌دیگرجامع و گروهی‌مهذب خداینامه‌ها(سیرالملوکها) بوده‌اند اینك عین عبارت حمزةبن‌الحسن در این باب نقل میشود : فأتفق‌لی‌ثمانی نسخ وهی کتاب سیرملوك الفرس من‌نقل‌ابن‌المقفع و کتاب سیرملوك‌الفرس من‌نقل محمدبن الجهم‌البرمکی و کتاب تاریخ ملوك‌الفرس المستخرج من خزانة‌المأمون و کتاب سیرملوك‌الفرس من نقل زادویه ابن‌شاهویه‌الاصبهانی و کتاب سیرملوك‌الفرس من نقل اوجمع محمدبن بهرام‌بن مطیارالاصبهانی و کتاب تاریخ ملوك بنی ساسان من‌نقل او جمع هشام‌بن قاسم‌الاصبهانی و کتاب تاریخ ملوك بنی‌ساسان من‌اصلاح بهرام‌بن مردانشاه موبد کورة شابورمن‌بلاد فارس .ص ۹ ـ ۱۰ تاریخ‌سنی‌ملوك‌الارض چاپ برلین .

نلدکه درباب سیرالملوك ابن‌المقفع چنین میگوید : « ابن‌المقفع ظاهراً در ترجمهٔ خود دقت فراوان کرده ومواظب مطابقت آن با متن اصلی بوده است و اگرچه میخواست ترجمهٔ تاریخ شاهان ایرانرا با ذوق اهل زمان مطابقت دهد وشاید درمواردی که حسیات مذهبی مسلمین درنظر بوده مانند سایرمؤلفان و یا تهذیب کنندگان بعضی حذفها یاتغییرات بکاربرده باشد ، ولی ظاهراً تصرفات زیادی دراصل نکرده وحتی درعبارت پردازی نیزازاصل کتاب فراتر نرفته است ومطابقت مندرجات کتاب اوبا سایر مآخذ مستقل که مستقیماً بدون واسطهٔ او ازاصل ترجمه کرده اند (مانند شاهنامه‌یی که مأخذ فردوسی بود) آثار این بدگمانی راازاوزایل میکند.»[۱]

شهرت سیرالملوك بزبان عرب چندان زیاد بود که بسیاری از نویسندگان و مورخان بزرگ خود را باستفاده از آن نیازمند میدیدند وهریك ازترجمه‌های مختلف خداینامه یك یاچند تا رابرمیگزیدند وازمطالب آن در کتاب خود میگنجانیدند .

شرح تاریخ داستانهای ایران ازآغاز دورهٔ گیومرث تا عهد یزدگرد بن شهریار که درکتب معتبری مانند عیون‌الاخبار ابن قتیبه واخبارالطوال دینوری وتاریخ طبری وبلعمی[۲] ومروج‌الذهب والتنبیه والاشراف مسعودی و سنی‌ملوك‌الارض حمزة بن‌الحسن اصفهانی و غرر اخبارملوك‌الفرس ثعالبی والآثارالباقیهٔ بیرونی و شهنامهٔ فردوسی (البته بطور غیر مستقیم) و مجمل‌التواریخ و القصص[۳] و کامل التواریخ ابن‌الاثیر[٤] : می‌بینیم بی‌واسطه یامع‌الواسطه ازمتن خداینامه ویاازسیرالملوك ابن‌المقفع وترجمه‌های دیگر خداینامه اقتباس شده است .

از ترجمه های مختلف خداینامه مانند اصل کتاب اثری برجای نمانده است و تنها ازآنها قطعاتی ناقص دربعضی از کتب باقیست . معتقدند که[۵] : [illegible]

۱ ـ نقل بمعنی از ص ۸ شمارهٔ ۱۲ سال اول دورهٔ جدیدکاوه

۲ ـ کتاب اوترجمه‌یی ازتاریخ [illegible] جریرالطبریست ولی درعین حال ازمآخذ دیگر نیز استفاده کرده است

۳ ـ مأخذ مهم و اصلی مجمل التواریخ در نقل مطالب خداینامه ، تاریخ حمزهٔ اصفهانیست اما گذشته ازآن مآخذ مهم د[illegible] است .

٤ ـ مأخذ ابن‌الاثیر در این مورد تاریخ طبریست منتهی آنرا خلاصه کرده و گاه مطالبی‌را که از مآخذ دیگر گرفته برآن افزوده است .

۵ ـ حماسهٔ ملی‌ایران ص۱۵ و Geschichte der Perser und Araber Zur Zeit der Sassaniden از نلدکه ص ۲۱ منقول از کتاب نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان تألیف کریستن‌سن ص ٦۵ و مجلهٔ کاوه ص ۸ ـ ۷ شمارهٔ ۱۲ سال اول دورهٔ جدید .

عبدالله بن مسلم متوفی بسال ۲۷٦ صاحب عیون الاخبار) تنها نویسنده‌یی بود که ترجمهٔ ابن‌المقفع را در دست داشت واز آن استفاده کرد و نویسندگان دیگر بر اصل آن دست نیافته وتهذیبهای آنرا دراختیارداشته‌اند . ابن قتیبه از سیرالملوك ابن‌المقفع قسمتهایی را در کتاب معروف خود نقل کرده ومفصل‌تر ازهمهٔ آنها قسمتی است درخاتمهٔ کار فیروز پادشاه ساسانی. برروی‌هم مَنقولات ابن قتیبه درعیون‌الاخبار کمتر بکارتحقیق درداستانهای ایران قدیم میآیدولی بالعکس آنچه در کتاب المعارف خود از سیرالملوك ابن‌المقفع آورده در این باب مورد استفاده است . »

ترجمه های دیگر مستقیماً و یا مع‌الواسطه از خداینامه بزبان دری و بنام شاهنامه » صورت گرفته است که ما درآن باب جداگانه سخن خواهیم گفت .

گذشته ازاین درجزء سیرالملوکها باید کتابی را بعنوان « تاریخ‌ملوك‌الفرس» که از خزانه مأمون (مراد خزانةالکتب مأمون است) استخراج شده بود ، نام برد[1] وهمین کتاب درمقدمهٔ قدیم شاهنامه « نامهٔ پادشاهان پارس از گنج خانهٔ مامون» نامیده شده است[2] .

***

اگرموقتاً رشتهٔ مطالعهٔ خودرا بگسلیم وببخش چهارم این کتاب درتحقیق ریشهٔ داستانهای قدیم ومقایسهٔ مطالبی که ازمآخذ مختلف اسلامی در باب آنها بدست میآید مراجعه کنیم می‌بینیم‌بین‌مآخذمهم‌مانند غرراخبارملوك‌الفرس ثعالبی وتاریخ‌پسرجریر وشاهنامه وترجمهٔ طبری وامثال اینهادربعضی مطالب مغایرت و بینونتی مشهود است . این بینونت ومغایرت ازآنجهت نیست که نویسندگان وصاحبان بزرگ این آثاربجعل حدیث وروایت‌پرداخته‌باشند بلکه دلیل بزرگ این امراختلاف منابع آنها بایکدیگر است . مطالب بعضی ازاین نویسندگان درفصول معین ازترجمه‌های خداینامه‌ومطالب برخی درهمان فصول ازمآخذ دیگراقتباس شده وهمین امر باعث اختلاف آنها بایکدیگر گردیده است . دربسیاری ازموارد شاهنامه وغرراخبارملوك‌الفرس بایکدیگر مطابق و باسایر کتب مغایرند . بعضی ازنویسندگان نیز (مانند طبری درباب اردشیر بابکان)

۱ - تاریخ سنی ملوك‌الارض ص ۸ ۲ — بیست مقالهٔ آقای قزوینی ج ۲ ص ۳۹

مطالبی نقل کرده‌اند که ظاهراً در خداینامه نبود زیرا دیگر ناقلان و اقتباس کنندگان این کتاب از آن مطالب چیزی یاد نکرده‌اند.

از این مقدمات چنین دریافته میشود که جز خداینامه و سایر کتب مذکور تواریخ و روایات و داستانهای مدون دیگری بزبان پهلوی درمیان بود که گویا بزبان تازی نقل شده و مورد استفادهٔ محققان قرار گرفته باشد. نلدکه[1] تصور کرده است که این کتب ربطی بخداینامه نداشته و صورت تازه‌یی از آن نبوده است بلکه کتبهایی بود جدید و مستقل و محتوی مطالبی تازه.

۱ـ حماسهٔ ملی ایران. ص ۱۵

در باب خداینامه غیر از مآخذ مذکور در پاورقیها بدو کتاب ذیل از A. Christensen نیز رجوع شده است:

Les Types du Premier Homme et Premier Roi dans l'histoire legendaire des Iraniens, Vol I, Stockholm 1917 p. 64 – 66 - Vol. II, Leide 1934 p. 81–82.

Les Kayanides. Copenhagen 1932 p. 40 –41, 66 – 69. 144.

فصل سوم

تدوین روایات ملی بزبان فارسی

۱ ـ روایات شفاهی و روات بزرگ

چنانکه قبلاً گفته‌ایم یکی از لوازم ظهور منظومه های حماسی گردش روایات و احادیث است در افواه مردم از قرنی بقرن و از ناحیتی بناحیت دیگر . در این حال بر اثر دخالت قصه گویان و نقالان و ذوقها و قرایح گوناگون در اجزاءِ روایات تغییراتی حاصل میشود اما اصل و ماهیت آنها برجای میماند .

ممکن است برای همین روایات و احادیث کتابهای مدون و آثار مکتوب کهن موجود باشد اما اگر آن روایات و احادیث مکتوب کهن را باآنچه در افواهست قیاس کنند میان آنها تفاوتی مشاهده خواهند کرد و از وجوه بینونت آنها یکی وجود قسمتهای کوچك و اجزاءِ تازه‌یی در روایات شفاهی است که مایهٔ توجه خاطر و جلب قلوب شنوندگانست ، درصورتیکه روایات مکتوب ممکن است از این بابت تا درجه‌یی ناقص باشد (مگر آنکه از روی روایات شفاهی همان عهد مدون شده باشد) .

شاعری که بنظم داستانهای ملی میپردازد برای نزدیك ساختن اثر خود بذوق همگنان از توجه باین روایات شفاهی بر کنار نخواهد ماند مگر آنکه متون و مآخذی که در دست دارد ویرا از چنین کاری بی نیاز کند .

منظومه‌های حماسی ما از تأثیر چنین اصلی دور نیست وقسمتی از داستانها که در این آثار می‌بینیم مبتنی بر مآخذ شفاهی است و یا نویسندگان آنها از روایات شفاهی همچنان استفاده کرده‌اند که از روایات مکتوب .

در منظومهٔ های حماسی ما اشارات متعددی بوجود روایات شفاهی در خراسان دیده میشود خواه گردآورندگان شاهنامها و داستانهای حماسی منثور از آنها استفاده کرده باشند وخواه سرایندگان منظومهای حماسی. فردوسی درآغازداستان گیومرث چنین گفته است:

سخنگوی دهقان چه گوید نخست — که نام بزرگی بگیتی که جست
که بود آنکه دیهیم برسر نهاد — ندارد کس از روزگاران بیاد
مگر کز پدر یاد دارد پسر — بگوید ترا یك بیك از پدر
که نام بزرگی که آورد پیش — که‌را بود از آن برتران پایه بیش

در این ابیات بوجود روایات ملی میان مردم ودر افواه درعهد فردوسی یااندکی پیش ازو (دورهٔ تدوین شاهنامهٔ ابومنصوری) چنانکه از پدر بپسر انتقال یابد اشاره شده است.

ظاهرا ناقلان این روایات بیشتر ازدهقانان بوده‌اند وخاصیت طبقاتی دهقانان نیز که از آن قبلا سخن گفته‌ایم این اصل را ایجاب میکرده است وبهمین سبب می بینیم که فردوسی وحماسه سرایان دیگر برای اثبات صحت اقوال خویش همواره روایات منقول را به «دهقان» اسناد میدهند ودراین باب گاه بگفتار موبد هم اشارتی میکنند[1]

۱—مانند: زگفتار دهقان یکی داستان — بپیوندم از گفتهٔ باستان.
تو بشنو ز گفتار دهقان پیر — اگر چه نباشد سخن دلپذیر
سخنگوی دهقان چنین کرد یاد — که یکروز کیخسرو از بامداد..
زروبین دژاکنون جهاندیده‌پیر — نگر تا چه گوید سخن یادگیر
سخنگوی دهقان چوبنهادخوان — یکی داستان راند از هفتخان
یکی جام زرین بکف‌بر گرفت — زگشتاسپ آنکه‌سخن سر گرفت
ز رویین دژ و کار اسفندیار — ز راه و ز آمیزش کرگسار
چنین گفت چون او بیامد ببلخ — زبان و روان پر زگفتار تلخ...
سراینده دهقان موبد نژاد — زگفت دگر موبدان کرد یاد
چنین گفت دهقان موبد نژاد — که بر ما در داستان برگشاد
چنین گفت موبد که برتخت‌عاج — چو کسری کسی نیز ننهاد تاج..
و بسیاری موارد دیگر

وچنین مینمایند که روایت خود را مستقیماً از دهقان یا موبدی شفاهاً اخذ کرده‌اند. دربرخی ازموارد نیز اشاراتی بنظایرهمین «روایات شفاهی» وجود دارد که از «راوی» ذکری نشده است[1] وتنها دربعضی ازموارد ازنام چندتن راوی اثری می بینیم که طرز بیان گویندگان درنقل موضوع داستان ازایشان خواننده را برآن میدارد که میان آن رواة و ایشان رابطهٔ مستقیمی فرض کند اما چنانکه قریباً ثابت خواهم کرد حماسه سرایان ما با هیچیك از این رواة مستقیماً رابطه‌یی نداشتند و باآنکه درآثار آنان همه‌جا از گفتار: دهقان ـ سخنگوی دهقان ـ گوینده دهقان ـ پرمایه دهقان ـ دهقان آموزگار ـ دهقان دانش پژوه ـ سراینده دهقان؛ ویا از گفتهٔ باستان و امثال اینها و نیز از راویانی معروف مانند ماخ وآزاد سرو و نظایر ایشان سخن رفته است کسی از آنان استفاده‌یی نکرد بلکه ازروایات ایشان درنگارش مآخذ این گویندگان استفاده شد ولاشك منظومهٔ اغلب ونزدیك بتمام این‌شعرا مبتنی بریك یاچند اثرمکتوب‌ومنثور بود که برابرچشم داشته وازآنها استفاده میکرده‌اند و ازدلایل بزرگی که میتوان در این باب اقامه کرد ادلهٔ زیرین است:

۱ـ مطابقت این داستانها با مآخذ دیگر که بدست رسیده است. با مقایسه‌یی که در فصل دوم از گفتاردوم ودرتمام گفتارچهارم میان منظومهٔ دقیقی بایادگار زریرو کارنامهٔ اردشیر با داستان اردشیر در شاهنامه و نیز میان داستانهای شاهنامه و سایر منظومه های حماسی با مآخذ قدیم خواهیم کرد این معنی در نهایت وضوح معلوم و آشکارمیشود. در این موارد نه تنها ازحیث مطالب شباهت بسیاری میان منظومه های حماسی و مآخذآنها ملاحظه میشود بلکه عبارات فراوانی را می‌یابیم که عیناً تکرار شده وازنثر بنظم نقل گردیده است.

۱ـ مانند: یکی پیر بد پهلوانی سخن — بگفتار وکردار گشته کهن
چنین گوید از دفتر پهلوان — که پرسید موبد ز نوشیروان...
• کنون نامهٔ شاه نوشیروان — بخوان و نگه کن بروشنروان
چنین گفت کاین نامهٔ دلپسند — همه حکمت و دانش و رازوپند...
وچند مورد دیگر.

۲ ـ درچند مورد که از دهقان راوی سخن رفته عیناً از دفتر و کتابی که مأخذ داستانست هم یاد شده است مثلا دردوبیت ذیل ازداستان رزم‌کاموس :

کنون رزم کاموس پیش‌آوریم   ز دفتر بگفتار خویش آوریم
بگفتار دهقان کنون بـاز گرد   نگر تا چه گوید سراینده مرد

درپایان همین داستان که محققاً ازیك مأخذ مکتوب نقل شده چنین‌آمده است :

سرآوردم این رزم‌کاموس نیز   دراز است و نفتاد ازویك پشیز
گرازداستان یك سخن کم‌بدی   روان مرا جای ماتم بـدی

ذکرروایت دهقان واعتراف بنقل حدیث ازیك دفتر و اشاره باینکه از داستان یك سخن حذف‌نشده، دلیل‌واضح وروشنی‌است براینکه روایت دهقان دراینجا مستقیماً بسازندهٔ این‌داستان نرسیده بلکه نویسندهٔ داستان منثور«رزم‌کاموس» روایت‌راازراویی نقل وثبت کرده است .

۳ ـ در ابتدای داستان گیومرث اشارتی وجود دارد که قبلا نقل کرده‌ایم . در اینجا درعین‌آنکه ازدهقان سخن رفته ازنامهٔ باستان وپژوهندهٔ‌آن نیزیادشده است .

٤ ـ اسدی باآنکه بکرشاسپنامهٔ منثوری که دردست داشت اشاره میکندبازاز ذکرنام « سراینده دهقان موبد نژاد » غافل نمی‌نشیند[۱] .

٥ ـ در اغلب موارد چنانکه دیده‌ایم دهقان‌راوی به موبد وموبد بدهقان مبدل میگردد وگاه اصولا از دهقان و موبد هیچیك نامی نیست اما باز از روایت شفاهی مبهمی سخن بمیان میآید و اینها دلیل است برآنکه روایت منقول ازاشخاص معینی نقل نمیشود بلکه مراد راویانی است که کتابهای داستانی منثور مبتنی براقوال ایشان بوده است .

٦ـ فردوسی باآنکه همه‌جا ازدهقان وموبد راوی وامثال اینها سخن گفته‌وحتی ازراویانی مانندآزاد سرو وماخ وبهرام وشادان‌برزین وشاهوی یاد کرده اساس منظومهٔ‌بزرگ‌خودرا کتابی دانسته‌است که پس ازدیری جست وجو بهمت یکی از دهقانان

۱ ـ دراین بیت :

سراینده دهقان موبد نژاد   زگفت دگرموبدان کردیاد

بدست آورد وازروی آن بنظم داستان شروع کرد:

دل روشن من چو برگشت ازوی — سوی تخت شاه جهان کرد روی
که این نامه رادست پیش آورم — ز دفتر بگفتار خویش آورم
بپرسیدم از هر کسی بیشمار — بترسیدم از گردش روزگار...
بشهرم یکی مهربان دوست بود — تو گفتی که بامن بیك پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو — بنیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامهٔ پهلوی — بپیش تو آرم مگر بغنوی
شو این نامهٔ خسروان باز گوی — بدین جوی نزد مهان آبروی

واین تصریح دلیل بزرگیست براینکه ذکرراویان وآوردن نام آنان برای بیان استماع روایت ازایشان نیست بلکه امانت درنقل استاد طوس رابذکراین اسامی برانگیخته است.

۷ ـ فردوسی تا آنجا که من درشاهنامه یافتدام ازپنج راوی بتصریح نام برده است و ظاهر کلام او موهم است باستماع مستقیم روایت ازآنان[1] وآن پنج تن را فردوسی بدینگونه آورده است:

الف ـ درآغازپادشاهی هرمزپسرانوشیروان:

یکی پیر بد مرزبان هری — پسندیده و دیده از هر دری
جهاندیده و نام او بود ماخ — سخندان وبابرگ وبابرزوشاخ
بپرسیدمش تا چه دارد بیاد — ز هرمز که بنشست برتخت داد
چنین گفت پیر خراسان که شاه — چو بنشست بر نامور پیشگاه
نخست آفرین کرد بر کردگار — توانا و دارندهٔ روزگار
دگر گفت ما تخت نامی کنیم — گرانمایگان راگرامی کنیم

ب ـ درآغازداستان ترجمهٔ کلیله ودمنه بپهلوی:

سرآمد کنون برمن این داستان — که بشنیدم از گفتهٔ باستان
نگه کن که شادان برزین چه گفت — بدانگه که بگشاد راز ازنهفت
بگاه شهنشاه نوشیروان — که نامش بماناد تا جاودان
ز هر دانشی موبدان خواستی — که درگاه از ایشان بیاراستی

---

۱ ـ شاید همین امرباعث خطای نویسندگان مقدمهٔ بایسنقری در جعل داستان آنان شده باشد که گفته اند ..... آزاد سرو نامی را بدربارآورد تا روایات قدیم را برای فردوسی بگوید.

ج - در پایان داستان رستم و سهراب:

چنین گفت **بهرام** شیرین سخن　　که با مردگان آشنایی مکن
نه ایدرهمی ماند خواهی دراز　　بسیجیده باش و درنگی مساز
چنین است رسم سرای کهن　　سرش هیچ پیدا نبینی ز بن

د - در آغاز داستان قتل رستم:

کنون کشتن رستم آریم پیش　　ز **دفتر** همیدون بگفتار خویش
یکی پیر بد نامش **آزاد سرو**　　که با احمد سهل بودی بمرو
کجا نامهٔ خسروان داشتی　　تن و پیکر پهلوان داشتی
دلی پر ز دانش سری پرسخن　　زبان پر ز گفتار های کهن
بسام نریمان کشیدش نژاد　　بسی داشتی رزم رستم بیاد
بگویم سخن آنچه زو یافتم　　سخن را یك اندر دگر بافتم ...
سر آرم من این نامهٔ داستان　　بگیتی بماند ز من داستان ...
کنون باز گردم بگفتار سرو　　فروزندهٔ سهل ماهان بمرو
چنین گوید آن پیر دانش پذیر　　هنرمند و گوینده و یادگیر
که در پردهٔ زال بد بنده‌یی　　نوازندهٔ رود و گوینده‌یی

ه - در آغاز داستان گو وطلخند و پیدا شدن شطرنج:

براین داستان برسخن ساختیم　　بطلخند و شطرنج پرداختیم
چنین گفت فرزانه **شاهوی پیر**　　زشاهوی پیراین سخن یادگیر
که درهند مردی سرافراز بود　　که با گنج و بالشکر وساز بود
خنیده بهر جای جمهور نام　　بمردی فزون کرده از فور نام

چنانکه دیده‌ایم از ظاهر کلام فردوسی در برخی موارد چنین برمیآید که استاد طوس روایت این راویان را مستقیما استماع و نقل کرده است. مثلا درباب [illegible]:

بپرسیدمش تا چه دارد بیاد　　ز هرمز که بنشست برتخت داد

ویا درباب آزاد سرو میگوید:

بگویم سخن آنچه زو یافتم　　سخن را یك اندر دگر بافتم[1]

اما با اطلاعات تاریخی قطعی وصریحی که از بعض این راویان دردست است نمیتوان این دواشارهٔ فردوسی را سند نقل استاد از آنان دانست و گذشته ازاین دربعضی ازهمین

۱ - البته در این بیت چندان صراحتی دربارهٔ سماع اخبار موجود نیست.

ابیات منقول نیز دلایل روشنی می‌یابیم براینکه ناقل مستقیم روایت این راویان فردوسی نیست بلکه نویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری وداستانهای حماسیند.

فردوسی **آزادسرو** را از ملازمان **احمدبن سهل** معرفی کرده است. احمدبن سهل مردی بود از بزرگان عصر سامانی که درعهد نصربن احمد (۳۰۱ ـ ۳۳۱هجری) بنهایت شهرت خویش رسیده بود «این احمدبن‌سهل ازاصیلان عجم بود و نبیرهٔ یزدجرد شهریار بود و ازجملهٔ دهقانان جیرنج[۱] که از دیههای بزرگ مروست. وجداحمدکامکار نام بود و بمرو گلی است که بر او (ظ: بدو) بازخوانندگل کامکاری[۲] و این کامکاریان خدمت طاهریان کردند و برادران احمد همه‌دبیران ومنجمان بودند، فضل وحسین ومحمد پسران سهل بن هاشم‌اند، وسهل علم نجوم نیکودانست، روزی او را پرسیدند که طالع پسران خویش چون بنگری‌تا عاقبت ایشان چگونه خواهد بود؟ گفت چه، نگرم که هرسه بیك روز کشته خواهند شد اندرتعصب عرب وهمچنان بود واحمد چون بزرگ شد خون برادران طلب کرد.»[۳]

احمد بروزگار عمروبن لیث صفار قدرتی داشت وچندگاهی با عمال او درنبرد بود و بآخر بزینهار عمرو بسیستان رفت اما عمرو اورا اسیر ومحبوس ساخت واو بحیله از سیستان گریخت و بمرو شد و ازآنجا بخدمت اسمعیل بن احمد سامانی رفت و در دستگاه سامانیان مرتبت وشهرتی‌عظیم یافت وکارهای بزرگ بدست اوبرآمد و «احمد سهل مردی با رای بود وگربز ودانسته وزیرك» ودرعهدامیرسعید نصربن‌احمدامارت نشابور اورا بود اما عصیان آشکار کرد وبمرو رفت وآنجا بماند وسرانجام مقید ودربخارا محبوس شد ودرزندان بود تا بذی‌الحجهٔ سال ۳۰۷ بمرد[۴].

احمدبن‌سهل خود را ازبازماندگان یزدگرد پسرشهریارمیدانست و مانند تمام

---

۱ ـ جیرنج معرب گیرنك نام یکی از قراء مرو بود: معجم‌البلدان ج ۲ ص ۱۸۵.

۲ ـ دراشعار فارسی نام این گل چند بارآمده است:

آن افسرمرصع شاخ‌سمن نگر	وآن پردهٔ موشح گلهای کامکار	(عمعق‌بخارایی)
باصد هزارجام‌می‌سرخ‌مشکبوی	باصد هزار برگ گل سرخ‌کامکار	(منوچهری)
همی زرد گردد گل کامکار	همی پرنیان گردد از رنج خار	(فردوسی)

۳ ـ زین‌الاخبارچاپ تهران ص ۲۰. ۴ ـ ایضاً ص ۱۹-۲۱.

امرائی که نسب خویش را بساسانیان میرساندند در انتساب خود بعجم تعصب میورزید واین ازخصایص خانوادگی او بود چنانکه برادران او بر سر این کار رفتند. بنابرین دور نیست که چنین مردی یکی از حفاظ روایات قدیم را گرامی کند و نزد خود نگاه دارد.

اما **آزادسرو** یا **سرو** نام پیری که درخدمت او میزیست معاصر فردوسی که نزدیك بیست وسه سال پس ازمرگ احمدبن سهل بزاد نمیتوانست بود علی الخصوص که توجه فردوسی بنظم احادیث عجم ومرگ احمد نزدیك هفتاد سال فاصله داشت و یقیناً آزاد سروپیردرطول این اعوام جهان را بدرود گفته بود.

بنابراین همچنانکه خدس زده و درحدس خود مصیب بوده‌ام فردوسی شخصاً از آزاد سرورزمهای رستم را روایت نکرد بلکه ازمأخذی که دردست داشت استفاده برد ودرآن مأخذ او اخباررستم منقول بود ازروایت «سرو». اتفاقا درآغازسخنان فردوسی این امرتصریح شده است چنانکه حاجت ما بحدس و تصور امری زائد است. فردوسی خود گوید:

کنون کشتن رستم آریم پیش　　ز دفتر همیدون بگفتارخویش

ذکرکلمهٔ دفتر در این بیت و نقل حکایت ازآن دلیل است بر اینکه فردوسی روایت آزاد سرو را مع‌الواسطه نقل کرده و تنها برای حفظ سلسلهٔ روایت نام پیرراوی را آورده است.

اما **شادان برزین** که نام اودرحدیث نقل کلیله ودمنه ازهندی بپهلوی آمده است از روات بزرگیست که درمقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری از او سخن رفته است و «شادان برزین از طوس» خوانده شده و در نگارش شاهنامهٔ ابو منصوری شرکت کرده بود[۱] و یقینا ازجملهٔ رواباتی که اوذکر کرده یکی داستان نقل کلیله ودمنه بپهلوی بوده‌است.

اما **ماخ** که درابتدای پادشاهی هرمزبنام اوبازمیخوریم بازازجملهٔ راویان بزرگ خراسان ونویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری بود که ویرا از هرات خوانده بودند. در

۱ – بیست مقاله جزء دوم. مقدمهٔ قدیم شاهنامه بتصحیح مرحوم مغفورمحمد قزوینی ص ۲۴.

مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری درشمارراویان‌بزرگی که ازهرجای خوانده بودند ازکسی بنام « شاج پسرخراسانی »[۱] نام برده شده است و در بعضی از نسخه ها « شماخ پسر خوانی » و در بعضی « تاج خراسانی » و در بعضی « شاج سرخانی » و امثال اینها . اما بعقیدهٔ من و بقرینهٔ سخنان فردوسی این نام « ماخ پیر خراسان » یا « ماخ پیر خراسانی » است :

جهاندیده و نام او بودْ ماخ سخنداﻥ‌وبابرگ وبابرزوشاخ
چنین گفت پیرخراسان که شاه چو بنشست بر نامور پیشگاه...

ذکرنام ماخ وآوردن لقب « پیرخراسان » که ظاهراً درنسخ موجودمقدمهٔ قدیم باشکال مذکورتصحیف وتحریف شده ما را برآن میدارد که شاج وتاج را مصحف ماخ بدانیم خاصه که دربعضی ازنسخ چنانکه یاد کرده‌ایم شماخ‌آمده است . ماخ یا مخ نام بعضی ازرجال دیگرروزگارقدیم نیزبود مثلا یکی ازراویان رودکی را در کتب لغت[۲] مخ ذکر کرده واین بیت را ازرودکی درباب اوآورده‌اند :

ای مخ کنون تو شعر من از بر کن و بخوان
از من دل و سگالش ، از تو تن و روان

اگرچه درهمهٔ منابعی که این اسم درآنها آمده « مج » ضبط شده است ، ولی گمان میرود که این نام «مخ» بود ومخ مخفف «ماخ» ویالهجه وتلفظی دیگرازآنست زیرا بازدرکتب تاریخ بنام ماخ بازمیخوریم و ازآنجمله میدانیم در بخارا بازاری بود بنام «ماخ» که میگفتند بانی‌آن یکی ازامرای قدیم بخارا موسوم به «ماخ» بود[۳] . در تصور« شاج پسرخراسانی » بجای « ماخ پیرخراسان » دلیل دیگری در دست است که بیشترمایهٔ تقویت وتأیید حدس ماست وآن اتحاد قول فردوسی است با مقدمهٔ قدیم که ماخ (=شاج=شماخ) ازمردم هرات بود . فردوسی‌اورا مرزبان هری گفته‌است وچون دراین ایام مرزبانی وجود نداشت باید چنین پنداریم که ماخ ازاعقاب مرزبانان‌هرات

۱ـ بیست مقاله ص۲۴ . ۲ـلغت فرس‌اسدی وفرهنگ‌انجمن‌آرا وجهانگیری وبرهان جامع ذیل‌کلمهٔ مج.

۳ـ تاریخ بخارا چاپ تهران ص۲۵ .

بوده است نه مرزبان آن دیار[1] .

با توجه باین مقدمات و اینکه «ماخ» همان « شاج » از نویسندگان مذکور در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری است که هنگام تألیف آن کتاب مردی پیر بوده ومحققاً پیش ازاقدام فردوسی بنظم شاهنامه میزیسته است، ثابت میشود که فردوسی « ماخ هروی » را ندیده و ازوچیزی نشنیده و گفتار اورا نیز ازشاهنامهٔ ابومنصوری نقل کرده است .

اما **بهرام** که نامش درپایان داستان رستم و سهراب آمده و ظاهرا داستان رستم وسهراب رااونقل کرده و نوشته بوده است، نمیدانم کیست . چنین کسی درجزءِ نویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری شمرده نشده است وبرخی اورا همان بهرام‌بن مردانشاه که کتابش ازمآخذ حمزة‌بن‌الحسن‌الاصفهانی درنگارش تاریخ خود بوده دانسته‌اند،[2] ولی صحت این حدس برای نگارنده آشکارنیست وحتی من گمان میکنم که ماهوی خورشید بهرام که دربعضی ازنسخ مقدمهٔ قدیم « پسر بهرام »آمده[3] و اونیز ازراویان بزرگ خراسان واز نویسندگان شاهنامهٔ ابو منصوری بوده ، در شعر فردوسی بدین صورت درآمده است[4] ولی در صحت این حدس خود فعلا اصراری ندارم و در صورت صحت هریک از این دو عقیده این بهرام نیز معاصر فردوسی نبوده و استاد ما مع‌الواسطه از گفتار او روایت کرده است .

اما **شاهوی** که نام او را درآغاز داستان گو و طلحند می بینیم علی‌الظاهر و باحتمال قوی همان ماهوی خورشید بهرام است که قبلا ازو نام بردیم و یکی از راویان خراسان بود .

ازآنچه گذشت مسلم شد که فردوسی روایات خود را از راویان معاصر خویش

---

۱ — پس ازمراجعه بتحقیقات نلدکه دیده شده است که حدس آن استاد نیزتا درجه‌یی تصورما را تأیید میکند . حماسهٔ ملی ایران چاپ دوم ص ۱۷ . ۲ — مرحوم ملك‌الشعراءِ بهار . شمارهٔ ۱۱ و ۱۲ سال اول مجلهٔ باختر ص ۷۸۸ . ۳ — بیست مقالهٔ مرحوم قزوینی ، جزءِ ۲ ص ۲۴ . ٤ — ذکر نام پدر بجای پسر از عادات نویسندگان و شعرای ایران قدیم است . در مجمل‌التواریخ چند بار محمدبن جریر بنام « جریر» یعنی بنام پدر خود یاد شده است (مانند : وآنچ درتاریخ جریر یافتیم . ص ۲) و اشتهارحسین‌بن منصورحلاج به «منصور » درمیان شعرا و احمدبن حسن میمندی به « حسن میمندی » و امثال اینها نیز دلایل تازه‌یی برمدعای ماست .

نقل نکرده است وظاهراً مأخذ همهٔ روایات او شاهنامهٔ ابومنصوری و بعضی داستانهای حماسی مکتوب بوده است وعین این کیفیت دردیگر حماسه‌های ملی‌ما نیزمشهوداست.

«ژول مول» هنگام تحقیق در باب منظومهٔ حماسی بهمن نامه چنین میگوید[۱] :

« شاعر همه جا روایات خود را مبتنی و مستند بر روایات شفاهی کرده است . مثلا یکجا میگوید :

چنین گفت دهقان موبد نژاد   که بر ما در داستان برگشاد

و یکجای دیگر :

زگوینده پرسید خواننده مرد   کزین پس جهانجوی بهمن چه کرد

بدو مردگویا زبان برگشاد   که ازراستان دارم این گفت یاد

بنابراین محقق است که صاحب این منظومه از روایات مکتوبی استفاده نمیکرده بلکه مأخذکار او احادیث شفاهی بوده است اما چون قسمتهایی از اصول روایاتش را درسایر منظومها وداستانهای‌حماسی‌همان ایام ویاایام پیش می‌یابیم نمیتوانیم نسبت‌جعل‌روایات بدو دهیم . »

ژول مول اگرمانند ما بتجزیه وتحلیل این سخنان میپرداخت ویا دربهمن نامه که بدبختانه ازآن نسخه‌یی نزد خودنداریم تحقیق بیشتری میکرد بدین‌نتیجه‌میرسید که اشارات مذکور نه تنها برای تصورات اوکافی نیست بلکه فحوای دو بیت منقول اخیر نیز با سخنان وی مغایرست زیرا در آنها مراد از گوینده و گویا شاعرست[۲] نه راوی وبنابرین ازدوبیت مذکورچنین درمی‌یابیم که ناظم خود درمقام نقل داستان‌برای دیگریست ویقیناً ناظم بهمن نامهٔ نیزمانند دقیقی و فردوسی و اسدی در سرودن اشعار خود بیك مأخذمکتوب نظرداشت وچنانکه خواهیم دیدآن کتاب «اخباربهمن»بود که ازآن دربعض کتب نام برده‌اند.

✩✩✩

ازمجموع آنچه تاکنون گفته‌ایم این نتیجه بدست میآید که منظومهای‌حماسی

---

۱ – مقدمه برترجمهٔ شاهنامه .

۲ – چنانکه در دوبیت ذیل ازفردوسی می‌بینم :

بپیوست گویا پراگنده را   بسفت این چنین درآگنده را

چنین دید گوینده‌یکشب‌بخواب   که یکجام‌می‌داشتی‌چون گلاب

اغلب و نزدیك بتمام مبتنی بر روایات مکتوب یعنی شاهنامها و یا اخبار پادشاهان و پهلوانانیست که درقرنهای چهارم وپنجم در خراسان وجود داشت اما مأخذآن کتابهای منثور گذشته از بعضی رسالات و اسنادی که قبلا بزبان پهلوی وجود داشت (و یا ترجمه‌های عربی آنها) روایات شفاهی دستدیی از روات خراسان وسیستان وماوراءالنهر بوده است .

همچنانکه ازابیات منقول فردوسی درمقدمهٔ همین بحث مستفاد میشود درقرون اولی هجرت روایات قدیم ایرانی دربسیاری ازخاندانها باقی مانده بود وپسرازپدربیاد داشته و روایت میکرده است اما این امر میان سراسر افراد تعمیم نداشته است وهمهٔ ایرانیان آن روزگار از روایات قدیم ایرانی مطلع نبوده‌اند وآگهی درست از احادیث کهن و حفظ و نقل و روایت آنها اختصاص بطبقات معینی داشته است که بیشتر از دهقانان و اشراف و موبدان بوده اند و بهمین جهت می بینیم سرایندگان منظومه‌های حماسی ما هنگام ذکرمآخذ روایات خود ازدهقان وموبد فراوان یاد میکنند. ظاهرا میان این دهقانان وموبدان کتب داستانی وروایتی قدیم محفوظ مانده بود وبهمین جهت هم ابومنصورمحمدبن عبدالرزاق برای نگارش شاهنامهٔ معروف خود « بفرمود تا خداوندان کتب‌را ازدهقانان وفرزانگان وجهان دیدگان ازشهرها بیاوردند »[۱] و چون دهقانان چنانکه دیده‌ایم ازبقایای خاندانهای بزرگ قدیم بودند و در تعصب بایران و نژاد ایرانی غلومیکردند روایات‌ایران قدیم وآنچه را که بمفتخرات آن بستگی داشت خوب بیاد داشتند و نسلا بعد نسل نقل میکردند و بهمین سبب هم در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری چنین می‌یابیم که : « این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بوذ و ازکار و رفتار و از نیك و بذ و ازکم و بیش ایشان دانند پس ما را بگفتار ایشان بایدرفت پس‌آنچه ازیشان یافتیم ازنامهای ایشان گرد کردیم . »[۲]

تا گفته نماند راویانی که نامشان درمقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری وشاهنامهٔ فردوسی

---

۱ — بیست مقاله ج ۲ . مقدمهٔ قدیم شاهنامه ص ۲۴ . ۲— ایضاً ص ٤٤ .

آمده‌است از کسانی هستند که تصادفاً از نامشان اطلاع یافته‌ایم ویقیناً علاوه برایشان راویان‌دیگری نیز در بلادخراسان وسیستان وماوراءالنهر وجود داشتند که‌صاحب‌اطلاعات مبسوطی درباب ایام گذشته بودند.

ابوریحان بیرونی در کتاب خود (الآثارالباقیة) ازچند راوی روایاتی استماع کرده وباقید «سمعت من....» ثبت‌نموده است واین کسان عبارتنداز **آذرخور مهندس**[1] و **ابوسعید احمدبن محمدبن‌عبدالجلیل‌السجزی المهندس**[2] و **ابوالفرج ابراهیم‌بن احمدبن خلف‌الزنجانی** که خود از موبد شیراز نقل روایت کرده بود[3] و کتاب الآثار الباقیة یکی از مآخذ معتبریست که ما را از بسیاری روایات شفاهی و مکتوب مطلع میسازد.

روایات این راویان علی‌الظاهرتنها مبتنی برنقل سخنان وبیاد داشتن پسرازپدر نبوده وآنان، و نیز موبدان و خاندانهای ایرانی، کتب ومآخذی برای استناد روایات خود بدانها دردست داشته‌اند وازینروی ملاحظه میکنیم که دهقانان وجهاندیدگان و فرزانگانی که برای نگارش شاهنامهٔ ابومنصوری از بلاد مختلف خوانده شده بودند «خداوندان کتب»[4] نامیده شده‌اند. و در مجمل‌التواریخ والقصص مؤلف بسال ۵۲۰ هجری چنین آمده است که: «اخبارملوك واکاسره‌وشاهان وبزرگان‌ما تقدم ظاهرست بیرون از تاریخ جریر و درهریك علیحده بجایگاه خویش شرحی تمام دارد و **راویان پیشین نقل کرده‌اند ازکتابهاء فارسیان**»[5] وذکرنقل روات از کتابهاء پیشین‌دراین عبارت بالصراحة گفتارما را تأیید میکند.

یکنوع ازروایات شفاهی که زبان بزبان میگشت وظاهراً جایی‌ثبت‌نبود سرودها ومنظومه‌هاییست که‌ازقدیم‌الایام درباب بعضی ازوقایع تاریخی بجا مانده واز‌بعض‌آنها اخباری بما رسیده است. درتاریخ بخاراآمده است که: «مردمان بخارا را درکشتن سیاوش نوحهاست چنانکه در همهٔ ولایتها معروفست و مطربان‌آنرا سرود ساخته‌اند و

---

۱ — الآثارالباقیه ص ٤٤ و ۹۹

۲ — ایضاً ص ٤۲ وبرای تحقیق در احوال او رجوع کنید بحواشی چهارمقاله تحقیقات مرحوم مغفور قزوینی.

۳ — ایضاً ص ٤٤.

٤ — مقدمهٔ قدیم شاهنامه ص ۲٤.

۵ — مجمل‌التواریخ ص ۲.

میگویند وقوالان آنرا **گریستن مغان** خوانند واین سخن زیادت ازسه هزارسالست . پس این حصار (حصار بخارا) را **بدین روایت** وی (یعنی سیاوش) بنا کرده است و بعضی گفته‌اند افراسیاب بنا کرده است »[1] وبازدرجای دیگر آمده است : « اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرودهای عجیب است و مطربان آن سرود ها را **کین سیاوش** گویند و محمد بن جعفر[2] گوید که ازاین تاریخ سه‌هزارسال است . »[3]

در تاریخ سیستان روایات گوناگونی خاصه در باب گرشاسپ وخاندان او می‌بینیم که بعض آنها در سیستان میان مردم رائج بوده و بعضی دیگر را نویسندهٔ تاریخ سیستان از کتابهای معروف عهد خود بدست آورده است .[4]

گذشته از این مواردروایات شفاهی بصورتهای گوناگون دیگری نیزمیان اهل مشرق وجود داشت واز آنجمله است روایات شفاهی کثیری که درباب بنای شهرها درمیان بود . درباب بنای شهر بخارا وحصار آن وبعضی ازقراء این شهرمیان اهل بخارا روایاتی متداول بود که ماازطریق تاریخ بخارا ازآنها آگهی می‌یابیم .[5]

از مجموعهٔ این روایات یقیناً آثاری در داستانهای بزرگ شاهان و پهلوانان باقی مانده است .

چنانکه میدانیم تاحدود قرن پنجم حفظ سلسله‌های انساب میان ایرانیان خاصه دهقانان وموبدان واهل بیوتات رواج داشت ودرهریک ازاین خاندانها روایاتی راجع باجداد آنها درمیان بود که نسل بنسل حفظ میشد وشاید روزبروز [illegible] می‌یافت وبرخی ازآنها اتفاقاً دربعضی کتب محفوظ مانده است واز آنجمله است روایاتی که درباب « کنارنگ » جد ششم ابومنصور محمد بن عبدالرزاق درمقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری می‌بینیم .[6]

اینها مجموع روایات شفاهی است که تاحدود قرن پنجم ازوجود آنها آگهی داریم

---

۱ ـ تاریخ بخارا چاپ تهران ص۲۸.
۲ ـ ابوبکر محمد بن جعفرالنرشخی مؤلف اصلی تاریخ بخارا (۲۸۶ ـ ۳۴۸ هجری) .
۳ ـ تاریخ بخارا ص ۲۰ .
٤ ـ از ابتدای تاریخ سیستان تا ص ۳۸ از این کتاب را بدین قصد مطالعه کنید .
۵ ـ تاریخ بخارا ص ۱۹ و۲۸ .
٦ ـ بیست مقاله جزء ۲ ، مقدمهٔ قدیم شاهنامه ص ۵۷ ـ ٦٤ .

ویقین است که این روایات نمونه‌ای کوچکی از روایات مفصل شفاهی است که [illegible]

در مشرق و بسیاری از نواحی ایران متداول بود و بعض از روایات قدیم [illegible]

اسلامی و یا کتب پهلوی اوایل عهد اسلام می‌یابیم و ناچار جزء روایات [illegible]

باید در شمار همین روایات شفاهی اوایل عهد اسلام دانست زیرا منشأ [illegible]

گروهی از روات و احادیث و قصصی بود که میان مردم رواج داشت و چنا[illegible]

این روایات [illegible]

۲ ـ آثار مکتوب

روایات شفاهی چنانکه گفته‌ایم یکی از مآخذ کتابهای تاریخی و شاهنامه‌ها است

که پیش از فردوسی مدون شده [illegible]

در قرن چهارم و پنجم [illegible]

روایات و احادیث [illegible]

[illegible]

نواحی شرقی ایران [illegible]

نویسندگان [illegible]

و اوراق کهن [illegible]

[illegible]

از ایرانیان [illegible]

از دانشمندان [illegible]

ازمجموع اینها یعنی : روایات و داستانهای شفاهی ، کتب و دفاتر و اوراق قدیم ،

روایات و تواریخ [illegible]

معروف [illegible] شاهنامهٔ [illegible]

[illegible]

[illegible]

پدید آمد .

بنابراین نخستین وظیفهٔ ما دراینجا تحقیق دراساس کارشاهنامهای منظوم است و چون قسمتی از این کار را قبلا کرده ایم فعلا بتحقیق مختصری در بقایای آثار قدیم و تواریخ و کتب عربی و فارسی بسنده می کنیم.

بنا بر آنچه ازمطالعه در تواریخ معروف فارسی که دراوایل عهد ادبیات فارسی نگاشته شده است، برمیآید درحدود قرن سوم وچهارم و پنجم تواریخ قدیم ایرانیان هنوز دربلاد مختلف خراسان وماوراء النهر نزد موبدان ودهقانان واشراف موجودبود و اشارات متعددی نیز در این باب بدست میآید و معمولا از این کتب بنام: کتب پارسیان[۱]، کتب خرافات[۲]، کتابهای دارس[۳]، کتابهای کهن[٤]، نامهٔ باستان[٥]، نامهٔ راستان[٦] و امثال اینها یاد کرده اند و این درصورتیست که نام حقیقی آنها را نبرند. در بعض مآخذ با ارجاع بدینگونه مآخذ اقوال صریح وروشنی نیز نقل شده است مثلا در این مورد: «. . . و افراسیاب بنا کرده است این دیهه (یعنی قریهٔ رامیثن از قراء بخارا) را وافراسیاب هرگاهی که بدین ولایت آمده جز بدین دیهه بجای دیگر نباشیده است و اندر **کتب پارسیان چنین است** که وی دوهزارسال زندگانی یافته است ووی مردی جادو بوده است وازفرزندان نوح (ظ: توج = تورج = تور) ملك بوده است ووی داماد خود راکشت که سیاوش نام داشت. . . »[۷] اما معمولا و اغلب، از کتب قدیم بصراحت سخن رفته و مآخذ مهمی که درآن ایام مورد رجوع محققان بوده معین شده است.

اخبار اسکندر از جملهٔ این مآخذ علاوه بر کتبی که قبلا [illegible] کتاب اخبار اسکندر است. کتاب اخبار اسکندر از افسانهای یونانی و مطالب آن مأخوذ از [illegible] ساهمان اسکندراست که دربازگشت بیونان اخباراو را درآن سرزمین منتشرساخته [illegible] درباب او شده بودند و از مجموع آنها داستانی پدیدامد که نویسنده‌یی در حدود قرن سوم میلادی در مصر آنرا گردآورده بیونانی نگاشت و [illegible]

۱ – تاریخ بخارا ص ۱۹. مجمل ص ۲ و ۳. ۲ – مجمل التواریخ ص ۲۳. ۳ – ایضا ص ۳۸. ٤ – ایضاً ص ٦۷. ٥ – شاه [illegible]
٦ – ایضاً ص ۳۳۰ و ۳٦۳. ۷ – تاریخ بخارا چاپ تم [illegible]

موسوم به «کالیستنس» نسبت داد. این کتاب علی الظاهر بزبان پهلوی ترجمه شدوسپس گویا مطالب آن بوسیلهٔ سریانیان با بعضی اضافات بادبیات عربی راه جست وباروایات منسوب بذی القرنین آمیختهشد وازتازیان بهمهٔ مسلمانان وازآنجمله ایرانیان رسید [۱]. سرگذشتهای اسکندر بزبان فارسی بنام سکندر نامه یا اخبار اسکندر مشهور بود [۲] وهمین کتابست که یکبار بوسیلهٔ فردوسی بنظم درآمد وسپس نظامی چنانکه خواهیم دید آنرا منظوم ساخت ومطالبی راکه فردوسی ازآنها باختصار گذشته یا اصلا ذکری از آنها نکرده بود بتقلید ازاستاد طوس بنظم کشید. نزدآقای سعید نفیسی استاددانشگاه کتابی در اخبار اسکندر متعلق بقرن پنجم هجری دیدهام که انشائی زیبا و فصیح دارد اما چون چند صحیفه ازآغاز آن افتاده است نمیتوان نام ونشان نویسنده وسال تألیف کتاب را بدرستی معلوم کرد. منتهی چون درآن از سلطان محمود همه جا بنام «امیر ماضی» یاد میشود و نیز بنابرقرائن دیگر، گویا پس ازمرگ او ونزدیك بپادشاهی وی نگاشته شده باشد. این کتاب علی الظاهر از روی اخباراسکندر بوجودآمد ومطالب آن مخلوطی است ازحقایق تاریخی وبرخی روایات سریانی وافسانهای ایرانی که بعضی از عناصرتاریخی دورهٔ اسلامیهم درآن نفوذ کرده است.

بازدرمجمل التواریخ چنین آمده است که «فلاسفهٔ یونانرا کلمتهاست اندرحکمت و **سخن گفتن با تابوت اسکندر** کهآنرا بالفاظ تازی ترجمه کرده اند و بعضی حکیم فردوسی منظوم کردست» [۳] این کلمات در کتاب مقابسات ابوحیان توحیدی و ابن اثیر و غالب کتب متقدمان نقل شده است.

عهد اردشیر — دیگراز کتب معروف که دراین روزگارمورد استفاده بود کتاب عهد اردشیر است [۴] که ذکرآن قبلا گذشت وابوعلی مسکویه آنرا درتاریخ معروف خود ترجمه کرد. [۵]

---

۱ - رجوع کنید به مقدمهٔ شاهنامهٔ ژول مول و حماسهٔ ملی نئودورنلدکه. ص ۵۰۶ - ۵۰۷ ۲ - مجمل التواریخ ۳ - ایضاً ص ۵۸. ۴ - ایضاً ص ۶۱ و۹۴.

۵ - تجارب الامم چاپ لیدن ص ۹۹ - ۱۲۷.

قصهٔ ویس و رامین

دیگر از کتب معروف آن عصر قصهٔ ویس و رامین است که از شهرت متن پهلوی آن تا عهد طغرل سلجوقی یعنی نیمهٔ اول قرن پنجم هجری خبرداریم و در عصر همین پادشاه است که فخرالدین اسعد گرگانی آنرا از پهلوی بشعر فارسی درآورد. صاحب مجمل التواریخ این قصه را منسوب بعهد شاپور پسر اردشیر پاپکان کرده و گفته‌است: «برادر رامین صاحب طرفی بود از دست شاپور، بمرو نشستی و خراسان و ماهان بفرمان او بود» [1]

قصهٔ شَروین و خُرین

دیگر قصهٔ شروین و خُرین که دینوری (شروین دستبای و خُرین) [2] و صاحب مجمل التواریخ هردو از آن خبرداده‌اند. و این قصه در سیرالملوک هم بودلحن صاحب مجمل چنین میرساند که درقرن ششم قصهٔ مذکور شهرت و رواجی داشت چه در این کتاب ببعضی ازقسمتهای آن داستان اشارات مختصری شده‌است [3]. ذکر ویس و رامین و شروین دستبی در اشعار ابونواس هم آمده:

وما تتلون فی شروین دستبی　　　وفر جردات رامین و ویس

پیروز نامه

دیگر از کتب مشهور این عهد کتابیست بنام پیروزنامه که درمجمل ـ التواریخ اشارهٔ صریحی بدان شده و چنین آمده است: «واندر پیروزنامه خواندم که کینهٔ شاپور با عرب از آن بود که در احکام جاماسپ بخواند که ازعرب پیامبری بیرون آید و دین زردشت براندازد و....» [4] و بجای دیگر چنین آمده: «در پیروزنامه چنانست که دیلمان بروی (بهرام) خروج کردند و بهرام بحرب اندر ... ایشان را بگرفت و پس خلعت داد ...» [5]

اخبار بهمن

دیگر از کتب مشهور داستانی و تاریخی این عهد کتاب اخبار بهمن است که از آن درمجمل التواریخ چندبار سخن رفته و ما بجای خود ... باب بحث خواهیم کرد.

---

۱ – مجمل التواریخ ص ۹۴. ۲ – اخبارالطوال دینوری ص ۱...
ص ۹۵. ۴ ـ ایضاً ص ۶۶. ۵ ـ ایضاً ص ...
و ۹۲ و ۴۶۳.

بختیار نامه دیگر از قصص مشهور بختیار نامه است. بختیار در عهد خسروپرویز «جهان پهلوان بود از فرزندان رستم» وبسلسلهٔ نسب او در تاریخ سیستان اشاره شده است.[۱]

داستانهای مکتوب دیگر اینها بعضی از کتب معروف داستانیست که بر نام آنها دست یافته واینجا یاد کرده‌ایم. بادقت درشاهنامه وسایر منظومه‌های حماسی ثابت میشود که کتب داستانی فراوان دیگری نیز در خراسان وجود داشت مانند داستان منیژه و بیژن ، داستان سیاوش ، داستان رستم و سهراب ، داستان جنگهای کیخسرو وامثال آنهاوداستانهای متعددی متعلق بعهد ساسانیان مانند داستان شاپور وسر گذشت او بادختر طایر عرب - وداستان مانی پیغامبر - وداستان مفصل بهرام گور - وسخنان بزرگمهر (یا بزمهای بزرگمهر) - وداستان رزم خاقان وهیتال - وجنگ انوشیروان باخاقان - وپندنامهٔ بزرگمهر (که فردوسی آنرا بادقت ورنج بپایان رسانیده ودرپایان آن گفتداست: سپاس ازخداوندخورشیدوماه که رستم زبوزرجمهر وزشاه) - وداستان ساختن بزرگمهر نرد را - و داستان گووطلحند و ساختن شطرنج - وداستان ترجمهٔ کلیله‌ودمنه ازهندوی بپهلوی - وتوقیعات نوشیروان - وپند نامهٔ نوشیروان بهرمزوپرسش موبد ازنوشیروان وپاسخهای او - وداستان کفشگر با انوشیروان وامثال اینها که بیشترمنسوب بعهدخسرو دوم انوشیروان است.

البته این داستانها همه نزد یکتن ازموبدان یا دهقانان جمع نبود بلکه هریك ازروات برقسمتی ازآنها دست داشت وآنها را روایت میکرد ودرشاهنامهٔ ابومنصوری چنانکه قبلا گفته ایم راوی هرداستان نام خودرا درآغازیا انجام آن ذکرمیکرد واز مقایسهٔ این داستانها با مآخذ دیگرچنین برمیآید که سخنان این روات مبتنی براصول ومآخذ مکتوبی بود که همهٔ آنها درخراسان وجود وشهرت داشت.

گذشته ازاین موارد مختلف و این کتب معروف که دیده‌ایم باز باشارات دیگری حاکی ازوجود روایات مکتوب و کتب مشهوری که بدبختانه درباب آنها تنها بتعریض

---

۱ - تاریخ سیستان ص ۸ .

واشارت قناعت شده است، بازمیخوریم. مثلاً صاحب مجمل التواریخ از «کتابی کهن» نام برده و گفته است که شاپور ذوالاکتاف «آخر عمر بطیشفون بمرد و طیشفون نیز خواندم در کتابی کهن.»[1]

در انساب و تواریخ پادشاهان عجم روحانیون زردشتی اقوال گونه گونی بزبان فارسی نقل کرده بودند. صاحب مجمل در باب نسب پادشاهان ایران گوید: «واندر نسب این جماعت بعضی روایت دیگر هست که آنرا ننوشتم که از حقیقت دوراست و محال چنانک عادت مغانست و یا از نقل سهو ها بودست و گردش روزگار در رازش کرده و خلل پذیرفته.»[2]

استفاده از کتب مذهبی زردشتیان مانند کتاب اوستا و سایر کتابهای دینی قدیم که از مآخذ معتبر تاریخی نیز شمرده میشود میان مورخان اسلامی مرسوم بود و در بعضی از کتب خاصه تاریخ حمزة بن الحسن و الآثار الباقیة آثار نقل بواسطه یا بلاواسطه از آن کتب آشکار است و حتی استفاده از موبدان و عمال آتشکده‌ها که در این مآخذ دست داشتند میان مورخان بزرگ امری رائج بود[3].

کتب تاریخ

درهمین ایام کتب تاریخی مختلفی نیز بزبان عربی یا فارسی ترجمه و تألیف شده و میان مردم شهرت یافته بود و از آنها در تدوین تواریخ قدیم استفاده میشد. ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر در شاهنامهٔ خود آنجا که از حدیث گیومرث سخن رانده از مورخی بنام بهرام هروی مجوسی یاد [illegible] است که نتیجهٔ مطالعات خود را پس از استفاده [illegible] برمکی و هشام بن قاسم و بهرام بن مردانشاه و بهرام بن مهران الاصفهانی باسخنان او مقابله کرد[4]. ومورخان دیگر مانند بلعمی و صاحب تاریخ سیستان و مجمل نیز هریك از مقداری کتب مثال کتاب حمزة و محمد بن جریر و سیر الملوکها و شاهنامه‌های مختلف ابوالمؤید و ابوعلی بلخی [illegible]

۱ ـ مجمل ص ۶۷ . ۲ ـ ایضاً ص ۳۸ .

ص ۲۲ ـ الآثار الباقیة ص ۴۳ ـ ۴۴ .

الاصفهانی و خزائن العلوم ابوالحسن نیشابوری و کتاب المعارف (که گویا مراد کتاب المعارف ابن قتیبه باشد که در آلمان و مصر بطبع رسید) و کتاب الفتوح و عجائب الدنیا و همدان نامه یا کتاب الهمدان (تألیف عبدالرحمن عیسی الکاتب الهمدانی) نام برده و از آنها استفاده کرده‌اند[1].

از اوایل عهد اسلام بوسیلهٔ گروهی از علمای انساب بسیاری از روایات راجع بایران که در افواه بود جمع آوری گشت و در قرون اولی اسلامی این رسم همچنان دنبال شد و عدهٔ زیادی از علمای انساب عرب یا ایرانی کتابهایی در باب ایران تألیف کردند و اطلاعاتی را راجع بآن جمع آوری نمودند که ذکر آنها در اینجا خارج از موضوع مینماید. مورخانی که از نژاد ایرانی بودند نیز بزبان عربی و بر اساس اطلاعاتی که در درجهٔ اول از مآخذ ایرانی کسب شده بود کتابهایی پرداختند که قسمتی از آنها تا کنون برجای مانده و جزو مآخذ اساسی و مهم در باب تاریخ داستانی و غیر داستانی ایران قدیم میباشد و خوانندگان گرامی از بسیاری از آنها در ذیل صفحات همین کتاب اطلاع پیدا خواهند کرد[2].

۳ - شاهنامه‌ها

وجود روایات و داستانهای شفاهی و آثار مکتوب و دفاتر و اوراق قدیم، [illegible] تازه بزبان عرب، چون باحس مفاخرهٔ ایرانیان همراه شد، آنان را بتدوین تواریخ منظم و کاملی بتقلید از خداینامهٔ عهد ساسانی و سیرالملوکهای عهد اسلامی برانگیخت و برآن داشت که روایات و داستانهای پراکنده را که بنا بر آنچه دیده‌ایم در خراسان و سیستان و ماوراءالنهر متداول بود بر اخبار و احادیث سیرالملوکها و نتیجهٔ مطالعات و تتبع عده‌ای از محققان افزایند و کتابهای بزرگی در شرح داستانها و تاریخ ایران قدیم و بنام **شاهنامه**

1 – مجمل التواریخ ص ۷۱ ، ۷۵ ، ۱۵۴ ، ۱۷۱ ؛ ۹۳ ، ۷۲ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۸۵ ، ۲۴۲ ، ۱۳۲ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۴۳۶ ، ۱۶۷ ؛ ۱۵۸ ، ۵۶ ، ۷۰ - تاریخ بخارا ص ۲۸ ، ۲۹ - تاریخ سیستان ص ۱۱ ؛ ۱۳ ، [illegible] ۱۷ – بیست مقاله جزء ۲ مقدمهٔ قدیم شاهنامه ص ۳۸ ، ۳۹ – قابوسنامه ص ۲ .

2 – در باب نسابین و مؤلفان ایرانی و عرب که تألیفاتی بزبان عربی راجع بایران قدیم دارند آقای [illegible] تحقیقات مفصلی کرده‌اند که درصورت احتیاج باید بدانها مراجعه کرد . رجوع کنید به شمارهٔ ۱۲ – [illegible] جدید کاوه و کتاب هزارهٔ فردوسی ص ۳۹ - ۴۲ .

ویا باسامی پهلوانان بزرگ‌مانند **گرشاسپنامه و فرامرزنامه** وامثال اینهاپدیدآورند.

این کتب پایه واساس واقعی منظومه‌های حماسی ما ومایهٔ تحریك فارسی زبانان بنظم داستانهای کهن گشت و از اینروی تحقیق درباب آنها برای ما حائز کمال اهمیت است و ما ناگزیر پیش از بحث در چگونگی نظم داستانهای حماسی بتتبع درباب آنها میپردازیم.

دربعضی از کتب قدیمهٔ عربی وفارسی مانند غرراخبارملوك الفرس ثعالبی وترجمهٔ بلعمی ومجمل التواریخ وتاریخ سیستان وقابوسنامه و مقدمهٔ قدیم شاهنامه‌والآثارالباقیهٔ ابوریحان سخن ازشاهنامه‌هایی به‌نثرفارسی رفته است.

مراد ازاین شاهنامها کتبی است که بتقلید خداینامه و سیرالملوك پسرمقفع و محمدبن جهم و زادویه پسرشاهویه و دیگران نگاشته شد و نام آنها نیزدرست ترجمهٔ «خوتای‌نامگ» پهلوی یعنی «شاه ـ نامه» است.

دراینکه واقعا چند شاهنامه درخراسان وبلاد مشرق ایران تدوین [illegible] هریك تا کدام درجه بوده و کدامیك را بیشتر موثق میدانستند [illegible] نرسیده است ولی این مطلب تقریبا برما مسلم است که دریك [illegible] سوم وقرن‌چهارم نگارش کتب مفصل ومرتبی درتاریخ وداستانهای ایران [illegible] وعلاقهٔ عموم بود واین توجه همچنانکه قبلا نوشته‌ایم نتیجهٔ [illegible] ایرانیان‌بهمت عده‌یی‌ازرجال‌ادبی این کشوروامرا وسرداران وطبقهٔ اشراف‌ودانشمندان ایرانی بود. ایرانیان این عهد خاصه اهل مشرق باشند [illegible] مینگریستند چنانکه گفتی همه طالب مجد وعظمت ایران [illegible] دیرینهٔ‌آن بودند و یا لااقل میخواستند تقریر مجد و عظمت گذشته [illegible] خود درقبال تازیان که تفاخر باباء واجداد درمیان آنان رواج فراوان داشت [illegible]

شاهنامهٔ ابوالمؤید

ازمیان شاهنامه های منثورفارسی یك شاهنامه شهرت و اهمیت بسیارداشته وچندبار ازآن درمآخذ معتبرسخن رفته استوآن شاهنامه‌ییست که ابوالمؤید بلخی شاعرونویسندهٔ مشهور ایران درآغازقرن چهارم نگاشته بود.

ابوالمؤید شاعر مشهور عهد سامانی و نخستین سرایندهٔ داستان یوسف و زلیخاست. از این شاعر بنا بر اشارات صاحبان مجمل التواریخ و تاریخ سیستان و نیز بنا بر اشارهٔ بلعمی و عنصر المعالی، کتاب عظیمی در شرح تاریخ و داستانهای ایران قدیم بجامانده بود.

درمجمل التواریخ هنگام بیان مآخذ کتاب از آثار ابوالمؤید سخن رفته است بدین عبارت: «از نثر ابوالمؤید چون اخبار نریمان و سام و کیقباد و افراسیاب و اخبار لهراسف[1] و آغش وهادان و کی شکن»[2]. از ظاهر این کلام چنین برمیآید که ابوالمؤید بنخی در اخبار و داستانهای کهن کتابهای جداگانه و یا قسمتهای مستقلی از یک کتاب که هر یک بنام پهلوان داستان معروف بوده داشت و از ذکر «چون» نیز چنین دریافته میشود که صاحب مجمل بر اثر شهرت آثار بوالمؤید بذکر همهٔ آثار او نپرداخته و تنها عده‌یی از آنها را من باب مثل یاد کرده‌است.

در تاریخ سیستان نام کتاب تازه‌یی از ابوالمؤید دیده میشود و آن کتاب کرشاسب است[3]. نام کتاب کرشاسپ چندبار در تاریخ سیستان آمده است، یکی در آغاز کتاب بدین ترتیب: «اخبار سیستان از اول که بنا کردند و انساب بزرگان وحدود شهر سجستان که از کجا بوه اندر ابتداء و فضایل آن بر دیگر شهر ها چنانکه یافته شد اندر کتاب کرشاسپ ...»[4] و یکبار در شرح داستان کرشاسپ بدینصورت: «وقصهٔ کرشاسپ ز یادست و بکتاب او تمام گفته آید»[5] و در این هردو مورد چنانکه می بینید از نویسندهٔ کتاب یادی نشده است و ما تنها درسومین موردی که از این کتاب در تاریخ سیستان سخن رفته است از نام مؤلف آن آگهی می‌یابیم و آن در یاد کردن سبب آتش کرکوی سیستان است ودر آغاز این فصل چنین آمده: «بوالمؤید اندر کتاب کرشاسپ گوید که چون کیخسرو به آذربادگان رفت ورستم دستان با وی، و آن تاریکی و آن پتیارهٔ دیوان بفرایزد تعالی بدید و آذرگشسب پیداگشت و روشنایی بر گوش اسب بود و شاهی اورا شد به چندین

---

۱ — داستان لهراسپ از داستانهای کهن بوده و در نهایةالارب منسوب به دینوری تألیف آن بعهد اشکانیان نسبت داده شده است. درالفهرست نیز بابوالحسن علی‌بن‌عبیدةالریحانی از درباران مأمون کتابی بنام «کتاب کیلهراسف پادشاه» نسبت داده شده است. ۲ ـ مجمل التواریخ ص ۲. ۳ ـ تاریخ سیستان ص ۳۵.
۴ ـ ایضاً ص ۱. ۵ ـ ایضاً ص ۵.

معجزه . . . »[1]

تا اینجا از آثار بوالمؤید بنام شاهنامه یادنشده وا گرچه بعید نیست که این آثار واخبار هر یک دفتری مجزا و مستقل بوده باشند ولی مسلما همهٔ این دفاتر و کتابهای مستقل تشکیل کتاب عظیم واحدی را بنام شاهنامه میداده است .

درتاریخ سیستان یکجا چنین آمده است : «واخبار نریمان وسام و دستان خود به **شاهنامه** بگوید که بتکرار حاجت نیاید »[2] . اخبار نریمان وسام دراینجا درست یادآور همین عبارت درمجمل التواریخ است و بعقیدهٔ ما مراد ازاین « شاهنامه» لاشك شاهنامهٔ بوالمؤید بلخی است واین حدس ما را اشارهٔ ابوعلی محمد بن ابوالفضل بلعمی درترجمهٔ تاریخ طبری تأیید می کند که گفته است : «وحدیثها واخبارهای ایشان (یعنی اولاد جمشید که بکرشاسپ ونریمان وسام وزال ورستم میرسند) بسیار گوید ابوالمؤید بلخی بشاهنامهٔ بزرگ »[3] واینسخن میرساند که درشاهنامهٔ ابوالمؤید درباب خاندان گرشاسب تفصیل سخن رفته بود .

بادقت درهمین قول از بلعمی ثابت میشود کـه مجموعهٔ داستانهای بوالمؤید در اخبار پهلوانان وشاهان «شاهنامه» نامیده میشد ومعروف بصفت «بزرگ»[5] بود. عنصرالمعالی کیکاوس بن شمس المعـالی قابوس صاحب قابوسنامه هم از این کتاب بنام شاهنامـه یاد کرده و گفته است که بوالمؤید بلخی ذکر ارغش فرهادان (ظ : آغش وهادان) را در شاهنامه آورده بود[4] . ابن اسفندیار نویسندهٔ معروف اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم مؤلف تاریخ طبرستان کتاب بوالمؤید را «شاهنامهٔ مؤیدی» نامیده است

ازمجموعهٔ این سخنان چنین برمیآید که شاهنامهٔ بوالمؤید معروف بشاهنامهٔ بزرگ کتاب عظیمی بوده است درتاریخ وداستانهای ایران قدیم مشتمل بربسیاری از روایات واحادیث ایرانیان راجع بپهلوانان و شاهان که اغلب آنها در شاهنامهٔ فردوسی وسایر منظومهای حماسی منسی‌مانده وازآنها نامی نرفته ویا باختصار سخن گفته شده

۱–تاریخ سیستان ص ۳۵ - ۳٦ . ۲ – تاریخ سیستان ص ۷ . ۳ – ترجمهٔ تاریخ طبری چاپ بمبئی ص ٤۰ . ٤ ـ قابوسنامه چاپ اصفهان ص ۲ . ٥ – رجوع کنید بشمارهٔ اول سال ۲ دورهٔ جدید کاوه ص ٦ و بیست مقـاله ج ۲ ص ٦ .

است مانند اخبار آغش وهادان[۱] و کی شکن[۲] و کرشاسپ که هریك جداگانه دفتری بوده وعلی‌الظاهر ازاین سه داستان بزرگ درشاهنامهٔ ابومنصور سخن نرفته بود الا اشارتی بسر گذشت کرشاسپ .

ازاین بوالمؤید بلخی علاوه برداستان منظوم یوسف وزلیخا وشهنامهٔ منثور کتابی دیگر نیز معروف بوده آن چنانکه ازتاریخ سیستان برمیآید کتابی بوده درعجایب دنیا یاعجایب بلاد یاعجایب بروبحر که صاحب تاریخ سیستان بسیاری ازمطالب خودرا درباب عجایب سیستان از آن نقل نموده است .[۳] مرحوم ملك الشعراء بهار نسخهٔ خطی کتابی بنام « عجایب البلدان » تألیف ابوالمؤید دراختیار داشت که درباب سیستان نیز اخباری در آن یافته میشود[۴] و گویا این همان کتاب باشد که صاحب تاریخ سیستان بدان اشاره کرده است . صاحب تاریخ سیستان قسمتی از کتاب کرشاسپ را که جزء شهنامهٔ بوالمؤید است در کتاب خود نقل کرده است[۵] .

شاهنامهٔ ابوعلی بلخی

دومین شاهنامهٔ منثور که در کتب قدیم بنام آن باز میخوریم شاهنامه ییست از **ابوعلی محمدبن احمدالبلخی الشاعر** که تنها یکبار ازو درالآثار الباقیة سخن رفته است[۶] . ازاین ابوعلی

---

۱ — **آغش و هادان** یکی ازپهلوانان کیخسرو ومهتر گیلان بود . پدرشهان آن زبان خود را ازنسب بهمشهری (مجمل‌التواریخ ص ۳۸۸ وقابوسنامه ص ۲) و نام او در تاریخ طبری و نسخ موجود قابوسنامه و طبرستان ظهیرالدین مرعشی آغص و ارغش وآرغش آمد ولی در مجمل‌التواریخ همه جا بصورتی که اشاره شد یادشده (ص ۴۹—۹۱—۳۸۸). این آغش وهادان درویکی ازجنگهای کیخسرو وبهمراهی گستهم پسر نوذر ... بخوارزم حمله برد و با شیده پسر افراسیاب وکرسیوز برادر او جنگید و ... نباید با اشکش از پهلوانان ایران یا باآرش شواتیر اشتباه کرد .

۲ — **کی شکن** برادرزادهٔ کاوس بود (مجمل‌التواریخ ص ۲۹ و۴۶) . صاحب مجمل‌التواریخ پدرش را کی ... دانسته وگفته است نام اوراکی‌ارشش وکی‌آرش نیز نگاشته‌اند و در اواخر عهدکاوس ، پیش ازآو ... از توران که فرشاهی ازو بر گشته بود ، کی شکن و پدرش طرفی از پادشاهی داشتند تا بآخر کی‌شکن بدست ترکان گرفتارو کشته شد. بنابراین کی بهمن یاکی‌آرش همان کی ارشن است که درگفتارچهارم همین کتاب اورا خواهید دید .

۳ — تاریخ سیستان ص ۱۳—۱۴ و۱۶—۱۷ .

۴ — رجوع شود بتاریخ سیستان مقدمه ص «ز» ومتن کتاب حاشیهٔ ص ۲۱ .

۵ — تاریخ سیستان ص ۳۵—۳۷ .

۶ — الآثار الباقیة چاپ لایپزیك ص ۹۹ .

محمدبن احمد بلخی شاعر اطلاعی دردست نداریم و از زمان حیات و چگونگی احوال او آگاه نیستیم اما چون نام وی در الآثار الباقیه (مؤلف بسال ۳۹۱) آمده است ناچار پیش از دهۀ اخیر قرن چهارم میزیست. چنانکه از گفتار ابوریحان مستفاد میشود شاهنامۀ این مرد کتابی متقن و معتبر و مستند باسناد مهم زمان بوده و او اقلا از سیر الملوک عبدالله بن المقفع و محمد بن الجهم البرمکی و هشام بن القسم و بهرام بن مردانشاه و بهرام بن مهران الاصفهانی و از تاریخی متعلق ببهرام الهروی المجوسی در نگارش کتب خود استفاده کرده آنچه درباب گیومرث آورده است بروایات مذهبی زردشتیان درستی وفق دارد و از ینروی باید گفت که شاهنامۀ ابوعلی ظاهرا بیشتر مبتنی و مستند بروایات مکتوب بود تا بروایات شفاهی.

عقیدۀ بارون روزن در کتابی که راجع بخداینامه نگاشته چنین است که: ممکن است شاهنامۀ ابوعلی همان شاهنامۀ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق باشد[1] و آقای تقی زاده نیز در این باب با روزن همداستان شده و دلایلی آورده اند. مهمترین دلیل ما در رد این نظریه تصریح ابوریحانست بدو شاهنامۀ ابوعلی و ابومنصور در دوموزد و نقل قولی از هر یك و دیگر نیامدن نام ابوعلی در مقدمۀ موجود ابو منصوری (آقای تقی زاده ابوعلی را مدوّن و نویسندۀ اصلی و بعبارت معمول کنونی «سردبیر» شاهنامۀ ابومنصوری تصور کرده‌اند) و دیگر وجود نداشتن مطلبی که از شاهنامۀ ابوعلی در باب گیومرث نقل شده است درشاهنامۀ فردوسی (که محققاً از روی شاهنامۀ ابو منصور بنظم درآمده)[2].

شاهنامۀ ابومنصور محمدبن عبدالرزاق

درشاهنامۀ فردوسی چندبار باشاراتی میرسیم که بماخذی مکتوب راجعست و مهمتر از همۀ آنها خبریست که فردوسی در آغاز شاهنامه درباب یك کتاب بزرگ میدهد:

---

۱ ـ درباب عقیدۀ بارون روزن Baron Rosen و استدلالهایی که در تأیید نظر او شده رجوع کنید بشمارۀ ۳ از سال ۲ دورۀ جدید کاوه ص ۱۱.

۲ ـ استدلال و نظر آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشمند دانشگاه در کتاب تاریخ ادبیات که ضمن سلسلۀ انتشارات دانشکدۀ معقول ومنقول بچاپ رسیده در این باب مؤید نظر نگارنده دراعتقاد خویش است.

یکی نـامه بد از گـه بـاستان | فـراوان بـدو انـدرون داستان
پراگنده دردست هـر موبدی | ازو بهره‌یی برده هر بخردی
یکی پهلوان بود دهقان نـژاد | دلیر و بزرگ و خردمند وراد
پـژوهنـدهٔ روزگـار نخست | گذشته سخنها همه بـاز جست
زهر کشوری موبدی سالخورد | بیاورد و این نامه راگرد کرد
بپرسیدشـان از نـژاد کیان | وزآن نامداران وفرخ گوان ...
بـگفتند پیشش یکایـك مهـان | سخنهـای شاهان و گشت جهـان
چو بشنیداز ایشان سپهبد سخن | یکی نامور نـامه افگند بن
چنین یادگاری شد اندر جهان | بر او آفرین از کهان و مهان

در این ابیات سخن از تألیف کتابی میرود که بامر پهلوانی دهقان نژاد صورت گرفت وبفحوای ابیات دیگر شاهنامه نخست دقیقی از آن استفاده کرد و آنگاه فردوسی. این کتاب چنانکه از تحقیقات ما در سطور ذیل مشهود میشود **شاهنامه** و آن پهلوان دهقان نژاد ویا آن سپهبد **ابومنصور محمدبن عبدالرزاق سپهسالار خراسان** است.

ازابومنصورمحمدبن عبدالرزاق در بعض تواریخ چند بـارسخن رفته است. این مرد ظاهراً ازبزرگ زادگان طوس و درآغازکاریعنی درحدود ۳۳۵ یا چندی پیشتراز آن از جانب ابوعلی احمدبن محمدبن مظفربن محتاج جغانی سپهسالارخراسان حاکم طوس بودودرهمین سال ۳۳۵ براثرطغیان ابوعلی برپادشاه سامانی درجرءِشورشیان درآمدو ابوعلی هنگام حمله بمرو وبخارا ابومنصورمحمدبن عبدالرزاق رابجای خودبسپاهسالاری خراسان نشاند ولی بعدابومنصورازعمال سامانی شکست یافت وچندی در ری و آذربایجان فراری بودوسرانجام باپادشاه سامانی ازدردوستی درآمدو بطوس باز گشت ودرجمادی‌الآخر سال ۳۴۹ رسما ازجانب ابوالفوارس عبدالملك بن نوح سامانی (۳۴۳- ۳۵۰) بسپهسالاری خراسان برگزیده‌شد ولی درذی‌الحجهٔ همین سال ازاین مقام بزرگ معزول والپتکین بجای اومعین گشت. الپتکین نیزدرسال ۳۵۰معزول ومطرودشدو بازسپهسالاری خراسان با بومنصور رسید واوظاهراً بخیال اتحاد بارکن‌الدوله حسن دیلمی افتاده وویرا بگرگان خوانده بود. وشمگیربن زیار ازین حال آگهی یافت هزاردینارزربه یوحناء طبیب فرستاد

تا ابومنصور را زهر داد و هلاك كرد (ذی الحجهٔ سال ۳۵۰)[۱] ابومنصور در مرتبهٔ نخستین سپهسالاری خود «رسمهای نیکو نهاد و بمظالم بنشست و حکم میان خصمان خود کرد و انصاف رعایا از یکدیگر بستد و ابومنصور مردی پاکیزه بود و رسم‌دان و نیکوعشرت و اندر و فعلهای نیکو فراوان بود[۲]» و «مردی بوذ با فروخویش کام بوذ و باهنر و بزرگ‌منش بوذ اندر کام روایی و بادستگاهی تمام از پادشاهی و سازمهتران و اندیشهٔ بلند داشت و نژادی بزرگ داشت بگوهر و از تخم اسپهبذان ایران بوذ»[۳].

ابومنصور مانند بسیاری از امرا و امارت جویان آن روزگار نسب خویش را بشاهان قدیم میرسانیده و این عمل او مانند عمل بسیاری از امرای نسب ساز آن روزگار مورد تقبیح ابوریحان واقع گشته است[٤]. درمقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری این نسب نامهٔ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق ثبت شده است[٥] و از این اقدام ابومنصور رسانیدن نسب خود بشاهان قدیم چنین دریافته میشود که او داعیهٔ سلطنت و امارت داشته و شاید براثر همین فکر و یا اصولا براثر تعصب نژادی و دوست داری ایران تألیف شاهنامهٔ جامعی قیام کرده باشد.

ابومنصور برای نگاشتن شاهنامهٔ جامع خود بهترین راه را انتخاب کرده آن چنین بود که: «دستورخویش ابومنصور المعمری را بفرموذ تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزانگان وجهان دیدگان از شهرها بیاورند و چاکر او ابومنصور المعمری بفرمان او نامه کرد و کس فرستاذ بشهرهای خراسان و هشیاران از آنجا بیاورد از هر جای چون شاج پسر خراسانی (ظ: ماخ پیرخراسان) از هری و چون یزدان داذ پسر شاپور از سیستان و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور و چون شاذان پسر برزین از طوس، و از هر شارستان گرد کرد و بنشاند بفراز آوردن این نامهای شاهان و کارنامهاشان و زندگانی هریکی از داد و بیداد و آشوب و جنگ و آیین از کی نخستین که اندر جهان او بود که آیین مردمی آورد و مردمان از جانوران پدید آورد تا یزدگرد شهریار که آخر ملوك عجم بوذ، اندر ماه محرم و سال بر سیصد و چهل و شش از هجرت بهترین عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم،

---

۱ - زین‌الاخبار چاپ تهران ص ۳۱ — ۳٤.
۲ - ایضاً ص ۳۱ — ۳۲.
۳ - مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری، بیست مقاله جزء ۲ ص ۲۳.
٤ - الاثارالباقیه ص ۳۷ — ۳۸.
٥ - بیست مقاله جزء ۲. مقدمهٔ قدیم شاهنامه، ص ٥۲ — ٥٦.

واین‌را نام شاهنامه نهادند تاخداوندان دانش اندرین نگاه کنندوفرهنگ شاهان‌ومهتران وفرزانگان وکار وساز پادشاهی‌ونهاذ ورفتار ایشان وآیینهای نیکوو داذ وداوری‌ورای راندن‌وکاروسپاه آراستن‌ورزم کردن‌وشهر گشاذن و کین خواستن وشبیخون کردن‌وآزرم داشتن وخواستاری کردن ، این‌همه رابذین نامه اندربیابند . پس نامهٔشاهان گردآوردند وگزارش کردند واندرین چیزهاست که بگفتار مرخواننده را بزرگ آید وهرکسی دارند تا ازوفایده گیرند وچیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نماید واین نیکوست‌چون‌مغز او بدانی وترا درست گردذ ودلپذیر آید ....

«واین نامه راهرچه گزارش کنیم‌از گفتاردهقانان بایذآورد که این‌پادشاهی بدست ایشان‌بوذوازکارورفتارواز نیك‌وبذ واز کم‌وبیش‌ایشان دانند . پس مارابگفتارایشان‌بایذ رفت پس آنچه ازایشان یافتیم از نامهای ایشان‌گرد کردیم و این دشوار ازآن شذ که هرپاذشاهی که درازگردذ یادین پیغامبری به‌پیغمبری شذی وروزگار برآمذی بـزرگان آن کارفرامش کنند وازنهاذ بگرذانند وبرفروذی[1] افتذ ....» [2]

درمقدمهٔ بایسنقری یعنی‌مقدمه‌یی که بامربایسنقرمیرزا پسرشاهرخ تیموری در حدود سال ۸۲۹هجری برشاهنامهٔ فردوسی نگاشته‌شدوبمقدمهٔ جدید شاهنامه‌معروفست، ازاین‌اقدام ابومنصورعبدالرزاق سخن‌رفته‌منتهی‌بااشتباهات تاریخی‌عجیب ومعاصردانستن ابومنصورویعقوب لیث وامثال این‌خطاهای تاریخی که درآن مقدمه فراوانست :

«یعقوب‌لیث بهندوستان فرستاد وآن نسخه بیاورد وبفرمود ابومنصورعبدالرزاق ابن‌عبدالله فرخ راکه معتمدالملك‌بود تاآنچه دانشور دهقان بزبان پهلوی‌ذکر کرده‌بود بپارسی‌نقل کند واززمان خسروپرویزتا ختم‌کاریزدجرد شهریارهرچه واقع‌شده‌بود بدان کتاب الحاق کردند . پس‌ابومنصورعبدالرزاق‌وکیل‌پدرخودسعودبن‌منصورالمعمری(مراد ابومنصوربن‌محمدبن عبدالله‌المعمری‌است [3]) را بفرمود تـا این نسخه را باتفاق چهارتن دیگر یکی‌تاج‌بن‌خراسانی‌ازهری‌ویزدانداد‌بن شاپور ازسیستان وماهوی‌بن خورشید از نیشابور وشادان‌بن برزین‌از طوس تمام‌کند ودرتاریخ ستین ومأتین (این تاریخ مغایر است با تاریخی که در مقدمهٔ قدیم می بینیم یعنی۳۴۶) هجرت این کتاب درست کردند ز

---

۱ ـ در اصل برفروذی و ظاهراً « برفزوذی » اصح است بمعنی اضافه وافزونی . فردوسی گوید :

نبد مهتر از کهتران برفزود　　بهم در نشستند چون تارو پود

۲ ــ بیست مقاله ج ۲ ، مقدمهٔ قدیم شاهنامه، ص۲۴ ــ ۴۵ .

۳ ــ رجوع کنید بمقدمهٔ قدیم شاهنامه .

در خراسان و عراق از آن نسخها گرفتند.»

از شاهنامهٔ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی در یک کتاب دیگر نیز سخن رفته و آن الآثار الباقیهٔ ابوریحان بیرونیست که دو جا از شاهنامه‌یی منسوب با بومنصور محمد ابن عبدالرزاق یاد شده است[۱].

شاهنامهٔ ابومنصوری که بسبب تألیف آن ابومنصور محمد بن عبدالرزاق و نویسندگان آن چند تن از دهقانان و دانشمندان و هدایت ایشان در طریق نگارش ابومنصور محمد بن عبدالله المعمری وزیر محمد بن عبدالرزاق و مآخذ آن از کتب و دفاتر قدیم و بعضی از روایات موثق شفاهی بود اکنون از میان رفته و تنها مقدمه‌یی از آن که بقلم ابومنصور المعمری است در آغاز بعض از نسخ قدیم شاهنامهٔ فردوسی دیده میشود و این مقدمه را استاد بزرگ مرحوم محمد قزوینی بامقابلهٔ چند نسخه و تصحیح آن منتشر کرده است.

بنابر دلایلی که در دست است مآخذ اصلی و اساسی فردوسی در نظم شاهنامه همین شاهنامهٔ ابومنصوری بود و ما بجای خود در این باب سخن خواهیم گفت.

از شاهنامهٔ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق ظاهراً و باحتمال قریب بیقین در تدوین کتاب معتبر دیگری نیز استفاده شده و آن **کتاب غرر اخبار ملوک الفرس** [illegible] پیش از سال ۱۲[illegible] (یعنی سال فوت ابوالمظفر نصر بن [illegible] ملوک الفرس بنام او نگاشته آمد) تألیف شده و مؤلف آن **ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل الثعالبی** متوفی بسال [illegible]۲۹ است. ثعالبی در [illegible] تحقیق در باب نام ارجاسپ در مقدمهٔ جنگ گشتاسپ و ارجاسپ چنین نگاشته است:

«فقال الطبری انه خوزاسف و قال ابن خرداذبه انه هزارسف و قال صاحب کتاب شاه نامه انه ارجاسف و هو الاشهر»[۲] و در مقدمهٔ تاریخ اشکانیان گفته: [illegible] ان اول من ملك منهم اشك بن اشكان و كان ملكه احدى و عشرين سنة [illegible] صاحب کتاب شاه نامه الا انه خالفه فی مدة الملك فقال كانت عشر سنين»[۳].

---

۱ – الآثار الباقیه ص ۳۷ – ۳۸ و ۱۱۶.

۲ – غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم چاپ پاریس سال ۱۹۰۰ ص ۲۶۳.

۳ – ایضاً ص ۴۵۷.

ذکر «شاه‌نامه» علی‌الاطلاق و بی هیچگونه قید این سؤال را بدپیش میآورد که: آیا این شاهنامه، شاهنامهٔ فردوسی است یا ابومنصور یا شاهنامهٔ دیگر.

دراشارت نخستین ممکن است شاه‌نامه را شاهنامهٔ فردوسی تصور کرد زیرا اسم ارجاسپ درست بهمان شکل شاهنامهٔ استاد طوس استعمال شده‌است اما قرینه‌یی برای سستی این تصورموجود است و آن اینکه ارجاسپ یك اسم صحیح وقدیم ایرانیست که منشاءِ آن دراوستا دیده میشود وددروایات ملی نیزچنین بود واستعمال آن‌ اخاص فردوسی نتوان دانست وبنابراین ممکن‌است ثعالبی آنرا ازشاهنامهٔ دیگری‌غیر ازشاهنامهٔفردوسی گرفته باشد.

دراشارهٔ دوم دلیل نسبة واضحی می‌یابیم براینکه مراد ازاین شاهنامه منظومهٔ فردوسی نیست زیراچنانکه دیده‌ایم ثعالبی میگوید که درشاهنامه نخستین شاه اشکانی اشك بن‌اشکان‌بوده وبروایت شاهنامه ده سال سلطنت کرده. درصورتیکه فردوسی اصولا ازسال‌سلطنت اشکانیان اظهارعدم اطلاع کرده و گفته است:

چو کوتاه شد شاخ وهم بیخشان   نگوید جهاندیده تاریخشان
از ایشان بجز نام نشنیده ام   نه در[۲]نامهٔ خسروان دیده ام

وبدین ترتیب مسلم‌است که مراد ازین شاهنامه شاهنامهٔ فردوسی نیست.

علاوه براین‌شاهنامهٔ فردوسی که‌علی‌الظاهر چند سالی پیش ازغرراخبارملوك‌الفرس ویا دراوان‌تألیف آن پدید آمده‌بود هنگام‌تألیف این کتاب چنان شهرتی نداشت که‌ثعالبی از آن بلفظ مطلق شاهنامه یاد کند وچون میدانیم که در آن ایام هنوزشاهنامه‌های مختلف ابوالمؤید وابوعلی وابومنصوربیش ازشاهنامهٔ فردوسی‌شهرت‌داشت استعمال شاهنامهٔ‌مطلق بجای شاهنامهٔ استاد طوس چندان معقول بنظرنمی آید.

ازطرف دیگرچنانکه‌از آثارالباقیه برمی‌آید درشاهنامهٔ ابومنصورعبدالرزاق فهرستی ازسلاطین اشکانی‌وجودداشت[۱] که‌فهرست‌فردوسی با آن مختصرمطابقتی دربعضی اسامی دارد وبنابراین‌فردوسی هم علی‌الظاهر درباب اشکانیان ازشاهنامهٔ ابومنصوراستفاده‌یی کرده.

۱ ـ الاثارالباقیه ص ۱۱۶.   ۲ ـ رجوع کنید بهمین کتاب. شرح داستان اشکانیان.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بود و بهمین سبب نه تنها روایات قدیم در ثعالبی [illegible] که داستانهای معینی هم در این هر دو کتاب در موارد [illegible] و قطعه نیز در این هر دو جا همانند و ترکیبات و عبارات هم [illegible] مثلاً در سخن گفتن فریدون با ایرج پس از رسیدن [illegible] ثعالبی دیده میشود: «تتغدی بهما قبل ان یتعشیا بك»[۲] [illegible] بصورت ذیل در آمده است:

[illegible]	وگر نه خورند ای پسر بر توشاه

[illegible]

[illegible] و عین این معنی در شاهنامه ملاحظه میشود:

رسید آنگهی تنگ در شاه روم	خروشید کای مرد بیداد شوم
بگفتی برادر ز بهر کلاه	گله یافتی چند پویی براه
کنون تاج آورده ای شاه و تخت	ببار آمد آن خسروانی درخت
ز تاج بزرگی گریزان مشو	فریدونت گاهی بیاراست نو

[illegible]

درغرراخبارچنین می‌یابیم که‌سام‌پس‌از دریافتن‌نامهٔ زال‌درباب‌ازدواج‌او باروداب‌ه گفت: «من کانت الطیور اظآره والجبال منشاءه سأل اباه مثل هذه الحاجة ».[۱] در شاهنـامه نیز این‌قول عیناً دیده میشود :

چنین داد پاسخ که آمد پدید — سخن هرچه از گوهر او سزید
چو مرغ ژیان باشد آموزگار — چنین کام دل جوید از روزگار.

هنگامیکه‌زال‌ازمنوچهرالتماس بازگشت‌ودیدارپدرخود کردمنوچهر بدو گفت: «انك لست تشتاق اباك وانما تشتاق ابنة مهراب »[۲] در شاهنامه نیز عین این‌سخن را می‌توان یافت :

بدو گفت شاه ای جوانمرد گرد — یك امروز نیزت بباید شمرد
ترا بویهٔ دخت مهراب خاست — بدل خواهش سام نیرم کجاست

قبادپسر کاوه هنگامیکه بجنگ بازمان (درشاهنامه، بارمان) میخواست رودچون ازقارن رخصت‌طلبیدقارن اورا ازجنگ باآن پهلوان جوان بازداشت ولی قباد ازپیری خودنهراسید و گفت : « یااخی کل یموت باجله ولن یمکن المصیرالی الآخرة فی حال الحیاة»[۳] پاسخ قباد در شاهنامه نیز چنین است :

بدان ای برادر که تن مرگ‌راست — سر و یال من سودن ترگ راست
کسی زنده بر آسمان نگذرد — شکار است ومرگش همی بشکرد

افراسیاب پس ازدیدارسیاوش به‌پیران چنین گفت : « یـا عجباً لکیکاوس کیف یصبر عن هذه الصورة التی لم ار احسن وابهی منها!»[٤] و گفتارفردوسی‌هم‌بااین‌سخن‌مطابقست:

وز ان پس بپیران چنین گفت رد — که کاوس پیر است و اندك خرد
که بشکیبد از روی چونین پسر — بدین برز و بالا و چندین هنر
مرا دیده چون دید دیدار اوی — بمانده دلم خیره در کار اوی

سیاوش پس از اشارت پیران بزن کردن فرنگیس چنین گفت : « یا سیدی وعمدتی ان کان فی سابق علم‌الله‌ان‌استمر علیّ مفارقة ایران‌شهر ولاری والدی کیکاوس وصاحب‌تربیتی‌رستم وان‌تنوب‌لی‌منابهمافاعمل ماتراه »[۵] این سخن نیز با گفتار سیاوش

۱ — ص ۸۳ . ۲ — ۹۸ . ۳ — ۱۱۵ . ٤ — ص ۲۰۲ — ۲۰۳ .
۵ — ص ۲۰۵ .

در شاهنامه همانندست :

تو دانی چنان کن که کام تو هست   چو گردون گردنده رام تو هست
مگر من بایران نخواهم رسید   نخواهم همی روی کاوس دید
چو دستان که پروردگار منست   تهمتن که خرم بهار منست . . .
چو از روی ایشان بباید برید   بتوران همی خانه باید گزید
بدین باش و این کدخدایی بساز   مگو این سخن با زمین جز براز

این وجوه شباهت که نه تنها در حکایات و داستانها بلکه در ترکیب جمل و عبارات متعدد نیز وجود دارد ثابت میکند که این هر دو کتاب دارای مأخذ واحدی بوده‌اند ولی چون ثعالبی در مختصر کردن مطالب منقول کوشیده و گاه نیز از مآخذ دیگر خاصه تاریخ طبری استفاده کرده و روایاتی را از آن نقل نموده و روایت مأخذ اصلی را در این موارد نادیده انگاشته است، و بالعکس فردوسی عین مطالب مأخذ خود را در اغلب و نزدیک بتمام موارد کاملا نقل کرده و گاه مطالبی از سایر مآخذ بر آن افزوده، اختلافی میان این دو کتاب پیدا شده است که زوتنبرك در مقدمهٔ فاضلانهٔ خود بر غرر اخبار ملوك الفرس (از ص ۲۷ تا ۴۰) یکایك این موارد را شرح داده و چون ذکر آنها سخن را بدرازا می کشاند از این مقال در میگذریم .

با تحقیق در موارد متعدد اتحاد میان غرر اخبار و شاهنامهٔ فردوسی بدین نتیجه میرسیم که مأخذ این دو کتاب در آن موارد یکی بوده است و چون از طرفی دیگر مسلما [illegible] که مأخذ اصلی و اساسی فردوسی غیر از بعض مآخذ شاهنامهٔ ابومنصوری [illegible] بوده است ، پس محقق میشود که ثعالبی نیز در موارد اتحاد خود با فردوسی از این شاهنامهٔ معروف استفاده کرده است و این دومین کتابیست که در نگارش آن از شاهنامهٔ ابومنصوری مستقیما و غالبا مطالبی اخذ و نقل شده است مگر آنکه آثار الباقیه را از [illegible] دو مطلب از شاهنامهٔ بومنصور نخستین کتابی از این صنف بشمریم ، در اینصورت غرر اخبار سومین کتاب خواهد بود .

٤ ـ داستانهای منثور حماسی

پس از تحقیق درشاهنامها آخرین مبحث اساسی که برای مادرجست‌وجوی مآخذ منظومهای‌حماسی‌ایران‌باقی‌میماند تحقیق درداستانهای حماسی‌متعددیست که در حدود قرن‌چهارم درمشرق ایران نگاشته شد .

چون‌ازشاهنامهٔ استادطوس بگذریم ، چندین منظومهٔ بزرگ حماسی‌میابیم که اگرچه ارزش‌شعری‌آنها بسی کمترازشاهنامهٔ فردوسی است ولی ازحیث ارزش حماسی چندان کمتر از شاهنامـه نیستند . این منظومها نیز هر یك مأخذ و اصلی داشته و سازندگان‌آنها درکار خویش‌ازروایات مدون و کتب مشهوری استفاده کرده اند وبنابر این برای تحقیق دراصل‌آن منظومها بجست وجوی اینگونه‌آثارنیزناگزیریم .

از این‌آثارجداگانه‌ومانند کتب مستقلی درتواریخ سخن رفته‌است وعظمت‌بعضی ازآنهاونظم ناکردن فردوسی‌آنهارادرشاهنامه بما میرساند که‌این داستانها درعین‌ارتباط بروایات حماسی‌وتاریخی قدیم ازشاهنامه مستقل ودرحقیقت‌داستانهای‌حماسی وتاریخی خاص بوده و ازآنجمله است داستانهایی که درباب خاندان کرشاسپ وجودداشته‌یعنی داستان کرشاسپ ونریمان وسام وزال ورستم وفرامرز و سهراب وبرزو وشهریار و بانو گشسپ وبعضی داستانهای متفرق در باب پهلوانان دیگر. از کتابی که‌آزاد سرودرباب رستم‌نگاشته بود قبلا سخن گفته‌ایم امااخبار فرامرز چنانکه‌ازتاریخ سیستان برمیآید[1] دردوازده مجلد بود که یقیناً فرامرزنامهٔ‌منظوم از روی‌آن‌خلاصه ونظم‌شده‌است .دیگر ازینگونه کتب کتابی بود دراخبار بهمن[2] که شاعری بنام ایرانشاه‌بن‌ابی الخیر آنرا بنظم فارسی درآورد[3] ودیگر کتابی بنام کتاب کرشاسپ یا کرشاسپنامه[4] که ظاهراً جزئی‌از کتاب‌بوالمؤید بود ودراینصورت نبایدآنرا از شاهنامهاجدا شمرد . این کتاب چنانکه میدانیم بوسیلهٔ اسدی طوسی شاعرمشهور فارسی بنظم در آمد . دیگر کتابی بنام اخبار نریمان[5] که علی‌الظاهر آنهم چنانکه دیده‌ایم جزئی ازشاهنامهٔ بوالمؤید

---

۱ ـ تاریخ سیستان ص ۷ . ۲ ـ مجمل‌التواریخ ص ۲ ۳ ـ ایضاً ص۹۲ و٤٦۳ .
٤ ـ تاریخ سیستان ص ۱ و ۵ . ۵ ـ مجمل‌التواریخ ص ۲ و تاریخ سیستان ص ۷ .

بود و گویا جداگانه بنظم درنیامد و دیگر داستانی در اخبارسام[1] که کتاب مفصلی در شرح پهلوانیها وسفرها وعشقبازیهای سام نریمان بود و آنرا بیرون ازشاهنامهٔ فردوسی بنظم کشیده‌اند واخبار کیقباد[2] که علی‌الظاهر داستان مفصلی بود ولی درشاهنامهٔفردوسی چنانکه میبینیم مختصر است و داستانهای دیگری مانند بانوگشسپ وبرزو و گوش‌پیل دندان وشهریارپسر برزو که همه بنظم درآمده است و یقیناً در نظم آنها وبعضی دیگر از منظومه‌های حماسی که بجای خود می‌بینیم ازمآخذ مکتوب استفاده‌شده‌بود.

۱ ـ مجمل‌التواریخ ص ۲ ـ تاریخ سیستان ص ۷ ۲ ـ مجمل‌التواریخ ص ۲.

گفتار دوم

آثار حماسی پیش از اسلام

فصل اول ــ حماسه در ادبیات اوستایی

۱ــ کلیات ۲ــ یشتها

فصل دوم ــ حماسه در ادبیات پهلوی

۱ــ یادگار زریر ۲ــ کارنامهٔ اردشیر بابکان

فصل اول

حماسه در ادبیات اوستایی

۱ - کلیات

چنانکه پیش ازین بتفصیل دیده‌ایم هنگام ظهور قطعات مختلف اوستا روایات مرتبی وجود داشت که مؤلفان اوستا از آنها آگهی داشتند و براثر شیوع و انتشار آنها در اغلب موارد تنها باشارات مختصر قناعت کرده و گذشته اند؛ و گویا ایرانیان آن روزگار روایات و اساطیر کهن را سینه بسینه و دهان بدهان میگردانده و بنقل آنها سرگرم میشده‌اند و از همین روایات و اساطیر هم در نگارش بعضی از قطعات اوستا استفاده شده است چنانکه نظیر این امر را در کتب ودا و آثار انبیاء بنی اسرائیل می‌بینیم و این استفاده از روایات و اساطیر کهن در کتابهای مذهبی قدیم از باب پند و اندرز و تمثیل بوده است.

برای نظم این روایات و اساطیر و در آمدن آنها در شمار منظومه‌های حماسی بنا بر قواعدی که قبلاً گفته‌ایم شرایطی لازم بود و از آنجمله است ظهور شعر و رسیدن آن بحد نضج و کمال تا بدرجه‌یی که شایستهٔ قبول مضامین حماسی گردد.

با ظهور زردشت این مهم صورت عمل پذیرفت (اگرچه نمیتوانیم ونباید وجود شعر را پیش از ظهور زردشت پیغامبر یکباره انکار کنیم) وچون چنانکه درمقدمه دیده‌ایم هیچگاه نخستین آثار منظوم قومی حماسه نیست نخستین اثر منظوم ایران نیز منظومهٔ حماسی نبود واتفاق را پیش از آنکه قطعات حماسی اوستا بوجود آید گاثاها که تقدم زمانی آن برسایر ابواب کتاب زرتشتیان مسلم است بهمت زرتشت وجود یافته بود و آنرا تنها میتوان یکی از آثار غنائی دانست که مبتنی برعواطف مذهبی است.

ازقسمت‌های دیگر اوستا که انتساب آنها بزرتشت مقبول هیچیك از محققان و متتبعان نیست چنانکه قبلاً دیده‌ایم امارات و آثار روایات واساطیر کهن آریایی وهمچنین روایات واساطیر ایرانی بنیکی آشکارست اما اغلب این قسمتها را واقعاً نمیتوان متضمن افکار حماسی دانست جز یشتها که دارای قطعات حماسی زیباییست وما اکنون ببحث و تحقیق درباب آن می‌پردازیم .

۲ ـ یشتها

یشتها ازمهمترین قسمتهای اوستای کنونی وچهاردهمین نسك از بیست ویك نسك اوستای ساسانی است . ازاین کتاب قسمتی مفقود شده وازآن جمله است «وهومن یشت» (بهمن یشت) کدنسخهٔ موجودزند وهومن یشت درتفسیر آن نگاشته‌شده‌وچند یشت دیگر که ازمیان همهٔ آنها امروزتنها بیست ویك یشت باقی مانده است .

یشتها منظوم بشعر۸و۱۰و۱۱هجایی (سیلابی) است امابراثردخول بعض کلمات که اصلا برای تفسیروتوضیح بودصورت شعری بسیاری ازقطعات آن برهم خورده است ولی محققان جدید توانسته‌اند این کلمات زائد را تشخیص دهند وازآنها بیرون ریزندو صورت منظوم‌اولی بسیاری ازیشتهارا پیدا کنند[۱] . بایددانست که یشتهادرازمنهٔمختلف سروده شده چنانکه تاریخ نظم آنها ازپیش ازعهد هخامنشی آغازوباواسط عهد اشکانی کشیده میشود[۲] .

ازمیان یشتها برخی کوچك وشامل ادعیه واوراد است وبنابراین بدانها دراینجا توجهی نداریم . برخی دیگر ازجهت اشتمال براساطیر وداستانها وروایات ملی وذکر اسامی پهلوانان وشاهان وبیان مجاهدات آنان درحفظ ایران وبرافراشتن نام ایرانین

---

۱ برای اطلاع از وجودشعردراوستا رجوع کنید به :
C. de Harlez: Avesta p. LXXI – LXXVIII (Métrique de l' Avesta).

۲ — در این باب رجوع کنید به :
A. Christensen : Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique p. 5 – 45.

صاحب اهمیت حماسی وملی فراوانست وازآنجمله باید یشتهای ذیل را خصوصا ذکر کرد: یشت ۵ (آبان یشت) - یشت ۹ (درواسپ یشت یا گوش یشت) - یشت ۱۳ (فروردین یشت) - یشت ۱۵ (رام یشت) - یشت ۱۹ (زامیاد یشت) - یشت ۲۴ (ویشتاسپ یشت).

ازمیان یشتهای دیگر یشت ۱۰ (مهریشت) با آنکه ازاین روایات ملی چیزی ندارد، ازبهترین ودلکش ترین قطعات حماسی اوستا ومنظومه‌یی بتمام معنی حماسی است وهمچنین است یشت هشتم (تیریشت) ویشت یازدهم (سروش یشت) ویشت چهاردهم (بهرام یشت).

تجزیه وتحلیل همهٔ این یشتها وتحقیق درخصائص حماسی آنها دراین کتاب میسر نیست ومااتنها برای آنکه چگونگی افکار حماسی دریشتها شناخته شود بتحقیق مختصری درباب دویشت معروف یعنی مهریشت وزامیاد یشت دراین کتاب میپردازیم.

مهریشت

مهریشت (یشت دهم) یکی ازمهمترین وبزرگترین یشتها وقدمت آن بدرجه‌ییست که استاد کریستن سن تاریخ نظم آنرا اندکی پیش ازعهدهخامنشی ویااوایل عهدهخامنشی میداند[1].

مهریشت بنام ایزدمهر (میثر دراوستا) فرشتهٔ روشنی وجنگ ازایزدان بزرگ اوستاست کدرآیین ودایی نیزدارای منزلت ومقام عظیمی بوده ودراوستا باصفات والقابی که اغلب آنها قهرمانی ونمایندهٔ نیرو وقدرت اوست ذکرمیشود. مهرحامی ممالک آریایی وسامان دهندهٔ آنها ونخستین ایزدیست که پیش ازخورشید جاودان تیزاسب از فراز کوههای خاورسر برمیآورد وبرتمام منزلگههای آریایی مینگرد. این ایزد [illegible] گردونه‌یی دارد که چهاراسب سفید یکرنگ آنرا درآسمان بحرکت درمی‌آورند و همهٔ آلات رزم درآن موجود است. قسمتی ازمهریشت که بوصف این گردونه اختصاص دارد (کردهٔ ۳۱) ازقطعات حماسی زیبا ودل‌انگیز اوستاست. مهر برانگیزانندهٔ جنگ و دوام دهندهٔ آنست وباپایداری درجنگها صفوف دشمنان ایران وحامیان شر [illegible]

---

۱ – همان کتاب ص ٤٤.

اهریمنی‌را ازهم میشکافد ودر آنان وحشت واضطرابی عظیم تولید میکند[۱].

مهریشت همچنانکه گفتیم ازقطعات زیبای حماسی اوستا و یکی ازمنظومهای عالی‌حماسی ایرانست که جنبهٔ اساطیری و مذهبی در آن نفوذ فراوان دارد وبسیاری از قطعات آن نبرد عناصرخیررا با یاوران شرّ ودروغ بیاد میآورد .

بدبختانه‌فرار ازاطاله واطناب ما را بر آن میدارد که ازنقل این یشت یاقطعات متعددی‌از آن‌در اینجا خودداری کنیم وتنها ازمیان کرده‌های[۲] متعددآن‌نامی از کردهٔ ۹ و۱۱و۲۴ ببریم که مضامین حماسی زیبایی درآنها دیده میشود[۳] .

از کردهٔ ۹ : نبرد با دروغپرستان

«۳۵ – مهردارندهٔ دشتهای فراخ را می‌ستاییم.. کسی که سخنهارا براستی‌آورد وسپاه بیاراید ودارای هزارچستی وصاحب شهریاری ودانا وتواناست».

« ۳۶ – کسی که جنگ برانگیزاند وبجنگ نیرو بخشد ودرجنگ پای افشردو صفوف دشمنان ازهم بدرد . جناحین سپاه مبارزرا بپراگندوپریشان کندو برقلب لشکر خونخوارلرزه برافکند»

«۳۷– اوست که پریشانی وهراس بردشمنان مستولی‌میکند ، سرهای‌دروغگویان راازبدن دورمیسازد . سرهای کسانی که بمهردروغ میگویند جدا میشود .»

« ۳۸– منازل وحشت‌انگیزویران گردد ، منازلی که پیمان شکنان ودروغگویان وقاتلان مردم پاکدین درآنها بسرمیبرند. ازآدمی‌تهی‌ماند ...»

«۳۹–۴۰ : وقتی‌مهردارندهٔ دشتهای فراخ خشمناك باشدورضای خاطروی‌بدست نیاید تیرهای دروغگویان اگرچه پرّعقاب برآنها نهاده وبنیکی گشادداده باشندبنشان نخواهد رسید .»

---

۱ – درباب مهر بیش ازآنچه درمتن دیده‌ایم سخن نمیتوانیم گفت . برای کسب اطلاع زیادتری دراین‌باب رجوع کنید به یشتها تألیف آقای پورداود . ج ۱ ص ۳۰۷ – ۴۲۰ . تتبعات ایرانی (Etudes iraniennes) تألیف دار مستتر ج ۲ ص ۳۰۲ ببعد . زند اوستا ترجمهٔ دار مستتر ج ۲ ص ۴۴۱ – ۴۴۴ مقدمهٔ مهر یشت . مقدمهٔ مقالهٔ جشن مهرگان بقلم نگارنده ، مجلهٔ مهر سال اول شمارهٔ ۷ .

۲ – کرده نام فصول و قطعات یشتهای بزرگست . اصل اوستایی‌آن کرت Kareta و بمعنی یك فصل یا یك قطعه است ، یشتها ج ۱ ص ۱۵ .

۳ – ترجمهٔ‌آنچه از قطعات مهر یشت در اینجاآورده‌ایم مبتنی‌است برترجمهٔ دار مستتر (زنداوستا ج ۲)وترجمهٔ یشتها بقلم‌آقای پورداود ج ۱ .

«وچون مهر دارندهٔ دشتهای فراخ خشمناك باشد ورضای خاطر او بدست نیاید نیزه های تیز آنان که بنیروی بازوان توانا پران شود بنشان نرسد ...»

«۴۱ـ مهر آنان را از پیش بهراس افکند ورَشْنْ از پس . سروش مقدس بیاری ایزدان آنان را ازهرسوی بهم درافگند واین صفوف جنگ را بخطر اندازد...»

«۴۲ـ چنانکه آنان .بمهر دارندهٔ دشتهای فراخ گویند که : اینان اسبان تیزرو را ازما ربودند و بازوان قوی مارا بتیغ تیز بریدند .»

«۴۳ـ آنگاه مهر دارندهٔ دشتهای فراخ ازآنان پنجاهها ، صدها ، صدهاهزارها، هزارهاده‌هزارها،ده‌هزارهاصدهزارها بخاك افگند ازآنجهت که‌مهر دارندهٔ‌دشتهای فراخ خشمناك وآزرده خاطراست . »

از کردهٔ ۱۱ : نبرد با پیمان شکنان

« ۴۸ ـ چون مهر بالشکر دشمن خونخوار ودرمیان صفوف جنگ و بین دودستهٔ جنگاور مرکب جنگ برانگیزد دستهای پیمان‌شکنان را ازپشت ببندد ، چشمانشان را بر آورد ، گوشهایشان را کر کند ، پاهایشان را ناتوان سازد چنانکه کسی را نیروی مقاومت نخواهد ماند . حال کشورها وهماوردانی که‌ازمهر غافل بمانند چنین‌خواهد بود. »

از کردهٔ ۲۴ : شکست اهریمن

«۹۵ـ مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را می‌ستاییم ... کسی که شامگاهان برفراخنای زمین بگردد... وبرآنچه میان زمین وآسمانست بنگرد .»

« ۹۶ـ گرزی صدگره وصد تیغه بدست گیرد وبدان مردان را برافگند . گرزی که‌اززر وبرنگ زرساخته شده ، محکمترین سلاح وپیروزترین آنهاست .

« ۹۷ ـ اهریمن تبه‌کار مرگ‌آور ازبیم اوبلرزد، خشم[1] بدکار و ملعون از هیبت اوبهراسد ، «بُوشیاستْ»[2] درازدست ازوبلرزه افتد وهمهٔ دیوان ناپیدا و دروغ پرستانِ ورِن[3] ازاو بیمناك شوند .»

---

۱ – ائشم Aêshma (خشم) یکی از دیوانست

۲ – بوشیاست Bushyâsta دیو خواب سنگین و در اوستا ملقب است به « درِغوگَوَ » Dareghô – gava یعنی دراز دست .کلمهٔ بوشیاست در فارسی به پوشاسب مبدل گردیده است (رجوع کنید بفرهنك برهان جامع) .

۳ـ ورن Varena مراد گیلانست . در باب کلمهٔ ورَن ودروغپرستان‌ورن رجوع کنید بشرح داستان‌فریدون وفصل دیوان درهمین کتاب

زامیاد یشت یشت دیگری را که میتوان بعنوان نمونهٔ حماسیات اوستا بر گزید. زامیاد یشت است. زامیاد یشت نوزدهمین یشت اوستا وموسوم است باسم «زامیاد» ایزد زمین. درنخستین قسمت این یشت از چند کوه سخن رفته است اما درباقی آن داستان «کوئم خورنو» یعنی فر کیان را می بینیم. میان نام زامیاد فرشتهٔ زمین وفهرست اسامی کوهها با فر کیان درظاهر ارتباطی وجود ندارد اما چون در بعضی ازموارد دیگر اوستا نیز بترتیب سخن اززمین و کوه و فر کیانی میرود ثابت میشود که در نظر نویسندگان اوستا میان این سه ارتباطی وجود داشته است: تعلق کوه بزمین تعلقی طبیعی وبستگی فر با کوه رابطه یی اساطیری و داستانی نیست و اساساً کوهستانها ازجهت نزدیکی بیشترخود بآسمان و مبادی نور در اساطیرهمهٔ ملل اهمیت وارزشی خاص وفوق طبیعت دارد. درزامیاد یشت برای بدست آوردن این فر کیانی (یعنی آن نیروی آسمانی که پادشاهان بیاری آن سلطنت توانند کرد) میان نژاد ایرانی وغیرایرانی وپهلوانان وشاهان ایران وانیران نبردهای بزرگ جریان دارد. پادشاهان و پهلوانان غیر ایرانی مانند ضحاك و افراسیاب حتی اهریمن گنهکار در جست وجوی فر کوششهای فراوان کردند. اهریمن ویاران او در این راه با سپنت مئینیو (خرد مقدس اهورمزدا) ویاوران اوبجنگی عظیم دست زدند امسرانجام شکست یافتند. دراین یشت همان فکر که در عهد پهلوانی شاهنامه ملاحظه میکنیم (غلبهٔ ایرانیان بردشمنان خود و گرفتن انتقام از آنان) عینا مشهودست یعنی درست همان مبارزهٔ پهلوانان شاهنامه را برای برانداختن مهاجمان بایران ودروغ پرستان و گناهکاران وجادوان درزامیاد یشت هم می‌بینیم.

مسألهٔ مهم دیگری که درزامیاد یشت دیده میشود مبارزهٔ بزرگیست میان خیر و شر که سرانجام بغلبهٔ خیر و یاران آن میکشد چنانکه گیتی نوشود وجهانی بیرشتی وتباه نگردیدنی وجاویدان پدید آید؛ مرگ وفسادوتباهی وذبول و آنچه آفریدهٔ اهریمن تباهکارست از جهان رخت بربندد و راستی ونیکی برجهان حکمروا شود.

زامیاد یشت از نظر داستانی واساطیری صاحب ارزش بیشتری از مهریشت است اما ازحیث فکر وسبك عالی‌خماسی بدان نمیرسد . از این یشت تنها بنقل‌چند قسمت معدود قناعت میشود :

از کردهٔ ۱: غلبهٔ خیر

۹- فرّ نیرومند کیانی ،آن فرّ پیروز ، زبردست ، پرهیزکار، خردمند ، سعیدوچالاك را که ازهمهٔ آفریدگان چیره‌دست‌تراست‌می‌ستاییم .

۱۰- فرّی که از آن‌اهورمزداست‌واورمزد بیاری‌آن‌آفریدگان خودرا پدیدآورد؛ آفریدگانی بسیاروخوب ، بسیاروزیبا ، بسیارودل انگیز ، بسیاروکارآمد ، بسیار و درخشان[1] .

۱۱- که جهانی نو پدید خواهندآورد ، جهانی‌فارغ از پیری‌ومرگ وفسادوتباهی، جهانی که همواره بزیدوجاودانه‌ببالد ؛ بهنگامی که مردگان سرازخواب نیستی برآورند وزندگان بیمرگ وفناناپذیرشوند ،آنگاه سوشیانت بدرآیدوجهان‌را بآرزوی خویش تازه کنند .

۱۲ -آنگاه که مخلوقات پاك ونیکوازمرگ وارهند ، « دروج » (دیودروغ) شکست یابد ودیگر نمیتواند درتباه‌کردن راستی پرستان ونژاد وهستی‌آنان بکوشد . تبهکاران نابودوفریبندگان رانده خواهند شد ...

از کردهٔ ۷ : جنگ اهریمن وسپنت مئینیو

۴۵- فرّ نیرومند کیانی ،آن فرّپیروز ، زبردست ، پرهیزکار ، خردمند ، سعید و چالاك راکه ازهمهٔ‌آفریدگان چیره دست تراست مَی‌ستاییم .

۴۶ - که بخاطراین فرّ نایاب «سْپِنْتَ مئینیو» واهریمن بجدال برخاستند وهریك چالاکترین یاوران خود را همراه خویش بجنگ برانگیختند . سپنت مئینیو یاوران خود بهمن واردیبهشت، واهریمن یاوران خود «اَکَ‌مَنو» و«خشم » خونین سلاح و « اژی دهاك» (ضحاك) و «سپیتیور»[2] اره کنندهٔ جم را.

۴۷ -آنگاه‌آذرپسر اهورمزدا با قدمهای استوار پیش‌آمد و با خود اندیشید که:

---

۱ – مراد ازین‌آفریدگان خوب و زیبا و دل انگیز وکارآمد ودرخشان « سوشیانت » موعود [illegible] زردشت و یاران ویند که با ظهورآنان رستاخیز برپای خواهد شد وجهان مینوی جاودانی پدید خواهدآمد .

۲ – Spityura یعنی سپید سینه برادر جم وباری کنندهٔ ضحاك درقتل او .

« این فرّ نایاب را من بدست خواهم آورد » [illegible] اژی دهاک سه پوزه [illegible] در آمد و ناسزا گویان چنین گفت :

۴۸ – ای آذر پسر اهورمزدا ، این فر را بمن [illegible]، اگر تو [illegible] جنگ آوری را [illegible] خواهم [illegible] روی زمین [illegible] خیر را نگاه نتوانی داشت . آنگاه آذر از بیم [illegible] سهمگین و خطرناك بود .

۴۹ – آنگاه اژی دهاک سه پوزه [illegible] نایاب را من بدست خواهم آورد » [illegible] پسر اهورمزدا [illegible] در آمد و چنین گفت :

۵۰ – ای اژی دهاك سه پوزه ، این فر را بمن باز گذار ، اگر تو [illegible] جنگ آوری ، از قفای تو در آیم [illegible] آفریدهٔ اهورمزداست ، برای تباه کردن جهان خیر بیرون آیی .

از کردهٔ ۸ : افراسیاب و فرّ کیان

۵۵ – فر نیرومند کیانی ، آن فر پیروز ، زبردست ، پرهیزکار ، [illegible] را که از همهٔ آفریدگان چیره‌دست‌تر است می‌ستاییم .

۵۶ – که افراسیاب تورانی گنهکار در دریای وُورو کَش[1] بجست و جو [illegible] افراسیاب جامه از تن بیرون کرد و در جست وجوی این فرّ ، فری که [illegible] متعلق است [illegible] و از دریای وورو کش بدریاچهٔ خسرو[2] فروجست .

۵۷ – آنگاه افراسیاب تورانی زورمند از دریای وورو کش بیرون [illegible] [illegible] چنین اندیشید : [illegible] خواهند زاد ، و بزردشت پاك متعلق است : بربایم .

۵۸ – پس اینك تروخشت و آنچه را که بزرگ و نیك [illegible] باز افراسیاب زورمند تورانی ، بدریای وورو کش فروجست .

۵۹ – [illegible] زرتشت متعلق است ، بدریای وورو کش فروجست ، اما فرینك خاست و از [illegible]

۱– وورو کش Vouru - Kasha را معمولاً [illegible] و برخی آن را بحر خزر پنداشته‌اند .

۲– دریاچهٔ خسرو [illegible] ([illegible] ۲۲ فقرهٔ ۸) [illegible] راجع باین دریاچه و وجه تسمیه و محل آن رجوع کنید به [illegible] ص ۹۵۰-۹۵۱

بدریاچهٔ « وَنگهزدائو » [1] رفت .

۶۰ـ آنگاه افراسیاب تورانی نیرومندازدریای وورو کش بیرون جست و ناسزا گویان چنین‌اندیشید : «من نتوانستم‌این فرراکه بقوم ایرانی، آنانکه زاده‌اندوآنانکه خواهند زاد ، وبزردشت‌پاك متعلق‌است بربایم ».

۶۱ ــ پس اینك تروخشك وآنچه راکه بزرگ‌ونیك وزیباست ، تباه میکنم . و بازافراسیاب نیرومند تورانی بدریای وورو کش فروجست .

۶۲ـ وسومین بارجامه ازتن برآورد ودرجست وجوی این فر ، فری که بایرانیان و زرتشت متعلق است ، بدریای وورو کش فروجست ، اما فرّبتن خاست واز دریای وورو کش برود « اَوژدانو » [2] برآمد .

۶۳ـآنگاه ، ای زردشت سپیتمان، افراسیاب تورانی زورمند ازدریای وورو کش بیرون جست و ناسزاگویان چنین اندیشید « من نتوانستم این فر راکه بقوم ایرانی ، آنانکه زاده‌اند وآنانکه خواهند زاد وبزردشت پاك متعلق است : بربایم .

۶۴ـ واونتوانست این فرراکه بقوم ایرانی ، آنانکه زاده‌اند و آنانکه خواهند زاد ، وبزردشت پاك متعلق است : برباید .

. . . .

اینها نمونه‌هایی از اشعار حماسی اوستاست و چون ازیشتهای دیگری که نام بردیم هنگام بحث در باب بنیاد داستانهای ملی ایران بتفاریق استفاده خواهد شد در اینجا برای رعایت [illegible] آنها چشم‌پوشی میشود .

بر روی‌هم در اوستا از جنگهای بزرگی میان عناصر خیر وشر، ایرانیان و دیوان مازندران و دروغپرستان ورنا (گیلان) ، پهلوانان ایران و نوذران [illegible]

۱ – Vanghazdâo معلوم نیست کدام دریاچه است . رجوع کنید به زند اوستا ج ۲ ص ۶۳۲ و یشتها ج ۲ ص ۳۴۲ .
۲ – Awjdânva رود یا دریاچهٔ نامعلومی است رجوع کنید به زند اوستا ج ۲ ص ۶۳۳ و یشتها ج ۲ ص ۳۴۳ .

با التقاط این‌موارد از اوستا میتوان کتابی‌جدا گانه‌پدیدآورد وهمهٔ این موارد اکنون حکم سرچشمه ومنشاء اصلی حماسهٔ ملی ایران رادارد . این جنگها اغلب در میادین معین واماکن مشخصی صورت گرفته است ونام‌آنها در این کتاب بزرگ شگرف‌آمده و ما متاسفیم که‌مجال اطالهٔ کلام در این مورد نداریم و ازینروی مطالعهٔ تفسیرها وترجمه‌های‌این کتاب رابخوانندگان خود توصیه میکنیم .

فصل دوم

حماسه در ادبیات پهلوی

۱ - یادگار زریر

تاچند سال پیش متتبعان درپیدا کردن واسطه‌یی میان پشتها ومنظومه‌های حماسی ایران در عهد اسلامی ، حیران بودند زیرا بنا بر موازینی که در مقدمهٔ کتاب راجع بحماسه سرایی بدست داده‌ایم میبایست حلقه‌یی میان این‌دو سلسلهٔ منظومه موجود باشد تا آنهارا بهم بپیوندد و واسطه ورابطهٔ آنها باشد . توضیح آنکه اگر در لهجات متوسط ایران اثری از منظومه‌های حماسی نبود میبایست فکر حماسی درایران بی هیچگونه مقدمه وسیرعادی ترقی وتکامل یابد ویکباره درقرن چهارم و پنجم هجری ظهور کند واین امر تادرجه‌یی غیر ممکن بنظر میآید .

تاسال ۱۹۳۲ دراین باب اطلاعی در دست نبود . اما در همین سال « بنونیست»[1] نخستین بار ثابت کرد که کتاب حماسی « ایاتکار زریران » (یادگار زریر) منظوم است نه منثور[2] .

کتاب یادگار زریرموسومست بنام« زریر»برادر گشتاسپ که ازو درشرح‌داستان ویشتاسپ بتفصیل سخن خواهیم گفت . این کتاب درحدود قرن ششم میلادی ازروی یك متن قدیم نگاشته ومدون گردید و اصل این کتاب هم‌لاشتیاهی از بشتهای مفقود یا روایات ایران شرقی بوده است .

---

۱ – Beneveniste .

۲ – رجوع کنید بمقالهٔ بنونیست تحت عنوان « یادگار زریر » درمجلهٔ آسیائی ج CCXX ص ۲۹۳ – ۲۴۵ .

ایرانشناسانی که پیش از بنونیست در این کتاب کار کرده و رنج برده‌اند مانند «پاگلیارو»[۱] و «گایگر»[۲] متوجه منظوم بودن آن نگشتند اما بنونیست پس از تحقیقات دقیق بدین نتیجه رسید که ایاتکار زریران با صورت کنونی خود یك منظومهٔ دورهٔ اشکانیست که در عهد ساسانی تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی خود در آمده و اصل آن ظاهراً از روایتی که متعلق براویان شمال شرق ایران بود گرفته شده است.

از ظواهر امر چنین برمیآید که منظومهٔ یادگار زریر مانند یشتها بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح و تفسیر در متن کتاب تغییرات مختصری یافته و از سیاق نظم دور شده است. بنابراین اگر با توجه باین امر کسی میتوانست کلمات و عبارات زائد دورهٔ ساسانی را در این کتاب بیابد و از میان سایر کلمات و عبارات بیرون کشد منظومه‌یی کامل بدست می‌آورد. بنونیست بچنین کاری دست زد و در کار خود توفیق یافت و پس از چندی مطالعه و تحقیق توانست زوائد دورهٔ ساسانی را از متن کتاب بیرون کشد و اشعار شش هجایی اصل را بیابد. اشعار شش هجایی اصل کتاب چنانکه قبلا نیز گفته‌ایم متعلق بعهد اشکانی پیش از قرن سوم میلادیست.

این منظومهٔ دورهٔ اشکانی ظاهراً از منظومهٔ دیگری که در عهد هخامنشی سروده شده و خارس می‌تیلنی[۳] از آن نام برده تقلید شده بود. آتنه[۴] نویسنده و مورخ یونانی قرن سوم میلادی مؤلف کتاب معروف «ضیافت سوفسطاییان»[۵] از قول خارس می‌تیلنی که در قرن چهارم پیش از میلاد میزیسته و رئیس تشریفات سلطنتی دربار اسکندر در ایران بوده است از داستان عاشقانه‌یی در ایران یاد کرده که قهرمانان آن زریادرس[۶] واوداتیس[۷] نام داشتند. این دو تن یکدیگر را بخواب دیدند و دلباختهٔ یکدیگر شدند چنانکه هر یك از آندو بجست و جوی دیگری پرداخت و سرانجام اوداتیس دختر پادشاه قوم ساس[۸] آنرا که بخواب دیده بود در یکی از جشنها مشاهده کرد. خارس گفته است که داستان

۱- A. Pagliaro ۲- W. Geiger. ۳- Charès de Mitylène

۴- Athénée. ۵- Banquet des Sophistes ۶- Zariadrès.

۷- Odatis = هودات. ۸- Saces یکی از ملل آسیای مرکزی که درعهد داریوش مطیع حکومت هخامنشی شد.

این عشق در آسیا مشهور است و مردم [illegible]
و حتی در خانه‌های خود تصاویری از آن [illegible] نقش میکنند
[illegible]
[illegible] بصورت یونانی شدهٔ «هودات» باید باشد، ولی این داستان حکایت
[illegible] گشتاسب را با کتایون دختر قیصر روم (که در داستانهای متأخر جانشین و بدل
[illegible] کی گشتاسپ شده است) بیاد ما میآورد و بهرحال بنونیست چنین می‌پندارد
[illegible]

[illegible]

بود. اما میتوان این منظومه یا منظومهای حماسی دیگری را (که برفرض وجود از آن [illegible]
و ششم دانست

موضوع منظومهٔ «ایاتکار زریران» جنگ میان ایرانیان و تورانیان برسر آیین زرتشت وخلاصهٔ آن چنین است:

پس از ظهور زردشت گشتاسپ و پیروان او بدین بهی در آمدند. ارجاسپ پادشاه خیونان (ترکان) از این امر آگهی یافت و سخت بر آشفت و دوتن از خاصگیان یعنی ویدرفش جادو و نامخواست پسر هزار (نامخواستِ هزاران) را نزد گشتاسپ فرستاد و از وترک زرتشت و آیین وی را خواست. گشتاسپ بدین کار تن درنداد و باشارت زریر برادر مهتر خود قرار بر جنگ با ارجاسپ نهاد و لشکر گرد آورد و بجنگ تورانیان شد. در این جنگ زریر برادر گشتاسپ

۱- Athénée XIII, 575

وسپاهسالاروی بعدازمردانگیها بدست ویدرفش جادو کشته شد اما بستور[1] پسر زریر کین پدرازویدرفش بخواست واورا بقتل آورد وسرانجام بهمت بستور وسپنددات[2] پسر گشتاسپ (اسفندیار) و گرامیك کرت[3] پسر جاماسپ وزیر شکست درسپاه توران افتادوارجاسپ بتوران گریخت .

ازاین کتاب درادبیات فارسی اثری بزرگ برجای مانده وآن عبارتست ازداستان نخستین جنگ گشتاسپ با ارجاسپ درشاهنامه . دراینکه این نفوذ مستقیما ازیادگار زریران درشاهنامه مانده ویابالواسطه صورت گرفته بحث است . بعقیدهٔ من قبول این اصل که دقیقی نسخهٔ پهلوی یادگار زریران را مستقیما اساس کارخود درسرودن هزار بیت خویش قرارداده باشد، دورازمطالعه وتحقیق است زیرا با آنکه شباهت وقرابت فراوانی میان این دو منظومه وجود دارد مغایرتهایی نیز در بعضی ازموارد آن بامنظومهٔ یادگار زریر مشاهده میشود واز آنجمله است کشته شدن گرامیك کرت درشاهنامه درصورتیکه درایاتکارزریران گرامیك کرت وبستور وسپنددات هرسه تا آخر باتورانیان جنگیدند و آنانرا شکستند . دیگر مغایرتی است که در گرفتن کین زریر مشاهده میشود . دریادگار زریر گیرندهٔ کین زریر پسر او بستوراست واوست که بیدرفش را بقتل آورد امادرشاهنامه اگرچه بستورنخست بدین قصد بجنگ رفت ولی کشتن بیدرفش جادوبدست اسفندیار صورت گرفت.

مغایرتهای کوچك دیگری نیز میان ایاتکارزریران و شاهنامه دیده می‌شود ولی بطورکلی اختلافات این دواثرجزئی وبی اهمیت است چنانکه دراساس وحتی ترتیب روایت اختلافی میانهٔ هزاربیت دقیقی ومنظومهٔ پهلوی یادگارزریر نمیتوان یافت .

اما همین اختلافات جزئی خودمؤیدعقیدهٔماست که دقیقی مستقیما از کتب یادگار زریر استفاده نکردبلکه متن دیگری که بنابرامارات دیگرهمان شاهنامهٔ نثرابومنصوری بوددردست داشته واز آن درنقل روایت ونظم داستان استفاده کرده‌است چه ملاحظه میکنیم

۱– Bastawar . ۲– Spandedât = اسفندیار درشاهنامه .

۳– Grâmîk-Kart = گرامی درشاهنامه.

که فردوسی توانست بلافاصله پس ازختم سخنان دقیقی داستان اورا باهمان روش تعقیب کند وبتوضیحات تازه نیازمند نشود .

بااین وصف عجب دراینجاست که بسیاری ازکلمات وترکیبات وافکار درمنظومهٔ دقیقی وایاتکار زریران عیناً بیکدیگر شبیه است وبدین ترتیب باید گفت که مأخذ کار دقیقی در شرح نخستین جنگ مذهبی گشتاسپ وارجاسپ ازیادگار زریر متأثر و بعبارت دیگر یکی ازمنابع ومآخذ مؤلفین این شاهنامه کتاب یادگار زریر بوده‌است . نگارندهٔ این کتاب منظومهٔ یادگار زریر را درشماره‌های ششم وهفتم وهشتم ونهم ودهم سال اول مجلهٔ سخن بامقدمه ومقایسهٔ دقیق آن با گشتاسپنامهٔ دقیقی بچاپ رسانیده‌است وبنابراین دراینجا حاجتی بنقل تمام آن منظومه احساس نمی کند وتنها نموداری را بنقل وذکر قطعاتی معدود از آن که ازهمان مقاله برداشته است مبادرت میورزد :

بسیج و حرکت :

(ویشتاسپ بزریرفرمان داد):بکوه بغان ـ آتش بفرمای کردن ـ بشهر(کشور) وپهلوانان ـ بگوی که جزمغ‌مردان ـ که آتش بهرام ـ ستایند ونگاه دارند ـ از ده تا هشتاد سال ـ هیچ‌مرد بمپاید ـ چنان کنید که دوماه دیگر ـ بدرگاه وشتاسپ آیید ـ اگر نیایید وبدرگاه نباشید ـ آنگاه شمارا بدار ـ برفرماییم کرد ـ پس همهٔ مردم ـ بدرگاه وشتاسپ شاه ـ بسپاهی آمدند ـ تومبك[۱] وشیپور بزدند ـ و درستخمك[۲] بانگ کردند ـ کاروانی پدیدآوردند ـ پیلبانان برپیل رفتند ـ شتربانان باشتر ـ و ورتین‌دار به‌ورتین[۳] ـ تبرك‌ها بسیار بود ـ کیشها پر ازتیر ـ وبس زره روشن ـ بس‌زره چهارکرد[۴] ـ کاروان ایران ـ چندان بود ـ که بانگشان بر آسمان ـ وپای به‌دوزخ میشد ـ گذرگاهها پر بدند ـ آب[۵] بیاشفتند ـ ایدون که تا یك‌ماه ـ آب‌خوردن نمی‌شایست ـ روز روشنی نبود ـ و مرغ نشیم[۶] نمیدید ـ وچنان بود که برسر اسبان ـ و برتیغ نیزکان ـ و برستیغ کوه ـ [illegible] از روز پیدا نبود[۷] .

۱— تومبك = طبل . عین این‌کلمه درفارسی بشکل تنبك مانده است و تمبك تلفظ میشود

۲— شیپور .

۳ — ورتین = گردونه ، ازسلاحهای معروف جنگی ایرانیان .

۴— نوعی از زره بود که فعلاازکیفیت آن اطلاعی‌ندارم .

۵ —آب = رود ودر فارسی دری نیز این استعمال فراوانست .

۶ ـ نشیم= لانه .

۷ — دقیقی گوید :

ز تاریکی گرد اسپ و سپاه — کسی روز روشن ندید و نه ماه

وشتاسپ‌شاه بزریر- فرمان داد که خان کن[۱] - تاایرانیان خان کنند - تابدانیم- که شب‌است یاروز - پس زریر از وَرتین (گردونه)- بیرون‌آمد وخان کرد - وایرانیان خان کردند - گرد و دودبنشست - ستاره وماه پیدا شد- پس‌سیصد میخ بزدند -وسیصد ارویس[۲] ببستند - و سیصد دراگ[۳] - برآنها بسته آمد .

پیشگویی جاماسپ :

پس وشتاسپ‌بنشاند - ژاماسپ را پیش خود - گفت من‌دانم - که‌توژاماسپ دانا- نیك وشناسایی - وتومیدانی - که کی باران‌آید - و چند بزمین‌آید - و چند سرشك[۴] برسرشك - کی گیاه بشکفد - و کدام‌گل در روز - و کدام‌گل‌در شب - دانی که‌ابرها- کدامیك آب دارد - و کدامیك‌آن ندارد - فرداوروزچه بود - ازپسروبرادر - که‌زَید و که میرد ؟

ژاماسپ بیتخش[۵] گفت - که‌کاش نمیزادم[۶] - و چون زاده‌ام - ببخت خویش - بدور جای‌بمیرم- ویا مرغی شوم - که بدریاافتم - ویا خدایگان این پرسش - ازمن‌نمیکرد- و اکنون که‌کرده شد - مراکامی دگر نیست - جزآنکه راستی‌گویم - اگر خدایگان خواهد - دست بردل نهد - به خورهٔ اهر مزد - بدین مزدیسنان- وبجان زریر{سوگند یادکند} [۷] . . .

گوید ژاماسپ - که اگرشما خواهید - این بزرگ سپاه ایران را - از خرگاه پادشاه - بیك تیرپرتاب فراتر- فرمایید نشاندن - پس وشتاسب شاه -آن بزرگ سپاه ایران - ازخرگاه میانین - بیك تیرپرتاب فراتر- فرمود نشاندن - { ژاماسپ } گفت‌آن به - که ازمادرنزاد - و یا اگر زاد مرد - ویا ازکودکی - ببرنایی نرسید - آنروز که

۱- خان کن= اردوبزن ، اوتراق کن . ۲ - ارویس=چرخ؟ سراپرده ؟ ۳-دراك‌نوعی از زنك بود وگویا درای ازاین اصل باشد . ٤- سرشك=قطره . ٥- بیتخش bitaxsh: وزیر . ٦ - زاده نمیشدم . ۷ - دقیقی گوید :

نیامدش خوش پیر جاماسپ را — بروی دژم گفت گشتاسب را
که ای کاشکی ایزد دادگر — ندادی مرا این خرد وبن هنر
مرا گر نبودی خرد شهریار — نکردی ز من بودنی خواستار
بگویم من این ور نگویم بشاه — کند مرمرا شاه شاهان تباه
مگر با من از داد پیمان کند — کی‌نی خودکند بدنه فرمان کند
جهاندار گفتا بنام خدای — پدین نام دین آور پاکرای
بجان زریر آن نبرده سوار — بجان گرانمایه اسفندیار .

پیکارآغازند - بس مام بی‌پسر- بس پور بی‌پدر[۱]- بس برادر بی‌برادر- بس زن بی‌شوی {شوند} - بس بارگی آیند - که‌اَروند[۲]روند - واندرآن خیونان خدای نبینند[۳]- آن به که نبیند - آن ویدرفش جادورا - که‌آید ورزم بتابد[۴]- بگناه (بخیانت) بکشد - تهم سپهبد زریر را - که بارگی او ببرند[۵].....

وشتاسب چون‌آن سخن شنود - از فرازگاه برزمین افتاد - آنگاه کاردبدست‌چپ- وبدست‌راست شمشیر گرفت - وبرسرژاماسپ افگند- وگفت بدا برتو- ای‌بندهٔ‌جادوگر- که مادرت جادو - وپدرت دروژان[۶]بود - اگربخورّهٔ اهرمزد - و بدین مزدیسنان - و بجان زر ر {سوگند یاد نمیکردم} - باین دوتیغ سرت‌میبریدم - وبرزمین میافگندم - {جاماسپ گفت} ازاین خاك برخیز- برتخت کیی نشین - هرچه بایدبود- همان‌شایدبود- بهمانگونه که من گفتم[۷].

جنگ زریر

سپهبد تهم زریر- بکارزارآید - همچون ایزدآذر- که به نیستان افتد - وباد با او یاربود[۸]- چون شمشیرفرازآرد - وآنگاه که بازبرد - ده خیون بکشد - چون بگرسنگی وتشنگی - خون خیون بیند - بدان خرسند وسیرشود [ارجاسپ چون چنان دید بترسید و بانك برآورد]:

کیست که شود - با زریر کوشد - وآن سپهبد را کشد - تا دخت خود زرستون را - بزنی بدودهم - که اندرهمهٔ کشور - ازو هژیرتر نیست - واورا وزیرخویش کنم - چه اگر زریر زنده ماند - دیری برنمیآید - که از ما خیونان - هیچیك زنده نماند - پس ویدرفش جادو - برپای ایستاد[۹]- وفرمان داد که اسب‌زین کنند - و ویدرفش جادو - بر اسب نشست - آن ژوبین جادوی - بخشم وزهرساخته را - بردست گرفت - واندر رزم

---

۱ - دقیقی گوید :

بسی بی‌پدر کشته‌بینی پسر ... بسی بی‌پسر کشته بینی پدر

۲ - اروند = تند ... ۳ - یعنی در میان‌آن ترکان‌صاحب خود نمی‌بینند .

٤ - بتابد = روشن کند . ... ٥ - در نسخهٔ اصل : آن بارگی سیاه‌و آهنین‌سم زریر را.

٦ - دروژان : برکیش اهریمنی .

۷ - دقیقی گوید :

خردمند گفتا بشاه زمین ... که ای نیکخو شاه با آفرین

توزینخاك برخیزو برشوبگاه ... مکن فرّه پادشاهی تباه

که‌رازخدایست‌وزین‌چاره‌نیست ... خداوندگیتی‌ستمکاره نیست

ازاندوه خوردن نباشدت سود ... کجا بودنی بود و این کاربود

۸ - دقیقی گوید :

بلشکرکه دشمن اندر افتاد ... چو اندرگیاآتش تیز وباد

۹- دقیقی : بیامد پس‌آن بیدرفش سترك ... پلیدی سگی جادوی پیرگرك

دوید ـ وچون دید که زریر ـ آنگونه کارزار کند ـ پیش اوفراز نشد ـ واز پس او برجست ـ وژوبین زهرآبدار را ـ زیرشمشیربند ـ بالای کستی ـ بپشت او بزد ـ بدل بگذشت ـ و بزمین افکند[1] ـ آنگاه فرونشست ـ پَرِشن[2] کمانها ـ وبانگ تك مردان[3].

{گشتاسپ شاه که از فرازکوه بر میدان جنگ مینگریست دریافت که زریر کشته شد. پس بانگ برآورد} : گمان میبرم ـ که ازما زریر کشته شد ـ چه پرشن کمانها ـ و بانگ تك مردان ـ اکنون بر نمی آید[4] ـ اکنون کیست که شود ـ و کین زریرمن خواهد ـ

---

۱ دقیقی : چو ارجاسب دانست کان پورشاه بسی نامداران که کردش تباه ...
بـدان لشکر خویش آواز داد که بر داد خواهید خلخ بباد ..
کنون انـدر آمد میانتان زریر چوگرك دژآگاه ودرنده شیر ...
کـدامست مرد از شما نامخواه که آید پدید از میان سپاه ...
بیامد پس آن بیدرفش سترك پلیدی سگـی جادوی پیرگرك
بارجاسپ گفت ای بزرك آفتاب به بیخ و به بن همچو افراسیاب
بپیش تو آوردم این جان خویش سپر کردم این جان شیرین بپیش ...
ازو شاد شد شاه و کرد آفرین بدادش بدو بـارهٔ خویش وزین
همان نیز ژوبین زهـر آبدار کـه بـرآهنین کوه کردی گـذار
شد آنجادوی زشت نـاپاك تن بنزد زریر آن سر انجمـن
چو از دور دیدش برآن سهم وخشم پر ازخاك ریش وپر ازگرد چشم
نیارست رفتن ورا پیش روی ز پنهان همی تاخت برگرد اوی
ز پنهان بر آن شاهزاده سوار بینداخت ژوبین زهـر آبدار
گذاره شد از خـروی جوشنش بخون تر شد آن شهریاری تنش
بیفتاد ز اسپ اندرون شهریـار دریغ آن جوان شاهزاده سوار

۲ ـ پرشن = پرش . ۳ ـ تك مردان = پهلوانان ، گردان ، مفردان سپاه .

٤ ـ دقیقی گوید :

چوگشتاسب ازکوه سر بنگرید بگرد اندرون ماه گردون ندید
کمانی برم گفت کآن گرد مـاه که روشن بدی زو همیشه سپاه
نبرده بـرادرم فرخ زریـر که شیر ژیان آوریدی بـزیر
فکندست از اسب کز تاختن بماننـد گردان وز انداختن
نیاید همـی بانك مهزادگان مـگر کشته شد شاه آزادگان

تا هماك[۱] دخت خود ـ بزنی بدودهم[۲] ـ که اندرهمهٔ کشور ـ ازو هُژیر تر نیست ـ وکاخ زریر ـ وسپهبدی بدودهم .

جنگ بستَور :

{ازپهلوانان ایران تنها بستور (نستور) پسرخرد سال زریر بکین جویی برخاست وچنین گفت} :

رزم ایران بینم ـ واینکه آن سپهبد دلیر ـ پدر من زریر ـ زنده است یامرده ـ پیش خدایگان بازگویم . ـ پس وشتاسپ شاه ـ گفت تو مشو ـ چه تو اپورناکی[۳] ـ وپرهیز رزم[٤] ندانی ـ وتیر ندانی افگند ـ و خیونان ترا کشند ـ وآنگاه خیونان دو ازمن برند[٥] ـ که ازمن زریررا کشته‌اند ـ وازمن بستوررا کشته‌اند . ـ امابستور پنهانی ـ به آخور سردار[٦] گفت ـ وشتاسپ فرمان داد ـ آن اسب که زریر را بود ـ به بستور دهید ـ آخور سردار ـ اسب زین فرمود کردن ـ وبستور برنشست ـ واسب فرازهلید[۷] ـ ودشمن بکشت ـ تا بدانجایگه رسید ـ که پدرمرده را بدید ـ وگفت: ای پدر نامور ـ خون توکه ریخت ـ آن زین پرنده ـ بارهٔ توکه برگرفت ـ کام توهمه آن بود ـ که کارزار کنی ـ اما اینك کشته افتاده‌ای[۸] ـ چون مردم بی‌تخت[۹] ـ واین موی وریش تو ـ از باد بیاشفته است ـ تن پاکت خسته ـ وخاك برگردنت نشسته است[۱۰] ـ من اکنون

---

۱ — هماك Humâk دختر گشتاسپ است . رجوع کنید بشرح داستان گشتاسپ .

۲ — دقیقی گوید :

بلشکر بگفتا کدام است شیر — که باز آورد کین فرخ زریر

که پیش افگند باره بر کین اوی — که باز آورد باره وزین اوی

پذیرفتم این از خدای جهان — پذیرفتن راستان و مهان

که هرکز میان اونهد پیش پای — مر او را دهم دختر خود همای

۳ — اپورناك = نابرنا ، نابالغ . حرف « ا » معنی نفی میدهد وپورناك یعنی بالغ . از اینجا چنین برمیآید ، قول فرهنك نویسان دراینکه «برنا» بفتح اولست خطاست وبرنا بضم اول چنانکه میان مردم مشهور و معمولست درست است .

٤ — پرهیزرزم = طریق دفاع .

٥ — یعنی دوفخرازمن برند، دوچ

٦ — آخور سردار یعنی آخورسالار .

۷ — اسب پیش راند .

۸ — دقیقی گوید

همی گفتش ای ماه تابان من — چراغ دل و دیده و جان من

همی لشکر و کشور آراستی — همی رزم را بآرزو خواستی

بکامت بگیتی بر افراخت نام — شدی کشته و نا رسیده بکام

۹ — مراد مردم عادی وکسانیست که از نژاد شاهان نیستند .

۱۰— دقیقی گوید : — که مانده است شاهم بر آن خاك خشك — سیه ریش اوپروریده بمشك

چه میتوانم کرد ـ اگرفرودآیم ـ وسرتوبر کنار گیرم ـ وخاك ازسرت بسترم ـ ازآن پس براسب ـ نشستن نمیتوانم . ـ آنگاه بستوراسب فرازهلیدودشمن بکشت ـ وپیش وشتاسپ شاه رسید ـ وگفت که من شدم ـ رزم ایران درست دیدم ـ وسپهبد را مرده دیدم ـ زریر پدر خود را ـ اما اگرشما خواهید ـ مرا هلید تا بشوم ـ وکین پدر باز خواهم ....

... اکنون ای تیر که ازمن‌شوی ـ اپروژ[۱] باش برهر کس ـ بهررزم وپات رزم[۲] ـ باید بپیروزی نام‌آوری ـ ودشمنان را بکشی ـ واکنون ای بارگی ز درفش ـ از این سپاه ایران ـ پیشاپیش باشید ـ ونام‌آوربوید ـ تاروزجاودان[۳] ـ ... بستوراسب فرازهلید ـ ودشمن بکشت ـ وکار زار بکرد ـ مانند زریر سپهبد ـ ارجاسپ چون چنان دیدگفت} : ازاین چنین پندارم ـ که ازتخم وشتاسپ ـ کسی کین زریرخواهد[۴] ـ امااز‌شما خیونان ـ کیست که شود ـ باآن کودك ـ کوشد واورا کشد ـ تاآن وهستان دخت خودرا ـ بزنی بدودهم ـ که‌اندرهمهٔ کشور ـ ازوهژیرتر نیست ـ واوراشهر بیتخش[۵] کنم ـ اگراین کودك زنده ماند ـ چندی نپاید ـ که ازما خیونان ـ هیچ زنده نماند ـ پس ویدرفش جادو ـ براسب نشست ـ آن ژوبین جادوی ـ بخشم وزهرساخته را ـ برسر دست گرفت ـ واندررزم دوید ـ بستورنگاه کردوگفت: ـ ای دروند جادو ـ پیش‌ترآی چه من ـ بارگی بزیرران دارم ـ اما تاختن‌ندانم وتیراندرترکش دارم اماگشادن‌ندانم . پیش ترآی تاآن جان خوش ازتودور کنم چنانکه ازآن سپهبد تهم زریرپدرمن کردی . پس روان زریربانگ کردکه این ژوبین ازدست بیفگن ، ازکیش تیری برآر وبدین دروند پاسخ کن . بستور چنان کردکه روان زریر گفت وآنگاه : ـ ازتن اوآن موزه برآورد ـ باآن جامهٔ زرین زریر ـ وخودبربارگی ـ زریرنشست ـ وبارگی خویش ـ

---

۱ — اپرویژ = پیروز .

۲ — پات رزم = حملهٔ متقابله . پات از اداتی است که معنی ضد ومخالف ازآن برمیآید مانندپات زهر(پادزهر)، پات سخون (پاسخ) .

۳ — تا روز جاودان = تا ابد . تا روز قیامت .

۴ — دقیقی گوید :

بلشکر بگفت این‌که شاید بدن … کزینسان همی نیزه داند زدن
بکشت از تکینان من بیشمار … مگرگشت زنده زریر سوار
که نزد من آمد زریر از نخست … بدینسان همی تاخت باره درست .

۵ — بیتخش = وزیر . شهر = کشور . شهر بیتخش یعنی وزیر همهٔ مملکت .

بدست فراز گرفت واسب فرازهلید ـ ودشمن بکشت ـ تا بجایی رسید ـ که گرامیك کرت[1] آنجا بود ـ ودرفش بدندان داشت ـ و بدو دست کارزار همیکرد ـ ... [بستور بدو گفت] :

به پیروزی دار ـ ای گرامیك کرت جاماسپان[2] ـ این درفش پیروزان[3] را ـ واگر من زنده رسم ـ به پیش وشتاسپ شاه ـ گویم که تو کارزار ـ چسان بپهلوانی کردی ـ بستور اسب فرازهلید ـ ودشمن بکشت ـ تا بجایی رسید ـ که سوار یل سپند دات آنجا بود ـ وچون او بستور را دید ـ آن بزرگ سپاه ایران ـ به بستور بهشت ـ وخود برسر کوه شد ـ تا ارجاسپ را با بیور ـ سپاه از سر کوه بزند[4] ـ و بدشت افگند ـ سپنددات جنگید ـ وسوی گرامیك کرت براند ـ و گرامیك کرت جنگید ـ وسوی بستور براند.

وسرانجام اسفندیار بارجاسپ گفت :

شوو گوی چه دیدی ـ ازدست یل سپنددات ـ که دانند چه بود ـ اندر روز فروردین ـ اندر اژدهایی رزم برزم وشتاسپ.

✳✡✳

اینها چند نمونه ازیادگار زریر، بهترین اثر حماسی ایران پیش ازاسلام بود که ما بعضی قطعات آنرا ازمقالت یاد شدۀ بنونیست باین کتاب نقل کردیم ودراین کار حفظ صورت شعر را نیز رعایت نمودیم تا خوانندگان را از چگونگ[illegible] آن [illegible] آ[illegible] دست دهد.

کارنامهٔ اردشیر بابکان

اثر حماسی معروف دیگری که ازعهد پیش ازاسلام مانده وحاوی قطعا[illegible]ی مهمی است، کتاب کارنامهٔ اردشیر بابکانست. ازاین کتاب نیز درزبان فارسی اثر مستقیم مانده وآن استفاده‌ییست که درشاهنامه ازترجمهٔ آن شده‌است وازاینجاست که ما ببحث وتحقیق در آن باب نیز محتاجیم.

۱– گرامیك کرت Grâmîk-Kart پسر جاماسپ و درشاهنامه موسوم به گرامی است که درفش کیانی را که بخاك افتاده بود برداشت و بدست گرفت و با دست دیگر پیکار کرد تا کشته شد. در یادگار زریران داستان او مختصر اختلافی در اجزاء با شاهنامه دارد.

۲ – جاماسپان = پسر جاماسپ.   ۳– پیروزی.   ۴– [illegible].

«کارنامك ارتخشیر پاپکان» یکی از رسالات معروف پهلوی و ازجملهٔ داستانهای منثور حماسی[۱] است که از تصاریف ایام بر کنار مانده و خلاف بسیاری از آثار عهد ساسانی بدست مارسیده است . این کتاب ظاهراً در اواخر عهد ساسانی یعنی درحدود سال ۶۰۰ میلادی نگاشته شده[۲] و داستانیست از اردشیر بابکان و کیفیت رسیدن وی بپادشاهی ایران . کارنامهٔ اردشیر هنگامی نگاشته شد که درباب اردشیر وجانشینان او اطلاعات تاریخی دردست بود . با این‌حال می‌بینیم که این کتاب مانند روایات حماسی ازخوارق عادات و یا اوهام وعقائد ملی وداستانی انباشته است و این خود میرساند که کارنامهٔ اردشیر بابکان کتابی نیست که بقصد بیان احوال تاریخی مؤسس سلسلهٔ ساسانی نگاشته شده و یا منظور نویسندهٔ آن اختراع سرگذشت تازه و بدیعی برای اردشیر بوده باشد بلکه در باب مؤسس شاهنشاهی ساسانی بمرور ایام در میان ایرانیان روایت و داستانی خاص بوجودآمد که طبعاً باافکارحماسی آمیخته بود ونظیر این حالت را درتاریخ حیات کوروش مؤسس شاهنشاهی هخامنشی‌هم می‌بینیم که هنوزچند سالی ازمرگ او نگذشته تاریخ حیات واعمال وی با افسانه‌ها وخوارق عادات عجیب آمیخته شد[۳] .

ازاشارات موسی‌خورنی مورخ معروف ارمنی[۴] چنین برمیآید که درباب اردشیر افسانهای عجیب بسیاری وجودداشته‌است (مانند نگاهداری شیری ازاردشیر وشیردادن بزی باو[۵]) وازاین افسانها تنها برخی نکات درکارنامهٔ اردشیر دیده میشود واین امر دلیل بزرگیست بر آنکه نویسندهٔ کارنامه ازمیان روایات مختلف عهد خویش تنها بعضی را گردآورده وازمابقی صرف نظر کرده است ومقایسهٔ متن کارنامه باسرگذشت اردشیر در شاهنامه نیز اختصار گونه‌یی را درکارنامهٔ کنونی برما ثابت می کند . بامطالعه وتحقیق درمنقولات موسی خورنی شباهتی میان سرگذشت کوروش واردشیر درآغاز حیات ملاحظه

۱ – اگرچه عادةً باید دراین کتاب همه جا از آثار منظوم حماسی سخن گوییم ولی چون کارنامهٔ اردشیر بابکان از آثار معدود پهلوی است که بما رسیده و از طرف دیگر تأثیر آن در داستان اردشیر بابکان شاهنامه محرز و مسلم است تحقیق درباب آن ومقایسهٔ مختصری میان آن و شاهنامه در اینجا لازم بنظرمیرسد .

۲ – تئودور نلدکه ، حماسهٔ ملی ایران ص ۱۰ .

۳ – نمونه‌یی از این افسانها را هرودوت در کتاب اول خود آورده است .

٤ – کتاب ۲ ص ۷۰ نقل ازحماسهٔ ملی ایران نلدکه ص ۳ و ۱۰ .

۵ – درافسانه‌های غیرایرانی هم اینگونه روایت دیده میشود [illegible] الحکایات ولوامع‌الروایات عوفی ومثنوی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی .

می کنیم و از اینجا چنین برمیآید که دنبالهٔ روایات کوروش در ایران تا عهد ساسانیان بشکلی که از آن اطلاع درستی نداریم وجود داشته و آنگاه در جزءِ داستان اردشیر بابکان در آمده است و یا اصولا هر دو را منشاءِ دیگری بوده است که باید در داستانهای کهن ایران جست وجو کرد.

اهمیت کارنامهٔ اردشیر بیشتر در آنست که مأخذ فصل بزرگی از شاهنامهٔ ابومنصوری یعنی مأخذ مهم شاهنامهٔ منظوم فردوسی بوده است: داستان اردشیر از آغاز کار یعنی از رؤیای بابك و دادن دختر بشبان خود ساسان تا زادن اورمزد پسر شاپور از دختر مهرك نوشزاد و شناختن اردشیر اورا، در شاهنامهٔ ابومنصوری از رسالهیی برداشته شده بود که علی الظاهر همین کارنامهٔ اردشیر بابکان بوده منتهی نسخهیی کاملتر و با توضیحاتی بیشتر.

بزرگترین دلیل ما بر صحت این مدعی نزدیکی کامل و ارتباط مستقیمی است که میان شاهنامه و نسخهٔ موجود کارنامهٔ اردشیر بابکان در شرح زندگی اردشیر دیده میشود. برای نشان دادن ارتباط و نزدیکی کامل شاهنامه با کارنامهٔ اردشیر بابکان چند بیت از شاهنامه را که عیناً منطبق بر بعضی از بندهای کارنامه است نقل میکنیم:

از بند ۱۳ فصل اول: «آنکه این خواب برایش دیده‌ای او یا از فرزندان او کسی بپادشاهی گیهان رسد.»

کسی را که دیدی تو زینسان بخواب بشاهی بر آرد سر از آفتاب
گرایدونکه این خواب از او بگذرد پسر باشدش کز جهان برخورد.

از بند ۱۷ همین فصل: «پاپك شاد شد و فرمود که تن بشوی و فرمان داد تا دستی جامه و پوشاك خدای وار بیاورند و بساسان دادند.»

بدو گفت بابك بگرمابه شو همی باش تا خلعت آرند نو

از بند ۵ فصل ۲: «چون اردشیر بپانزده سالگی رسید آگاهی بار دوان آمد که پاپك را پسری هست بفرهنگ واسوباری فرهاخته و بایشنی [1].»

پس آگاهی آمد سوی اردوان ز فرهنگ و از دانش این جوان
که شیر ژیانست هنگام رزم بناهید ماند همی روز بزم

1 – فرهاخته و بایشنی یعنی تربیت شده و سزاوار.

از بند ۱۳ تا ۱۹ همین فصل: «روزی اردوان با سواران واردشیر بنخجیر شد. گوری اندردشت بگذشت. اردشیر وپسر بزرگ اردوان ازپس آن گورتاختند واردشیر اندررسید وتیری ایدون بگورزد که تیرتا پربشکم اندرشد و ازدیگر سوی بگذشت و گور برجای بمرد. اردوان وسواران فراز رسیدند وازچنان زنش بدان آیین شگفتی نمودند. اردوان پرسید که این زنش که کرد؟اردشیر گفت که من کردم، پسراردوان گفت که نه چه من کردم. اردشیر بخشم آمد وپسراردوان را گفت که هنرومردانگی بستمگری وبی‌آزرمی ودروغ وبیداد بخویش بستن نتوان، این دشت نیك وایدر گور بسیار، من و توایدردیگر آزمایش کنیم ودلیری وچابکی پدید آوریم.»

چنان بد که روزی به نخجیرگاه — پراگنده شد لشکر و پور شاه
همیراند با اردوان اردشیر — جوانمرد بد شاهرا دل پذیر
پسر بود شاه اردوانرا چهار — ازآن هریکی چون یکی شهریار
بهامون پدید آمد از دور گور — ازآن لشکرکشن برخاست شور
همه باد پایان بر انگیختند — همی گرد با خوی بر آمیختند
همی تاخت پیش اندرون اردشیر — چو نزدیك شد درکمان راندتیر
بزد بر سرین یکی گور نر — گذرکرد بر گور پیکان و پر
بیامد هم اندر زمان اردوان — بدید آن گشاده بر آن جوان
بتیری که اینگور افگند گفت — که با دست آنکس روان بادجفت
چنین داد پاسخ بشاه اردشیر — که این گور را من فگندم بزیر
پسر گفت این را من افگنده ام — همان جفت زا نیز جوینده ام
چنین داد پاسخ بدو اردشیر — که دشتی فراخست وهم گوروتیر
یکی دیگرافگن براین هم‌نشان — دروغ ازگناهست باسرکشان ...

از بند ۷ فصل ۳: «دیگرسرداری (اختر شماران سردار دیگری) نیز ازایشان پیش آمد وباو گفت که ایدون پیداست که هر بندهٔ مردکه از امروز تاسه روزازخداوند بگریزد ببزرگی وپادشاهی‌رسد وبرآن خداوند خویش کام انجام وپیروزگرشود»:

کزین پس کنون تانه‌بس روزگار — ز چیزی بپیچد دل شهریار
کـه بگریزد از مهتری کهتری — سپهبد نژادی و کند آوری
از آن پس شود شهریاری بلند — جهاندار ونیك اختر وسودمند

از بند ۱۰ فصل ۸: «... واندوه وتیمارمدار چه اورمزد وامشاسپندان چرهٔاین چیز بخواهند کرد و این پتیاره ایدون نهلندچه با ستمکاری دهاك و افراسیب تور و

الکسندر ارومی ، پس نیز یزدان ازیشان خرسند نبود ایشان را بورج وفرّه خویش ایدون نابین وناپیدا کرد چنانکه گیهان آشناست » :

بآواز گفتند کای سر فراز — غم و شادمانی نماند دراز
نگه کن که ضحاك بیدادگر — چه‌آورد از آن تخت شاهی بسر
هم افراسیاب آن بداندیش مرد — کزو بد دل شهریاران بدرد
سکندر که آمد بر این روزگار — بکشت آنکه بددر جهان شهریار
برفتند وزایشان جزازنام زشت — نماند و نیابند خرم بهشت .

از بند ۱۳ فصل ۸ : « من‌خود اردشیرم ، اکنون نگرید که چارهٔ تباه کردن این کرم[1] ویاران اوچگونه است ؟ » :

که فرزند ساسان منم اردشیر — همی پند باید مرا دلپذیر
چه سازیم باکرم و با هفتواد — که نام و نژادش بگیتی مباد

از این گونه موارد درشاهنامه وکارنامه بسیاراست چنانکه باید گفت قسمتی از داستان اردشیر در شاهنامه بی کم وکاست همان داستان اردشیر در کارنامه است واگر شاهنامهٔ منثور ازکارنامه متأثر نبوده است ناچار مأخذ هردویکی بود منتهی درشاهنامه بعضی روایات بتفصیل آمده و بعضی ساقط گشته وبرخی ازروایات نیز باتغییرات تازه‌تر پذیرفته شده است . نلدکه هم در این عقیده با ماشریکست ومیگوید : « از مطالعه و مقابلهٔ این دو کتاب چنین درمی یابیم که داستان اردشیر در شاهنامه بکارنامهٔ اردشیر برمیگردد منتهی مع الواسطه و کتابی که فردوسی از آن استفاده کرد کمی بااصل متفاوت بوده است[2] » .

دلیل ما دراین حدس و تردید درانتساب مستقیم روایت شاهنامه بکارنامه آنست که میان روایت شاهنامه وکارنامه باهمه نزدیکی واتحاد مغایرتهایی کوچك و بزرگ ملاحظه می‌شود و ازآنجمله است موارد ذیل :

۱ - بروایت نویسندهٔ کارنامه پاپك سه‌شب سه گونه خواب دید اما در شاهنامه تنها ازرؤیای دوم و سوم اوسخن رفته است . ۲ - فرایزدی یا کیانی درکارنامه بصورت بره ودرشاهنامه بصورت غرم (آهو) متجلی شد ولی تفاصیل دیگر فر کیانی درشاهنامه درکارنامه

۱- مرادکرم هپتانباد Haptânbâd هفتوادست چنانکه درشاهنامه می‌بینید .

۲- حماسهٔ ملی ایران چاپ دوم ص ٦

بی‌اختلاف بنظر میرسد. ۳- از حدیث رفتن اردشیر هنگام فرار نزدیك چشمه و دیدن دوجوان که اورا از توقف بازداشته و بشتاب تحریض کرده بودند در کارنامه اثری نیست. ٤ - نامه نوشتن اردوان بپسر و فرستادنش بجنگ بگونه‌یی دیگر در شاهنامه آمده و اساساً در کارنامه از نامه‌نوشتن اردوان بپسرش بهمن سخنی نیست. ٥- بوالك در کارنامه از خاصگیان اردوان بود که از سپاهان بپارس گریخت و باردشیر پیوست اما در شاهنامه این نام تباك شده و تباك پادشاه جهرم است. ٦- در جنگ اردشیر با هفتنباد (هفتواد) و کشتن کرم هفتواد تنها از لحاظ بیان داستان تفاوتی میان شاهنامه و کارنامه مشهود است خصوصاً در پیداشدن کرم هفتواد که در شاهنامه توضیحات بهتر و بیشتری در این باب دیده میشود. ۷ - در خدعهٔ دختر اردوان (زن اردشیر) وخشم گرفتن اردشیر براو وامر بقتل وی و نجات او بدست وزیر (در کارنامه موبد) وزادن شاپور وشناختن اردشیر اورا : تفاوت عظیمی میان روایت شاهنامه و کارنامه دیده میشود.

نلدکه[1] چنین می‌پندارد که داستان پیداشدن کرم هفتواد داستانی اصیل است نه‌ساختگی ودو موضوع دیگر یعنی داستان رفتار وزیر ونگاهداری دختر اردوان وخصی کردن خود ونگاهداری انثیین درحقه‌یی سربمهر وداستان چوگان‌بازی شاپور در برابر اردشیر نیز اززمانهای قدیم درایران مشهور بوده زیرا طبری هم آنرا نقل کرده است. مانیز دراین‌عقیده بااستاد بزرگ همداستانیم چه طبری محققاً وچنانکه ازموارد مختلف همین کتاب درمییابیم مطالب خودرا درباب تاریخ‌پیش ازاسلام ایران ازمآخذ قدیم نقل کرده است و بعید نیست که همین دوموضوع درباب دختر اردوان وشاپور در آن مآخذ نیز بوده باشد.

هنگام بحث درموارد مغایرت کارنامه با شاهنامه گفتیم شاید اردشیرنامه‌یی که مأخذ شاهنامه نویسان قرار گرفت کهن‌تر و کاملتر از کارنامهٔ کنونی بود. این سخن مارا نخستین بند فصل اول کارنامه تاحدی ثابت میکند. در این بند چنین میخوانیم: «بکارنامهٔ ارتخشیر پابکان ایدون نبشته است ... » واز آن‌چنین باید نتیجه گرفت که این کارنامهٔ کنونی ازیك کارنامهٔ مفصل‌تر خلاصه و اقتباس شد و گویا بنوشتی که در

۱ - حماسهٔ ملی ایران ص ۶ .

مقدمهٔ داستان اردشیروظهور ساسانیان و داستان کرم هفتواد و داستان دختر اردوان و شاپور ، در شاهنامه با کارنامه دیده میشود ازینجا نشأت کرده باشد که مأخذ شاهنامه کارنامهٔ اصلی‌ترومفصل‌تری‌بوده است .

***

این دواثرحماسی بزرگ پهلوی که‌یکی در عهداشکانی و دیگری در عهدساسانی پدید آمـده ومتنی که ازهریك موجود است علی‌الظاهر متعلق بقرن ششم میلادی و پیش ازشکست ساسانیانست : دواثر بزرگ حماسی است که ما ازدورهٔ ساسانی در دست داریم اما اقتصار ما بذکر همین دواثر دلیل اعتقاد ما برانحصارآثار حماسی‌عهدساسانی بدانها نیست بلکه امارات و قرائن بسیار دیگری از آنجمله وجود قطعات داستانی و پهلوانی متعدد درکتابهای پهلوی ، ورسیدن نـام‌عدهٔ زیادی از داستانهای پهلوانی‌عهد ساسانی بما ، دلیل است بروجود قطعات وروایات وافکارحماسی دیگردرعهدساسانی که عیناً بدورهٔ اسلامی‌نقل‌شده وآثارآنرا اکنون درحماهاسای منظوم‌فارسی‌می‌بینیم .

گفتار سوم

آثار حماسی عهد اسلامی

بقیه درصحیفهٔ بعد

کوهزاد ۱۷ـ داستان شبرنگ ۱۸ـ داستان جمشید ۱۹ـ سام‌نامه .

فصل سوم - حماسه های تاریخی

۱ـ اسکندر نامه ۲ـ شاهنشاهنامهٔ پاییزی ۳ـ ظفرنامه ٤ـ شهنشاهنامهٔ تبریزی ٥ ـ کرت‌نامهٔ ربیعی ٦ـ بهمن نامهٔ آذری ۷ـ تمرنامهٔ هاتفی ۸ـ شاهنامهٔ هاتفی ۹ـ شاهرخ نامهٔ قاسمی ۱۰ـ شهنامهٔ قاسمی ۱۱ ـ جنگنامهٔ کشم ۱۲ ـ جرون نامه ۱۳ـ شهنشاه نامهٔ صبا وچندین منظومهٔ دیگر .

فصل چهارم - حماسه‌های دینی

۱ـ خاوران نامه۲ـ صاحبقران نامه ۳ـ حملهٔ حیدری ٤ ـ کتاب حملهٔ راجی ٥ ـ خداوند نامه ٦ـ اردیبهشت نامه وچند منظومهٔ دیگر.

فصل اول

بحث در مقدمات

۱- شکست نظامی و نهضتهای اجتماعی و سیاسی

بعد از آخرین شکست بزرگ سپاهیان ایرانی از تازیان در سال ۲۱ هجری شاهنشاهی ایران برافتاد و دوران سیادت ایرانیان بپایان رسید. از پس این شکست ایرانیان بر دو دسته شدند: گروهی از ایشان با قبول جزیه و خراج دین آبا و اجداد و رسوم و آیین و فرهنگ آنان را محفوظ داشتند. در میان آن دسته از این گروه کسانی [illegible] ایرانی داشتند (مانند دین زرتشتی و مانوی و مزدکی) و روایات و احادیث دینی و کتب دینی و تاریخی که بزبان و خط اوستایی یا پهلوی باقی مانده بود حفظ کرده و اطلاعات گذشته هیچگاه از یاد آنان نرفت و علی الخصوص موبدان و دانشمندان زرتشتی در ادامه و حفظ تمدن ایران قدیم تا دیرگاهی کوشیدند. بسیاری از علمای زرتشتی در این ایام و حتی قرنهای دوم و سوم بتألیف و تدوین کتب دینی و تفسیر اوستا و امثال این اعمال مشغول بوده‌اند و بعضی از مهمترین رسالات و کتب پهلوی که اکنون در دست داریم بازماندهٔ آن روزگار است. دستهٔ دیگر از ایرانیان آن دسته بودند که بدین اسلام درآمدند و بزور شمشیر واحیاناً بسائقهٔ ایمان و عقیده ویا برای رفع حوائج اجتماعی و سیاسی آنرا پذیرفتند. یا اسیرانی بودند که سپاهیان عرب آنها را بحجاز و بلاد عربی بین‌النهرین بردند و در آن دیار ببندگی گماشتند. درمیان این گروه کسانی از خاندانهای بزرگ و از اشراف و شاهزادگان ایرانی بودند که [illegible] آشنایی بزبان وتمدن عرب در شؤون مختلف مدنی و حکومتی مسلمانان نفوذ کردند و

بکارهای بزرگ دست زدند.

اسیران وبردگانی که تازیان از ایران وممالك مفتوحهٔ دیگر باخود بردند میان افراد و قبایل مختلف تقسیم شدند و هر دستهیی از آنان بقبیلهیی منسوب و بموالی معروف گشتند.

فتوح پیاپی وچیرگیها وفرمانروایی برملل مختلف، عرب را اندك اندك غره وخودبین ساخت تابجایی که همهٔ ملل مغلوب را بچشم بندگی نگریست وآنانرا موالی و محکوم بفرمانبری وسرافکندگی شمرد. این کبریا وغرور عجیب در عهد بنی امیه چنان قوت یافت که بعضی ازسفهاء متعصبین عرب هیچ کس را ازاعاجم لایق فرمانروایی نمیدانستند وگفتی چنین میپنداشتند که خداوند تازیان را از میان خلایق برگزیده است تابرجهان فرمانروایی کنند و دیگران را از آن روی پدیدآورد که بنده وفرمانبردار و منکوب و مقهور آنان باشند و بکاری جزبندگی وفرمانبری دست نزنند و امارت و حکومت ونظایر این امور را بعرب بازگذارند [1]. این گروه متابعان غیرعرب خود را بصورتهای گوناگون تحقیر میکردند مثلا در مجلس ایشان مولی میبایست برپای ایستد وچون یکی ازموالی مردی ازآنان را پیاده میدید براوبود که از اسب فرودآید و اعرابی رابرنشاند وخود در رکاب او پیاده رود [2] وگاهی ازقدرت ومهارت موالی در شعرعرب نیز تعجب میکردند [3]، با آنکه تعلیمات دین اسلام با اینگونه افکار یکسره مخالف است وچنانکه میدانیم اسلام مفاخرت بانساب را از میان برداشته وفخر و مباهات وشرف و بزرگی را مبتنی بر تقوی ودرستکاری کرده است.

نتیجهٔ این تحقیروآزارجزایجاد نفاق میان مسلمانان چیزی نبود. مسلمانان غیر عرب بیشتر از ملل بزرگ عالم بودند که تاپیش از اسلام برقسمتی از جهان حکومت میکردند وسابقهیی ممتد درعلم وادب وجهانگیری وجهانداری داشتند و ازمیان آنان

۱- دراین باب رجوع کنید باشارات بعض ازکتب مانندکامل مبرد ج ۱ ص ۲۷۳ والاغانی ج ۱٤ ص ۱۵۰. ضحی‌الاسلام تألیف احمد امین چاپ مصر. ۲- ضحی‌الاسلام نقل ازمحاضرات‌الادبای راغب اصفهانی ج ۱. ۳- الاغانی ج ۳ ص ۳۳.

چنانکه میدانیم رومیان و ایرانیان از دیگران برتر بودند.

این حال برایرانیان دشوارتر بود زیرا این قوم صاحب حس ملی بود چنانکه توجه وی بموضوع ملیت وعلاقهٔ بایران ازقدیمترین آثارادبی ومذهبی اویعنی از اوستا گرفته تاآخرین اثر معروف عهد ساسانی (خداینامه) از همه جا بنحوی‌کامل لایح و آشکارست. روایات‌ملی‌ایرانیان نیزچنانکه‌آگاهیم بصورتی‌بود که‌ایشان‌رابگذشتهٔ‌خود مغرور وازوضع روزگارخودناراضی‌میساخت وازاین گذشته هنوزیادعظمت‌وبزرگواری عهد ساسانی ازخاطرایشان نرفته بود وبا این کیفیات تحقیرهای عرب برآنان سخت گران میآمد وهمین امرمایهٔ نهضت سخت ایشان دربرابر افکار اعراب شد وبتدریج بتحقیر عرب وپست شمردن ایشان ازطرفی وبیان مفاخر ومآثر اجداد خود ازطرفی دیگر کشید. این بیان مفاخرومآثرنیاکان با افکارحماسی شدید وبارز همراه بود و لابد این فکرحماسی را ایرانیان مسلمان ازاجداد خود بارث برده ودراین مورد واقعا ازروایات حماسی‌خود متأثربوده‌اند.

درتحقیر عرب وبیان مفاخر ایرانیان قدیم بیش ازهمه **شعوبیه** دخالت داشتند. شعوبیه برای بیان مرام ومقصود خود بیش ازهر کاربادب وادبیات متوجه شدند واز طریق شعرونثروتألیف وترجمه مقاصد خود را جامهٔ عمل پوشاندند. مقصود اصلی‌این قوم شناساندن قوم ایرانی به همهٔ مفاخرومآثراووتحریک حس میهن پرستی ایرانیان و سست کردن بنیاد عظمت وقدرت سیاسی و دینی تازیان‌وتحقیر آنان و اعادهٔ استقلال و عظمت ایران بود.

برای اجراءِ اجزاءِ این مقصود ایرانیان راههایی درپیش گرفتند که ازآنجمله یکی ترجمه ونقل کتب تاریخی وروایات وحماسیات ایرانی بزبان عرب ودیگر توسل باشعارحماسی وبیان مفاخر گذشتگان وعظمت ایشان بود. حماسیات شعرای شعوبی ایران بزبان تازی، ازجملهٔ دلکش ترین‌آثار فکر ایرانی ونمایندهٔ حسیات عالی وطن پرستی ایرانیان‌آن روزگارست.

نخستین کسی ازایرانیان که درعصراموی ورد [illegible]

عرب زبان ببیان مفاخر اجداد گشود اسمعیل بن یسار از موالی بنی تمیم شاعر وشعوبی معروف عصر عبدالملك بن مروان وهشام بن عبدالملك ومداح ایشانست که وفاتش بسال ۱۰۱ هجری اتفاق افتاد . این شاعر انتساب خودرا بایران وایرانیان درنهایت صراحت ومیان یکدنیا دشمن خونخوار اظهارمیکرد ودراین راه رنجهامی برد وآسیبهامیدید ولی ازپای نمی نشست. روزی نزد هشام بن عبدالملك رفت وقصیده یی خواند که در آن این ابیات بود:

اصلی کریمٌ و مجدی لایُقاسُ به — ولی لسانٌ کحدّ السیف مسمومِ
احمی بهٖ مجد اقوامٍ ذوی حسبٍ — من کُلّ قرمٍ بتاج الملُك معمومِ
جحا جحٍ سادةٍ بلجٍ مرازبةٍ — جُردٍ عتاقٍ مسا میحٍ مطاعیمِ
من مثل کسری وسابور الجنود معاً — و الهرمزان لفخرٍ او لتعظیمِ
اُسد الکتائب یوم الروع ان زحفوا — و هم اذلّوا ملوك الترك والروم
یمشون فی حَلَق المأذیّ سابغةٍ — مشی الضراغمة الاُسْد اللهامیمِ
هُناكِ ان تسألی تنبی بأنّ لنا — جُر ثومة قهرت عزّ الجرائیمِ

هشام از شنیدن این اشعار و مفاخرهٔ او بخشم آمد و فرمان داد تا ویرا بآب افگنند چنانکه نزدیك بود خپه شود پس گفت اورا ازآب برآورند وبحجاز بفرستند. اسمعیل بن یسار ازاینگونه اشعار حماسی فراوان داشت وازآنجمله ابیات ذیل است.

رُبّ خالٍ متوجٍ لی و عمٍّ — ماجدٍ مجتدی کریم النّصاب
انّما سمّی الفوارسُ بالفر — سِ مضاهاة رفعة الانساب
فاترکی الفخر یا اُمام علینا — واترکی الجور وانطقی بالصّواب

وَ اسْألی اِن جهلتِ عنّا وعنکم کیفَ کُنّافی سالف الاحقابِ
اِذ نُـربّی بنا تِنـاوَ تـدسّو ن سفاها بَناتـکُم فی التّرابِ[۱]

در عهد بنی امیه ایرانیان فرصت فراوانی برای بیان مفاخر و اظهار افکار حماسی نیافتند امادرعهد آل عباس این کار بدوجهت برای ایشان بهترمیسر بود : نخست آنکه بنی‌العباس تعصب عربی خشك بنی‌امیه را نداشتند ودیگر آنکه ایرانیان دراین ایام چنانکه خواهیم دید برسر کار آمده‌وصاحب قدرت وسیادت بوده‌اند وبدین سبب در مفاخره ومباهات باجداد از آزادی وفراغ بال بهرهٔ فراوان داشتند .

یکی ازبزرگترین ومتعصب‌ترین شاعران ایران دراین‌ایام بشاربن بردبن یرجوخ طخارستانی متوفی بسال ۱۶۷ هجری است . شرح احوال او در مجلد سوم از الاغانی ابی‌الفرج اصفهانی بتفصیل آمده واشعاری راکه بدونسبت‌میدهیم درآنجامیتوانیدیافت . این شاعرایرانی درتعصب بقومیت خود تا درجه‌یی سخت بود که عرب را بی محابا بیاد ناسزا ودشنام میگرفت ودقیقه‌یی ازتحقیر اعراب فرونمی گذاشت . درابیات ذیل‌درجهٔ تحقیر او بتازیان و تفاخر وی باجداد ایرانی خود[۲] بخوبی آشکار است :

خلیلی لا انامُ علی اقْتسار وَلا آبی علی مولی وجـار
ساخبرُ فاخرَالاعراب عنّی و عنه حین تأذن بالفخار
اَحین کُسیت بعدالعریِ خزا و نادمت الکرام علی‌العقار
تُفاخر یا ابن راعیةٍ وراعٍ بنی‌الاحرارِحسبُكَ‌من‌خسار
وکنت اذا ظَمِئْتَ‌الی قراحٍ شرِکت الکلبَ‌فی‌ولغ‌الأطا
تریغ بِخطبةٍ کسر الموالی و ینسیك المکارم صید فار

۱ — الاغانی ج ٤ شرح احوال اسمعیل‌بن یسار.
۲ — بشار اصلا از شاهزادگان طخارستان و ازخاندانهای اشرافی ایران قدیم بود .

و تغدو للقنافذ تدریها | و لم تعقل بدراج الديار
و تتشح الشمال للابسيها | و ترعى الضأن بالبلد القفار
مقامك بيننا دنس علينا | فليتك غائب فی حر نار
و فخرك بين خنزير و كلب | على مثلی من الحدث الكبار[1]

درسه بیت ذیل ازهمین شاعر تفضیل آتش (معبود ایرانیان) برخاک (قبلهٔ مسلمین یعنی کعبه) مشهود است:

الارض مظلمة والنار مشرقة | والنار معبودة مذ كانت النار[2]
ابليس خير من ابيكم آدم | فتنبهوا يا معشر الفجار
ابليس من نار و آدم طينة | والارض لاتسمو سمو النار[3]

وهمو درمفاخرت بانتساب خود بایرانیان گوید:

و هجانی معشر كلهم | حمق دام لهم ذاك الحمق
ليس من جرم ولكن غاظهم | شرفی العارض قد سد الافق
من خراسان و بيتی فی الذری | ولدى المسعاة فرعی قد سمق

---

١ – الاغانی ج ٣ ص ٢٣ – این ابیات را بشار درجواب عرب بدوی که گفته بود « موالی را با شعر چه کار » در محضر یکی از بزرگان بصره سروده است ؛ رجوع کنید بفردوسی نامهٔ مهر ص ٦٢٠ مقالهٔ شعوبیت فردوسی بقلم نگارندهٔ این کتاب.

٢– بیت مذکور را بدین ترتیب نیز ضبط کرده‌اند:

الارض سافلة سوداء مظلمة | والنار معبودة مذ كانت النار

(بلوغ الارب فی تاریخ العرب چاپ بغداد).

٣– نکت الهمیان فی نکت العمیان چاپ مصر ، ص ١٢٧ – فردوسی در اوایل شاهنامه ظاهراً چنین فکری را داشته است در صورتیکه اسدی خلاف آن را اظهار کرده . رجوع کنید به سخن وسخنوران تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر ج ٢ ص ٩٢ .

درقرن سوم هجری شعرای شعوبی بسیارشدند واین دلیل بزرگیست برآنکه هرچه‌ازایام تسلط عرب میگذشت ایرانیان هیجان‌بیشتری دروطن پرستی وبیان‌مفاخر نیاکان پیدا میکردند وهمین حالت است که اندك اندك بنظم حماسهٔ ملی در قرن چهارم و پنجم منجر شد و قویترین وآخرین تجلی این حس در آنها صورت گرفت وسپس بخموشی گرائید ویا براههای دیگروارد شد .

ازبزرگترین شعرای شعوبی این عهد عبدالسلام معروف به «دیك الجن» متوفی بسال ۲۳۵ است که درمراثی اهل بیت وبیان مفاخر ایرانیان اشعاربسیارسرود ومسلك اودرمفاخره دنبالهٔ مسلك بشاربن برد وابونواس (۱۴۵ ـ ۱۹۸ هجری) واو خود پیشرو شعرای شعوبی قرن سوم بود . دیگراز شعرای مشهور این قرن خُرَیمی است که در انتساب بایران وبیان مفاخرآن مبالغه میکردواز آنجمله گفته است :

و نادیتُ مِن مرو و بلخٍ فوارساً	لهم حسبٌ فی الاکرمین حسیب
فیا حسرتا لادار قومی قریبةٌ	فیُکثِرَ مِنهم ناصری ویطیب
وانّ ابی ساسانُ کسری بن‌هرمز	و خاقانُ لی لو تعلمین نسیب
ملکنارقاب الناسِ فی‌الشرك‌کلّهم	لنـا تابِعٌ طوع القیاد جنیب
نسومُکم خسفاً و نقضی علیکم	بما شاء مِنّا مُخطئی و مصیب
فلمّا اتی الاسلامُ و انشرحت له	صدور بــه نحو الانـام تنیب
تبعنـا رسول الله حتّی کانما	سماء علینا بالرجـال تصوبُ

و دیگر المتوکلی اصفهانی شاعر مشهور قرن سوم ازندمای متوکـل عباسی (۲۳۲ ـ ۲۴۸) که از تندترین افراد شعوبیست و اشعـار زیرین او که بوزن معروف حماسی ایرانست از بهترین وتهدیدامیزترین اشعار شعوبیه شمرده میشود که از [illegible] یعقوب

۱– ضحی‌الاسلام تألیف احمد [illegible]

ابن‌اللیث بخلیفهٔ بغداد نوشته است وما آنرا ازمعجم الادباءِ یاقوت حموی باینجا نقل میکنیم:

انا ابنُ الاَکارمِ من نسلِ جَم — وَ حائز ارثِ مُلوكِ العجم
و مُحیی الّذی باد من عزِّهم — و عفّی علیه طوالِ القدم
و طالبُ اوتارِهم جهرةً — فمن نام عن حقّهم لم انم
معی علم الکابیان الذی — به ارتجی ان اسود الامم
فقل لبنی هاشمٍ اجمعین — هلمّوا الی الخلع قبل الندم
ملکنا کُم عنوة بالرِّما — حِ طعناً و ضرباً بسیفٍ خذم
و اولا کُم الملْك آباؤُنا — فما ان وفیتم بشکرِ النعم
فعودوا الی ارضکم بالحجاز — لاکلِ الضّبابِ ورعیِ الغنم
فانّی ساعلو سریرَ الملوك — بحدّ الحسام و حرفِ القلم

با ذکر این چند نمونه از اشعار حماسی و مفاخرات شعوبیه می‌توان بخوبی بزنده بودن و ادامه یافتن افکار حماسی در میان ایرانیان عهد اسلامی حتی آنانکه با اعراب آمیزش داشتند پی برد.

در همان حال که گروهی از ایرانیان از طریق شعر و ادب ببیان مفاخرملی و تحریك ایرانیان بقیام بر اعراب اشتغال داشتند گروهی دیگر از ایرانیان از طریق **نهضتهای سیاسی واجتماعی** نزاع با قوم فاتح رادنبال میکردند چنانکه باید گفت در دو سد قرن اول هجری نهضت‌های پیاپی و کششها و کوشش‌ها سراسر ایران را فرا گرفته بود.

نخستین‌اقدام بزرگ ایرانیان در اعادهٔ استقلال و سیادت نژاد ایرانی برانداختن

حکومت اموی و بر کشیدن عباسیان و نشاندن آنان بر مسند خلافت بود و این امر چنانکه میدانیم بدست یکی از سرداران بزرگ ایرانی بنام ابو مسلم خراسانی و بیاری سپاهیان خراسان بسال ۱۳۲ هجری صورت گرفت . مراد ایرانیان از ایجاد حکومت بنی‌العباس راه یافتن در دستگاه حکومت اسلامی و بدست آوردن قدرت و نفوذ سیاسی بود و اتفاقا چنانکه میخواستند بدین مراد رسیدند زیرا از این پس تا دیر که اغلب سپاهیان و سرداران و حکام و امرا و کتاب وزراء از میان ایرانیان پدید آمدند و تمدن و رسوم درباری ساسانیان بتمام معنی در جامعهٔ اسلامی و دربار عباسی راه یافت .

باهمهٔ این احوال و با آنکه ایرانیان در اوایل عهد بنی‌العباس بنهایت قدرت رسیدند، از آنان خوشدل نبودند و رفتار زشت منصور با بومسلم و هارون با برامکه و مأمون با فضل بن سهل و امثال این افعال که جملگی نمایندهٔ غدر و مکر آنان بود پیوسته ایرانیان را رنجیده خاطر میداشت و این مطلب از بعض ابیات معروف المتوکلی [illegible] نقل کرده‌ایم بخوبی برمی‌آید .

یعقوب بن لیث [illegible] بسیار گفتی که دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا [illegible] که با بوسلمه و بومسلم و آل برامکه و فضل سهل با چندان نیکویی کایشان را اندر آن دولت بود چه کردند ؟ کسی مباد که برایشان اعتماد کند »[1] . اینها نمودار فکر بعضی از بزرگترین فرزندان ایران در آن ایام است .

چون خبر قتل ابومسلم (۱۳۷ هجری) در ایران پراگنده شد و آن نامردمی عجیب از منصور سرزد ، یاران اورا سخت بشورانید چنانکه عدهٔ زیادی از آنان وحتی عده‌یی از ایرانیان [illegible] نیشابور عده‌یی از ایرانیان هوادار بومسلم بسرداری سپهبد فیروز معروف به سنباد گبر از سپهسالاران ابو مسلم بمخالفت باخلیفهٔ عباسی وخونخواهی ابومسلم قیام کردند . سنباد بشدت فکر انتقام در سر داشت و میخواست دولت اعراب را برافگند و کعبه را ویران کند و دیر گاهی بدین آرزو باسپاهیان خلیفهٔ عباسی جنگید تاسرانجام بدست

۱- تاریخ سیستان ص ۲۶۷-۲۶۸ .

جمهور بن مرار العجلی کشته شد. مرد دیگری بنام المقنع هشام یا هاشم بن حکیم نیز که از دبیران ابو مسلم بود بانتقام خون مخدوم خویش درحدود سال ۱۵۹ با آوردن دینی جدید آغاز مخالفت با بنی‌عباس کرد وپس ازچهارده سال خلاف وعناد وجنگهای سخت سرانجام درسال ۱۶۳ ازمیان رفت[1]. با این قیامها جنگهای رسمی وآشکار ایرانیان با حکومت اسلامی آغاز شد وقصد غائی این مخالفان وقیام کنندگان برانداختن حکومت عرب از ایران بود.

ظهور خاندان طاهری وموروث گشتن حکومت خراسان درخاندان ایشان آرزوی ایرانیان‌را در تحصیل استقلال تا درجه‌یی بحصول نزدیك کرد اما افراد این خاندان با آنکه درحکومت خراسان استقلال گونه‌یی تحصیل کردند صلاح‌را دررعایت جانب خلفا دانستند وبدین طریق یك اقدام بزرگ ایرانیان یعنی انهزام وقتل امین و برانداختن جانب داران سیادت عرب، بی‌نتیجه ماند اما ظهور چند تن از استقلال جویان ایران درروزگار آل‌طاهر مانند مازیار بن قارن در مازندران[2] و بابك خرم‌دینی درآذربایجان[3] ویعقوب بن‌لیث‌صفار درسیستان[4] مایهٔ آن شد که رنجهای ایرانیان تباه نشود و بنتیجه رسد. از این‌میان چنان که میدانیم یعقوب به‌تشکیل سلسلهٔ شاهان صفاری توفیق یافت وچندی‌پس‌ازو یکی‌دیگر از استقلال جویان بزرگ ایران یعنی‌مرداویج بایجاد دولت آل‌زیار موفق‌شد واز میان پروردگان آل‌زیار دولت مقتدری بنام آل بویه پدیدآمد که امرای آن دولت بغداد وعراق وشمال وجنوب ومغرب ومرکز ایران را دیرگاهی در دست داشتند واختیارعزل ونصب خلفا نیزمدتی درکف ایشان بود.

ازاواخرسدهٔ دوم واوایل قرن‌سوم هجری خاندان حکومتی‌دیگری‌ازایرانیان

---

۱ — درباب سنباد والمقنع فعلا رجوع کنید به: دومقالهٔ نگارنده بعناوین «نقابدارخراسان» و «المقنع هشام بن حکیم» در شمارهٔ ۱۲ سال ۴ و شمارهٔ ۱ سال ۵ مجلهٔ مهر وابن‌اثیر حوادث سال ۱۳۷ هجری – الآثارالباقیه ص۲۱۱–تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۷۷ — ۸۹. سیاستنامه چاپ‌آقای اقبال‌ص۲۵۸–۲۵۹.

۲ — رجوع کنید بطبری وابن‌الاثیر ورسالهٔ مازیار بقلم‌آقای مجتبی مینوی.

۳ — رجوع کنید بمقالهٔ بابك خرم‌دین بقلم‌آقای سعید نفیسی درسال اول مجلهٔ مهر.

۴ — رجوع کنید به‌طبری وابن‌الاثیر ووفیات‌الاعیان وتاریخ سیستان وتواریخ و کتب متعدد دیگر.

در ماوراءالنهر تشکیل شد. افراد این خاندان از اولاد یکی از ایرانیان اصیل معروف بسامان خدای (سامان خداة) بودند وهمانانند که در تاریخ ایران بسامانیان مشهورند. از این خاندان اسمعیل برعمروبرادر یعقوب لیث چیره شد وحکومت مستقل ایرانی و ایران پرستی درماوراءالنهر و خراسان بوجود آورد که دامنهٔ اقتدار آن گاه تا حدود کرمان وری و گرگان نیز کشیده میشد.

تاریخ ایجاد این دولتهای بزرگ، قرنهای سوم وچهارم هجریست وازاینجا بخوبی آشکار میشود که مجاهدات ابومسلم وطرفداران وخونخواهان اوومردانی مانند مازیار و بابك بزودی بثمر رسید ومردم ایران دراوایل عهد عباسی واقعاً عزم تحصیل استقلال و جدا شدن ازحکومت اسلامی داشتند. چنانکه ازتحقیق دراحوال مرداویج ویعقوب برمیآید قصد این دوپهلوان گشودن بغداد وپدیدآوردن یك حکومت بزرگ ایرانی که جانشین حکومت ساسانی گردد، بوده است.

۲ - میهن پرستی وحفظ آداب ورسوم ومفاخر ملی

از آنچه تا کنون دیده‌ایم درجهٔ وطن پرستی ایرانیان در دورهٔ شاهنشاهی [illegible] فهمیده میشود. این حس شدید ونیرومند پس ازتحصیل استقلال وحتی چند گاهی پس ازتسلط ترکان درایرانیان باقی بود اما با شروع حکومتهای ترك وپیش آوردن سیاست خشك مذهبی چنانکه خواهیم دید اندك اندك حس میهن پرستی ایرانیان زائل شد و اسلام و تمدن عربی واسلامی پرده‌یی بزرگ میان ایرانیان دورهٔ اسلامی وپیش ازاسلام فروافگند.

مردم ایران تاحدود قرن پنجم نسبت بافتخارات گذشته و بزبان و ملیت وآنچه بدانها بسته است علاقه‌یی فراوان داشتند و دراحیای مفاخر نیاکان رنجها برخود هموار میکردند و کوششها میکردند. مجاهدات ایرانیان در ترجمهٔ کتب پهلوی بزبان عربی و نگارش وتألیف [illegible] پادشاهان ایران پیش ازاسلام وسعی ایشان درترویج [illegible] علاقهٔ این قوم بافتخارات ملی است وهمین علاقه

بافتخارات ملی است که سرانجام بنگارش شاهنامهای متعدد و آنگاه نظم روایات و داستانهای ملی بشعر فارسی منجر شد.

از جملهٔ قدیمترین آثار منظوم و منثور فارسی کتابهاییست که در شرح مفاخر ایرانیان قدیم و پهلوانیها و بزرگیهای آنان پرداخته شد و این کار بزرگ را مجاهدات ایرانیان در حفظ روایات و احادیث و تواریخ قدیم بنیکی میسر ساخت. روایات قدیم ایران در ایالات و نواحی مشرق ایران یعنی خراسان و سیستان و ماوراءالنهر بیش از نواحی دیگر محفوظ مانده بود زیرا در مشرق ایران و خوارزم و ماوراءالنهر مردم بر اثر دوری از مراکز حکومت و قدرت اعراب بیش از نقاط دیگر بحفظ مراسم و آداب ملی و زبان و عقاید خود توفیق یافتند. طبقهٔ دهقانان این ایالات و ولایات چنانکه از مطالعه در کتب آن ایام در می‌یابیم دیرگاهی از سایر طبقات ممتاز و صاحب اهمیت و قدرتی بودند. موبدان و هیربدان زردشتی و زردشتیان این بقاع مدتها آزادانه زندگی میکردند و با حکام و والیان ارتباط داشتند. هنگامیکه بهافرید[1] دین خود را که در بعض اصول با آیین زردشت موافق و در بعض دیگر مخالف بود، آورد، هیربدان و موبدان زردشتی آزادانه شکایت با بومسلم بردند و ابومسلم نیز بدلخواه آنان بهافرید و پیروانش را از میان برد و باز چون ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سپهسالار خراسان قصد تألیف شاهنامه‌یی کرد، چنانکه دیده‌ایم از موبدان و دهقانان زردشتی خراسان یاری خواست:

تقاویم و ایام مشهور قدیم در این سامان بهمان شکل اصلی خود و با نامهایی که بشکل اوستایی بسیار نزدیک است تا چند قرن اول هجری همچنان معمول بود[2] و بعضی از ایام مشهور ایشان غیر از اعیاد معمول و عمومی ایرانیان روزهایی بود که با روایات کهن بستگی داشت[3].

بر روی هم باید چنین گفت که در مشرق ایران و ماوراء النهر زبان و تمدن و فکر

---

۱ — بهافرید پسر ماه فروردین از متنبیان ایران در عهد ابومسلم صاحب الدعوة (قرن دوم هجری) است که در خواف ظهور کرد. برای اطلاع از احوال و کیفیت آیین او رجوع کنید به: الآثار الباقیه چاپ لایبزیک ص ۲۱۰-۲۱۱

۲ — الآثارالباقیه صفحات ۴۲ و ۲۳۳-۲۳۹ و ۴۶-۴۸ و ۷۰.

۳ — تاریخ بخارا.

ایرانی با تمام مظاهر خود بهتر محفوظ ماند و کمتر دستخوش تغییرات گردید و ایرانیان این نواحی برخلاف ایرانیان مغرب باتمام خصائص وصفات ایرانی خود باقی ماندند و مانند اسلاف خویش علائق خودرا بگذشته وبزرگداشت اجدادوتعظیم اعمال ویادگار های آنان حفظ کردند ودلیل توجه شدید آنان بنگارش و تألیف کتب تاریخ وروایات و داستانهای قدیم نیزهمینست منتهی باید در نظرداشت که این امر بیشتر بهمت بزرگان و اشراف آن نواحی صورت میگرفت و امرا و شاهان و بزرگان چون اغلب خودرا از اعقاب شاهان و بزرگان قدیم میدانستند[1] دراحیاء نام و آثار آنان میکوشیدند وبدین کارمیل وعلاقه‌یی وافرداشتند . اتفاقا بعضی حوادث ووقایع نیز محرک تازه‌یی برای آنان گشت وازآنجمله‌است : نهضت شعوبیه وتفاخر آنان باجداد وبقومیت وملیت خویش و سرودن اشعاری دراین باب ونشرآنها ـ ترجمهٔ کتابهای معروف تاریخی عهد ساسانی بزبان‌عربی وتألیف کتبی درباب ایران قدیم چنانکه دیده‌ایم ـ ترجمهٔ خداینامه بوسیلهٔ چند تن‌از دانشمندان ایرانی بزبان تازی ، و امثال این امور .

بر اثراین علل و جهات مختلف در اواخر قرن‌سوم و قرن چهارم نهضت عظیمی در خراسان برای جمع‌آوری احادیث کهن وتألیف وتدوین کتبی درتاریخ ایران پیدا شد وشاهنامهایی که هنگام بحث در تدوین داستانهای حماسی درباب آنها سخن گفته‌ایم بوجود یافت حتی فکر نظم این شاهنامه‌ها درمیان‌آمد ونخست مسعودی مروزی وآنگاه دقیقی و سرانجام فردوسی روایات قدیم رابنظم آوردند ودر خلال همان احوال کتبی مانندتاریخ

۱ــ صفاریان نسب خود را بساسانیان میرسانیدند (تاریخ سیستان ص ۲۰۰) و سامانیان ... ایشان ببهرام چوبین و از او بمنوچهربن کوزک ابن ایرج بن افریدون میرسد (زین‌الاخبار چاپ تهران ص ۳ تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۷۰) و احمدبن سهل از امرای بزرگ عهد سامانی نسب خود را بیزدگ... میرسانید (زین‌الاخبار چاپ تهران ص ۲۰) و ابومنصور محمدبن عبدالرزاق سپهسالار خراسان خ... سپهبدان ایران میدانست (مقدمهٔ قدیم شاهنامه ، بیست مقالهٔ قزوینی جزء دوم چاپ تهران ص ۲۳) و نسب خود را بکیو پسر گودرز ... جمشید میرسانید (ایضاً ص ۵۲-۵۶) . وزیر او ابومنصورالمعمری ... ماهیگیرچون بامارت و سلطنت رسیدند بجعل نسب نامه‌یی برای خود ناگزیر شدند و نسب خویش ... گور رساندند (الآثارالباقیه چاپ لایپزیك ص ۳۸)آل زیار نیزمانند دیگرسلاطین مذکو... خویش ببزرگان قدیم اصرار...

طبری بنثر فارسی ترجمه شد و در تواریخ فارسی و کتب پراگندهٔ دیگر از روایات و تاریخ ایران قدیم بتفصیل سخن رفت.

دنبالهٔ کار دقیقی و فردوسی تا حدود یک قرن پس از ایشان نیز قطع نشد و روایاتی را که استاد طوس بر اثر ضیق فرصت بنظم نکشیده بود، شعرای دیگر برشتهٔ نظم درآوردند و تا اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم قسمت بزرگی از روایات کهن ایرانی بنظم درآمد و کاری که مقدمات آن از ایران پیش از تاریخ آغاز شده بود تقریباً بپایان رسید.

باذکر این مقدمات محقق میشود که ظهور حماسه‌های بزرگ ملی ایران در قرن چهارم و پنجم معلول علل مختلفی بود که در این مقدمه از آنها سخن گفته‌ایم و نیز ثابت میگردد که مهمترین ادوار تاریخ ایران برای نظم داستانهای حماسی قرن چهارم و پنجم و چندسال اول قرن ششم هجری بود اما از این پس بنا برآنچه ذیلاً خواهیم نگاشت نظم داستانهای ملی بسستی گرایید و جای حماسه های ملی ایران را حماسه هـای تاریخی و دینی گرفت.

۳ - غلبهٔ ترکان

انحطاط حماسه های ملی - ظهور حماسه های تاریخی و دینی

چنانکه تاکنون دیده ایم باصراع عظیمی که پس از تسلط عرب میان عناصر روحی و دینی و سیاسی ایرانی و غیر ایرانی در گرفت غلبه تا درجه‌یی با ایرانیان بود و اگر این نهضات و اقدامات بمانعی برنمیخورد و بی ثمر نمی‌ماند یقیناً ملت و نژاد ایرانی قدرت دیرینهٔ خود را ازسر می گرفت اما افسوس که براثر مقدمات و جهاتی که اکنون فرصت اظهار آنها را نداریم از اواخر قرن چهارم نخست غلامان آزاد شدهٔ ترك و سپس قبایل مهاجم ترك نژاد متعاقباً برایران تسلط یافتند و ازروزی که دست ناپاك این قوم درامور کشوری و لشکری ایران بازشد و این گروه که تعصب ذاتی و خشکی و ساده‌لوحی آنان مشهوراست فرمانروای ایران و مقتدای ایرانیان گردیدند کار کشورما حالتی دگر گونه یافت. آنچه نفوذ و تسلط عرب باقوم ایران نکرد سلطه و اقتدار ترکان کرد و

هر تخریب که در آن تسلط و غلبه ناتمام و نیمه کاره باقی مانده بود در این سلطه و نفوذ سیاسی واجتماعی تمام و کامل گشت.

خطرناکترین ارمغانی که غلامان ترک یا قبایل مهاجم ترک نژاد برای ایرانیان آوردند تعصب مذهبی واعتقاد شدید کورکورانه و کم اطلاعی نسبت بخرافات ومبلغان وناشران این خرافات که اغلب بتدریج صورت احکام ومسائل دینی یافته و در اعماق ذهن ایرانیان رخنه کرده است.

با تسلط نژاد ترک بر ایران مجاهدات ملی ایرانیان که تا اواسط قرن چهارم بشدت ادامه داشت همه نقش بر آب و امیدها کشتی در سراب گشت. خونهای پاک عیاران چون بومسلم ومقنع وبابک [illegible] ایشان که بامید احیای بلند [illegible] ریخت بودند [illegible] واحیاء ملیت ایران [illegible] این ایران دیرینی [illegible] ریخته شده بود، همه بی‌ثمر گشت. مجاهدات یعقوب و لشکر کشیهای مرداویز و شب زنده داریهای فردوسی و رنجها وزحمات [illegible] ایران او وتدابیر [illegible] جملگی بیهوده شد و ملت ایران اندك اندك غرور ملی و تعصب نژادی خــود را ازدست داد و [illegible] کشید که خود [illegible] ازمردمی بمشام ناپاکشان نرسیده بود برگزیدهٔ خداوند و خداوند ایران شمردند، و آنگاه برنیاکان خویش [illegible] ناپاك ونادان شمردند. هرچه ازقرن سوم وچهارم دورترشویم برشدت اینگونه افکار و ضعف وانحطاط عوامل ملیت افزوده میشود تابجایی که مفهوم ملیت تدریجا بدست فراموشی نزدیك میگردد وتقریباً ازمیان میرود.

ازقرن ششم ببعد براثر دوعامل بزرگ مذکور یعنی نفوذ شدید اسلام و ضعف و انحطاط فکرملی وتعصب نژادی، افکارحماسی نیزبتدریج راه فنا وزوال گرفت وحماسهٔ ملی ایران بصورت حماسه های مذهبی وتاریخی درآمد. علل این امر علاوه برآنچه گفته‌ام عبارتست از:

۱ ــ تکامل افکارواسالیب ادبی: چنانکه درمقدمهٔ این کتاب دیده‌ایم براثر رواج ادب وپدیدآمدن افکارواسالیب مختلف ادبی وتنوع افکاروایجاد موضوعات جدید درشعر،

که باسیر و کمال تمدن همراهست اندك اندك اساطیر وروایات پهلوانی و داستانهای قهرمانی درزمرهٔ اسمارواحادیث بی‌بنیاد قرارمیگیرد وقبول آنها برطباع گران میآید. بهمین جهت اگرملتی پیش ازین حال بنظم وتدوین روایات حماسی خود توفیق نیافت دیگربدین کاردست نمیتواند زدوآنچه دریادداشت بکلی ازخاطراو زدوده وبدست ذهول وفراموشی سپرده میشود. درادبیات فارسی نیزاین قاعده مسلم وثابت است: در دورهٔ سامانیان که ادبیات فارسی درآغاز کار شروع وترقی بود توجه بنظم داستانها وروایات رونق ورواجی داشت ودرفواصل کوتاه زمانی مردانی مانند مسعودی مروزی و دقیقی و فردوسی ظهور کردند وهریك بنظم قسمتی ازاحادیث و روایات ملی پرداختند وپس از فردوسی نیزچند گاهی براثر نفوذ شدید وی درازهان فارسی زبانان این امرادامه یافت امااز همان آغازقرن پنجم ضعف وانحطاط فکرحماسی، حتی درداستانها وروایات حماسی آشکارشد واین فترت وانحطاط اندك اندك نیرو گرفت تاسرانجام ازآغازقرن ششم آثار تدریجی آن بنیکی آشکار گشت و کم کم بنیاد فکرحماسی وحماسه سرایی برافتد وبه خود براثرحوادث سیاسی واجتماعی صورتهای دیگریافت وبهمین سبب است که چون ازقرن ششم بگذریم جزدوسه اثرحماسی درجهٔ سوم وچهارم بآثارحماسی قبل ذکری بازنمیخوریم واصولا اینگونه افکارارجی وبهایی نمی‌یابیم.

۲ـ یکی ازعلل عمدهٔ توجه ایرانیان در عهد سامانی ودرتمام قرن پنجم، آثاری بود که از نهضت شعوبی وقیام ملی ایرانیان درذهن آحاداین ملت ماند، وبعبارت دیگر فکر مفاخرت باسلاف وتفضیل قوم ایرانی بردیگراقوام جهان محرك اصلی نویسندگان وشاعران در جمع ونظم روایات ملی بود اما بانفوذترکان ورواج بازار تعصب مذهبی این فکررا مجال رواج وتوسعه نماند زیرا بر اثر تعصب شدید دینی و همچنین درنتیجهٔ تأثیر علمی ونفوذ ادبی قوم عرب، نژادعرب وزبان وتمدن ودین او روی زبانهٔ افواه و السنه ومدنیت ها ومذاهب گردید ویا اقلاتفاوت میان ایرانیان واعراب برافتد وایرانیان در روح خود قرابت و نزدیکی و ودادی با عربان احساس کردند. اینست که دراین قرون مظلم سرمشقهای زندگی وتمدن ومعاملات ایران تازیان بوده‌اند نه اسلاف ایرانی

ایشان و امثال و اسمار و حکایات تازی جای اسمار و احادیث و روایات ایرانی را گرفت و دیگر کسی را سودای نظم آن داستانها در سر نیامد.

۳ - با نفوذ و تسلط ترکان، آشوب و غوغای غلامان نوخاستهٔ ترک نژاد و مردمی عاری از تربیت و فارغ از افتخارات نژادی و متکی بزور و مردم کشی و غارتگری و چپاول در ایران آغاز شد. جز چندسال از تسلط غزنویان و سلجوقیان در ایرانی که ترکان بر آن فرمانروایی داشتند غیر از جنگ و آزار و قتل و غارت و حرق و نهب چیزی نبود. بلای چنگیز و فرستادگان حکومت مغولی در ایران و غوغای بعد از حکومت ابوسعید بهادر و خونریزیهای تیمور و نزاعها و جدالهای اخلاف این مرد خونخوار و سیاست مذهبی صفویه و اوضاع بعد از تسلط و آشوب افاغنه نیز بتمامی مکمل فساد و تباهی نفوذ غلامان ترک و قبایل ترک نژاد ماوراء جیحون گشت و با تواتر همین وقایع شومست که ملت ایران بدرکات انحطاط و فترت فرو افتاد و سوابق درخشندهٔ خویش را در مدنیت و سیاست فراموش کرد و زبان مادری وی نیز بسستی و کژی و بی‌مایگی گرایید. پیداست در چنین حالی توجه بمفاخر نژادی و نظم روایات و احادیث پهلوانی و حماسهٔ ملی امری محال است و بهمین سبب هم از آغاز قرن ششم فترت و انحطاطی سخت در امر حماسه‌سرایی ایجاد شد و جز چند اثر معدود و بی‌اهمیت از حماسهٔ ملی که در قرن هفتم و هشتم اتفاق پدید آمد دیگر از حماسهٔ ملی اثری مشهود نیفتاد.

۴ - با نفوذ اعراب و تسلط پیاپی ترکان و غارتها و کشتارهایی در این که در ایران صورت گرفت و بلایایی که بر مردم این کشور رسید و اختلاطی عجیب میان نژادهای مختلف (ترک - تازی - ایرانی) پدید آمد، تعصب نژادی و مفاخرت بنیاکان از ایران برافتاد زیرا تعالیم اسلامی باقبول این معنی سازشی ندارد و سیاست ترکان غاصب نیز بجای توجه بنژاد و امر نژادی بمذهب و تعصب و خشکی در آن متوجه بود، و چون از مفهوم ملیت اثری نباشد از نتایج آن که توجه به حماسه‌های ملی [illegible] نخواهد بود.

۵ - با توجه شدیدی که در قرن چهارم و پنجم بنظم داستانهای پهلوانی شد

قسمت اعظم و نزدیك بتمام داستانهای پهلوانی ایران بنظم در آمد و از آنها چندین منظومهٔ بزرگ ترتیب یافت واز آن میان تنها چند داستان باقی ماند که بعضی را در قرن هفتم وهشتم بنظم سره و ناسرهٔ فارسی در آوردند و ما بقی بدست ذهول وفراموشی سپرده شد.

۶- با نفوذ دین اسلام و آیین و آداب و عادات اعراب در روح و نهاد ایرانیان جای پهلوانان ملی را بزرگان وقهرمانان دینی گرفتند و بعضی ازشاعران بجای آنکه داستان دلیران ایران را موضوع منظومهای خودسازند باعمال تاریخی یا ساختگی این بزرگان دینی توجه کردند و منظومه‌هایی ببحر متقارب بتقلید از داستانهای حماسی ایران اما نه‌بدان زیبایی و دلپذیری پدید آوردند.

۷- چون دور بنوخاستگان خود پسند ترك وامرایی از امثال ایشان رسید بهترین وسیلهٔ تبلیغ مجد و عظمت خویش را در تشویق شعرا بسرودن قصائد و مثنویهایی در وصف وبیان مناقب ومحاسن وجهانگشایی وجهانداری خود دانستند و این کار نخست از محمود غزنوی با شدتی بی‌مانند آغاز شد ودر تاریخ ادبیات ایران بوضعی نابهنجار ادامه یافت چندانکه چون مغولان وتیموریان باتیغ‌های آختهٔ بیدریغ بایران تاختند بعضی از شاعران زبان بمدح واطرای آنان گشودند وظفرنامه‌ها وشه‌نامه‌هایی در باب آنان پدید آوردند و نتیجهٔ کار چنین شد که از قرن ششم تا دورهٔ حاضر منظومهایی ببحر متقارب وبشکل منظومهای حماسی درباب شاهان وحتی بعضی از امرای کوچك وبی‌مقدار ترتیب یافت وعجیب‌تر آنکه کسانی پدید آمدند که درباب سلاطین ممالك اروپایی هم منظومهایی ببحر متقارب ساختند.

از مطالعهٔ این مقدمات هفتگانه میتوان خلاصه‌یی بنحو ذیل ترتیب داد:

درقرن چهارم وپنجم قسمت اعظم داستانهای حماسی ایرانیان بنظم فارسی درآمد و تنها چند داستان برجای ماند که بعضی از آنها بعد از قرن ششم منظوم شد ودیگر از داستانهای ملی ایران چیزی بنظم درنیامد، اما در قبال انحطاط وفنای حماسهٔ ملی دونوع تازه‌از حماسه در ایران معمول و متداول شد: یکی حماسه های تاریخی یعنی منظومهای حماسی که‌در باب رجال تاریخی ترتیب یافت ونخستین آنها اسکندرنامهٔ

نظامی است و آخرین آنها شهنشاه‌نامهٔ صبا - دیگر حماسه‌های دینی یعنی منظومه‌هایی که در باب سرگذشت تاریخی یا داستانی رجال و پهلوانان دین اسلام ساخته و پرداخته شد مانند: خاورنامه (یا خاوران‌نامه) و صاحبقران‌نامه و خداوند نامه و حملهٔ حیدری و نظایر اینها.

ما درباب هریك از این انواع سه گانهٔ مذکور یعنی حماسه‌های ملی و تاریخی و دینی در فصلی مفرد سخن میگوییم.

فصل دوم

حماسه های ملی

۱ ـ شاهنامهٔ مسعودی مروزی

نخستین کسی که روایات حماسی ایرانیان را بنظم فارسی کشید شاعریست بنام مسعودی مروزی. از شاهنامهٔ منظوم او اطلاع زیادی در دست نیست، در کتاب البدء والتأریخ تألیف مطهر بن طاهر المقدسی که از کتب معتبر تاریخ و مؤلف بسال ۳۵۵ هجریست دو بار از این منظومه یاد شده است یکی در پادشاهی گیومرث بدین عبارت: «وقد قال المسعودی فی قصیدته المحبرة بالفارسیة:

نخستین کیومرث آمذ بشاهی   گرفتش بگیتی درون پیش گاهی[۱]

جو سی سال بگیتی باذشا بوذ   کی فرمانش بهر جایی روا بوذ

وانما ذکرت هذه الابیات لانی رأیت الفرس یعظمون هذه الابیات والقصیدة و یصورونها و یرونها کتاریخ لهم» ۲

یکجای دیگر در پایان سلطنت پادشاهان ساسانی گوید: «وانقضی امر ملوك الفرس و اظهر الله دینه وانجز وعده . . . ویقول المسعودی فی آخر قصیدته بالفارسیة:

سپری شد نشان خسروانا   چو کام خویش راندند در جهانا»۳

۱ـ این بیت را پس از نگاشتن کلمهٔ کیومرث بشکل «گیّومرث» که بنظر من اقرب باصل تلفظ قدیم آن (گیومرتن Gayomaretan) است وتصحیح تقریبی مصراع دوم، اصلا چنین باید پنداشت:

نخستین گیّومرث آمد بشاهی   بگیتی در گرفتش پیش گاهی

۲ـ البدء والتأریخ چاپ Huart ج ۳ ص ۱۳۸ .

۳ـ ایضاً کتاب البدء والتأریخ ج ۳ ص ۱۷۳ .

چنانکه از سخنان منقول مطهر بن طاهر دریافته‌ایم این قصیده (یعنی منظومه) فارسی منظومه‌یی مزین (محبر) و ممتاز و نزد ایرانیان محترم و عزیز بود زیرا آنرا بمنزلهٔ تاریخ ملی خویش تصور میکردند و بنابر عادت ایرانیان که در شاهنامه ها تصاویری از مجالس رزم و پهلوانان و شاهان ترسیم مینمودند [1]، نسخ شاهنامهٔ مسعودی مروزی هم دارای تصاویری بود.

این منظومه چنانکه از ابیات منقول فوق برمیآید مثنوی بزرگی ببحر هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) بود و شاید گاه ابیات هزج مسدس مقصور (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) هم چنانکه عادت است، در آن وجود می‌یافت. تاریخ نظم شاهنامهٔ مسعودی مروزی را محققا از اوایل قرن چهارم فروتر نمیتوان آورد زیرا:

۱ـ کتاب البدء والتاریخ درسال ۳۵۵ تألیف شد وچون نام شاهنامهٔ مسعودی در آن آمده است باید شاهنامهٔ مذکور را متعلق بپیش از منتصف قرن چهارم دانست.

۲ـ شاهنامهٔ مسعودی مروزی چنانکه مطهر بن طاهر گفته در نیمهٔ دوم قرن چهارم کتابی مشهور بود و ایرانیان آنرا بزرگ میداشتند و تصاویری بر آن میافزودند و بمنزلهٔ [illegible] برای خود می‌پنداشتند. باتوجه بصعوبت انتشار و شهرت یک کتاب در روزگاران قدیم باید چنین پنداشت که برای شهرت شاهنامهٔ مسعودی (چنانکه یک مرد غریب که از دیار

۱ــ دردو بیت ذیل از ابوالحسن منجیك ترمذی اشارتی باین عادت دیده میشود:

بشاهنامه برارهیئت تونقش کنند | زشاهنامه بمیدان رود بجنك فراز
ز هیبت توعدو نقش شاهنامه شود | کزو نه مرد بکار آید و نه اسب و نه ساز

در مجمل التواریخ هم اشاره‌یی بدین منوال می یابیم در باب بهرام گور: «و حدیث شکارگاه و کنیزك و تیر انداختن بر آهو، آنك برصورتها نگارند، چنان گویند که درآن تاریخ بودست که بزمین عرب بوده پیش منذر» (ص ۷۰)

وازاین بیت فردوسی نقش کردن تصاویر شاهنامه بر درودیوار خانها مشهودست:

بر ایوانها نقش بیژن هنوز | بزندان افراسیاب اندر است

درمقدمهٔ قدیم شاهنامه نیز از عادت ایرانیان به افزودن تصاویر بر کتب قصص و داستان سخن رفته است آنجا که ازکلیله و دمنهٔ منظوم رودکی سخن میگوید: «. . . واین نامه ازو یادگاری بماند، پس چینیان تصاویر اندر افزودند تا هرکسی را خوش آید دیدن و خواندن آن» (بیست مقالهٔ قزوینی جزء ۲ ص ۲۳) علاوه بر این نقش شاهان بر روی قالی ها و ظروف نیز تصویر میشد.

بعید آمده از آن آگهی یابد) اقلا چهل وپنجاه سال وقت لازم است وبنابراین شاهنامهٔ مسعودی باید درحدود ۳۰۰ هجری ویا اندکی بیشتر و کمتر سروده شده باشد وبدین ترتیب منظومهٔ مسعودی جزءِ اشعار قدیم و کهن فارسی است که نمونه‌یی از آن در دست داریم.

۳ ـ خشونت بعضی از الفاظ وعدم انسجام ولطافتی که دربرخی از کلمات ابیات سه گانهٔ آن می‌بینیم دلیل روشنی است بر کهنگی این منظومه. فی‌المثل در مصراع اول از بیت اول گیومرث را باید با تشدید خواند تا وزن درست وروان باشد ویا کاف گیومرث را بیش از اندازهٔ معمول کشید تاجای دو حرف اول از مفاعیلن را بگیرد واین از خصائص اشعار کهنهٔ فارسی است چنانکه در ابیات محمدبن وصیف سجزی ومحمدبن مخلد[1] می‌بینیم ونیز همین کیفیت در کلمهٔ سپری از مصراع اول بیت آخر ملاحظه میشود استعمال «راندند درجهانا» یعنی حذف دال درراندند (= راندن در) ویا حذف دال در (=راندند) ونظایر این احوال نیز اغلب خاص اشعار کهن واولی فارسی است ودر دیگر اشعار اولی فارسی مانند اشعاری که شعرای دربار یعقوب بن لیث صفاری ساخته‌اند دیده میشود.

باتوجه بدین کلمات ونوع استعمال آنها واشکال کار شاعر در تطبیق کامل کلمات فارسی با اوزان عروضی باید قبول کرد که این اشعار بسیار کهنه وحتی کهنه تر از اشعار شعرای دربار نصربن احمد سامانی وبدین طریق متعلق باواخر قرن سوم است.

مسعودی مروزی صاحب این شاهنامهٔ منظوم را چنانکه می‌باید نمیشناسم واز زندگی او اطلاعی ندارم. اما شهرت او وشهنامهٔ وی درقرن چهارم از زمان تألیف البدء و

---

۱ — مانند:

ای امیری که امیران جهان خاص وعام — بنده وچاکر ومولای وسگ‌بند وغلام
هر که نبود او بدل متهم — بر اثر دعوت تو کرد نعم
عمر ز عمار بدان شد بری — کاوی خلاف آورد تا لاجرم...
معجز پیغمبر مکی توی — بکنش و بمنش و بگوشت

۲ — تاریخ سیستان ۲۸٦—۲۸۷.

از حد هند تا بحد چین و ترك — از حد زنك تا بحد روم وگس
ناس شدند نسناس آنکه همه — واز(ط: وآن) همه نسناس گشتند ناس

والتأریخ)وحتی دراوایل قرن پنجم زیاد بود ونام اورا دراین قرن اخیردریکی ازمآخذ معتبریعنی غرراخبارملوك‌الفرس ثعالبی (که تألیفش پیش ازسال ۴۱۲ صورت گرفت) می‌بینیم . ثعالبی درشرح سلطنت‌طهمورث گوید:«وزعم المسعودی فی مزدوجته بالفارسیة انّ طهمورث بنی قهندزمرو » [1] ودر شرح سلطنت بهمن پسراسفندیار و لشکر کشی بسیستان وجنگ بازال گوید : «فعفاعنه (یعنی زال) وامر بردّه الی منزله والا فراج له عن مسکة من ماله و ذکر المسعودیّ المروزیّ فی مزدوجته الفارسیة انه قتله ولم یبق علی احد من ذویه » [2] .

ذکرمسعودی با این همه سادگی مانند مردی مشهورکه نامش زبانزد همگان باشد دلیل برشهرت این مرد و شاهنامهٔ او در قرن پنجم‌است. بنا براین هنگامی که دقیقی وفردوسی بنظم شاهنامهٔ ابومنصوری دست زده بودند شاهنامهٔ مسعودی شهرت و اعتباری داشت و ازمقایسهٔ داستان بخشودن زال چنانکه در شاهنامهٔ فردوسی آمده و کشتن اوچنانکه درشاهنامهٔ مسعودی یافته میشدبه‌مغایرت‌روایت‌مسعودی بنویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری دربعض موارد پی‌میبریم .

۲ - گشتاسپنامهٔ دقیقی

«گشتاسپنامه » نامیست که ما بهزاربیت ازداستان گشتاسپ وجنگهای مذهبی او باارجاسپ داده‌ایم (باآنکه این هزاربیت جزئی ازشاهنامه‌نیست که فردوسی بعدها پس‌آنراکامل کرد) . مراد ما ازاین تسمیه بدست‌آوردن‌آزادی بیشتریست در بحثی که اکنون پیش میگیریم [3] .

ابومنصورمحمدبن‌احمد دقیقی بلخی‌ازایرانیان زردشتی‌مذهب وازشعرای بزرگ عهد سامانیست که در اواسط نیمهٔ اول قرن چهارم هجری (یعنی میان سالهای ۳۰۰ و ۳۵۰ وظاهراً درحدود ۳۲۰ الی ۳۳۰ هجری) بدنیا آمد . وی ازمداحان امرای آل محتاج بود ودرخدمت امیرفخرالدوله‌ابوالمظفراحمدبن محمد چغانی [illegible]

۱- غرر اخبار ملوك‌الفرس چاپ پاریس ص ۱۰ . ۲ - ایضاً ص ۳۸۸ .

۳- نام منظومهٔ ایاتکار زریران را نیزگاه « شاهنامهٔ گشتاسپ » ضبط کرده‌اند .

میشود واز پادشاهان سامانی هم منصور بن نوح سامانی (٣٥٠ ـ ٣٦٥ هجری) و پسرش نوح (٣٦٥ ـ ٣٨٧) را مدح گفته و بنابر روایات متقدمان بامر نوح بن منصور بنظم شاهنامه قیام کرد و هزار بیت و بقول حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده ٣٠٠٠ بیت ویا بقول محمد عوفی بیست هزار بیت از آنرا درظهور زردشت وداستان جنگ گشتسب وارجاسپ بنظم آورد ولی ناگهان بدست غلام خود کشته شد وشاهنامهٔ او ناتمام ماند.

ازاشعار او هزار بیت درشاهنامه (سلطنت گشتسب) وبعضی قصاید ومقطعات وغزل وابیات پراگنده درتذکره‌ها و کتب لغت و کتب ادب (ترجمان البلاغه. حدائق السحر. المعجم فی معاییر اشعار العجم) ذکر شده است . دقت خیال واستادی و مهارت او ازهمین ابیات پراگنده بخوبی ثابت میشود .

قتل دقیقی پیش از سال ٣٧٠ وبعد از سال ٣٦٥ هجری اتفاق افتاده است زیرا در آغاز سلطنت نوح بن منصور (جلوس ٣٦٥) که بامر او شروع بنظم شاهنامه کرد ، درقید حیات بود وپیش از آنکه فردوسی بنظم شاهنامه شروع کند (حدود سال ٣٧٠) درگذشت وظاهرا حادثهٔ قتل او درحدود سال ٣٦٨ یا ٣٦٩ روی داد . بعقیدهٔ ژول مول این واقعه در سال ٣٦٠ اتفاق افتاد و این در صورتیست که اولا نظم گشتسبنامه بامر منصور بن نوح (٣٥٠ ـ ٣٦٥) صورت گرفته باشد وثانیا تاریخ نظم شاهنامه را بپیش از سال ٣٧٠ بالا بریم.[1]

فردوسی دنبال داستان گردآوردن شاهنامهٔ ابومنصوری گوید :

چو ازدفتر این داستانها بسی / همیخواند خواننده برهر کسی
جهان دل نهاده براین داستان / همان بخردان وهمان راستان
جوانی بیامد گشاده زبان / سخن گفتن خوب وطبع روان
بنظم آرم این نامه را گفت من / ازو شادمان شد دل انجمن

١ـ برای کسب اطلاع کامل از احوال دقیقی بغیر از تذکره های متداول رجوع کنید بـه : مجلهٔ کاوه ، شرح احوال دقیقی شمارهٔ ٤ ـ ٥ بقلم محصل (آقای تقی‌زاده) وحماسهٔ ملی ایران تألیف نلدکه چاپ دوم ص١٩-٢٣ ومقدمهٔ شاهنامهٔ ژول مول و [illegible] Browne : A Literary History of Persia وسخن وسخنوران تألیف آقای بدیع‌الزمان فروزانفر ج ١ .

جوانیش را خوی بد یار بود همه ساله تا بُد بپیکار بود
براو تاختن کرد ناگاه مرگ نهادش بسر بر یکی تیره ترگ
بدان خوی بد جان شیرین بداد نبود از جهان دلش یکروز شاد
یکایك ازو بخت برگشته شد بدست یکی بنده بر کشته شد
ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار بگفت و سر آمد براو روزگار
برفت او و این نامه ناگفته ماند چنان بخت بیدار او خفته ماند

و باز در آغاز داستان گشتاسپ و ارجاسپ در حکایت خواب خویش از قول دقیقی گفته است:

بدین نامه ار چند بشتافتی کنون هرچه جستی همه یافتی
از این باره من پیش گفتم سخن اگر باز یابی بخیلی مکن
ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار بگفتم سر آمد مرا روزگار

و در پایان گفتار دقیقی پس از نقل هزار بیت او چنین آورده است:

دقیقی رسانید اینجا سخن زمانه برآورد عمرش ببن
ربودش روان از سرای سپنج از آن پس که بنمود بسیار رنج
بگیتی نماندست ازو یادگار مگر این سخنهای نا پایدار
نماندی که بردی بسر نامه را براندی براو سر بسر خامه را
. . . .
یکی نامه دیدم پراز داستان سخنهای آن برمنش راستان
فسانه کهن بود و منثور بود طبایع ز پیوند او دور بود
نبردی بپیوند او کس گمان پر اندیشه گشت این دل شادمان
گذشته براو سالیان دوهزار گر ایدونکه برتر نیاید شمار
گرفتم بگوینده بر آفرین که پیوند را راه داد اندرین
اگر چه نپیوست جز اندکی ز بزم و زرزم از هزاران یکی
هم او بود گوینده را راهبر که شاهی نشانید بر گاه بر
ستایندهٔ شهریاران بدی بمدح افسر نامداران بدی
بنقل اندرون سست گشتش سخن از او نو نشد روزگار کهن
من این نامه فرخ گرفتم بفال همی رنج بردم در او ماه و سال

ابیات استاد طوس ناطق است براینکه :

شاهنامهٔ ابومنصور محمدبن بن عبدالرزاق پس ازنگارش وتألیف بزودی شهرت یافت وجهانی دل بر آن نهاد وفکرنظم آن درمیان مردم پدیدآمد (زیرا این امرمحقق است که شاهنامهٔ ابومنصور ازلحاظ اشتمال برتاریخ جامع ایران قدیم وازحیث صحت روایات کاملترین شاهنامدها بود) وتنها دقیقی توانست مدعی این کاربزرگ شود اما در جوانی بدست بندهٔ خود کشته شد وتنها هزاربیت ازداستان گشتاسپ وارجاسب رابنظم درآورد ونتوانست این نامهٔ بزرگ‌را بپایان برد اما بااین‌کارخود سرمشق فردوسی گشت واورا برآن داشت که آن افسانهٔ کهن ومنثور را که طبایع ازپیوند آن دوربود و کسی گمان وامید پیوند (پیوستن = بشعرآوردن) آنرا نداشت بنظم‌آرد. اگرچه دقیقی ازمداحان بزرگ شهریاران ودرمدیحه سرایی‌صاحب‌طبعی بلند ومهارتی‌فراوان بود اما سخنهای‌اودرنقل این داستان ازنثربنظم‌سست گشت ونیروی‌آن نیافت که‌روز گارکهن را نو کند واهل زمان را برآن فریفته سازد.

ازداستان رؤیای فردوسی وآوردن هزاربیت دقیقی درشاهنامه همه‌آگهی‌دارند وتکرارآنرادراینجا ضرورتی‌نیست. هزاربیت دقیقی که فردوسی درشاهنامهٔ خودآورده است بااین بیت‌آغازمیشود :

چو گشتاسپ‌رادادلهراسپ تخت　　　　فرود آمداز تخت وبربست‌رخت

وبدین بیت ختام می‌پذیرد :

بآواز خسرو نهادنـد گوش　　　　سپردنداورا همه گوش‌وهوش

و بعبارت دیگر رشتهٔ مطالب دقیقی درهمینجا یکباره قطع میشود وقطع شدن عبارت بنحویست که وقوع حادثه‌یی نامترقب را برای شاعرمیرساند. تنها همت و جوانمردی استاد بزرگ طوس توانست این منظومهٔ ابتررا محفوظ وازدستبرد زمانه ایمن دارد.

مطالب این منظومه چنانکه در گفتار دوم هنگام بحث درباب منظومهٔ ایادگار زریران دیده‌ایم جزدربعض موارد جزئی وبی‌اهمیت کاملا منطبق برآن کتاب حماسی کهن‌است. امااین‌نزدیکی وانطباق را نباید بهیچ روی دلیل آن دانست که‌دقیقی‌سخن

خود را مستقیماً از کتاب یادگار زریر نقل کرده باشد بلکه بنابر آنچه در گفتار مذکور ثابت کرده‌ام براثر بعضی اختلافات جزئی خاصه دراسامی و نیز اختلاف کلی روایت در داستان قتل بیدرفش جادو ونظایر اینها ثابت میشود که داستان یادگار زریر چند بار دست بدست گشته و تغییراتی یافته وآنگاه بدقیقی رسیده است و بعبارت دیگر متنی که دقیقی در دست داشت غیرازمتن اصلی «ایاتکار زریران» و بفحوای کلام فردوسی شاهنامهٔ ابومنصوری بوده است واین زیاده ونقصان داستان واختلاف آن بامتن قدیمی واصلی ازراویان و نویسندگان این شاهنامه است. نظیراین حالت هم درداستان اردشیر مشاهده میشود و در فصل خاص کارنامهٔ اردشیر بابکان گفته‌ایم که فردوسی نیز متن اصلی را در اختیار نداشت بلکه از آنچه درشاهنامهٔ ابومنصوری آمده و علی الظاهر بامتن پهلوی کارنامهٔ اردشیر بابکان مغایرتی داشته استفاده کرده است.

سبك دقیقی در انشاءِ مضامین حماسی از سبکهای عالی شعر پارسی است امامیان آن وسبك شاعری فردوسی تفاوتی عظیم دیده میشود. برخی چنین میپندارند که فردوسی درنقد اشعار دقیقی و گفتن این بیت:

بنقل اندرون سست گشتش سخن   از و نو نشد روزگار کهن

سخنانی دوراز انصاف گفته است اما حقیقت امر چنین نیست. دقیقی با آنکه درقصیده وغزل استاد است درساختن گشتاسپنامه از عهدهٔ اظهار کمال مهارت خویش برنیامده است. مهمترین سبب وعلت این امر متابعت سخت دقیقی است ازمتن اصلی کتابی که در برابر خود داشت. فردوسی نیز چنانکه میدانیم ازمتنی استفاده میکرد ومیکوشید که از زیاده ونقصان مطلب برکنار ماند اما درالفاظ تا آنجا که امکان داشت دست میبرد و آنها را بنحوی که درشاعری بکار آید ومایهٔ سستی نظم نشود پس وپیش وکم وزیاد میکرد و [illegible] کلماتی بهتر انتخاب مینمود وحتی درتوصیف مناظر ومیادین جنگ و [illegible] بدینها ماند ازاستادی ومهارت ونیروی عالی تخیل خویش استفاده میبرد، اما دقیقی [illegible] گونه دخالتی را درمتن روا نمیدانست وعلی الظاهر عین عبارات وجمل را [illegible] زیاده ونقصانی در آنها بکار بر دنقل مینمود و بهمین سبب مجالس رزم و بزم ومکالمات [illegible]

ووصف او بنهایت کوتاهست و اغلب با یك تا سه چهار بیت تمام میشود . در بیت ذیل سرعت دقیقی در تمام کردن مطلب پیروی کامل اورا از متن منثور بخوبی میرساند :

در گنج بگشاد و روزی بداد — بزد نای رویین بنه بر نهاد

وباز این حقیقت در وصف میدان جنگ ارجاسپ و گشتاسپ ورفتن چندتن از دلیران گشتاسپی و کشته شدن بعضی از آنان بسرعت از پس یکدیگر وشتابی که دقیقی در وصف این جنگها و کشتن و کشته شدن بکار میبرد ببهترین صورتی آشکار است و در برخی از قسمتهای گشتاسپنامه پیروی دقیقی از متن منثور چنان مشهود است که با نقل آنها بنثر میتوان امیدوار بود قسمتی از شاهنامهٔ ابومنصوری زنده شده است وهمین دقت و خشکی دقیقی در نقل الفاظ از نثر بنظم بدون استفاده از حقوقی که شاعر در اینگونه موارد دارد باعث شده است که کلام وی تا درجه‌یی سست جلوه کند ولی واقعاً سست ونارسا نیست .

فردوسی هنگام فراغ از حال یك پهلوان یا هنگام مرگ وقتل پادشاه ونظایر این احوال با آوردن مضامین گوناگون خواننده را بنکاتی فلسفی و اخلاقی آگاه میسازد اما دقیقی از اظهار این استادی محروم و بر کنار است . در چند بیت راجع به یکی از میادین جنگ پس از قتل سه پهلوان سه بار یك مضمون تقریبا با یك عده کلمات تکرار شده است بدین صورت :

دریغ آن نکوروی تابان چو ماه — که بازش ندید آن خردمند شاه
دریغ آن نبرده گرانمایه گرد — که نادیده باز آن پدررا بمرد
دریغ آن شه پرورسده بناز — شده روی او باب نادیده باز

شتاب دقیقی در توصیف میدان جنگ و مقتلهٔ مبارزان در این جنگ نخستین که گفته‌ایم تا درجه‌ییست که خواننده تصور می کند تمام جنگ در یك روز وچند ساعت معدود صورت گرفته است در صورتیکه در اواسط کار درمییابد که هنگام جنگ زریر دو هفته گذشته بود :

دوهفته بر آمد براین بر درنگ — نبینم همی روی فرجام جنگ

این امر نتیجهٔ آنست که دقیقی متن شاهنامه را برابر خود نهاده و بی‌تصرف زیاد عین مطالب آنرا نقل کرده است وهمین دقت در نقل باعث شد که بسیاری از تعبیرات زبان پهلوی که گویا اثر خامهٔ موبدان و دهقانان زردشتی مذهبی بود که شاهنامهٔ ابومنصور را مینگاشتند در شاهنامهٔ اوراه یابد. استعمال کلمهٔ پهلوی « پُس » (پسر) در دو بیت ذیل مؤید مدعای ماست:

بیامد نخست آن سوار هژیر   پُس شهریار جهان اردشیر
بیامد پس او گزیده سوار   پُس شهریارِ جهان نیوزار

وهمچنین است استعمال الف ونون نسبت پهلوی در بیت ذیل:

کجا باشد آن جادوی خویش کام   کجا نامخواست هزارانش نام

و آوردن اضافهٔ مقلوب پهلوی واستعمال خدای (در زبان پهلوی بمعنی شاه) در این سه بیت:

همی کَفتشان هر سویی زیر پای   سپهدار ایران و گردان خدای...
مگر شاه ارجاسپ توران خدای   که دیوان بدندی بپیشش بپای...
چو سالار چین دید نستور را   کیان تخمه و پهلوان پور را

و استعمال شهر[1] بمعنی کشور در این بیت:

چو از شهر توران ببلخ آمدند   بدرگاه او بر پیاده شدند

بر اثر متابعت کامل دقیقی از متن شاهنامهٔ ابومنصوری بسیاری از ابیات او را عیناً همانند ترکیبات وجمل ایاتکار زریران (که در نگارش داستان گشتاسب وارجاسب از آن استفاده شده بود) می‌بینیم[1] با آنکه یادگار زریران تا دقیقی بچند دست گشته ودرشاهنامهٔ ابومنصوری جای گرفته بود.

در کلام دقیقی تنوعی که در خور یك منظومهٔ حماسی است مشاهده نمیشود. اغلب پهلوانان بیك نحو وصف میشوند وتکرار بعضی از کلمات و ترکیبات بحدی زیاد است که بذهن میزند. ممکن است تصور شود که این تکرارها از نوع تکرارهای [illegible] ایران و خالی ازعیب واشکالیست که معمولاً در نثر ونظم عهد ساسانی و اوایل عهد غزنوی دیده

---

۱ رجوع کنید بگفتار دوم همین کتاب.

میشود ولی سخن در آنست که شاعر در توصیف موضوع واحدی نتوانسته است از راههای گونا گون که در پیش داشت استفاده کند و حال آنکه فردوسی توانست از این اختیارات شاعری بهره بر گیرد و ما را بتوصیفهای مختلف سر گرم سازد.

مجالس رزم دقیقی بسیار معمولی و ساده و دور از مهارت شاعر در توصیف است (البته در مقام قیاس با فردوسی) و شرح قابل توجه و گیرنده در مجالس رزم او کمتر مشهود است.

بهترین ابیات گشتاسپنامه در خطابهٔ گشتاسپ دیده میشود. شاعر در اینجا نهایت ایجاز فصیح را بکار برده است. در باب ظهور زردشت نیز سخنان دقیقی از لطف وزیبایی دور نیست و بهرحال باصرف نظر از برخی نقائص، گشتاسپنامهٔ دقیقی را باید یکی از بدایع آثار حماسی ایران دانست خاصه که این شاعر استاد توانست با انتخاب بهترین اوزان شعر فارسی برای مضامین حماسی و نشان دادن راه نظم روایات ملی بتفصیل و از روی روایات مکتوب پیشقدم فردوسی درکار بزرگ او شود. دقیقی پس از فردوسی واسدی از بزرگترین حماسه سرایان ایرانست وقدرتی که او در تجسم میادین قتال و بیان اعمال پهلوانان بکار برده درحد خود شایان تحسین و اعجابست.

یکی از وجوه اهمیت گشتاسپنامهٔ دقیقی کثرت تراکیب فارسی است که در آن می بینیم. این منظومهٔ کوچك که عدد ابیات آن به نزدیك هزار میرسد مشحونست بتر کیبات بدیع فارسی که برخی از آنها تا آن روزگار سابقه نداشت، علاوه بر این دقیقی توانست با نقل بعضی از تراکیب پهلوی بشعر فارسی رابطهٔ میان شعر دری وزبان پهلوی را تا درجه یی محفوظ دارد و عین این کیفیت را باقوت و اهمیت بیشتری در ویس ورامین فخرالدین اسعد گرگانی که درنیمهٔ اول قرم پنجم هجری بعهدطغرل سلجوقی میزیست، می توان ملاحظه کرد.

دقیقی جز دربعضی موارد که گفته ایم شاعری خوش لهجه وشیرین سخن وفصیح و چابك دست است واز اینروی باید او را درشمار استادان بزرگ زبان وشعرفارسی درآورد.

تاریخ شروع نظم گشتاسپنامه درست معلوم نیست ولی مسلماً بعد از سال ۳۶۵

یعنی درحدود ۳۶۶ و ۳۶۷ است . زیرا چنانکه میدانیم نوح بن منصور درسال ۳۶۵ بسلطنت نشست ودقیقی در آغاز عهد او بنظم شاهنامه شروع کرد وپس از نظم هزار بیت در حدود سالهای ۳۶۸ و ۳۶۹ کشته شد .

۲ - شاهنامهٔ فردوسی

بزرگترین منظومهٔ حماسی و تاریخی ایران شاهنامهٔ فردوسی است که در شمار عظیمترین وزیبا ترین آثار حماسی ملل عالم است .

در شرح احوال فردوسی بنابر روشی که در این کتاب پیش گرفته‌ام از اطناب و اسهاب معذورم زیرا قصد من بیان احوال شاعران نیست بلکه تحقیق در آثار حماسی آنست و اگر از احوال شاعری سخن گویم تنها از آنجهت است که خواننده را از احوال او مختصر معرفتی حاصل شود . علاوه براین از مراجعی که در باب شرح حال فردوسی نشان میدهم درخواهید یافت که جز آنچه در اینجا خواهم نوشت تحقیقات دیگری درشرح احوال این آزاده مرد ایرانی از عقول فحول صادر شده است . بهر حال سخن خود را در باب شاهنامه با اشارت مختصری بزندگی فردوسی آغاز میکنم وآنگاه نظری اجمالی بکیفیت نظم شاهنامه و سابقهٔ او می افکنم و بعض سخنان [illegible] درخور موضوع کار منست [illegible] مباحث بعضی از نکات لازم را درباب احوال استاد طوس روشن و آشکار میسازم :

استاد ابوالقاسم منصور (حسن؟ احمد؟) بن حسن (احمد؟ علی؟ اسحق؟) بن (شرفشاه؟)[1]

۱ - چنانکه ملاحظه میکنید نام ونسب فردوسی کاملا مشکوك و نامعلوم است و جز در باب کنیه و تخلص نمیتوان نظر قاطعی اظهار کرد و اسم و نسبی که ما در متن انتخاب کرده ایم یعنی منصوربن حسن ترجیحی است که در ترجمهٔ البنداری که در سال ۶۲۰ صورت گرفته آمده است و نام جد فردوسی را دولتشاه سمرقندی شرفشاه یادکرده . اما در باب کنیه (ابوالقاسم) و شهرت شاعر بفردوسی تردیدی نیست و او خود شهرت خویش را در شاهنامه چند بار بهمین صورت یاد کرده است

مشهور بفردوسی شاعر بزرگ و مفلق قرن چهارم و پنجم هجریست که در حدود سال ۳۲۹[1]

۱ — سال تولد استاد بدرستی معلوم نیست و اگر بخواهیم از روی تاریخ ختم شاهنامه و مقایسهٔ آن با سن فردوسی مطلب را روشن کنیم دچار مشکلات عظیم خواهیم گشت مثلا فردوسی از ۵۸ سالگی خود تا نزدیکی عمرخویش را به هشتاد درشاهنامه وهجونامه نشان میدهد دراین ابیات که می بینیم :

چو سال اندر آمد بهفتاد و یک ‌ ‌ همی زیر شعر اندر آمد فلك

کنون عمر نزدیك هشتاد شد ‌ ‌ امیدم بیکبار بر باد شد

و در بعضی از نسخ نیز اشارهٔ صریح به هفتاد و شش سالگی وی شده که شاید مراد از نزدیکی عمر به هشتاد اشاره بهمین سال باشد :

کنون سالم آمد بهفتاد و شش ‌ ‌ غنوده همی چشم میشار فش

و اگر این بیت راکه در نسخ دیگر موجود نیست اصلی بدانیم وسال ختم شاهنامه را چنانکه خواهیم دید ۴۰۱ یا ۴۰۲ بشماریم تولد فردوسی در سال ۳۲۵ یا ۳۲۶ اتفاق افتاده است و استاد نئودور نلدکه ، که تصورمی کند فردوسی در اواخرکار شاهنامه ۷۶ یا۷۷سال داشت تولد او را با تصوراینکه شاهنامه درسال۴۰۰ تمام شده باشد در سال ۳۲۳ یا۳۲۴فرض کرده است (حماسهٔ ملی‌چاپ دوم‌ص۲۵) .

اما اگر اساس حکم خود را مبتنی برنسخ معمول شاهنامه‌کنیم ذهن ما درباب سال تولد فردوسی بیشتر بسال۳۲۹متوجه میگردد وحدود سال۳۲۹یا۳۳۰را میتوانیم بتحقیق سال تولد فردوسی‌بشماریم زیرا قرائن‌ذیل‌ما را بقبول این فرض راهبری می کند :

الف — فردوسی در سال ۳۸۷ یعنی سال جلوس سلطان محمود بجای پدر پنجاه و هشت ساله بود بحکم ابیات ذیل از شاهنامه :

بپیوستم این نامهٔ باستان ‌ ‌ پسندیده از دفتر راستان

که تا روز پیری مرا بر دهد ‌ ‌ بزرگی و دینار و افسر دهد

ندیدم جهاندار بخشنده یی ‌ ‌ بگاه کیان بر درخشنده یی

نگهبان دین و نگهبان تاج ‌ ‌ فروزندهٔ ملك بر تخت عاج...

چنین سال بگذاشتم شست و پنج ‌ ‌ بدرویشی‌وزندگانی‌ورنج (به‌رنج؟)

بدانگه‌که بد سال پنجاه وهشت ‌ ‌ جوان بودم وچون جوانی‌گذشت

خروشی شنیدم زگیتی بلند ‌ ‌ که اندیشه شد پیرومن بی گزند

که ای نامداران. وگردنکشان ‌ ‌ که جست از فریدون فرخ نشان

فریدون بیدار دل زنده شد ‌ ‌ زمین و زمان پیش او بنده شد

بداد و ببخشش گرفت این جهان ‌ ‌ سرش برتر آمد ز شاهنشهان

فروزان شد آثار تاریخ اوی ‌ ‌ که جاوید بادا برو بیخ اوی

ازآن‌پس که‌گوشم‌شنیداین‌خروش ‌ ‌ نخواهم نهادن بآواز گوش

بپیوستم این نامه بر نام اوی ‌ ‌ همه مهتری باد فرجام اوی

«بقیهٔ‌حاشیه در صحیفهٔ بعد)

در قریهٔ «باژ» از قراء طابران طوس میان خانواده‌یی از دهقانان [1] متولد شد که ثروت و ضیاع موروث داشتند. [2]

(بقیهٔ حاشیه ازصحیفهٔ قبل)

که باشد بپیری مرا دستگیر — خداوند شمشیر و تاج و سریر
همیخواهم از کردگار بلند — که چندان بماند تنم بیگزند
که این نامه بر نام شاه جهان — بگویم نمانم سخن در نهان

از این ابیات و فحوای آنها (که در پنجاه و هشت سالگی شنیدم که شاهی بزرك برتخت کیان نشسته است و من چون آوازهٔ او شنیدم نامه برنام اوکردم) و با توجه بابیات پیشین که نام محمود و نخستین وزیر او ابوالعباس فضل بن احمد را برده است و نیز با توجه باین نکته که محمود در خراسان بسلطنت نشست و آوازهٔ پادشاهی او برفور بفردوسی که در طوس بود میرسید: بصراحت می فهمیم که جلوس محمود برتخت سلطنت غزنویان در ۵۸ سالگی شاعر اتفاق افتاد یعنی درسال ۳۸۷ فردوسی ۵۸ سال داشت وبنابراین فردوسی که در ۳۸۷ پنجاه و هشت ساله بود در ۳۲۹ تولد یافت (۳۲۹ = ۵۸ − ۳۸۷).

ب – درپایان شاهنامه این ابیات آمده است:

چو سال اندر آمد بهفتاد و یك — همی زیر شعر اندر آمد فلك
سی و پنج سال از سرای سپنج — بسی رنج بردم بامید گنج
چو بر باد دادند رنج مرا — نبد حاصلی سی و پنج مرا
کنون عمر نزدیك هشتاد شد — امیدم بیکبار بر باد شد
سرآمد کنون قصهٔ یزدگرد — بماه سپندار مذ روز ارد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار — که گفتم من این نامهٔ شاهوار
تن شاه محمود آباد باد — سرش سبز بادا دلش شاد باد...

از میان این ابیات بیت دوم و سوم و چهارم محققاً الحاقی و بعدی است زیرا در آنها سخن از بر باد رفتن رنج سی و پنج ساله میرود و این یقیناً متعلق ببعد از واقعهٔ تقدیم شاهنامه وضنت محمود است که با مدح محمود و ستایش وی در ابیات بعد سازگار نیست. پس این ابیات را یا فردوسی در تجدید نظری که چهار و پنج سال بعد ازسال تقریبی ۴۰۰ هجری در شاهنامه کرد بر ابیات اصلی افزود و یا از ابیات هجو نامه است که در این راه یافت وگویا نظم اصلی ابیات بصورت ذیل بود: (چوسال ... سرآمد کنون ... زهجرت شده...) و ... معلوم میشود که درحدود سال تقریبی ۴۰۰ هجری فردوسی ۷۱ سال داشت و این درست مقارن است با ... از نخستین آشنایی و رابطهٔ فردوسی با دربار محمود و چون هفتاد و یك از سال تقریبی ۴۰۰ کم شود سال ۳۲۹ یعنی سال تولد فردوسی بدست میآید واین نتیجه نیز با نتیجهٔ نخستین سازگار و همانندست.

---

۱ – درباب طبقهٔ دهقانان رجوع کنید بهمین کتاب ص ۶۲–۶۴.

۲ – خاندان شاعر صاحب مکنت و ضیاع و عقار بود. این مطلب از اشا ...
(بقیهٔ حاشیه درصحیفهٔ ...)

چنانکه دیده‌ایم در دورهٔ جوانی فردوسی، دقیقی کشته شد(۳٦۸یا۳٦۹هجری). این شاعرچند سالی پیش ازوفات شروع بنظم شاهنامهٔ ابومنصوری کرده بود ولی هنوز بیش از هزاربیت نا گفته مقتول شد وکار بزرگ وی ناتمام‌ماند. فردوسی دنبالهٔ کاراوزا بفحوای اشعارخود(که درصحیفهٔ ۱٦۵ از همین کتاب نقل کرده‌ام) گرفت و در حدود ۳۷۰-۳۷۱ یعنی چهل یاچهل ویك سالگی خود شروع بنظم شاهنامه کرد و درحدود ٤۰۱- ٤۰۲ یعنی‌تقریباً پس‌ازسی‌یك‌ویاسی‌ودوسال آنراکاملا بپایان برد[1] واجزاءپرا گندهٔ داستانهای‌خودرانسق وترتیبی داد و بنام امین‌الملة ویمین‌الدولة ابوالقاسم‌محمودبن‌ناصر-الدین سبکتکین غزنوی (۳۸۷- ٤۲۱ هجری) که درحدود سال ۳۹۳یا۳۹٤ چنانکه خواهیم دیدبا درباروی‌رابطه یافته بود ، درآورد ولی‌بنابرآنچه مشهورست ازآن پادشاه بهره‌یی نگرفت‌و دل آزرده وپریشان از غزنین بخراسان و ازآنجا بطبرستان بخدمت سپهبدشهریاراز آل باوندرفت وهجونامهٔ معروف خودرا همانجا ساخت وظاهراً بصدهزار درم بشهریار فروخت وسپس از مازندران بخراسان باز گشت ودر مولد خود بسرمیبرد

(بقیهٔ حاشیه از صحیفهٔ قبل)

تاریخی و اقوال فردوسی در موارد متعدد مدلل میگردد . نظامی عروضی گوید که فردوسی در دیه باژ « شوکتی تمام داشت و بدخل‌آن ضیاع از امثال خود بی‌نیازبود» وفردوسی خود هم برفاه‌حال وسعهٔ عیش خویش درجوانی اشاره کرده و گفته است :

الا ای بر آورده چرخ بلند　　چه داری بپیری مرا مستمند
چو بودم جوان برترم داشتی　　بپیری مرا خوار بگذاشتی ...
بجای عنانم عصا داد سال　　پراکنده شد مال و برگشت حال

اما چنانکه ازهمین ابیات و ابیات متعدد دیگر شاهنامه بخوبی برمیآید شاعر استاد براثر توجه بشاهنامه ثروت خودرا ازدست داد ودرپیری تهیدست شد وابیات ذیل ازشاهنامه گواه مدعای ماست:

نماندم نمکسود و هیزم نه جو　　نه چیزی‌پدید است تاجو درو...
نه‌چون‌من‌بود خواروبر گشته‌بخت　　بدوزخ فرستاده ناکام رخت
نه امید عقبی نه دنیا بدست　　ز هر دو رسیده‌بجانم شکست...
دو گوش و دوپای من آهو گرفت　　تهی دستی و سال نیرو گرفت

۱ — درباب تاریخ شروع وختم شاهنامه درسطورآینده باشباع سخن خواهم گفت .

تا بسال ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری بدرود جهان گفت. پیداست که نظم داستان یوسف وزلیخا[1]

---

۱ – در نسخ معمول منظومهٔ یوسف و زلیخا ببحر متقارب نساخ جاهل آن را از کلام حکیم ابوالقاسم فردوسی دانسته و بعضی از نویسندگان متأخر ومعاصر نیزدراین اشتباه باآن نساخ هم‌آواز شده‌اند. دراین باب و اینکه یوسف و زلیخا یکبار بوسیلهٔ ابوالمؤید بلخی که در بارهٔ او قبلا سخن گفته‌ام و شاعری دیگرمشهوربه «بختیاری» که گویا از معاصرین بهاءالدوله دیلمی و یا عزالدین بختیار دیلمی (۳۵۶–۳۸۷) بوده است، بنظم در آمده فعلا بتفصیل سخن نمیگویم وبحث من تنها در باب نسخ موجود منظومهٔ یوسف و زلیخاست که همچنانکه گفته‌ام نساخ و بعضی از نویسندگان و محققان حتی دکتر اته و تئودورنلدکه و ادوارد برون با اصرار عجیبی آنرا از فردوسی شمرده‌اند: میباشد اما از سبک کلام وسستی بسیاری از ابیات واستعمال اصطلاحات وکلمات و ترکیباتی که بسیاری از آنها دور از سبک کلام فارسی درعهد سامانی واوایل عهد غزنوی است: چنین بنظرمیآید که گویندهٔ این منظومه فردوسی نیست، امارات دیگری نیز دربعضی ازنسخ خاصه درنسخه‌یی ازیوسف وزلیخا که در اختیار آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه است (بعد ازتحقیق معلوم شد این نسخه رونویس تازه‌تری از همان‌نسخهٔ کهنه‌یی است که در اختیار آقای عبدالعظیم قریب استاد دانشگاه میباشد) بدست میآید که دال برعدم تعلق آن بفردوسی است. در مقدمهٔ این منظومه گویندهٔ داستان هر چهار خلیفهٔ اسلام را بنیکی ستوده و بیك چشم نگریسته و گفته است:

صحابان او جمله اخیر بدند — همه هر یکی همچو اختر بدند
ولیکن ازیشان چهار آمدند — که در دین حق پایدار آمدند
ابوبکر صدیق شیخ عتیق — که بد روز وشب مصطفی رارفیق
پس از وی عمر بد که قیصرروم — ز سهمش نیارست خفتن بوم
سیم میر عثمان دیندار بود — که شرم و حیا زو پدیدار بود
چهارم علی ابن عم رسول — سر شیر مردان و جفت بتول
از آزار این چار دل را بتاب — که آزارشان دوزخ آرد بتاب

و این ابیات میرساند که گویندهٔ داستان از اهل تسنن بوده نه تشیع. مطلب بسیار مهمی که از اوایل همین‌نسخه برمیآید و بعقیدهٔ ما بسیارگرانبها و برهم زنندهٔ تمام تصورات و اوهام معموله است آنست که درمقدمهٔ این کتاب مدح شمس‌الدوله ابوالفوارس طغانشاه محمدبن الب ارسلان برادر ملکشاه وممدوح ازرقی آمده است که در هرات حکومت میکرده وشاعرانی در درگاه خود داشته است. ابیاتی که درمدح طغانشاه آمده چنین است

سخن کابتدا مدح خسرو بود — همایون همه چون مه نوبود
سپهر هنر آفتاب امل — ولی النعم شاه شمس الد.
جهان فروز [illegible] فخر ملوك — منور دل [illegible]
ملك بوالفوارس پناه جهان — طوغنشاه خسرو الب ارسلان

گویندهٔ این داستان که علی‌التحقیق غیر از فردوسی و یکی از معاصران طغانشاه پسر الب ارسلان است درست معلوم نیست. این شاعر چنانکه از مقدمهٔ داستان برمیآیدآثار دیگری نیز در موضوعات عاشقانه وپهلوانی داشته است. تصور تعلق یوسف وزلیخا بفردوسی باعث این اشتباه شده است که داستان سفراورا بعراق جعل کنند، ولی چون اصل قضیه باطل باشد دربطلان فروع آن بحثی نخواهد ماند.

وسفر فردوسی ببغداد که نتیجهٔ این تصوراست؛ وباز گشت او ازطریق اصفهان وملاقات باحاکم خان لنجان[1] ، جملگی ازمجعولات ومبتکرات افسانه سازان ویا نتیجهٔ اشتباه متأخران است واصلا مربوط بفردوسی نیست وباید درباب آنها باختصار گذشت وسخن را بدرازا نکشاند خاصه که بنای کار ما در شرح احوال شاعران حماسه‌سرا براختصارست و توضیحات اساسی را در باب آثارحماسی آنان خواهیم داد.[2]

۱– درپایان یکی از نسخ شاهنامه محفوظ در موزهٔ بریتانیا ابیاتیست که چون بعضی ازمحققان معاصردرآنها بدقت ننگریسته‌اند با استناد بدانها چنین پنداشته اند که فردوسی سفری باصفهان نیز کرده و مدتی در نزد حاکم خان لنجان بسر برده ونسخه‌یی از شاهنامهٔ خود را بنام وی درآورده است وآنگاه این سفر را با سفر خیلی فردوسی ببغداد مرتبط دانسته وگفته‌اند که فردوسی درباز گشت از بغداد بخراسان باصفهان رفته ومدتی آنجا مانده است ولی اگر این محققان درآن ابیات که بتمامی درضمن بیان احوال فردوسی در شمارهٔ ۱۰ سال دوم دورهٔ جدیدمجلهٔ کاوه‌آمده است دقت میکردند نخست از سستی ابیات و سپس از فحوای کلام گوینده در می‌یافتند که سازنده مرد کم مایهٔ اندك دانشی بوده که ظاهراً سمت تعلیم پسر حاکم خان لنجان داشته ودرپایان نسخهٔ شاهنامه متعلق بهمین حاکم از باب شکرگزاری ابیاتی سست ازخود نگاشته است . بیت ذیل :

خداوند این دفترم بنده کرد ‌‌ ‌‌ لب هر مرادم پر از خنده کرد

مسلم می کند که مراد از خداوند یعنی صاحب این دفتر کسی است که‌آنرا در تملك داشت نه کسی که کتاب بنام او تألیف شده باشد . بیت مغشوش دیگری نیز در میان آن ابیاتست که آن را نمایندهٔ استادی گویندهٔ ابیات بر احمد پسر محمدحاکم خان‌لنجان باید دانست وابیات بعد ازآن نیزمیرساند که این مرد دریکی ازروزهای‌بهاری در زرین رود غرق وبدست شاگرد خود ازغرقاب رها شد .

۲– گذشته ازمطالبی که تاکنون راجع بفردوسی گفته‌ام وآنچه درسطور وصحایف آینده راجع باووشهنامه‌اش خواهم گفت برای کسب اطلاع ازاحوال استاد رجوع کنید به :

J. Mohl : Livre de Rois' Tom I . paris 1883 .

Nöldeke : Das Iranische Nationalepos , Zweite Auflage . Berline und Leipzig 1920 S . 19 - 34

Henri Massé : Firdousi et L'épopée nationale . paris 1935

C. Huart: Encyc- de l'Islam' Tom 2, Art- FirdoWsi.

La Grande Encyclopédie Tom 26 .

Hermann Ethé : Firdausi als Lyriker , München 1872–1873 .

E. G. Browne: A Literary History of Persia. Vol.II, P.129 .

Hermann Ethé: Neupersische Literature im Grundriss der Iranischen Philologie, II Band , Strassburg, 1896-1904, s. 229–231

(بقیهٔ حاشیه در صحیفهٔ بعد)

نخستین قطعات شاهنامه

فردوسی ظاهراً دراوان قتل دقیقی بنظم داستانهایی مشغول بود وآنها بعضی‌ازداستانهای منفردست که داستان بیژن و گرازان را باید دررأس همه قرارداد.

داستان بیژن و گرازان یارزم بیژن و گرازان یاداستان منیژه و بیژن از داستانهای مشهور قدیم بود کـه غیر از فردوسی از بعض شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشـاراتی در باب آن دیـده میشود و این ابیات منوچهری یـکی از آن اشاراتست :

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریك — چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سر چـاه — دوچشم من بر او چون چشم بیژن

ودریك قطعه منسوب بفردوسی نیزاشارتی بداستان بیژن می‌بینیم :

در ایوانها نقش بیژن هنـوز — بزندان افـراسیاب اندر است

واین بیت اخیر ازشهرت فراوان داستان منیژه وبیژن حکایت میکند.

فردوسی ظاهراً وبنابرآنچه از تحقیق درسبك كلام وی در داستان بیژن و گرازان برمیآید ، این داستان را درایام جوانی ساخته بود . مثلا اگراین داستان را با سایر قسمتهای شاهنامه مقایسه کنیم می‌بینیم الفبای اطلاقی فراوان که گاه فصیح نیز بنظر نمی‌آید علی التوالی در آن استعمال میشود . درمیان نود بیت ازیك قسمت این داستان

(بقیه حـاشیه ازصحیفهٔ قبل)

مجلهٔ کاوه سال ۲ دورهٔ جدید شمارهٔ ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مقالهٔ محققانهٔ آقای تقی زاده راجع بفردوسی . فـردوسی نامهٔ مهر (جزء سال دوم مجلهٔ مهر) حاوی چندین مقاله راجع بفردوسی وشاهنامه بقلم عده‌یی ازنویسندگان. مجلهٔ باختر، مقاله فردوسی بقلم مرحوم ملك الشعراء بهار شمارهٔ ۱۲ سال اول. چهارمقالهٔ نظامی عروضی چاپ آقای سیدجلال‌الدین تهرانی، تهران ص ۴۳—۴۶. تذکره‌های متداول مانند: هفت اقلیم امین احمد رازی، مجمع الفصحاء رضاقلی خان هدایت ج ۱، تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی (چاپ برون ص ۴۹) لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ۳۲ و غیرها . شاهنامهٔ فردوسی موارد مختلفی که شاعر از خود سخن گفته است وبعضی ازآنها را درحواشی ومتن همین کتاب می‌بینید . مقدمهٔ شاهنامهٔ بایسنقری معروف بمقدمهٔ جدید شاهنامه . تاریخ گزیده چاپ برون ، ص ۸۲۸ . هزارهٔ فردوسی چاپ تهران بمناسبت جشن هزارمین سال تولد فردوسی. تاریخ طبرستان ابن اسفندیار . سخن و سخنوران تألیف آقای بدیع‌الزمان فروزانفر ج ۱ . تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای بدیع‌الزمان فروزانفر که جزء انتشارات بنگاه وعظ وخطابه چاپ شد . مقدمهٔ «الشاهنامه» (ترجمهٔ بنداری ، چاپ مصر ۱۹۳۲) بقلم عبدالوهاب عزام ازص ۲۹ تاص ۷۰ .

ابیات ذیل دارای الفهای اطلاقی است :

بپیچید بر خویشتن بیژنا / که چون‌رزم سازم برهنه‌تنا
ز تورانیان من بدین خنجرا / ببرم فراوان سرانرا سرا
ببیمان جدا کرد ازوخنجرا / بچربی کشیدش ببند اندرا
چوآمد بنزدیك شاه اندرا / گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تنا / یکی را ز پولاد پیراهنا
نبینی که این بدکنش ریمنا / فزونی سگالد همی برمنا
گر ایزد بمن بر ببخشایدا / تن رزمجویم نفرسایدا
ز نامردی خویش ترسید یا / ز جان و روانم تو ببرید یا
بزد اسب و آمد بر بیژنا / جگر خسته دیدش برهنه تنا

یعنی ده در صد از این ابیات با قافیه هایی که الفهای زائده دارد استعمال شده . این وضع دراشعاردیگرفردوسی کمترمشهود است ومیرساند که شاعرهنوز بمهارت بی نظیرخود درشعرچنانکه دردیگرقسمتهای شاهنامه‌نشان داده است نرسیده ودرآغازکار شاعری بوده است .

علاوه براین‌مقدمهٔ داستان‌منیژه و بیژن وتفصیلی که فردوسی درذکرمقدمات نظم آن بیان میکند بصراحت تمام منفرد بودن داستان و ابتدای کار شاعر را در سرودن منظومه‌یی که تاکنون بنظیرآن دست نزده بود می‌رساند .

جوانی‌فردوسی‌هنگام سرودن داستان بیژن و گرازان ازابیات مقدمهٔ‌آن‌بخوبی برمیآید. وصف فردوسی ازخویشتن وجفت خوددراین‌ابیات مؤیدجوان‌بودن هردوست وازفحوای کلام گوینده‌ثروت‌وآسایش‌او برمیآید که‌بنابرآنچه‌میدانیم‌متعلق‌بعهدجوانی وآغاز زندگی فردوسی است‌وحتی‌من چنین می‌پندارم که این‌داستان از شاهنامهٔ ابو منصوری گرفته نشده (خاصه که درغرراخبارملوك الفرس که بنابرآنچه دیده‌ایم قسمت اعظم‌آن مستفاد ازشاهنامهٔ ابومنصوری است ، موجود نیست) ودست یافتن او برنسخهٔ آن کتاب ونظم‌آن چندسال بعد وپس ازمرگ دقیقی‌صورت گرفته است وعلاوه براین درعین استفاده ازشاهنامهٔ ابومنصوری نیزباید چنین پنداشت که فردوسی‌داستانهای مهم

ومنفرد دیگری مانند داستان سهراب وداستان اکوان دیو وهفتخان رستم وبعضی دیگر ازرزمهای رستم را که هریك درعهداو شهرت ورواجی فراوان داشت ازمنابع دیگر استفاده وجدا جدا نظم کرده‌است.

نلدکه میگوید: «فردوسی نامهٔ خود را درسن کمال شروع نموده است ولی با اینحال محال نیست که پیش ازآن مشغول نظم منظومهای حماسی بوده باشد بلکه حقیقت امرهم جزاین نیست»[۱]. عقیدهٔ استاد نلدکه را بحث مختصرما ثابت ومدلل میدارد ولی این نکته‌را نیز باید بپذیریم که فردوسی ازین داستانهای پراگنده در تدوین شاهنامهٔ عظیم خویش استفاده کرده است واصولا نظم همین داستانهای منفرد حماسی که گویا همه ببحر متقارب بود در تحریض فردوسی بنظم شاهنامهٔ ابومنصوری بنحواتم مؤثر بوده است.

آغاز نظم شاهنامه

دردههٔ دوم ازنیمهٔ دوم قرن چهارم هجری آوازهٔ کاردقیقی درخراسان شایع شده ونسخه‌یی ازگشتاسپنامهٔ دقیقی نیز در اواخر همین دهه بفردوسی رسیده بود. فردوسی که طبع خودرا تااین هنگام درنظم داستانهای کهن آزموده بود بفکرافتاد که کار شاعرجوان دربار سامانی را بپایان برد ولی مأخذی را که دقیقی در دست داشت مالك نبود ومی بایست بجهدی دراین راه رنج برد. اتفاق را یکی ازدوستان اودراین کاربا وی یاری کرد ونسخه‌یی ازشاهنامهٔ منثور ابومنصوری بدوداد وفردوسی ازآن هنگام واقعا بنظم شاهنامه دست برد باین قصد کتاب مدون ومرتبی ازداستانها وتاریخ کهن ترتیب دهد:

دل روشن من چو برگشت ازوی — سوی تخت شاه جهان کرد روی
که این نامه رادست پیش آورم — ز دفتر بگفتار خویش آورم
بپرسیدم از هرکسی بیشمار — بترسیدم ازگردش روزگار
مگر خود درنگم نباشد بسی — بباید سپردن بدیگر کسی
دو دیگر که گنجم وفادار نیست — همان رنج را کس خریدار نیست
زمانه سرایی پر از جنگ بود — بجویندگان برجهان تنگ بود...

۱- حماسهٔ ملی ایران ص ۲۶.

بشهرم یکی مهربان دوست بود تو گفتی که با من بیک پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو بنیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامهٔ پهلوی بپیش تو آرم مگر نغنوی
گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن پهلوانیت هست
شو این نامهٔ خسروی بازگوی بدین جوی نزد مهان آبروی
چو آورد این نامه نزدیک من برافروخت این جان تاریک من
یکی نامه دیدم پر از داستان سخن های آن بر منش راستان
فسانه کهن بود و منثور بود طبایع ز پیوند او دور بود
نبردی بپیوند او کس گمان پر اندیشه گشت این دل شادمان
گذشته بر او سالیان دو هزار گر ایدونکه برتر نیاید شمار
من این نامه فرخ گرفتم بفال همی رنج بردم بسیار سال

تاریخ تحقیقی این واقعه، یعنی شروع نظم شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشارهٔ فردوسی میتوان تاریخ تقریبی آنرا معین کرد:

۱ـ از چند بیت فوق چنین برمیآید که آنگاه که فردوسی بنظم شاهنامه دست پیش آورده بود اوضاع خراسان آشفته و پریشان و زمانه سرایی پر از جنگ بود. این وقایع ظاهراً متعلق است بسال ۳۷۱ و خلافهای میان ابوالحسن عتبی وزیر نوح بن منصور و ابوالحسن سیمجور سپهسالار خراسان و پسر او ابوعلی سیمجور از طرفی و خلاف و عناد ابوالحسن و ابوعلی سیمجور و فائق الخاصه با ابوالعباس تاش (سپهسالار خراسان بعد از ابوالحسن سیمجور) و قتل عتبی وزیر، و جنگهای سخت سپاهیان سامانی با امرای آل بویه و هجوم احتمالی دیالمه بخراسان که بر اثر اطلاع از مرگ ابوشجاع فناخسرو (عضد الدوله) از هجوم بخراسان و تعقیب سپاهیان شکست خوردهٔ سامانی فرو ایستادند و بر سوی خراسان نیامدند و گرنی خراسان و تاش را لاش کردندی[1]. پس بمقتضی این اشاره میتوان سال احتمالی شروع کار فردوسی را بنظم شاهنامه پیدا کرد و آن حدود سالهای ۳۷۰ و ۳۷۱ هجریست.

۲ ـ در پایان کار یزدگرد چنانکه قبلا دیده‌ایم فردوسی گفته است که شاهنامه ا

۱ ـ تاریخ گردیزی چاپ تهران ص ۳۹. راجع باین حوادث رجوع شود بهمان کتاب از ص ۳۷ ببعد

درسال ۴۰۰ هجری بپایان رسید وما چون قبلا ثابت کرده ایم که دوسه بیتی که درباب برباد رفتن زحمت سی وپنج ساله است بعدی و الحاقی است وشاید آخرین مرتبه که فردوسی در شاهنامه نظرمیکرد برآن افزوده شده بود ، ناچار باید خطاب فردوسی را بمحمود درهجونامه پذیرفت آنجا که میگوید :

بسی سال اندر سرای سپنج — بسی رنج بردم بامید گنج

یا : بسی رنج بردم در این سال سی — عجم زنده کردم بدین پارسی

یا : چوسی سال بردم بشهنامه رنج — که شاهم ببخشد بپاداش گنج

و با قبول رنج سی‌ساله هنگام تقدیم شاهنامه به محمود (سال تقریبی ۴۰۰ هجری) باین نتیجه میرسیم که نظم شاهنامه در حدود سالهای ۳۷۰ — ۳۷۱ شروع شده بود . علت تردید درانتخاب سال کامل ۳۷۰ آنست که فردوسی درمقدمهٔ تاریخ اشکانیان ازقحط و غلای بزرگی که درعهد محمود بسال ۴۰۱ تا موقع برداشت محصول سال ۴۰۲ در خراسان رخ داده بود[۱] وازبخشیدن خراج یکساله سخن میگوید وبنابراین بایدسال چهارصد راکه قبلا گفتدایم سالی تقریبی پنداشت و دراین صورت بنظم شاهنامه درست درسال ۳۷۰ آغاز نیافته و گویا دراواخراین سال یاسال ۳۷۱ شروع نظم آن شده است .

بعدازاین تاریخ فردوسی غالب اوقات خودرا صرف نظم شاهنامه میکرده وباین کاراشتغال داشته است چنانکه ثروت اجدادی رابرسراین کارنهاد وازرسیدگی بضیاع وعقار موروث بازماند . اما یك مطلب مسلم است که اوشاهنامه را بترتیب ونظمی که اکنون می‌بینیم بنظم درنیاورد . تاریخ نظم قسمتهای مختلف این کتاب چندان روشن نیست وتنها بعضی از آنها را میتوان بتقریب معلوم کرد مثلا داستان سیاوش دارای تاریخ نسبةً روشن و آشکاریست زیرا فردوسی در پایان این داستان پیش از آغازداستان کیخسرو اشاره بسی بسال عمرش کرده و دم ازپنجاه وهشت سالگی خود زده و از نزدیکی سال شصت داشته است : ۱

ز خون سیاوش گذشتم بکین — بآوردن شه ز توران زمین

۱ــ ترجمهٔ تاریخ یمینی ، ۳۲۵ ــ ۳۳۱

بگویم کنون رزم و کین‌خواستن — همان رستم و لشکر آراستن
کسی را که سالش بدوسی رسید — امید از جهانش بباید برید
چو آمد بنزدیك سر تیغ شصت — مده‌می که ازسال شد مردمست
بجای عنانم عصا داد سال — پراگنده‌شدمال‌وبرگشت‌حال...
چو برداشتم جام پنجاه وهشت — نگیرم بجز یاد تابوت و دشت
همیخواهم از داور کردگار — که‌چندان امان‌یابم ازروزگار
کزین نامهٔ نامور باستان — بمانم بگیتی یکی داستان

و اگر سال تولد فردوسی را حدود ۳۲۹ تصور کنیم ۵۸ سالگی شاعر مصادف بود با حدود سال ۳۸۷ یعنی سال جلوس محمود بر تخت‌سلطنت غزنوی بجای پدر خود ناصرالدین‌سبکتکین وبنابراین داستان سیاوش‌هنگام جلوس‌محمود پایان یافت و گویا داستان کیخسرو درهمین سال آغازشده باشد[1] والبته حکم عقل نیزدراین‌باب‌همچنین است زیرا پیوستگی موضوع دوداستان شاعررا طبعاً برآن میداشت که یکی را دنبال دیگری آورد.

داستان دیگری که درشاهنامه چندین هزاربیت پیش ازداستان کیخسروجای گرفته دوسال بعدازاین‌دوداستان ساخته شده‌وآن داستان نخجیر کردن رستم است با پهلوانان درشکارگاه افراسیاب. این داستان‌را فردوسی درشصت سالگی خود سرود:

ز کاوس کی باز پرداختم — کنون رزم گردنکشان‌ساختم...
مرا عمر بر شصت شد سالیان — برنج و بسختی ببستم میان
کنون از ره رستم جنگجوی — یکی داستانست با رنگ‌وبوی

وبرفرض تولد فردوسی بسال ۳۲۹ تاریخ نظم این داستان سال ۳۸۹ است وضمناً معلوم میشود که نظم داستان‌کاوس پیش ازاین تاریخ شروع وبدان ختم شده‌است.

تاریخ ختم‌شاهنامه تاریخ ختم شاهنامه نیزکاملا روشن نیست. فردوسی یکجا از زحمت سی‌ساله وجای دیگرازرنج سی و پنج سالهٔ خود درباب شاهنامه سخن میگوید وهمین دوقول از صاحب شاهنامه خود

---

۱ – چو شد داستان سیاوش بین — زکیخسرو آریم اکنون سخن

وسیلهٔ بزرگی برای حیرت محقق درجست وجوی تاریخ پایان نظم آنست . گذشته از این درنسخ مختلف شاهنامه تاریخ پایان آن ۴۰۰ و ۳۸۴ باختلاف ذکرشده است[۱] و اگراین تاریخ ۳۸۴ را بپذیریم بایدآنرا نخستین سال اتمام خلاصه‌یی ازشاهنامه فرض کنیم که چندسال پیش ازتقدیم به محمود صورت گرفته بود وفردوسی ازاین پس چند باردرشاهنامه نظرودرآن تصرف کردوابیاتی برابیات سابق افزود زیرا :

اولا در۳۸۴ فردوسی ۵۵ سال داشت (برفرض تولد او در ۳۲۹) درصورتیکه بنابرآنچه دیده‌ایم در۵۸ سالگی اوسلطان محمود بتخت سلطنت جلوس کرد (۳۸۷) واین تاریخ درست سه سال پس ازتاریخی است که دیده‌ایم .

ثانیاً تاریخ بعضی ازداستانهای شاهنامه که معلوم کرده‌ام چند سال پس از۳۸۴ است بدین معنی که داستان سیاوش رادر۳۸۷ بپایان بردوداستان نخچیر کردن رستم را درشکارگاه افراسیاب بسال ۳۸۹ .

ثالثاً آشنایی فردوسی بامحمودومدح اودرشصت وپنج یاشصت وشش سالگی شعر صورت گرفت ودراین هنگام بود که فردوسی زیربارفقروتهیدستی ناگزیر شد شاهنامهٔ خودرا بنام محموددرآورد وآرزومند صله‌وانعام اوباشد :

۱— در دو نسخه ازشاهنامه‌های موجود درلندن این ابیات آمده است :

سرآمدکنون قصهٔ یزدگرد   بماه سفندار مذ روز ارد
زهجرت شده سیصد از روزگار   چوهشتاد وچار از برش برشمار

وباز : زهجرت سه‌صدسال وهشتاد وچار   بنام جهان داور کردگار

ودرنسخه‌یی متعلق بکتابخانهٔ بود لیان بجای هشتاد وچاز هفتاد وچار دیده میشود رجوع کنید به :

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindústani and Pushtû Manuscripts in the Bodleian Library, by Sachau anb H. Ethé, Part.I, Oxford, 1889, P. 451 .

ومجلهٔ کاوه سال ۲ دورهٔ جدید شمارهٔ ۱۱ ص ۱۶ و :

Supplement of the Catalogue of the Persian Manuscripts in the Britiah Museum, by Charles Rieu, 1895 P. 132 .

و درنسخهٔ مورخ بسال ۸۷۴ جزوکتابخانهٔ سلطنتی ایران تاریخ ختم شاهنامه بصورت ذیل آمده است :

گذشته ازآن سال سیصد شمار   براو برفزون بودهشتاد وچار

بپیوستم این نامهٔ باستان　　پسندیده از دفتر راستان
که تا روز پیری مرا بر دهد　　بزرگی و دینار و افسر دهد
ندیدم جهاندار بخشنده یی　　بگاه کیان بر درخشنده یی
همیداشتم تا کی آید پدید　　جوادی که جودش نخواهد کلید...
چنین سال بگذاشتم شصت و پنج　　بدرویشی و زندگانی و رنج
چو پنج از بر سال شصتم گذشت　　بدانسان که باد بهاری بدشت
من از شصت و شش سست گشتم چو مست　　بجای عنانم عصا شد بدست...

شصت و شش سالگی فردوسی مصادف است با سال ۳۹۵ و یازده سال تمام میان آن و ۳۸٤ فاصله است.

پس قبول ۳۸٤ برای پایان شاهنامه هم راهست با این شرط که فردوسی نخستین بار قسمت کوچکی از شاهنامهٔ خود را در سال ۳۸٤ پس از چهارده و پانزده سال رنج بپایان برده یعنی متن شاهنامهٔ ابومنصوری را چنانکه بود و نمونه هایی از آن را در غرر اخبار ملوك الفرس می بینیم بنظم کشیده باشد. اما بعد از این سال چند بار در شاهنامه تجدید نظر کرد و داستانهای تازه یی که از بعض آنها قبلاً اطلاع یافته ایم بر متن اصلی افزود و نظم و نسقی را که اکنون می بینیم در آن پدید آورد و این کار او تا چهار و پنج سال پس از سال ٤۰۰ هجری ادامه داشت.

آشنایی با دربار محمود

فردوسی در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی خود (یعنی حدود سال ۳۹۳ یا ۳۹٤) که از رنج فقر و تهیدستی بعذاب آمده و ضیاع و عقار موروث را در راه نظم حماسهٔ ملی ایران از دست داده بود بفکر تقدیم شاهنامه به محمود بن ناصرالدین سبکتکین افتاد.

این مطلب نه تنها از ابیات منقول در فوق برمیآید بلکه ابیات ذیل هم که در پایان شاهنامه ثبت است بر این دعوی گواهی عادل شمرده میشود:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج　　فزون کردم اندیشهٔ درد و رنج
بتاریخ شاهان نیاز آمدم　　بپیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان　　نبشتند یکسر همه رایگان
نشسته نظاره من از دورشان　　تو گفتی بدم پیش مزدورشان...

این ابیات چنین میرساند که تا این هنگام یعنی سال ۳۹۳ یا ۳۹٤ شهرت داستانهای

منظوم فردوسی بسیار شده بود و بزرگان و دانشمندان از منظومهٔ او نسخها برگرفتند اما کسی در پاداش این کار بزرگ دست او نگرفت و این دهقان دانشمند بزرگوار در پیری تهیدست و با نگرانیهای خود نیازمند گشت تا مگر با در آوردن آن بنام محمود بمال و ثروتی رسد.

در همین سال (یعنی ۳۹۳ یا ۳۹۴) ظاهراً میان او و دربار سلطان محمود ارتباطی پدید آمد و دور نیست که وسیلهٔ این ارتباط ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی نخستین وزیر سلطان محمود شده باشد زیرا در مقدمهٔ اقوال پیشین (یعنی: بپیوستم این نامهٔ باستان .... الخ) نام ابوالعباس چنین آمده است:

کجا فضل را مسند و مرقد است — نشستنگه فضل بن احمد است
نبد خسروان را چنان کدخدای — به پرهیز و داد و بدین و برای
که آرام این پادشاهی بدوست — که او بر سر نامداران نکوست
گشاده زبان و دل و پاکدست — پرستندهٔ شاه و یزدان پرست
ز دستور فرزانهٔ دادگر — پراکنده رنج من آمد بسر
بپیوستم این نامه باستان ..... الخ

از این ابیات چنین مستفاد میشود که فضل بن احمد [illegible]
محبتی که فضل بن احمد [illegible] فردوسی [illegible]
برانگیخت و بنعمت [illegible].

ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی [illegible]
از دبیران ابوالحسن فائق بن عبدالله معروف بفائق الخاصه (متوفی بسال ۳۸۹) و سپس چند گاهی صاحب برید مرو بود و در سال ۳۸۴ که سبکتکین بر ابوعلی سیمجور و فائق که در خراسان بطغیان برخاسته بودند غلبه یافت، ابوالعباس را از امیر نوح سامانی بوزارت محمود خواست. محمود در این هنگام بالقب سیف الدوله سپاهسالار خراسان شده بود. ابوالعباس از سال ۳۸۴ تا سال ۴۰۱ وزارت محمود میکرد و در این سال بر اثر نقاری که میان او و محمود پدید آمده بود بقلعهٔ غزنین رفت و نامه‌یی بمحمود نگاشت و خویش را محبوس خواند. محمود نیز که منتهز فرصت بود ویرا مصادره کرد و خانه و ضیاع و عقار

اورا فرو گرفت . یکی از آثارمرضیهٔ ابوالعباس در آوردن مکاتیب ومناشیر ودفترهای دیوانیست ازتازی بپارسی که پس ازعزل اووآمدن حسن بن احمدمیمندی برسرکاربحالت نخستین باز گشت .

با عزل ومصادرهٔ ابوالعباس ، فردوسی ازداشتن حامی ونگاهبانی در دربارمحمود محروم ماند وازبدبختی شاهنامه راهنگامی بدرگه شاه غزنوی برد[1] کهکار ابوالعباس ازرونق افتاده وبباز داشت ومصادره کشیده بود و گویا یکی ازعلل ناکام ماندن فردوسی و بی نصیب گشتن اوازصلات وجوایز موفورمحمود همین دوستی ورابطه با ابوالعباس بوده باشد .

علل دیگری نیز درباب نفرت محمود ازفردوسی درمیان بود ودر رأس همهٔ آنها یکی تشیع فردوسی است[2] که بزعم محمودمتعصب سنی مذهب درزمرهٔ بزرگترین گناهان

---

۱ — چنانکه نظامی عروضی گفته است پس از ختم شاهنامه علی دیلمی آن را در هفت مجلد نوشت و فردوسی آن را بهمراه بودلف نام که راوی او بود بدرگاه برد. نام این دو دربعضی از نسخ شاهنامه در یك بیت آمده است

از این نامه از نامداران شهر — علی دیلم و بودلف راست بهر

ولی این بیت درهمهٔ نسخ بهمین وضع نیست و در نسخ دیگری بدین صورت آمده است :

از آن نامور نامداران شهر — علی دیلمی بود کاو راست بهر

که همواره کارم بخوبی روان — همی داشت آن مرد روشنروان

و با دقت در این دو بیت که ارتباط معنوی آنها با یکدیگر درست بنظر میآید معلوم میشود که اولا علی دیلمی از جملهٔ حماة فردوسی وازنامداران شهرطوس بوده نه ناسخ شاهنامهٔ او وثانیاً بودلف سخنگی ودخیل است معنی زیرا دراین صورت ارتباط معنوی بیت دوم واول ازمیان میرود .

۲ — این معنی از هجونامه بخوبی برمیآید :

مرا غمز کردند کآن پرسخن — بمهر نبی و علی شد کهن . .

وهمچنین ازسخنان نظامی عروضی که ازقول معاندان فردوسی چنین نگاشته است : « اومردی رافضی است ومعتزلی مذهب واین بیت براعتزال اودلیل کند که اوگفت :

بیینندگان آفریننده را — نبینی مرنجان دو بیننده را

و بر رفض او این بیتها دلیل است که اوگفت :

خردمند گیتی چو دریا نهاد — بر انگیخته موج ازو تند باد

چو هفتاد کشتی در او ساخته — همه باد بان ها بر افراخته

(بقیهٔ حاشیه درصحیفهٔ بعد)

وجنایات بوده دیگر اظهار محبت شدید فردوسی است بایران قدیم وپادشاهان بزرگ عجم که گویا محمود خودرا ازهمهٔ آنان فروتر میشمرد وبخوی ترکانهٔ خود بانژاد ایرانی وافتخارات او دشمنی میورزید وظاهرا از دشنامهای شاهنامه بتورانیان خاطری آزرده داشت وبعید نیست که تخلیط معاندان نیز در رنجش محمود ازفردوسی ومحروم گردانیدن وی مؤثر بوده باشد[۱] .

(بقیهٔ حاشیه ازصحیفهٔ قبل)

میانه یکی خوب کشتی عروس	برآراسته همچو چشم خروس
پیمبر بدو اندرون با علی	همه اهل بیت نبی و وصی
اگرخلد خواهی بدیگر سرای	بنزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بدآید گناه منست	چنین دان واین راه راه من است
براین زادم وهم براین بگذرم	چنان دان که خاك پی حیدرم

وسلطان محمود مردی متعصب بود و در اواین تخلیط بگرفت ومسموع افتاد.» وچنانکه ازسخنان فردوسی برمیآید گویا محمود برائرهمین اعتقاد اورا بددین وبدکیش خوانده وقصد جانش کرده‌بود :

که‌بددین وبدکیش خوانی‌مرا	منم شیر نر میش خوانی مرا
مرا غمز کردند کان پر سخن	بمهر نبی و علی شد کهن
من ازمهر این هر دوشه نگذرم	اگر تیغ شه بگذرد بر سرم
مرا سهم دادی که در پای پیل	تنت را بسایم چو دریای نیل
نترسم که دارم ز روشن دلی	بدل مهر جان نبی و علی

۱– موضوع تخلیط معاندان و بدگویی حاسدان دربارهٔ فردوسی گذشته از ابیات منقول در حاشیهٔ پیشین از جای‌جای شاهنامه نیز برمیآید واز آنجمله :

چنان شهریاری و بخشنده بی	بگاه کیان بر درخشنده بی
نکرد اندرین نامهٔ من نگاه	ز بدگوی و بخت بدآمد گناه
بداندیش کش روز نیکی مباد	سخن های نیکم ببد کرد یاد
بر پادشه پیکرم زشت کرد	فروزنده اخگر چوانگشت کرد

قطعهٔ ذیل که بفردوسی نسبت میدهند نیز نمایندهٔ حرمان فردوسی ازدستگاه محمود وبخششهای وی است :

حکیم گفت کسی‌را که بخت والانیست	بهیچ روی مر اورا زمانه جویا نیست
	بدست آید دری کجاش همتا نیست
خجسته درگه محمود زاولی دریاست	کدام دریا کورا کرانه پیدا نیست
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در	گناه بخت منست این گناه دریا نیست

درباب رفتن فردوسی بغزنین وتقدیم شاهنامه وناکامی شاعروفراراوازغزنین داستان هاست که «برهرسربازاری هست» ودرمقدمهٔ بایسنقری وتذکرة الشعراء دولتشاه ومجمع الفصحاء وچهار مقالهٔ نظامی عروضی وسایر کتب که درضمن مآخذمذکوردرذیل صحایف ۱۷۶ و۱۷۷ ازهمین کتاب دیده‌اید یادشده وبعضی از آنها کودکانه وبی اساس مینماید وعجب درآنست که ازین افسانها گاه در کتب قدیم و کهنی مانند تاریخ سیستان نیز دیده میشود[1] تاچه رسد بآثارقرن نهم[2] وبعد از آن . خلاصهٔ آنچه از این مآخذ وابیات هجونامه راجع بایام بعد ازتقدیم شاهنامه تافوت فردوسی برمیآید چنین است :

فردوسی پس از حضور درغزنین و تقدیم شاهنامه بدربار محمود براثر عنادی که محمود با رافضیان داشت ونیزدرنتیجهٔ شدتی که فردوسی دراعتقاد بپزرگان ایران بکارمیبردوهمچنین درنتیجهٔ سعایت مخالفان ابوالعباس فضل بن احمد وشاید براثر تضریب برخی ازشاعران وامثال این اموروبراثرخست محمود که فردوسی دربعضی ازابیات هجو نامه بدان اشاره میکند[3] مورد بی‌مهری محمود واقع شد وبا آنکه قبلا با او عهد کرده بود که در برابر هربیت یك دینار بدو دهد بجای هر دینار درهمی داد[4] واین امر از

---

۱ - وآن‌چنین است : « ... وحدیث رستم برآن جمله‌است که ابوالقسم فردوسی شاهنامه بشعر کرد ، بنام سلطان‌محمود کرد و چندین روزهمی برخواند ، محمود گفت همهٔ شاهنامه خودهیچ نیست‌مگر حدیث رستم ، و اندر سپاه من هزارمرد چون رستم‌هست . بوالقسم گفت زندگانی خداوند دراز باد ، ندانم اندر سپاه تو چند مرد چون رستم باشد اما این‌دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید این بگفت وزمین بوسه کرد وبرفت . ملك محمود وزیر راگفت این مردك مرا بتعریض دروغ‌زن خواند ، وزیرش گفت ببباید کشت ، هرچند طلب کردند دیگر نیافتند . چون بگفت ورنج خود ضایع کرد برفت هیچ عطا نایافته تا بغربت فرمان یافت »(تاریخ سیستان ص ۷-۸)، و این حکایت درست یادآور بیت‌ذیل از فردوسی است :

چواندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود

۲ - مراد مقدمهٔ بایسنقریست که در سال سال ۸۲۹ بفرمان بایسنقربن شاهرخ بن امیرتیمورگورکان منوفی ــ ۸۳۷ نگاشته شدوهم‌چنین‌است تذکرهٔ دولتشاه .

۳ - بپاداش گنج مرا درگشاد بمن جز بهای فقاعی نداد

فقاعی‌بیرزیدم ازگنج‌شاه ازآن من فقاعی خریدم‌براه

پرستار زاده نیاید بکار اگرچند باشد پدر شهریار

۴ - نظامی عروضی یکجا مقدارصلهٔ محمود را پنجاه هزار درهم ویکجا بیست‌هزار گفته ودیگران شصت هزار

رنجش فردوسی از محمود افزود وکار بجایی کشید که محمود قصد قتل فردوسی کرد و فردوسی از بیم جان غزنین را ترك گفت . بنا برقول نظامی عروضی «چون بیست هزار درم بفردوسی رسید بغایت رنجور شد و بگرمابه رفت و بر آمدفقاعی بخورد وآن سیم میان حمامی و فقاعی قسم فرمود سیاست محمود دانست بشب‌ازغزنین برفت و به هری بدکان اسمعیل وراق پدرازرقی فرودآمد وشش ماه درخانهٔ اومتواری بود تاطالبان محمود بطوس رسیدند وبازگشتند وچون فردوسی ایمن شد ازهری روی بطوس نهاد و شاهنامه برگرفت و بطبرستان شد بنزدیك سپهبد شهریار که از آل باوند درطبرستان پادشاه اوبود وآن خاندانی است بزرگ ، نسبت ایشان به یزدگرد شهریار پیوندد ، پس محمود را هجاکرد درديباچه بيتی صد و برشهریار خواند وگفت من این کتاب راازنام‌محمود با نام توخواهم کردن که این کتاب همه اخبارو آثارجد[۳]ان تست . شهریار اورا بنواخت ونیکویی‌ها فرمود وگفت یا استاد محمود را برآن‌داشتند وکتاب را بشرطی عرضه نکردند و ترا تخلیط کردند ودیگر تو مردی شیعیئی و هر که تولی بخاندان پیامبر کند اورا دنیاوی بهیچ‌کاری نرود که ایشان را خود نرفته است ، محمود خداوندگار منست تو شاهنامه بنام اورها کن وهجو او بمن ده تا بشویم و ترا اندك چیزی بدهم خودترا خواند ورضای توطلبد و رنج چنین کتاب ضایع نماند ودیگر روز صد هزاردرم فرستاد وگفت هر بیتی بهزار درم خریدم‌آن صدبیت بمن ده وبامحمود دل‌خوش کن. فردوسی آن بیت هافرستاد ، بفرمود نابشستند ، فردوسی نیزسواد بشست و آن هجومندرس گشت وازآنجمله این شش بیت بماند :

مرا غمز کردند کان پر سخن — بمهر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم — چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار — وگر چند باشد پدر شهریار
ازاین درسخن چند رانم همی — چو دریا کرانه ندانم همی
بنیکی نبد شاه را دستگاه — وگرنه مرا بر نشاندی بگاه
چو اندر [illegible] بزرگی نبود — ندانست نام بزرگان شنود »

فردوسی ازمازندران بخراسان بازگشت ومدتی درموطن خود باخاطرافسرده وپریشانی وفقرزندگی میکرد [illegible] بنابرفحوای ابیاتی که بنصربن‌ناصرالدین سبکتکین خطاب [illegible] آن است درمقدمهٔ داستان [illegible] — خسرو است :

چنین شهریاری و بخشنده‌یی | بگیتی ز شاهان درخشنده یی
نکرد اندرین نامهٔ من نگاه | ز بدگوی و بخت بدآمد گناه
حسد برد بدگوی درکار من | تبه شد بر شاه بازار من
چوسالار شاه این سخنهای نغز | بخواند ببیند بپاکیزه مغز
زگنجش من ایدر شوم شادمان | کز او دور بادا بد بدگمان
وزان پس کند یاد بر شهریار | مگر تخم رنج من آید ببار
که جاوید باد افسر و تخت او | ز خورشید تابنده‌تر بخت او

ولی این توسل وتقاضای وساطت نیزمؤثر نیفتاد وتاآنگاه که فردوسی حیات داشت محمود با اوبرسرمهر نیامد. نظامی عروضی مدعی است که خواجه احمدبن حسن میمندی همواره مترصد شفاعت ازفردوسی نزد محمود بود وآخردریکی ازسفرهای هندبراین کار توفیق یافت وسلطان را واداشت تا هنگام ورود بغزنین انعام وصلهٔ شاعررا بدوبازفرستد واتفاقاً این صله وانعام راهنگامی که ازدروازهٔ رودبارطابران میاوردندجنازهٔ فردوسی راازدروازهٔ رزان بیرون میبردند؛ و بهرحال مسلم است که فردوسی تا اواخر عمر از بدست آوردن نتیجهٔ کار خود محروم ماند واین محرومیت تا نزدیك هشتاد سالگی او نیز ادامه داشت:

کنون عمر نزدیك هشتاد شد | امیدم بیکباره بر باد شد

تجدید نظر نهایی مطلبی که ذکرآن در اینجالازم بنظرمیآیدآنست که فردوسی پس ازتقدیم شاهنامه بمحمود نیزهمواره مشغول تجدید نظر درآن بود وازآنجمله درسنین نزدیك بموت خودیکباردرآن تجدیدنظر کلی کرد وبعضی ابیات برآن افزودویا برخی ابیات را تصحیح کردوتغییرداد واین آخرین تجدید نظرشاعراست که درشاهنامه نموده واکنون نسخ معمول ومشهور شاهنامه همان آخرین نسخه‌ییست که نزدفردوسی بود و درهمین نسخه بود که هجونامهٔ محمود وجود داشت و بعداز مرگ فردوسی منتشر گشت و بنابر این نباید قول نظامی راکه گفته است هجونامهٔ فردوسی مندرس شده وازآن جزشش بیت نمانده کاملا قبول کرد بلکه باید در این باب بحدس نلدکه بیشتر اعتماد نمود که معتقد است

فردوسی هجونامهٔ محمود را تا پایان حیات خودمنتشر نساخت؛ ومن چنین عقیده دارم که برفرض وجود ابیات الحاقی ومجعول درهجونامه شمارهٔ آنها ازچند بیت معدود تجاوز نمی کند وبقیه همه اصلی وآثاراصالت ازآنها آشکار است .

☆☆☆

اینها برخی ازمطالب راجع بحیات فردوسی بود که ازلحاظ ارتباط کامل آن بانظم شاهنامه دراینجا مذکورافتاده وبرای اطلاع ازبقیهٔ احوال فردوسی بایدبهمان مآخذ که قبلا نام برده‌ام مراجعه شود. اکنون پس ازذکر این مقدمات ببحث انتقادی خوددرباب شاهنامه شروع میکنیم :

اصالت روایات وامانت فردوسی

گروهی هنوز پس ازتحقیقاتی که تاکنون بهمت دانشمندان اروپایی درباب شاهنامه ومآخذ آن صورت گرفته است ، [illegible] می پندارند که فردوسی درنظم شاهنامه وداستانهای [illegible] نظر شخصی کارمیکرده وپهلوانانی که درشاهنامه می بینیم باتمام خصائص خودبوجود میآورده ومیساخته است وبهمین دلیل هنگام بحث [illegible] ودین فردوسی بسیاری ازمسائل راکه مربوط بقهرمانان داستانهاست بفردوسی نسبت میدهند وگاه دشنامهایی راکه [illegible] ایرانی زردشتی [illegible] است اززبان فردوسی می پندارند .

من نیزخود درآغازکار بچنین خطایی دچاربودم وبعضی ازآثاراین خطا درمقاله‌ای که بعنوان «شعوبیت فردوسی» درفردوسی نامهٔ مهر نگاشته‌ام آشکاراست ولی تحقیقات اخیر ومطالعهٔ دقیق درشاهنامه واطلاع ازمسائلی تازه برمن ثابت کرده است که فردوسی [illegible] عین علاقه بایران ودرعین دشمنی باعناصرغیرایرانی درشاهنامهٔ خود مردی بی غرض است وهردشنامی که بعرب یاترک ویونانی و کیشهای زردشتی واسلام ویهودی ونصرانی [illegible] او می بینیم منقول ازیک متن یا اززبان حال گوینده‌ایست که بدان سخنان [illegible] لاغیر. عقیدهٔ دینی فردوسی ویاآئین وطن پرستی او را تنها درآن [illegible]

مذهب خود (تشیع) سخن میگوید و بزنده کردن آثار عجم فخر و مباهات میکند [illegible]
که از زبان یزدگرد و یا سرداران او بتازیان و دین ایشان داده میشود سخنی است [illegible]
یک پادشاه و سردار زردشتی ایرانیست که با دین اسلام و نژاد عرب [illegible]
کیفیات را در مخاطباتی که میان ایرانیان و [illegible]
مجال سخن سخت تنگ است و گرنه این موضوع خود [illegible]
مقصود از این اشارهٔ مختصر اثبات یک نکتهٔ اساسی بود و آن [illegible]
بنحویکه در نسخهای اساس وجود داشت فردوسی [illegible]
داستانی بمیل و خواهش خود بر نخاسته و بعبارت [illegible]
و آنرا فاسد و تباه نکرده است [illegible]
و دخالت فردوسی [illegible] داستانها و بعضی مطالب [illegible]
موضوع و تصرفات شاعرانه [illegible]
بزم [illegible]
پراکنده: باید دانست [illegible]
او تنها در بیان مطالب و دخالت دادن قوهٔ [illegible]
و اسفندیار و گیو و سهراب [illegible]
مشاهیری هستند که در داستانهای [illegible]
فردوسی رستم را آنچنانکه [illegible]
است بلکه رستم در داستانهای [illegible]
سام را ابداع نکرده [illegible]
گرشاسب و نریمان و سام در داستانهایی که [illegible]
خواهیم گفت [illegible]
ایشان یاد [illegible]
اخبار فرامرز که از پهلوانان بزرگ خاندان نریمانست در شاهنامه [illegible]
که بنا بر روایت [illegible]

دید این سرگذشت را شاعری دیگر بنظم آورد. اگر رستم یا دیگر پهلوانان ایرانی را نمودار ایران دوستی می‌بینیم نباید چنین پنداریم که فردوسی آنانرا بدینصورت جلوه داده است بلکه باید بتحقیق در اساس این اقوال همت گماریم و چون چنین کنیم خواهیم دانست که حقیقت امر جز آنست که می‌پنداریم و این روح حماسی ایرانیان و عادات ملی ایشانست که بپهلوانان داستانهای ملی چنین صفات بارز اخلاقی و پهلوانی بخشیده است، نه ذوق و خیال شاعران.

در داستان رزم رستم با اکوان دیو، مجاهدتی که فردوسی برای معقول نمایاندن داستان بکار برده دلیل بزرگیست بر صحت گفتار ما. استاد با رنجی فراوان کوشیده است تا این داستان را که گویا از داستانهای پراگنده‌یی راجع برستم بوده معقول و باورداشتنی بنمایاند و آنرا بنوعی تأویل کند که خوانندگان باورش دارند. رنج و زحمت روحی شاعر از این ابیات که در تأویل و توجیه داستان و فرانمودن بی گناهی خود کشیده است بخوبی برمیآید:

جهان پر شگفت است چون بنگری ... ندارد کسی آلت داوری
که جان تن شگفت است و تن هم شگفت ... نخست از خود اندازه باید گرفت
دو دیگر که بر سرت گردان سپهر ... همی نو نمایدت هر روز چهر
نباشی بر این گفته همداستان ... که دهقان همی گوید از باستان
خردمند کاین داستان بشنود ... بدانش گراید بدین نگرود
ولیکن چو معنیش یاد آوری ... شوی رام و کوته شود داوری
تو بشنو ز گفتار دهقان پیر ... اگر چه نباشد سخن دلپذیر
سخنگوی دهقان چنین کرد یاد ... که یکروز کیخسرو از بامداد...

و در پایان همین داستان چنین میگوید:

تو مر دیو را مردم بد شناس ... کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
هر آنکو گذشت از ره مردمی ... ز دیوان شمر مشمرش ز آدمی
خرد کو بدین گفتها نگرود ... مگر نیك معنیش می بشنود
گران پهلوانی بود زورمند ... ببازو قوی و ببالا بلند
گوان خوان و اکوان دیوش مخوان ... ابر پهلوانی بگردان زبان

چه گویی تو ای خواجهٔ سالخورد — چشیده ز گیتی بسی گرم و سرد
که داند که چندین نشیب و فراز — پیش آرد این روزگار دراز
تك روزگار از درازی که هست — همی بگذراند سخنها ز دست

این ابیات نمایندهٔ عدم اعتقاد فردوسی بداستانیست که از قول دهقان پیر نقل شده و متن مکتوب آن در برابر فردوسی بوده . سخن سرای تیزهوش بر نادرستی وجود اکوان معترف بود اما از سرودن داستان و بیان نام اکوان گزیری نداشت و گمان نمیرود که حکیم و دانشمندی آزاده چون فردوسی با جعل داستانی خودرا بزحمت افکند ودچار تأویل وتوجیه کند تا مگر خوانندگان برستی دانش وخرد وی گمان نبرند .

بنابراین چگونه میتوان گفت فردوسی داستان میساخته وحدیث و روایت جعل میکرده است ؟ برخی ازدانشمندان باصرار تمام میخواهند نامهٔ معروف رستم فرخزاد سردار یزدگرد را درجنگ با سعدوقاص ببرادر خود ازمجعولات فردوسی بدانند.قسمتی ازنامه چنین است :

چو بـا تخت منبر برابر شود — همه نام بوبکر و عمر شود
تبه گردد ایـن رنجهای دراز — نشیبی دراز است پیش فراز
نه تخت ونه دیهیم بینی نه شهر — زاخترهمه تازیانراست بهر...
بپوشند ازیشان گـروهی سیاه — ز دیبا نهند از بر سر کلاه
نه‌تخت ونه‌تاج ونه زرینه کفش — نه گوهرنه افسر نه‌رخشان‌درفش
برنجد یکی دیگری بر خورد — بداد وبیخشش کسی ننگرد ...
ز پیمان بگردند و از راستی — گرامی شود کژی وکاستی...
رباید همی این ازآن آن ازین — ز نفرین ندانند بازآفرین...
بداندیش گردد پدر بر پسر — پسر همچنین بر پدر چاره‌گر
شود بندهٔ بـی هنر شهریار — نژاد و بزرگی نیاید بکار...
از ایران و ازترك واز تازیان — نژادی پدید آید اندر میان
نه‌دهقان نه ترك ونه تازی بود — سخنها بکردار بازی بود..الخ

مجعول بودن این نامه‌کاملاآشکارو واضح است و یقیناً این نامه درقرن چهـارم جعل‌شده وبنام رستم فرخزاد شهرت یافته ویا بنامه‌یی منسوب برستم فرخزاد مطالب و

مسائل تازه‌یی راجع بعهد اسلامی خاصه قرن چهارم افزوده شده است، زیرا افکار تند شعوبیه در بعضی از قسمتهای این نامه بخوبی آشکار است و گویا این نامه و یا قسمتهایی از آن بر اثر بعض مقاصد سیاسی پدید آمده باشد و در اینصورت باید دست کسی که خود را از نژاد شاهان ایران و لایق امارت بر ایران میپنداشت در کار جعل این نامه و یا قسمتهای مذکور آن دخیل باشد و گذشته ازاین انتقاد سختی که از نفوذ اسلام و عرب و ترک در ایران میشود یادآورندهٔ تعصب زرتشتیان آن روزگار است. پس با این مقدمات آیا نمیتوان باور کرد که عمال ابومنصور بن عبدالرزاق (که خود را از نژاد شاهان میپنداشت و مدعی سلطنت و امارت بود) از طرفی و زرتشتیان نویسندهٔ شاهنامه از طرفی دیگر بجعل چنین نامه و یا افزودن مطالب تازه‌یی بر آن پرداخته و آنرا در شاهنامهٔ ابومنصوری وارد کرده اند و یا اصولاً نمیتوان گفت چنین فکری در قرن چهارم میان ایرانیان وطن‌پرست وجود داشته و در شاهنامهٔ ابومنصوری بصورت پیشگویی رستم فرخزاد ظهور کرده است.

بهرحال نسبت جعل و داستانسازی بفردوسی در شاهنامه بکلی دور از تحقیق و صواب مینماید و همچنانکه فردوسی مدعیست در نظم داستانها از متون مدون منثور استفاده کرده است و در این باب بذکر چند دلیل مبادرت میجوییم.

۱ـ فردوسی هیچگاه نمیخواست از متابعت مآخذی که در دست داشت قدمی آنسوتر نهد و بهمین سبب در موارد مختلفی از کتاب خود بروایات و کتب مستفاد اشاره کرده و مطابقت آنها را با اشعار خود بیان نموده است. غیر از آنچه تا کنون در این باب از شاهنامه نقل و در جای جای این کتاب ثبت شده و همهٔ آنها دلیل قاطع بر استفادهٔ استاد طوس از کتاب و یا کتب معینی در نقل روایات و داستانهاست، استفاده از متون مدون مکتوب از چند جای دیگر شاهنامه نیز بصراحت برمیآید: فردوسی در آغاز و انجام بسیاری از داستانها از نامه و دفتری سخن میراند که مطالب آنرا بی زیاده و نقصانی نقل کرده است مثلاً در آغاز داستان رزم کاموس چنین میگوید:

کنون رزم کاموس پیش آوریم   ز دفتر بگفتار خویش آوریم

ودرآغاز داستان رزم بیژن و گرازان چنین گفته است :

مرا گفت آن ماه خورشید چهر — که از جان تو شاد بادا سپهر
بپیمای تا من یکی داستان — زدفتر برت خوانم از باستان ...
مرا گفت کز من سخن بشنوی — بشعر آری از دفتر پهلوی
بگفتم بیارای مه خوبچهر — بخوان داستان و بیفزای مهر...
بخواند آن بت مهربان داستان — ز دفتر نوشته گه باستان

ذکر مکرر دفتر پهلوی و دفتر و بشعر آوردن آنچه از آن داستان بر میآید دلیلی برمدعای ماست که فردوسی داستانی را خود ابداع نکرده و بوجود نیاورده است.

یکی ازدلایل بزرگ پیروی فردوسی ازروایات مکتوب اشتباهات جغرافیایی متعدد و اختلاط صحنه های مختلف وپیوندادن امکنهٔ بعیده بیکدیگر وامثال اینهاست درشاهنامه، واگر فردوسی شخصاً این داستانها را میساخت یقیناً باین اشتباهات دچار نمیشد ولی اوچون روایات بهم آمیختهٔ قدیم را پیش چشم داشت وبنظم درمیآورد ناچار رعایت امانت کرد و تصرفی درآنها ننمود وعین آن روایات را با غلطهای خود محفوظ داشت و تصور نمیرود آنهمه اشتباهات تاریخی وجغرافیایی شاهنامه معلول عدم اطلاع یا اهمالهای شاعرانهٔ ناظم باشد.

درشاهنامه ببعضی مسائل برمیخوریم که لامحاله باید نتیجهٔ دست بدست گشتن داستانها درقرون متوالی ومیان روات متعدد باشد، ازآنجمله است تکرار حوادث یك داستان بشکل تازه‌یی درداستان دیگر (مانند تقلید قسمتی از هفتخان اسفندیار از هفتخان رستم یا بالعکس) و انتساب تمام اعمال ووقایع یك دورهٔ ممتد بیك پهلوان ویك شخص - دراز کردن عمرها بصورتهای کاملاً اساطیری و داستانی که لازمهٔ روایات بسیار کهن است که دست بدست گشته ومطالب تازه‌یی برآنها افزوده شده است - تصور صفات خارق عادت وسجایای فوق بشری برای بسیاری ازپهلوانان مانند تصور هشتاد رش بلندی برای افراسیاب وتصورقامتی درازتر ازاین برای رستم وامثال اینها.

این قرائن جملگی دلیل است براینکه فردوسی مطالب خود را ابداع و ابتکار نکرده بلکه از مآخذ قدیم برداشته است ومقایسهٔ داستانهای مذکور با اساطیر ...

ملل نیز قدمت و اصالت آنها را بر ما ثابت میکند و ما هنگام ذکر ریشه و بنیاد داستان های حماسی ایران، عین این کیفیات و مطالب را در روایات قدیم در باب پهلوانان خواهیم دید.

مهمترین دلیل ما در استفادهٔ فردوسی از روایات مکتوب ومدون جرأت نکردن اوست بر نظم شاهنامه پیش از پیدا کردن شاهنامهٔ ابومنصوری و این معنی از ابیاتی که قبلا درهمین باب نقل کرده‌ایم بخوبی آشکاراست و رنجی که او درجست و جوی این کتاب برده کارمحققی‌است که قصد جعل داستان وتصرف در روایات ملی (از باب ایجاد مطالب نه ازجهت بیان مطالب) ندارد و نه‌سیرت مرد جعالی که مآخذ و مدارك درنزد اوفاقد ارزش و اهمیت باشد.

دیگر از دلایل صحت گفتار فردوسی ومطابقت آن با داستانهای ملی آنست که داستانهای منظوم وی بسرعت قبول عامه یافت تا بدانجا که درعهد خود شاعر، چنانکه قبلا دیده ایم، از آنها نسخ فراوان برداشتند واقبال خاص وعام بدان روزافزون گشت. همین داستانها بعد ازعهدشاعر نیز بزودی مقبول خواص وعوام شدو بشدت طرف احترام وتوجه وسندیت قرار گرفت.

یکی از کتب زرتشتیان هند بنام «کیفیت قصهٔ سلطان محمود غزنوی» نمونه‌یی از نفوذ فردوسی را در اذهان ایرانیان هند که روایات و احادیث قدیم ایرانرا بسائقهٔ دین و ملیت بهتر از ایرانیان مسلمان حفظ کرده بودند، بخوبی میرساند. خلاصهٔ آن کتاب اینست که سلطان محمود عده‌یی از شاعران را دردربار خود گرد آورد و فردوسی ازمیان آنان بنظم شاهنامه همت گماشت وچنان ازعهدهٔ این کار خطیر برآمد که دیگر شاعران براو حسد بردند و بسلطان گفتند باید پارسیان هندرا بقبول اسلام مجبور کنی زیرا فردوسی نیز همکیش ایشان است ...[1] این داستان نمونهٔ بزرگیست از علاقه و احترام پارسیان هند بشاهنامهٔ فردوسی زیرا که با روایات ایشان هم‌آهنگ و یکسان بوده و بنظر آنان درست آمده است وحتی همین امر باعث شد که فردوسی را از همکیشان خود بشمارند

۱- رجوع کنید بمقدمهٔ ژول مول بر ج ۱ ترجمهٔ شاهنامه.

وآن داستان عجیب را برای اوبسازند. تأثیرونفوذ فردوسی درمیان پارسیان هند که دنبالهٔ آن هنوز هم ادامه دارد تنها از آن جهت است که استاد طوس قسمتی از روایات ملی ودینی وحماسی ایران را ببهترین صورتی گردآورد ومنظوم ساخت وپیداست یك کتاب مجعول وساختگی هیچگاه حائز چنین مقام ملی ومذهبی درمیان قومی که بروایات ملی و دینی وحماسی خود علاقه دارند نمیتوانست گشت.

یکی دیگر ازدلایل بزرگ استفادهٔ فردوسی ازمتون معینی درنظم شاهنامه تناقض اقوال اوست درباب اسکندر. دراسکندرنامهٔ فردوسی چنانکه میدانیم اسکندر شاهزاده یی ازنژاد کیانیان ومردی پاکدل ونیکوسرشت وآزاده است، بر مرگ دارا زاری میکند واز پس تابوت او پیاده میرود وانتقام اورا از جانوسیار وماهیار میگیرد وآهنگ زیارت کعبه میکند وپیاده به بیت‌الحرام میرود و در تاریکی بجستن آب حیات میشود وبا اسرافیل سخن می گوید وبر گرد جهان می گردد وعجایب عالم را می‌بیند ... وبر روی هم مردی شریف وجهانجوی وجهاندار ودانا وحکیم است.

اماچون ازاسکندرنامه بتاریخ ساسانیان برسیم کار اسکندر را دگر گونه می‌یابیم. درداستان اردشیر بابکان چنین می‌بینیم که چون اردشیر از پرستندگان کرم هفتواد شکست یافت و گریخت بشارسانی رسید وبدوجوان پناه برد وآندو:

یکی جای خرم بپیراستند | پسندیده خوانی بیاراستند ...
بآواز گفتند کای سر فراز | غم و شادمانی نماند دراز
نگه کن که ضحاك بیدادگر | چه‌آورد از آن تخت شاهی بسر
هم افراسیاب آن بداندیش مرد | کزو بد دل شهریاران بدرد
سکندر که آمد براین روزگار | بکشت آنکه بد درجهان شهریار
برفتند وزایشان جزازنام زشت | نماند و نیابند خرم بهشت

دراین داستان اسکندرهمردیف ضحاك بیدادگروافراسیاب بداندیش است و از کسانی است که جزنام زشت بیادگارننهادند واز بهشت خرم محرومند وبازدرپاسخ نامهٔ خسرو اپرویز بقیصرچنین می بینیم:

نخست اندر آیم زسلم بزرگ | زاسکندرآن کینه‌ور پیر گرگ

و در این بیت دشنامی که کمتر در شاهنامه دیده میشود دربارهٔ اسکندر بر قلم فردوسی جاری شده است. نظیر این بدگوییها را در سخن فردوسی هنگامی که از تخت طاقدیسی یادشده است نیز می‌بینیم:

چنین تا بگاه سکندر رسید — زشاهان هر آنکس که آن گاه دید[1]
همی برفزودی بر آن چند چیز — ز زروزسیم و زعاج و زنیز؟
مراوراسکندر همی پاره کرد — ز بیدانشی کار یکباره کرد.

و باز در داستان اسکندر و دارا یعنی آن قسمت که گویا اصل ایرانی دارد گفته است:

هیونی ز کرمان بیامد دمان — بنزدیك اسکندر بد گمان

این تناقض عجیب در سخنان فردوسی چگونه پیدا شده است؟ اگر فردوسی داستان اسکندر را خود پدید میآورد و او را بدان مقام بلند میرساند که در اسکندر [illegible] دیده‌ایم، ممکن نبود پس از چندی لحن خویشتن بگرداند و بر او [illegible] چون چنین است باید بدین اصل معترف شویم که فردوسی حدیث اسکندر [illegible] خود گرفته است و مطالب اخیر را از مأخذی دیگر که به مأخذ نخستین [illegible] داشت و چون عادت این مرد بزرگ رعایت جانب امانت در نقل مطالب [illegible] مطالب این دو دسته از مآخذ را [illegible] و هر یک را بجای خود [illegible] مأخذ نخستین «اسکندرنامه» یا «اخبار اسکندر» بود که از آن در گفتار اول سخن گفته‌ایم و دستهٔ دوم از مآخذ مذکور روایات ایرانی دربارهٔ اسکندر است و چنانکه دانیم اسکندر در روایات [illegible] ابومنصوری هم که مآخذ اصلی ایشان بیشتر از کتب پهلوی بود بر عادت اسلاف [illegible] داستان و سرگذشت اسکندر سخنی بمیان نیاوردند. فردوسی برای پر کردن این قسمت از شاهنامه ناگزیر شد از داستان مشهوری که در آن ایام در باب اسکندر وجود داشت استفاده کند اما در سایر موارد نام اسکندر بعادت ایرانیان ببدی یاد شده بود و فردوسی

---

۱ – یعنی [illegible]

نیز همان ناسزاهای ایرانیان را دربارهٔ اسکندر چنانکه سزاوار ناقل امینی است نقل کرد.

تا اینجا سخن از دلایل وامارات بود که از شاهنامه در باب متابعت فردوسی از مآخذ مکتوب وعدم دخالت شاعر درمطالب اساسی داستانها بدست میآید. اکنون بذکر دلایل دیگری که دراین باب داریم میپردازیم:

۲ - دیگر از دلایل صحت روایت فردوسی مطابقت بسیاری از سخنان اوست با آنچه مورخان بزرگ روایت کرده‌اند. در اغلب این کتب خاصه کتب تاریخ عربی مانند تاریخ طبری وهمچنین ترجمهٔ فارسی آن بسیاری ازشاهان هنگام جلوس بتخت سلطنت خطبه‌هایی ایراد می کنند وعین این امر درشاهنامه نیز ملحوظ است. ازمیان این کتب کتاب غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم تألیف ابومنصور الثعالبی بیش ازهمه بشاهنامه نزدیک است. ثعالبی از معاصران فردوسی بود و کتاب خودرا بامیر نصر بن ناصر الدین سبکتکین (متوفی بسال ۴۱۲) تقدیم کرد. مأخذ مهم و اساسی ثعالبی محققاً وبنابر آنچه دیده‌ایم مأخذی بوده است که فردوسی نیز از آن استفاده کرده بود (یعنی شاهنامهٔ ابومنصوری) و همین امر باعث نزدیکی فراوان بسیاری از مطالب غرر اخبار ملوک الفرس وشاهنامهٔ فردوسی شده است. میان این کتاب وشاهنامه دربعضی موارد اختلاف مختصریست و آن نتیجهٔ استفادهٔ ثعالبی است از برخی مآخذ دیگر مانند تاریخ طبری و شاهنامهٔ ابوعلی بلخی و غیرها، اما مواردا تحاد این دو کتاب چنانکه گفته‌ایم بسیار است وبا اینحال دربعضی ازفصول دو کتاب مذکوراز حیث ایجاز و اسهاب بینونت واختلافی موجوداست ومعمولاً سخنان ثعالبی در اینگونه موارد مختصرتر است و گویا ابومنصور ثعالبی مطالب منقول را باختصار آورده باشد زیرا روش نگارش تاریخی که باید مبتنی برمدارک مختلف باشد چنین امری را ایجاب میکند. از جملهٔ این موارد تشابه یا اختلاف داستان زال و رودابه است. سخنان ثعالبی و فردوسی دراین باب از لحاظ کلیات هیچگونه بینونتی ندارد لیکن فردوسی داستان را بتفصیل بیشتری آورده است. عین این کیفیت درداستان گشتاسب و کتایون مشهود میباشد. چه ثعالبی آنرا باحذف مواردا طناب آورده است لیکن فردوسی از هرمأخذی که استفاده‌یی کرد بواجب رعایت جانب امانت نمود و از نقل آنچه دید

پهلو تهی نکرد خاصه که نقل جزئیات وقایع مایهٔ زیبایی منظومهٔ او و محرّض رغبت بقراءت وحفظ آن بود.

از مواردی که در شاهنامه بختصار یادشده داستان کیومرث و سیامک و هوشنگ وطهمورث وقسمتی به داستان جمشید است. چنانکه میدانیم این قسمت از داستانهای ایران قدیم مشحون است باساطیر کهن دینی که بیشتر آنها متعلق بعهود قبل از مهاجرت نژاد آریا بایرانست وقسمتی دیگر زادهٔ طبع وتصور ایرانیان درباب آغاز خلقت بشر وتشکیل قبایل وخاندانهای بزرگ بشری. این داستانها دراوستا و کتب پهلوی بتفصیل ذکر شده ودر برخی از کتب اسلامی خاصه تاریخ طبری وحمزه [illegible] ونظایر آنها نیز آثاری از این داستانها دیده میشود ولیکن در شاهنامه از این مسائل خبری نیست. از چگونگی این داستانها و اختصار یا تفصیل آنها در شاهنامهٔ ابومنصوری اطلاعی نداریم اما چنین میپندارم که میان شاهنامهٔ ابومنصوری و [illegible] در این باب [illegible] اختصار این داستانها را از فردوسی کمتر باید دانست از [illegible] و گویا این اساطیر مذهبی ایرانیان قدیم ومذهب زرتشت [illegible] روزگار سازشی نداشت وهمین امر باعث شد [illegible]

۳ ـ دیگر از دلایل صحت روایت فردوسی [illegible] اشاراتیست که بتعریض یا تصریح در بعضی از کتب قدیم [illegible]

در مقدمهٔ بعضی از نسخ قدیم شاهنامهٔ [illegible] شاهنامهٔ ابومنصوری [illegible] ابومنصور المعمری [illegible] آن این عبارت [illegible] حکیم ابوالقاسم منصور الفردوسی را بفرمود تا بزبان دری بشعر گردانید و چگونگی آن بشعر گفته شود[1]

مقدمهٔ قدیم شاهنامه نقل میکنیم: «... پس پیش از آنکه سخن شاهان وکارنامهٔ ایشان یاد کنیم نژاد ابومنصور عبدالرزاق که این نامه را بفرمود تا جمع کنند،

۱ ـ بیست مقاله ج ۲ ص ۱۵ مقدمهٔ قدیم شاهنامه

چاکرخویش را ابومنصور المعمری، ونژاداونیز بگوییم که چون بوذ ... » ناقل مقدمه که یقیناً شاهنامهٔ منثور ابومنصوری را در دست داشت و ازهمانندی آن و شاهنامهٔ فردوسی آگاه بود، ازذکر جملهٔ :« این نامه را بنشرفرمود تا جمع کنند . . . » استفاده کردو جملات مذکور را درمتن عبارت ابومنصورالمعمری وارد ساخت وبهرحال قول او سنداست زیرا چنانکه از ظواهر امر برمیآید شاهنامهٔ ابو منصوربن عبدالرزاق در دسترس اوبوده و درنگارش مقدمهٔ قدیم مورد استفادهٔ وی قرار گرفته است.

در تاریخ سیستان اشارتیست که ازآن میتوان بصحت روایت فردوسی و مستند بودن آن برمآخذ مکتوب پی برد. در ذکر داستان رستم چنین آمده است :«وحدیث رستم برآنجمله است که بوالقسم فردوسی شاهنامه بشعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد وچندین روزهمی برخواند» ۱ اخباری که صاحب تاریخ سیستان از کرشاسپ ونریمان و کورنگ وسام و دستان (زال) ورستم وفرامرز یاد کرده وراجع بهریك مآخذی شرح داده، دلیل کثرت اطلاع اوبرداستانهای این خاندان است. و چنین کسی اگر بصحت داستان رستم درشاهنامهٔ فردوسی اشاره کند باید قول او را پذیرفت وبدین طریق باید برسخنان آنانکه فردوسی را در ایجاد داستانهای رستم متصرف و ذیدخل میپندارند قلم بطلان کشید وسخن ما را درآنجا که گفتیم فردوسی رستمرا بهیأتی که در شاهنامه میبینیم خود پدیدنیاورده است وازمآخذ مکتوب نقل کرده، باورداشت.

نویسندهٔ مجمل‌التواریخ باآنکه کتب مهمی مانند کرشاسف نامه وفرامرزنامه و اخبار بهمن وقصهٔ کوش پیل دندان وشاهنامهٔ بوالمؤید بلخی و تاریخ محمدبن جریر الطبری ومجموعهٔ (تاریخ) حمزةبن‌الحسن الاصفهانی‌رادردست‌داشت، یعنی بهترین‌مآخذ راجع بداستانهای ایران قدیم در اختیار او بود، ازشاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی مستغنی نمیتوانست شد و ناچارآنرا نیز در شمار مآخذ خودیاد کرده وچنین گفته است: «ازآنچ خوانده‌ایم درشاهنامهٔ‌فردوسی که‌اصلی است‌وکتابهای دیگر که‌شعبهاء آنست.» ۲

این اعتماد صریح وحتی تصریح باصالت شاهنامهٔ فردوسی در برابرسایر کتب تاریخ‌ثابت

۱- تاریخ سیستان ص ۷ .   ۲ – مجمل‌التواریخ ص ۲ .

میکند که استاد بزرگ ما سخنان خودرا با دقت تمام ازمآخذ معتبر نقل کرد ودرنقل تابجایی رعایت امانت نمود که شاهنامهٔ وی مقبول مورخی که تواریخ ومآخذ مهمی در اختیار داشت، افتاد.

۴ ـ امانت فردوسی در نقل مطالب تا بدرجه‌یی بود که نه تنها در داستانها هیچ گونه تصرفی نمی کرد بلکه بقول خودوچنانکه ازشاهنـامه برمیآید، درمطابقت سخنان خویش با متون اصلی سعی و کوشش فراوان مبذول میداشت. درپایان داستان کاموس که ازداستانهای بزرگ شاهنامه است فردوسی از آوردن همهٔ مطالب بجای خود خشنوداست و میگوید:

سر آوردم این رزم کاموس نیز ❊ دراز است و نفتاد ازو یك پشیز
گر ازداستان یک سخن کم بدی ❊ روان مـرا جـای مـاتم بدی

و درمقدمهٔ داستان رزم بیژن و گرازان نیز بچنین امری اشاره کرده و در پاسخ همسرخویش که ازدفترپهلوی (مراد فارسی است) داستانی برای اومیخواند، گفته است:

چنان چون ز تو بشنوم در بدر ❊ بشعر آورم داستان سر بسر

وعین این حال در داستان بزرگمهر و انوشیروان وپرسشهاوپاسخهای آنان مشهوداست که چون مقصور برمقداری سوآل و جواب خشك بود ناقل را به رنج افگند تا بدانجا که گفته است:

سپاس ازخداوند خورشید وماه ❊ که رستم ز بوذرجمهر وزشاه
چو این کار دلگیرت آمد بین ❊ ز شطرنج باید که رانی سخن

در پایان این مقاله یکبار دیگر می گوییم که مراد ما از امانت فردوسی آنست که روایت این استاد مبتنی بر اصل واساسی بود نه مجعول وساختگی، اما پیداست که این شاعر استاد بی نظیر هرچند در ایجاد مطالب دخالتی نکرده امـا دربیان مطالب و توصیف مناظر ووصف پهلوانان وآرایش میادین قتال ومهارت دربیان احساسات وعواطف اشخـاص وتصرفات شاعرانه وهمچنین اندرزهای حکیمانه وبیان مقدمات داستانها و نظایر این امور یقیناً وبی هیچگونه تردیدی دخالت داشته است.

مآخذ شاهنامه

تحقیق در باب مآخذ شاهنامه اندکی دشوار است و در این باب نمیتوان بصراحت سخن گفت زیرا از طرفی گاه میان روایات فردوسی و مورخان در بعضی جزئیات اختلافی دیده میشود و از طرفی دیگر مآخذی کـه فردوسی از آنها استفاده کرده است جملگی ازمیان رفته چنانکه نمیتوانیم میان شاهنامه ومآخذ آن مقایسهٔ مستقیمی کنیم.

فردوسی در بسیاری از جایهای شاهنامه بیك کتاب بنامهای: نامهٔ خسروی، نامهٔ خسروان، نامهٔ پهلوی، نامهٔ شهریار، نامهٔ باستان، نامهٔ راستان، نامهٔ شهریاران و مطلق «نامه» اشاره کرده است. از تحقیقاتی که تا کنون کرده‌ام بخوبی روشن میشود که این اشارات همه راجعست بشاهنامهٔ ابومنصوری که فردوسی مدتی درجستجوی آن رنج برد و سرانجام بهمت یکی از دوستان بر آن دست یافت و از روی آن بسرودن شاهنامهٔ خود قیام کـرد.

چنانکه قبلا گفته‌ام فردوسی بجز شاهنامهٔ ابومنصوری علی الظاهر از بعضی داستانهای منفرد دیگر نیز که در آن روزگار شهرتی داشت استفـاده کرد و از آنجمله است داستان رزم بیژن و گرازان یا داستان بیژن ومنیژه و داستان رزم رستم با اکوان دیو و داستان رستم و سهراب و بعضی از رزمهای رستم. تئودور نلدکه هم پس از تحقیقات دقیق خود بچنین نتیجه‌یی رسیده‌است که چندین داستان شاهنامه از کتاب شاهنامهٔ ابومنصوری اخذ نشده‌است. عین عبارات نلدکه در این باب چنین است:

«قبلا حـدس زده‌ام که داستان منیژه و بیژن ازمأخذ مهمی اخذ شده است و فردوسی نیز خود از این مطلب بصراحت سخن میگوید. در بسیاری ازموارد دیگر بـه همین حقیقت ملحوظ است، مخصوصاً باید باین نکته متوجه بود که ثعالبی بهیچ روی از جنگ رستم بـا اکوان دیو وهنرنماییهـای رستم در مازنـدران سخن نگفتـه است و مورخـان دیگـر نیز حدیث جنگ رستم را بـا اکوان دیو اصلا بمیان نیـاورده انـد و بتحقیق برای اعمال خارق عادت رستم مأخذ عمده ومشهوری درمیـان بود و بهمین طریق در کتاب ثعالبی ومؤلفان دیگر عربی زبان از داستان سهراب وجنگ رستم با این پسر پهلوان ذکری نرفته است ... تاآنجاکه من میدانم افسانهٔ غلبهٔ داراب بر شعیب ولشکریان تازی او تنها درشاهنامه است و بعقیدهٔ من یکتن ازخراسانیان براثر دشمنی

خود با اعراب فاتح که بعد از قیام ابومسلم خراسانیان برایشان سیادت یافته بودند، این قصه را جعل کرده و نام قتیب را نیز بیاد آن مرد مبغوض که قتیبة بن مسلم[1] خوانده میشد برگزیده است و ذکر چنین روایتی در شاهنامه نیز با ایران پرستی فردوسی بخوبی سازگار بوده است . بعضی از داستان‌های دیگر مانند حدیث اسکندر رومی و بهرام گور را نیز فردوسی از مآخذ دیگری غیر از شاهنامه اقتباس کرده‌است و اگرچه کتاب اخیر خود پر از پند و حکمت بود اما ظاهر استاد طوس از پند نامه‌های دیگری نیز استفاده کرده و ملامیگوید:

بپیوندم این عهد نوشیروان   به پیروزی شهریار جهان[2].

باقسمت اخیر قول استاد نلدکه عقیدهٔ من موافق نیست زیرا چنین می‌پندارم که اجزاء مختلف سرگذشت انوشیروان از کتاب شاهنامهٔ ابومنصوری التقاط شده‌است و اتفاقاً ذکر چنین سخنان یعنی پندنامه و توقیعات و عهد کاملاً با روش تاریخی موافق است و نظایر این امور از دورهٔ ساسانی بسیار مانده بود که در کتابهای تاریخی مهم اسلامی نگاشته‌اند .
فردوسی خود بنقل این سخنان از مأخذی اشاره میکند و راوی آنرا پیری معرفی مینماید و این راوی پیر یقیناً یکی از آن سالخوردگانیست که ابومنصور بنوشتن [illegible] گماشته بود و فردوسی یکی دو جای دیگر نیز از ایشان یکی از آنها [illegible] کرده مانند ماخ هروی که نام او را بعنوان پیر خراسان در منظومهٔ خود آورده [illegible]. بحث در روایت شفاهی [illegible] کرده‌ایم. در باب این راوی پیر فردوسی چنین [illegible]:

چه گفت آن سرایندهٔ سالخورد   چو اندرز نوشیروان یاد کرد
سخنهای هرمزد چون شد بین   یکی نو پی افکندم و بد سخن

و ابومنصور ثعالبی [illegible] عهد انوشیروان از شاهنامهٔ ابومنصوری استفاده [illegible] مختصر اشارتی به عهد انوشیروان و پندهای او بهرمزد و جمع کردن موبدان و مرزبانان و برانگیختن ایشان بفرمانبرداری از هرمزد کرده است و برخی از عبارات آن عهدنامه نیز چنانکه در شاهنامه است تقریباً در کتاب غرر اخبار ملوك الفرس دیده میشود، مثلا این عبارت از غرر: «یا بنیّ انی قد اخترتك للملك علی سائر ابنائی لما تفرست فیك من الخیر» نزدیك است بدو بیت ذیل از عهد نوشیروان در شاهنامه :

---

۱ ـ از سرداران معروف عرب در عهد اموی که فتوح و خونریزیهای او در مشرق ایران مشهور و از آنجمله است قتل عامی که در خوارزم از اهل علم و سواد کرده است (الآثار الباقیه ص ۳۶). ۲ ـ حماسهٔ ملی ص ۴۳ .

خردمند شش بود ما را پسر — دل افروز و بخشنده و دادگر
ترا برگزیدم که مهتر بدی — خردمند و زیبای افسر بدی

بنا براین ازعهد انوشیروان اثری درغرر اخبار ملوك الفرس نیز یافته میشود که ثعالبی از آن باختصار یاد کرده است وهمین امردلیل بزرگی برموجود بودن آن درشاهنامهٔ ابومنصوری است.

ازمآخذ دیگر شاهنامه که علی الظاهر ازشاهنامهٔ ابومنصوری جدا بود اسکندرنامه ییست که از آن قبلا بتفصیل سخن گفته ایم.

دیگر از مآخذ فردوسی اخبار رستم است که شاعر بنا براشارهٔ خود در آغاز داستان کشتن رستم آنها را بآزاد سرونامی نسبت داده است و ما از این آزاد سرو وراوی وروایات او که علی التحقیق مأخوذ از اسناد مکتوبی بوده است هنگام بحث درروایت شفهی یاد کرده ایم.

موضوع شاهنامه موضوع شاهنامه تاریخ ایران قدیم از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض حکومت او بدست اعرابست. این عهد ممتد تاریخی ایران به پنجاه دورهٔ شاهی تقسیم میشود که ازحیث طول زمان وتفصیل یا اختصار مطالب با یکدیگر متفاوتند چنانکه دورهٔ سلطنت هزارسالهٔ ضحاك درشاهنامه بمراتب ازدورهٔ سلطنت شصت سالهٔ کیخسرو کوتاهتر است ودورهٔ سلسلهٔ اشکانی با اختصاری عجیب یاد شده و استاد طوس چون در این باب اطلاعی تحصیل نکرده بود ناچار از آن گذشته است. مدت سلطنت هریك از پادشاهان درشاهنامه ذکر شده است درشاهنامه سه دوره متمایز میتوان تشخیص داد: ۱) دورهٔ اساطیری ۲) عهد پهلوانی ۳) دوران تاریخی.

۱ ـ دورهٔ اساطیری: یعنی عهد گیومرث و هوشنگ وطهمورث وجمشید و ضحاك تا ظهور فریدون. این دوره عهد پیدا شدن حکومت وپی بردن آدمی بحوائج از پوشاك ومسکن و کشف آتش و آموختن زراعت وپیشه هاست. درین عهد نزاع آدمیان با دیوان اساس واقعی داستان شاهنست، این نزاع سرانجام بسود آدمیان بپایان میرسد

و بر اثر قدرت طهمورث وجمشید دیوان مطاوع آدمیان گشتند و آنان را بر بسیاری از اسرار تمدن خاصه خط و بنای مساکن آشنا ساختند. اما از عهد فریدون دیگر جنگ آدمیان و دیوان اساس کار شاهنامه نیست و تنها در عهد منوچهر و سپس در پادشاهی کاوس بجنگ ایرانیان با دیوان اشارتی شده است و درعهد کاوس جنگ شدیدی میان این دودسته بر سر تصرف مازندران در گرفت. در اوستا و مآخذ پهلوی این صراع در عهد فریدون بشدت ادامه دارد چنانکه کار بزرگ فریدون منکوب کردن دیوان مازندران ودروغ پرستان ورن (گیلان ودیلمان) است. در بعضی از داستانهای حماسی دیگر یعنی گرشاسپنامه و شاهنامه دامنهٔ این صراع بعهد ضحاک و فریدون و منوچهر کشیده میشود.

مطالب این قسمت از شاهنامه با نهایت اختصار وموجزتر از آنچه درروایات مذهبی می بینیم آمده است. داستان گیومرث (نخستین بشر اوستایی) و مشیگ و مشیانگ و اعقاب ایشان تا هوشنگ در اینجا بنحو عجیبی خلاصه شده و از آن جز مختصری باقی نمانده است. عین این حالت در داستانهای طهمورث وجمشید نیز هویداست. اما داستان ضحاک با تفصیل بیشتری در اینجا نقل شده و شکل اصلی آن نیز بصورت خاصی تغییر یافته است چنانکه از دهاک سه پوزهٔ شش چشم وخطرناک اوستا در شاهنامه مردی تازی روش پسر مرداس عرب وصاحب سلطنت هزارساله است.

در این عهد شاهان نه تنها فرمانروای جهان بلکه راهبر آدمیان به مدنیت و موجد لوازم آن ازقبیل: طبقات اجتماعی، ملبس، مسکن، آتش، اسلحه و خط نیز هستند.

از پهلوانان بزرگ داستانی در این عهد اثری نیست و بر روی هم شاهنامه تا اواخر عهد ضحاک ارزش حماسی زیادی ندارد و بالعکس ارزش اساطیری آن بیشتر است.

اگر این دورهٔ اساطیر را دورهٔ صراع خیر و شر بدانیم باید چنین تصور کنیم که این صراع سرانجام با ظهور ضحاک بشکست خیر وغلبهٔ شر پایان میپذیرد و دیر گاهی جهان از آسیب شر ومظاهر بدی درعذابست.

۲- عهد پهلوانی : این عهد باصراع تازه‌یی میان خیروشر آغاز میگردد و آن قیام کاوهٔ آهنگروفریدون پسر آتبین است در برابر بیدادگری‌های ضحاك.

دورهٔ پهلوانی ازقیام کاوه آغاز میشود و بقتل رستم وسلطنت بهمن پسر اسفندیار پایان میپذیرد. این‌قسمت مهمترین وبهترین قسمتهای شاهنامه و قسمت واقعی حماسهٔ ملی ایران وحاوی عالیترین نمونهٔ اشعار فارسی است.

پس اززوال سلطنت ضحاك نخستین امرمهم این عهد تقسیم جهانست میان ایرج وسلم وتور و پدیدآمدن پادشاهیهای روم وایران و توران. اثر آشکار این تقسیم آغاز شدن جنگهای متعدد ایران و توران و کینه‌ییست که میان روم وایران وجودیافت.

در این عهد پهلوانان بزرگ و قهرمانان داستانهای حماسی ما درعرصهٔ شاهنامه ظاهر میشوند. نخستین بارکاوه بیاری فریدون و نبرد با ضحاك ماردوش برمی‌خیزد وجنگهای بزرگ داستانی بدست او آغازمیگردد اما تا این هنگام معمولا پادشاهان در جنگ مداخلهٔ مستقیم میکردند و دورهٔ واقعی ظهور پهلوانان عهد منوچهر گیرندهٔ انتقام ایرجست. در اواخر عهد فریدون که دورهٔ کین جویی منوچهر آغازمیگردد نام پهلوانان بزرگی مانندکاوه وپسرش قارن و کرشاسپ وسام و نریمان دیده‌میشود ومنوچهر بیاری این پهلوانان توانست کین ایرج رابکشد وسلم وتور را بکیفر کردارخودرساند.

داستان زیبا و باشکوه زال پسر سام بعهد منوچهر منسوبست و این نخستین داستان حماسی وپرحادثه ودر عین‌حال عاشقانهٔ شاهنامه است که در آن مضامین حماسی وغنائی ببهترین صورتی بهم آمیخته است. داستان تولد رستم وپهلوانیهای او در آغاز حیات یعنی کشتن پیل سپید و گشودن دژسپند نیز منسوب بعهد منوچهرست.

در عهد نوذر جنگ ایرانیان وتورانیان از نوآغازمیشود ونوذر بقتل میرسد واین امر کین ایرانیان وتورانیان را تازه میسازد و جنگهای شدیدی برسر انتقام‌نوذر میان دو قوم آغاز میگردد. در جنگ نوذر نخستین پهلوانان بزرگ توران بمیدان میآیند وآنان عبارتند از: افراسیاب و کرسیوزواغریرث پسران پشنگ، وسه سپهسالار پشنگ، ارجاسپ و کلباد وبارمان (در غرر اخبارملوك‌الفرس: بازمان). در این‌جنگ نوذر بدست

تورانیان گرفتار و بفرمان افراسیاب کشته‌شد و کشواد پدر گودرز برهایی دلیرانی که در آمل مقید بودند رفت و بیاری اغریرث آنانرا رها کرد و بایرانشهر برد. افراسیاب بپاداش این کار اغریرث را ازپای درآورد و این دومین گناه بزرگست که بردست او صورت گرفت.

پادشاهی زو و کرشاسپ که پس از نوذر بسلطنت رسیدند رونقی نداشت و بعد از مرگ کرشاسپ و هجوم مجدد افراسیاب بایران زال رستم‌را بجست وجوی کیقباد بالبرز کوه فرستاد و بدینطریق عهد شاهان کیان آغاز شد.

پهلوانی‌ترین دوره‌های تاریخ ایران درشاهنامه عهد کیان تاپایان سلطنت گشتاسپ است و سبب این امتیاز دخالت رستم درجنگهاست.

رستم بزرگترین پهلوان ایران وسرنامداران عهد کیانی است. در این عهد شمارهٔ پهلوانان ایرانی درشاهنامه فزونی می‌یابد وازمیان آنان گذشته از زال و رستم باید بذکر این‌اسامی پرداخت: گودرز، گیو، بیژن، بهرام، زنگه، فرامرز، سهراب، زواره، قارن (که در عهد کیقباد پیرشده بود و از این پس جزیکبار درعهد کیخسرو خبری ازاو درشاهنامه نیست)، برزین، خراد، پولاد، رهام، طوس، سیاوخش، فرود، فریبرز، زرسپ، گستهم، میلاد، گرگین، برته، ریو، فرهاد، گرازه، اشکش، زریر، اسفندیار، نستور (بستور) ودیگر پهلوانان که هنگام بحث درباب پهلوانان ایرانی از بعض آنان بتفصیل سخن خواهیم گفت.

مهمترین و با شکوه‌ترین داستانهای پهلوانی هم بدین عهد متعلق است و آنها عبارتنداز: داستان رزم‌رستم باافراسیاب، رزم‌مازندران، هفتخان رستم، رزم‌هاماوران، نخجیر کردن رستم باپهلوانان در شکارگاه افراسیاب، داستان رستم و سهراب، داستان سیاوش، داستان کیخسرو، کین خواهی رستم درتوران، جنگهای کیخسرو بکین‌جویی سیاوش، داستان فرود و [illegible]، داستان رستم باخاقان‌چین، لشکر کشیدن رستم بسغد و گشادن شهر بیداد، رزم رستم بااکوان دیو، رزم بیژن با گرازان، جنگ گودرز و پیران، پیکار کیخسرو و قتل افراسیاب، دل بر کندن کیخسرو از جهان و ناپدید شدن او، داستان گشتاسپ و کتایون، رزم گشتاسپ و ارجاسپ، هفتخان اسفندیار، داستان

رستم واسفندیار ، کشتن رستم ، رزم بهمن بافرامرز و خاندان زال.

این داستانها بیشتر بصراع ایرانیان و تورانیان مربوطست . با کشتن افراسیاب و گرفتن کین سیاوش جدال بزرگ ایرانیان و تورانیان پایان می‌پذیرد و بهمین جهت ازین پس تا آغاز رزم ارجاسپ شاهنامه از شکوه و رونق عادی بر کنارست و باز بر اثر تجدید رزم میان ایران و توران شکوه داستانهای حماسی آغاز میشود و با داستان هفتخان اسفندیار و گشودن رویین دژ ، بمنتهای شکوه و فروبهای خود میرسد و هنوز این داستان ختام ناپذیرفته جنگ رستم واسفندیار آغاز میشود . داستان رستم و اسفندیار آخرین داستان بزرگ قهرمانی شاهنامه درعهد پهلوانیست . در این داستان مقدمهٔ زوال خاندان زال فراهم میشود ، زیرا رستم بتدبیر سیمرغ اسفندیار رویین تن را میکشد و بپادافره این گناه شغاد ، برادر خویش رستم را بچاه هلاکت میافگند و او را با اسب دلیر و وفادارش رخش ازمیان میبرد و بعهد پهلوانی پایان میدهد . باقی داستانهای پهلوانی این عهد یعنی داستان جهانگیر، برزو، بهمن ، فرامرز ، بانو گشسپ وشهریار در شاهنامه نیامده است و شاعرانی دیگر آنها را بنظم درآورده‌اند .

دورهٔ پهلوانی پراست از کینه کشیهای پهلوانان وشاهان . هوشنگ کین سیامك را گرفت و فریدون کین جمشید را ومنوچهر کین ایرج را و کیخسرو ورستم کین سیاوش را واسفندیار کین لهراسپ را و فرامرز کین رستم را و بهمن کین اسفندیار را. با برافگندن خاندان رستم ونفرین رودابه برخاندان اسفندیار :

مبیناد چشم کس این روزگار زمین باد بی تخم اسفندیار

خاندان گشتاسپ برافتاد و با قتل عام خاندان میهن پرست گرشاسپ بدست بهمن پادشاه کیانی، سلطنت کیانیان زوال پذیرفت و بدست اسکندر نابود شد و بدینطریق دوران پهلوانی خاتمه پذیرفت .

دورهٔ پهلوانی را باید دورهٔ جنگهای طولانی و بزرگ دانست و این قسمت از شاهنامه حاوی همهٔ خصائص حماسی است . دراین قسمت همه چیز خارق العاده و بیرون ازحد معمولست ، خواه زمان ودورهٔ سلطنت وعمر وخواه حوادث و اتفاقات واشخاص.

پهلوانان این عهد بتدریج و برای تأمین فتح ایران در برابر مهاجمان خارجی در شاهنامه ظهور میکنند و همینکه این فتح صورت حقیقت گرفت پهلوانان قدیم که دیگر بوجودشان حاجتی نیست ناپدید و نابود میشوند و باز همینکه خطری روی نمود پهلوانانی تازه در شاهنامه پدیدار می گردند (مانند گرامی، زریر، نستور و اسفندیار در عهد گشتاسپ). باین ترتیب باید گفت که وحدت فکر و عمل در قسمت پهلوانی شاهنامه بیش از قسمت تاریخی آنست.

۳- دوران تاریخی: سومین قسمت شاهنامه دورهٔ تاریخی یعنی دوره‌یست که تصورات پهلوانی و داستانی و افراد خارق عادت و اعمال غیرعادی تقریبا و بتدریج از میان میروند و اشخاص و اعمال تاریخی جایگزین آنها میگردند و حماسهٔ ملی ایران نسق و روش تاریخی می یابد.

ازعهد بهمن مقدمات آمیزش دوران پهلوانی و تاریخی بیکدیگر و تحول عصر پهلوانی بعصر تاریخی آغاز میشود. بهمن لقب اردشیر و عنوان درازدست می یابد (= اردشیر درازدست پادشاه هخامنشی)، نام داراب (دارا) نمایندهٔ خاطرات ایرانیان از پادشاهی داریوش اول یا دوم هخامنشی است و دارای دارایان همان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی است که مغلوب و مقهور اسکندر شد.

بنابراین دورهٔ واقعی تاریخی شاهنامه از عهد «دارای دارایان» آغاز می شود اما پس از اسکندر سلوکیان یکباره فراموش شده اند و از اشکانیان یعنی تجدید کنندگان شاهنشاهی ایران نیز فردوسی جز نام نشنیده و در نامهٔ خسروان ندیده بود ساسانیان جهاندیدگان از ذکر تاریخ ایشان غفلت ورزیدند و آنرا مهمل گذاشتند.

نخستین داستان مهم این قسمت در شاهنامه داستان اسکندرست که دارای اساس ایرانی نیست و [illegible] ندارد – و داستان شاپور ذوالاکتاف – و داستان مفصل و پرحادثه و زیبای بهرام و هفت بزم نوشیروان با بزرگمهر – و جنگ خاقان با نوشیروان – و پندنامهٔ [illegible] داستان شطرنج و نرد – و داستان گو و طلخند و پدید آمدن شطرنج – و داستان ترجمهٔ [illegible]

ودمنه ـ وتوقیعات نوشیروان ـ وپندنامهٔ نوشیروان ـ وپرسشهای نوشیروان ازموبدان ـ وداستان کفشگر با نوشیروان ـ وداستان بزرگ بهرام چوبین ـ وداستان خسرووشیرین وچندداستان کوچك دیگر .

این داستانها اغلب دارای جنبهٔ تاریخیست ویا پهلوانان بزرگ آنها از افراد تاریخی انتخاب شده‌اند و ازینروی در دوران تاریخی شاهنامه اعمال غیر عادی بسیار کمست مگر درداستان اردشیر و بهرام که بتقلید از داستانهای حماسی کهن سخن از کرم هفتواد و کشتن اژدها پیش می‌آید .

قسمت تاریخی شاهنامه ازحیث خصائص بکلی ازدوران پهلوانی ممتاز است . در این قسمت لحن و سبك اشعار شکوه کمتری دارد ، قصص و داستانها کمتر بخوبی داستانهای پهلوانی ساخته شده‌است. قهرمانان این صحنهٔ جدید ازافراد معمول آدمیانند نه از افراد خارق العاده چنانکه اگر رستم را با بهرام چوبین مقایسه کنیم تفاوتهای فاحشی میان آندو از همه حیث می یابیم[1] و همچنین بجای کسانی که با دیوان نبرد می کردند و برق شمشیر ونیزه و پیکانشان صحنهٔ تاریك افسانها را روشنی می بخشید، اشخاص عادی درباری می‌آیند وفی الحقیقه در این عهد جای داستانها و افسانهای کهن راکه پر است از ضمایم حماسی و اساطیری ، قصص و روایات تاریخی و امثال اینها میگیرد واندك اندك شاهنامه دربعض موارد تا بدرجه‌یی درشرح سلطنت شاهان بایجاز و اختصار نزدیك میشود که بتاریخ شبیه میگردد . اما باید دانست که اگرچه جنبهٔ حماسی شاهنامه در دوران تاریخی کمست ولی این قسمت از جهت حکمت و سیاست مقامی بلند وعظیم دارد .

درعهد تاریخی ازلشکر کشی سه قوم سخن بمیان میآید : نخست ازلشکرکشی تازیان ، دیگر رومیان وسدیگر ترکان ومهاجمان شرقی .

قدیمترین نشانهٔ مهاجمات تازیان در شاهنامه تسلط ضحاك است بر ایران . از این پس باید نزاع کاوس را با شاه هاماوران خاطره‌یی از منازعات اقوام آریایی وسامی

۱ ـ با اینحال داستان بهرام گور و بهرام چوبین بسیار لطیف وعالی و از قسمتهای خوب شاهنامه است .

پنداشت . حملهٔ مشخص وتازهٔ عرب درعهد داراب بوسیلهٔ شعیب قتیب (قتیبه) صورت گرفت وبشکست تازیان ختام پذیرفت . در عهد ساسانیان حملهٔ عرب ازدورهٔ کودکی شاپور ذوالاکتاف بوسیلهٔ طایر آغاز شد . در سلطنت هرمز نیز از هجوم عرب سخن آمده و عربستان در اینجا « دشت سواران نیزه گذار » نامیده شده است . نبرد قطعی و بزرگ اعراب باایرانیان هنگام ظهوراسلام وپادشاهی یزدگرد شهریار صورت گرفت و بشکست وزوال پادشاهی ایران ختام پذیرفت . اما کینهٔ رومیان وایرانیان بنا بر روایات شاهنامه ازعهد سلم آغازشد . درعهد لهراسپ قیصر روم خراجگزاراو بودلیکن بتحریك گشتاسپ آهنگ فتح ایران کرد . از این پس بر اثر وصلت میان گشتاسپ و قیصر تاچند گاهی از نزاع ایران وروم خبر نیست تا درعهد همای جنگ میان رومیان وایرانیان بسرداری رشنواد آغازمیشود . با حملهٔ اسکندر کین ایران وروم نو گشت. درعهد ساسانیان نخستین جنگ ایران وروم بدست شاپور ذوالاکتاف درشهنامه شروع شد و در عهد انوشیروان جنگ های بزرگ میان دو قوم صورت گرفت وازین پس چند گاهی صلح وآشتی در میان بود تا عهد هرمز پسر انوشیروان که رومیان با صد هزار سپاهی بایران تاختند . خسرو اپرویز با پناه بردن خود بروم وبزنی گرفتن مریم دختر قیصر تا چندی نزاع ایران و روم را متوقف ساخت وازین پس شرح منازعات داخلی از بیان روابط ایران وروم مانعست .

قسمت بزرگی از شاهنامه بشرح داستان کینه جوییهای ایرانیان و تورانیان مربوطست و این کینه توزی از عهد تور و کشتن ایرج آغاز شد . و تا قتل افراسیاب روز بروز بنیروتر گشت . با قتل افراسیاب آتش این کینه وتعصب اندکی فرو نشست اما باظهور زردشت بهانهٔ تازه‌یی بدست ارجاسپ تورانی افتاد و جنگهایی آغازشد که سر انجام بقتل او و فتح رویین‌دژ پایان گرفت لیکن درعهد بهرام با حملهٔ خاقان چین بایران این نزاع یکباردیگر آغازشد . بهرام برخاقان غلبه یافت و [illegible] ومیلی ازسنگ و گچ ساخت تا نشانهٔ مرز ایران وتوران باشد و کسی را ازقبل خویش [illegible] بتوران‌زمین شد [illegible]

ترکان از در جنگ درآمد و شکست یافت و کشته شد. سوفرای مرزبان زابلستان و بست و غزنین و کابلستان انتقام پیروز را از خوشنواز گرفت و او را بقتل آورد و قباد پسر پیروز را که در دست او اسیر بود رهایی داد. در آغاز سلطنت قباد ایرانیان بر او شوریدند و او جز پناه بردن بپادشاه هیتالیان چاره یی نداشت. روابط جنگ و صلح ایران و توران در عهد نوشیروان و هرمز نیز ادامه یافت و در عهد پرویز بهرام چوبین پس از آخرین شکست خود بخاقان چین پناه برد.

برروی هم در دورهٔ ساسانیان سلطنتهای اردشیر بابکان و شاپور نخست و شاپور دوم و بهرام و نوشیروان و خسرو، دوره های عظمت و جلال ست و در سراسر عهد ساسانی سه موضوع: جنگ با رومیان و هجوم ترکان و مهاجمهٔ بزرگ تازیان صاحب اهمیتست.

با هجوم تازیان و مشیت یزدان تاریخ حماسی ایران پایان یافت و قسمت تاریخی شاهنامه هم بنهایت رسید. قسمت تاریخی این کتاب عظیم گذشته از مغایرتهای فراوان خود با قسمت پهلوانی کتاب، از باب اشتمال بر حوادث گوناگون و متنوع تازگی دارد. بعبارت دیگر قسمت تاریخی شاهنامه تنها شامل جنگهای پهلوانان برای تأمین استقلال ایران و گرفتن کین از دشمنان نیست بلکه در این قسمت حوادث متنوع از قبیل مباحثات اشخاص، ترجمهٔ کتب، اختراع وسایل بازی، جنگها و امور سیاسی، مناقشات درباری، شکار و رامش و جشن، روابط میان دربارهای سلاطین و جز اینها سخن میرود و از طبقات گوناگونی مانند: شاهان، پهلوانان، سرداران، مخالفان سلطنت، موبدان، هیربدان، دانشمندان، موسیقی دانان، مترجمان، مؤلفان و امثال اینها یاد میشود.

وحدت مطالب و اعمال در این قسمت بمراتب کمتر از قسمت دوم یعنی قسمت پهلوانی شاهنامه است زیرا در قسمت پهلوانی منظور همه کس و مقصود از همهٔ اعمال تحکیم مبانی ملیت و دفاع از ایران و برانداختن مهاجمان و معاندانست که جملگی بیک منظور باز میگردد و بر گرد یک مرکز جمع میشود و آن ایران و حفظ ایرانست و بهمین سبب وقایع و حوادث این عهد چون حلقه‌های زنجیر بیکدیگر مربوطست و کمتر واقعه‌یی را میتوان یافت که

ربطی با سایر وقایع نداشته باشد.

اهمیت و مقام شاهنامه

ترجمه‌ها و تحقیقات

اهمیت شاهنامه در ادبیات فارسی زیادتر از آنست که در باب آن ببحث و تحقیقی حاجت باشد و این آیت فصاحت و بلاغت وقرآن عجم و آیینهٔ تمام نمای معرفت ودانش را که حاوی افکار گونا گون حماسی و غزلی و حکمی و بلند ترین و عالیترین و زیباترین وشیواترین سخنان فارسی است، هر ایرانی صاحب ذوق باسواد میشناسد.

عین این اهمیت ادبی را نیز شاهنامه ازحیث ملیت وقومیت در ایران دارد وآن محفوظ نگاه داشتن حس نژادی وغرورملی واحیای مفاخر گذشته است درایران.

ظهور شاهنامه در ادبیات فارسی مایهٔ پیدا شدن نهضت خاصی گشت که هنوز هم از میان نرفته وآن نهضتی است در نظم داستانهای حماسی و یا حماسه های دینی و تاریخی که از قرن پنجم تا قرن چهاردهم هجری بصور گونا گون ادامه یافت و وسیلهٔ ایجاد چندین اثرحماسی گشت که هیچیك را ارزش ومقام و اهمیت شاهنامه نیست و ما در این باب بعنوان نفوذ شاهنامه در صفحات آینده سخن خواهیم گفت و اکنون دنبالهٔ کلام خود را در اهمیت شاهنامه در ایران بیك نکتهٔ دیگر می کشائیم و آن اهمیتی است که شاهنامه در جهان کسب کرده و مایهٔ جلب انظار و توجه جهانیان گردیده است.

شاهنامهٔ فردوسی بزرگترین کتاب فارسیست که درهمه جای جهان مورد توجه واعتنا شد ومهمترین دلیل این مدعی ترجمه‌های متعددیست که از آن صورت گرفت و تحقیقات مفصل وجامعی که راجع بدآن درزبانهای خارجی شد:

نخستین ترجمهٔ بزرگ شاهنامه ترجمهٔ معروف البنداری است. **فقیه اجل قوام الدین فتح بن علی بن محمد البنداری** از مردم اصفهانست که در مولد خود تربیت یافت و در حدود سال ۶۲۰ سفری بشام کرد و در دمشق بخدمت الملك المعظم عیسی بن الملك العادل ابی بکر بن ایوب (متوفی بسال ۶۲۴) رسید و بنام او شاهنامهٔ فردوسی را بعربی درآورد. گذشته ازین کتاب، بنداری کتاب تاریخ سلاجقة را نوشته است.

خالد وزیر محمودبن‌محمدبن ملکشاه را که عماد الدین اصفهانی بعربی درآورده بود خلاصه کرد واین کتاب دوبار در لیدن و قاهره بچاپ رسید . ترجمهٔ شاهنامهٔ بنداری ازروی نسخهٔ نخستین شاهنامه که درسال ۳۸٤ تمام شده بود صورت گرفته ومسمی‌است به « الشاهنامه » و تصرفات مترجم عبارتست ازحذف برخی ازقصص کوچك و مقدمات فصول و پندها و اندرزهای فردوسی و کوتاه کردن نامه ها وخطب ووصایا و اوصاف میادین قتال و سلاحهای نبرد و امثال این امور . بنا براین ترجمهٔ بنداری را میتوان تلخیصی از شاهنامهٔ فردوسی دانست . ترجمهٔ بنداری را دکتر عبدالوهاب عزام بسال ۱۹۳۲ در دومجلد با مقدمه‌یی مفصل دربیان کیفیت شاهنامه وشرح احوال فردوسی و بنداری در قاهره چاپ کرده است و در ذیل داستان هریك از شاهان نبذی از اساس و بنیاد افسانها واساطیر آنان (منتهی‌ناقص ومحتاج تکمیل)آورده است .

دیگر از ترجمه های شاهنامه ترجمه‌ییست که یکی ازترکان بنام **علی افندی** بسال۹۱٦ هجری بشعرترکی کرد واین ترجمه‌کامل وبی‌نقص است .

دیگرترجمه‌ییست بنثرترکی که کسی‌بنام **مهدی** ازدرباریان‌سلطان عثمان‌ثانی ازسلاطین عثمانی بسال۱۰۳۰هجری ترتیب داد .

درسال۱۰٦۳هجری **توکل بیگ** ازنزدیکان داراشکوه پسرهمایون نایب‌السلطنهٔ لاهورشاهنامه را بخواهش یکی ازمعاریف دربار موسوم به شمشیرخان خلاصه کرد و بنام منتخب‌التواریخ بنثر فارسی درآورد . در برخی از قسمتهای این کتاب قطعاتی از اشعار شاهنامه‌آمده است . منتخب‌التواریخ حاوی مطالب شاهنامه تا مرگ اسکندر و بسیار کوتاهتر و موجزتر از ترجمهٔ بنداری است .

دیگر **«شاهنامهٔ نثر»** اثریکی ازپارسیان هند است که هنگام گفتاراز احوال زردشت از منظومهٔ زرادشت نامهٔ زردشت بهرام بن پژدو نیز استفاده کرده است . از این کتاب دو خاور شناس انگلیسی **هاید**[۱] و **سراوسلی**[۲] قطعاتی را چاپ و منتشر کرده اند .

۱ – Hyde

۲ – Sir W . Ouseley

دیگر ترجمه‌ییست که در قرن شانزدهم بزبان گرجی صورت گرفت. ترجمهٔ گرجی شاهنامه ترجمهٔ آزادیست که بنثر ونظم بوسیلهٔ **سرافیون ساباش‌ویلی**[1] ادیب معروف گرجستان (متوفی بسال ۱۵۱۶ میلادی) انجام یافت. سرافیون بترجمهٔ کامل شاهنامه موفق نشد ولی اثر اوپس ازمرگ بدست عده‌یی ازمترجمان گمنام کامل گشت. ترجمهٔ دیگری نیز بشعر گرجی بمیل واصرار یکی ازامرای گرجستانی **خسرو تورما‌نیدزه**[2] (متوفی بسال ۱۵۸۸) از شاهنامه شد. این هر دو ترجمهٔ گرجی را مورخ و ایرانشناس معروف گرجستان یعنی «**گرگی جانیدزه**[3]» دراواخرقرن هژدهم مرتب و مدون کرد. از شاهنامهٔ فردوسی روایات عامیانهٔ فراوانی در میان مردم گرجستان شهرت یافته است که مجموع آنها را «**رستومیانی**»[4] مینامند. نخستین چاپ قسمتی از «رستومیانی» بوسیلهٔ ایرانشناس معروف «**ژوستن آبولادزه**»[5] استاد دانشگاه تفلیس بسال ۱۹۱۶ صورت گرفت و بقیهٔ این داستانها را انجمن تاریخ و مردم شناسی گرجستان بسال ۱۹۳۵ درتفلیس چاپ کرد.

نخستین کسی از اروپاییان که از فردوسی و شاهنامهٔ او سخن گفت سرویلیام **جونس**[6] انگلیسی است که در کتاب خود موسوم بشرح ادبیات آسیایی قطعاتی از شاهنامه را ترجمه کرد (۱۷۷۴ میلادی) اما جونس از احوال فردوسی چنانکه باید آگهی نداشت وشاهنامه را بغلط اثر طبع چند تن از شاعران دانست که نام همهٔ آنان جزفردوسی براومجهول بود (!!)

پس از وی مستشرق [illegible] **لومسدن**[7] ازمردم انگلستان که [illegible] میدانست ترجمهٔ خوبی ازشاهنامه ترتیب داد که تنهایك قسمت ازآن منتشر کرد. این قسمت شامل مقدمه‌ییست بانگلیسی وضمیمه‌یی بفارسی.

پس از لومسدن مهمترین ترجمهٔ کامل شاهنامه تا مرگ رستم، درالمان بدست

---

۱ - Séraphion Sabachvily
۲ - Khosro Thourmanidzé
۳ - Gorguidjanidzé
۴ - Rostomiani
۵ - Justin Abouladzé
۶ - S. W. Jones
۷ - Lumsden
۸ - The Shahnama ...in 8 Vol. Vol. I

«**گورس**»[۱] در ۱۸۲۰ بخوبی انجام پذیرفت[۲] ومایهٔ جلب توجه عموم بشاهنامه گردید.

سپس «**تورنرماکان**»[۳] انگلیسی درسال ۱۸۲۹ شاهنامهٔ خود را بامقدمهٔفارسی وانگلیسی وفهرستی‌ازلغات مشکل‌شاهنامد منتشر کرد[٤] وازروی شاهنامهٔماکان‌چندین چاپ سنگی درهندوستان ترتیب یافت .

درسال ۱۸۷۳ مستشرق وشاعردانشمندآلمانی«**فریدریش روککرت**»[٥] داستان رستم و سهراب را از شاهنامه بنظم‌آلمانی درآورد و چون شاعری استاد بود ترجمهٔ منظوم او لطف و زیبایی خاص یافت و ازمتن کماً و کیفاً دور نشد . ترجمهٔ روککرت مایهٔ شهرت فراوان شاهنامه در ادبیات اروپایی گشت و باعث‌آن شد که داستان رستم وسهراب درممالك اروپایی عمومیت و رواج یابد ، روککرت را برائر ترجمهٔ عالی داستان سهراب یکی ازبزرگترین وزبردست ترین مترجمان وناقالان‌آلمانی‌شمرده‌اند. روککرت سعی داشت ازبحرمتقارب شاهنامه درنظم‌آلمانی پیروی کند ولی در این‌کار چنانکه باید توفیق نیافت .

در سال ۱۸۵۱ مستشرق آلمانی دیگری بنام «**شاك**»[٦] ترجمهٔکاملی از شاهنامه بزبان‌آلمانی ترتیب داد[۷] که متضمن شرح حالی از فردوسی نیزهست . شاك برخی‌از قسمتهای شاهنامه را بنظم‌آلمانی هم درآورد که ناقدان برای‌آن ارزش بسیاری‌درزبان وادبیات‌آلمانی قائلند .

ازسال ۱۸۳۸ تا۱۸۷۸ یکی ازمهمترین ترجمه های شاهنامه بزبانهای اروپایی منتشر گشت وآن ترجمهٔ «**ژول‌مول**»[۸] است که بسال ۱۸۰۰ درشهر اشتوتگار متولد

---

۱ - Gorres ۲ - Das Heldenbuch von Iran, aus dem Schah Nameh . Bd.1 , 2.Berlin 1820

۳ - Turner Macan ٤ - The Shah nameh... Vol 1-4,1829

٥ - Friedrich Rückert ٦ - Schack

۷ - Das Heldenbuch Von Iran , metrisch übersetzt , Berlin 1851 - und - Epische Dichtungen aus dem persischen eb . 1853

این هردو کتاب‌دریك‌مجلدبسال۱۸۵٦ بنامHeldensagen von Firdusi منتشرگشت

۸ - J.Mohl

شد و نزد «سیلوستر دوساسی»[۱] و «آبل رموزا»[۲] دوتن از خاورشناسان معروف فرانسه بتحصیل پرداخت و سرانجام در «کلژدوفرانس»[۳] کرسی تدریس یافت و بسمت ریاست انجمن آسیایی[٤] برگزیده شد و در ۱۸۷۶ بدرود حیات گفت. چاپ ترجمهٔ مول در دو دوره از سال ۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸ (یعنی تا دو سال پس از مرگ مترجم) بطول انجامید. این ترجمه در هفت مجلد بقطع بزرگ است و در برابر هر صحیفه از شاهنامهٔ فردوسی ترجمهٔ فرانسوی آن قرار داد. مول بر هر یك از مجلدات ترجمهٔ خود مقدمه‌یی نگاشته و بر جلد اخیر آن ضمیمهٔ سودمندی در فهرست اسامی و مختصر داستانهای هر یك از شاهان و پهلوانان با نشان دادن صفحات افزوده است.

مقدمهٔ مجلد اول ترجمهٔ مول یکی از بهترین تحقیقاتیست که راجع بشاهنامه و فردوسی و آثار حماسی ایرانی شده است و اغلب اطلاعاتی که مول اظهار کرده هنوز تازه و قابل استفاده و نقل است. ترجمهٔ مول در زیبایی چاپ و تزیینات هم از بدایع مطبوعات اروپایی در قرن نوزدهم بشمار میرود و گذشته از این متن فارسی شاهنامهٔ مول از حیث صحت یکی از چاپهای مشهور شاهنامه است زیرا این مرد تیزهوش در مقابلهٔ نسخ متعددی که در اختیار داشت رنج بسیار برد. همسر مول بعد از مرگ او متن فرانسوی ترجمه‌اش را با مقدمهٔ هر مجلد جداگانه و بقطع مناسبی در هفت مجلد از ۱۸۷۷ تا ۱۸۷۸ منتشر کرد.

پس از مول «وولرس»[٥] آلمانی نسخهٔ خوبی از شاهنامه با مقابلهٔ نسخهٔ شاهنامهٔ تورنر ماکان و مول و ذکر نسخه بدلها و استفاده از حواشی فاضلانهٔ فریدریش روکِرت و ترجمهٔ متن شاهنامه بلاتینی منتشر کرد[٦] و پس از وی «لاندوئر»[۷] مستشرق دیگر آلمانی کار او را تعقیب کرد ولی ناتمام گذاشت.

۱ - Silvestre de Sacy
۲ - Abel Rémusat
۳ - Collège de France
٤ - Société Asiatique
٥ - Vullers
٦ - Firdusi, liber regum ... Tom 1-3, Lugduni Batavorum 1877 - 1884
۷ - Landauer

گذشته از این مترجمان و ناشران معروف شاهنامه در اروپا گروهی دیگر از خاورشناسان نیز در این کار رنج برده و هر یك قسمتی از شاهنامه و یا همهٔ آنرا منتشر ساخته‌اند و از آنجمله‌اند:

«**اتکینسن**»[۱] انگلیسی که بسال ۱۸۱٤ داستان رستم و سهراب را بامتن فارسی و ترجمهٔ منظوم انگلیسی آن در کلکته منتشر کرد. ترجمهٔ او بنظم مقفای پنج‌هجاییست. همین مستشرق یکبار دیگر تمام شاهنامه را تا پایان داستان اسکندر خلاصه کرد و قسمت عمدهٔ آنرا بنثر و بعضی از قسمتها را بنظم درآورد و در ۱۸۳۲ بنام «شاهنامه» در لندن منتشر ساخت و این درست بهمان تلخیص توکل بیگ شبیه است که قبلا از آن سخن گفته‌ام.

دیگر از ترجمه های شاهنامه ترجمه‌ییست که مستشرق معروف ایتالیایی «**پیتزی**»[۲] بنظم ایتالیایی از شاهنامه ترتیب داد[۳] وچاپ آن از ۱۸۸٦ تا ۱۸۸۸ طول کشید. پیتزی علاوه بر این ترجمه کتب و مقالاتی نیز در باب شاهنامه منتشر کرد. پیروی او در ترجمهٔ خود از متن شاهنامه تورنر ماکان بود و ترجمهٔ وی یکی از آثار مشهور ادبیات ایتالیاییست.

دیگر ترجمه‌یی که «**ژوکوسکی**»[٤] از داستان رستم و سهراب شاهنامه بنظم روسی کرد. این ترجمهٔ منظوم «ژوکوسکی» از آثار معروف ادبیات روسی شمرده میشود. ژوکوسکی بسال ۱۷۸۳ متولد شده ودرسال ۱۸۵۲ در گذشته واز پارسی‌شناسان بزرگ روسیه بوده است.

دیگر ترجمه‌یی که مستشرق معروف روسی «**آ. کریمسکی**»[۵] از آغاز شاهنامه تا سلطنت منوچهر بشعر روسی کرد و این کتاب یکبار در «لوو»[٦] بسال ۱۸۹٦ وبار دیگر در کیف[۷] بسال ۱۹۲۲ چاپ شد.

۱- Atkinson . ۲- Pizzi

۳- Firdusi, Libro dei Rei. Vol 1 - 8 . Torino 1886 - 1888

٤- Joukovsky ۵- A . Krymsky ٦- Lvov ۷- Kiev

ترجمهٔ دیگری از شاهنامه بدست «**سوکولوف**»[1] بنثر روسی صورت پذیرفت. این ترجمه حاوی همهٔ مطالب شاهنامه از آغاز تا پایان سلطنت فریدونست که در مسکو بسال ۱۹۰۵ چاپ شد.

اخیراً «**لوزیمسکی**»[2] شاعر روسی ترجمهٔ شاهنامهٔ **ف. روزنبرگ**[3] را بنظم روسی در آورد که بنگاه «**آکادمیا**»[4] آنرا چاپ کرد.

احصاء نام همهٔ مترجمان اروپایی با بحث در چگونگی کار آنان در اینجا مایهٔ اطالهٔ کلام است ولی برای آنکه از این نقص دور باشیم بذکر اسامی عده‌یی دیگر از بزرگان مترجمین اروپایی شاهنامه و ترجمه‌های آنان بسنده میکنیم:

ترجمهٔ **هاگمان**[5] در ۱۸۰۱ بزبان لاتین - **استفان وستون**[6] بانگلیسی در ۱۸۱۵ - **تولو رابرستن**[7] بانگلیسی در ۱۸۳۱ - **هالیستن**[8] آلمانی به لاتینی در ۱۸۳۹ - **فن استار کنفلس**[9] بآلمانی در ۱۸۰۴ - **هلن زیمرن**[10] بانگلیسی در ۱۸۲۲ - **ژرژ وارنر**[11] و **ادموند وارنر**[12] بانگلیسی در ۱۹۰۵ - **بگستون**[13] بانگلیسی در ۱۹۰۷ - **راجرز**[14] بانگلیسی در ۱۹۰۷ - **ویلیام استیگند**[15] بانگلیسی در ۱۹۰۷ - **والاس گاندی**[16] بانگلیسی در ۱۹۱۲ - **اسیگمن**[17] بآلمانی در ۱۹۱۹ - **ژرژ لچینسکی**[18] [illegible] در ۱۹۲۰ - **ورنر یانسن**[19] بآلمانی در ۱۹۲۲ - **رادو آنتال**[20] [illegible] **آرتور کریستن‌سن**[21] بدانمارکی در ۱۹۳۱ و **آکسل اریک هرملین**[22] بسوئدی [illegible] ۱۹۳۱ - **ژوزف اوربلی**[23] بروسی در ۱۹۳۴ - **مودی**[24] [illegible] الی ۱۹۰۴ در بمبئی چاپ شد - **تیریاکیان**[25] [illegible]

---

1 - Sokoloff
2 - M. M. Lozimsky
3 - Rosenberg
4 - Académia
5 - G. E. Hageman
6 - Stephan Veston
7 - W. Tulloh Roberston
8 - Halisten
9 - von Estarkenfels
10 - Hellen Zimmern
11 - George Warner
12 - Edmond Warner
13 - Buxton
14 - Rogers
15 - William Stigand
16 - Wallace Gandy
17 - Essigmann
18 - George L. Leszczinski
19 - Werner Yansen
20 - Rado Antal
21 - Arthur Christensen
22 - Axel Eric Hermelin
23 - Joseph Orbely
24 - J. J. Modi
25 - Thiriaqian

بسال ۱۹۰۹ درنیویورك چاپ شد.

☆☆☆

گذشته از تحقیقاتی که مترجمان وناقلان مذکور هریك درمقدمهٔ آثارخوددرباب فردوسی کرده‌اندواغلب آنها حائز کمال اهمیت است، تحقیقات مفصل وجامع دیگری نیز درباب فردوسی وشاهنامهٔ اودراروپا شده ووسیلهٔ آن گردیده‌است که‌حتی ایرانیان نیز فردوسی وشاهنامهٔ اورا چنانکه باید بشناسند.

نخستین تحقیق مهمی که بزبان آلمانی راجع بفردوسی وشاهنامهٔ اوشد بعداز تحقیقات «**شاك**» تتبعات «**فن هامر**»[۱] است که‌درتاریخ ادبیات ایران که‌بسال ۱۸۱۸ دروین بطبع رسیده‌مطالعات جامعی درباب فردوسی کرده واورا بزرگترین شاعرحماسه‌سرای جهان دانسته است.

دیگر تحقیقات انتقادی «**بوم گارتن**»[۲] است در کتاب «تاریخ عمومی ادبیات جهان». بوم گارتن فردوسی را بزرگترین شاعرحماسه‌سرای خاوروهمدوش همرشمرده‌است.

دیگر تحقیقات جامع‌وعالی «**هرمان اته**»[۳] است در کتاب «تاریخ ادبیات فارسی»[٤] و«اشعارغنائی فردوسی»[٥]. اهمیت تحقیقات اته‌دراینست که اشعارغنائی فردوسی‌را که‌تا آن‌هنگام تحقیقی درآن باب نشده‌بود به‌اروپا واروپاییان شناساندوثابت کرد که‌فردوسی گذشته‌ازحماسه درشعربزمی نیزاستادی بلندپایه‌بود.

مهمترین تحقیقات مستشرقان آلمان و اروپا تحقیقات استادانه و کم نظیراستاد **تئودر نلدکه**[٦] است بنام «حماسهٔ ملی ایران»[۷] که‌نخست آنرا در کتاب فقه‌اللغهٔ ایرانی وسپس جداگانه درسال ۱۹۲۰ بهمان‌نام‌دربرلین ولایپزیگ چاپ ومنتشر کرده است. این کتاب عالیترین نمونهٔ تحقیقات اروپاییان درباب شعرا ورجال ایرانست. نلدکه پیش

---

۱ - Von Hammer ۲ - Baumgarten ۳ - Hermann Ethé

٤ - Neupersische Literature ٥ - Firdusi Als Lyriker

٦ - Théodor Nöldeke

۷ - Das Iranische Nationalepos, Zweite Auflage, Berlin unb Leipzig, 1920

از شروع بتحقیق در شاهنامه مقدمهٔ مختصری در باب روایات حماسی ایران نگاشته و سپس بتدوین شاهنامهٔ ابومنصوری رسیده و آنگاه از نظم روایات ملی بوسیلهٔ دقیقی و پس از و بهمت فردوسی سخن بمیان آورده است. تحقیقات نلدکه در شرح حال فردوسی جامعترین تحقیقاتی است که تا کنون در این باب صورت گرفت و سخنان او اکنون اساس تحقیقات همهٔ نویسندگانیست که در باب فردوسی کار میکنند، پس از فراغ از تحقیق در احوال فردوسی، نلدکه ببحث در چگونگی شاهنامه و نظم آن با نظر بتمام جزئیات پرداخته است.

پس از تحقیقات **اتکینسن** و **اوسلی** که ارزش ادبی زیادی ندارند مهمترین تحقیقی که بزبان انگلیسی در باب فردوسی شد، تحقیقات «**ادوارد برون**»[1] است در مجلد دوم از تاریخ ادبیات ایران[2]. تحقیق برون مجموعه‌ایست از تحقیقات مول و اوسلی و اته و نلدکه و چند تن دیگر. عقیدهٔ برون در باب سلب ارزش و اهمیت ادبی از شاهنامهٔ فردوسی قابل توجه نیست بلکه تکرار عقیدهٔ ناروای اوسلی در همین بابست و این نیست مگر عجز آن دو دانشمند در درک پایهٔ رفیع فردوسی در سخن فارسی.

در زبان فرانسوی مهمترین تحقیق که در باب فردوسی و شاهنامهٔ او شد تحقیقات مفصل و فاضلانهٔ **ژول مول** است که پیش از تحقیقات محققان اخیر [illegible] تحقیقات راجع بفردوسی شمرده میشد. ژول مول در باب مقدمات پدید آمدن حماسه‌های ملی ایران و شاهنامه بحث مفصلی کرد و در شرح احوال فردوسی و تحقیق در داستانهای حماسی بعد از او تا آنجا که وسایل و منابع تا آنوقت برای او فراهم بود دقت و مطالعه نمود منتهی چون در بعضی موارد از منابع فارسی که دور از خطا و لغزش نیست پیروی کرده دچار اشتباهاتی شده است. اما تحقیقات او در باب حماسه‌های بعد از فردوسی هم تازگی دارد و در شمار تحقیقات خوب اروپاییان در باب آثار ادبی ایران است. ژول مول نخستین کسی است که پیروی فردوسی را از مآخذ کتبی و شفاهی ثابت کرده است و این عقیدهٔ او بعدها بر اثر تحقیقات نلدکه و بعضی از محققان دیگر کاملا تأیید شد.

---

۱ - E. Browne

۲ - A Literary History of persia. 3 Vols

آخرین اثر مهمی که بزبان فرانسه درباب فردوسی وشاهنامهٔ او منتشر شده است کتاب «فردوسی وحماسهٔ ملی»[۱] تألیف «**هانری ماسه**»[۲] است. کتاب هانری ماسه درباب احوال فردوسی ومقدمات ظهور حماسهٔ ملی ایران وتجزیه وتحلیل مطالب شاهنامه و نفوذ فارسی در ادبیات فارسی مطلب تازه‌یی ندارد و آنرا حقاً وواقعاً باید مجموعهٔ منقحی از بعضی مطالب ژول‌مول ونلدکه دانست.

پیش ازمول کسانی مانند «آمپر»[۳] و «سنت‌بوو»[٤] نیز درباب شاهنامه وفردوسی مطالعاتی کردند. **آمپر** مقاله‌یی درمجلهٔ دوجهان[٥] نگاشته ودر تحلیل وتجزیهٔ مطالب شاهنامه سعی بلیغ کرده است، این محقق فردوسی را ازبزرگترین شعرای جهان خواند وعلاوه براین در کتابی بنام «علوم وادبیات مشرق‌زمین»[٦] نیز درباب فردوسی تحقیقات و مطالعاتی کرد.

«**سنت‌بوو**» درنخستین مجلد از «سخنان روزدوشنبه»[۷] که بسال ۱۸۵۰ منتشر شد سخنانی درباب زندگی فردوسی وداستان رستم وسهراب بمیان آورد.

بزبانهای دیگر خاصه ایتالیایی وروسی تحقیقات ومطالعاتی درباب فردوسی و شاهنامهٔ او دیده میشود که ازمیان آنها مهمتر ازهمه تحقیقات ومطالعات **پیتزی** ایتالیایی و **کریمسکی** روسی است که قبلا از هردو نام برده‌ایم.

از جملهٔ کارهای بسیارمهم وپرارزش که راجع بشاهنامه شده ترتیب دادن لغت‌نامهٔ مفصل و دقیق وذیقیمتی است از شاهنامه. **فریتزولف** در این لغت‌نامه تمام کلمات شاهنامه را باذکر اینکه در کدامیك از ابیات آمده ودرهرمورد رسانندهٔ چه معنی است، ذکر کرده است[۸].

---

۱ - Firdousi et l'épopeé nationale, paris 1935

۲ - Henri Massé ۳ - J.J.Ampère ٤ - Sainte - Beuve

٥ - Revue de deux Mondes(1839)

٦ - La Science et les Lettres en orient, p : 79-373

۷ - Causerie de Lundi, I, 332 - 350

۸ - Glossar zu Firdosis Chahnama, von Fritz Wolff · Berlin 1935

درسال ۱۹۳۵ بمناسبت جشن هزارمین‌سال تولد فردوسی خطابهایی درتهران و بعضی از بلاداروپا درباب فردوسی وشاهنامهٔ او ایرادشد وعلاوه براین‌مقالات ورسالات زیادی‌درایران و کشورهای دیگر راجع‌بفردوسی انتشار یافت که‌برروی‌هم مایهٔ‌تکمیل وتوسعهٔ‌بعضی از اطلاعات دربارهٔ فردوسی است . بهترین مجموعه‌های این‌سال غیراز آنچه دراروپا منتشرشدمجموعه‌ییست که‌وزارت‌فرهنگ ازخطابه‌ها ومقالات‌دانشمندان ایران و کشورهای دیگر بنام «هزارهٔفردوسی» ترتیب داد و دیگر مجموعه‌یی که ادارهٔ مجلهٔ‌مهر بنام «فردوسی‌نامه» منتشر کرد . درهمین‌سال ۱۳۱۳ ادارهٔ مجلهٔ باختر هم که در اصفهان چاپ‌میشد شمارهٔ خاصی درباب فردوسی انتشار داد .

نفوذ شاهنامه درادبیات جهان

ازآنچه تاکنون گفته‌ایم نفوذ عظیم شاهنامه درادبیات‌جهان بنیکی آشکارمیشود . ازشاهنامه دربسیاری اززبانهای‌جهان مانند گرجی وارمنی‌وترکی و گجراتی وانگلیسی [illegible] دانمارکی و مجارستانی وسوئدی وآلمانی و فرانسوی وعربی آثاری برجای مانده وآن چنانکه دیده‌ایم ترجمه‌های منثورومنظومی [illegible] شده‌است . ترجمه‌های متعدد شاهنامه‌بزبانهای اروپایی دلیل اهمیتی‌است که این [illegible] میان‌جامعهٔ اروپاییان کسب کرده وبراثرهمین اهمیت ورواج ، درادبیات اروپایی [illegible] ادبیات رمانتیک نفوذوتأثیرخارق‌العاده‌یی نموده است . ازمیان پهلوانان شاهنامه [illegible] بیش ازهمه‌جلب‌نظر ادیبان را کرده‌وازمیان آنجمله این اقوال از داستان رستم [illegible] ونگاشته‌اند . سخنان‌**لامارتین**[1] شاعرونویسندهٔ بزرگ فرانسه(۱۷۹۰-۱۸۶۹میلادی) راباید یاد کرد. این شاعر ونویسنده [illegible] بسال ۱۸۳۵ درمجلهٔ [illegible] تحت عنوان «گروهی از نویسندگان ونوابغ‌قدیم وجدید...»شرح‌داستان‌رستم‌رابمیان [illegible]

ازداستانهای شاهنامه‌داستان رستم‌وسهراب‌دراروپاچندان شهرت‌یافت که‌بچندین زبان‌ترجمه‌شدوازآن منظومه‌های زیبایی‌ترتیب‌یافت . بعدازانتشارمنظومهٔ‌رستم‌وسهراب **فریدریش روکرت** آلمانی که قبلا ازآن سخن گفته‌ام « **واسیلی آندریویچ**

۱- A. de Lamartine
۲- Civilisation

ژوکوفسکی[1] (۱۷۸۳ - ۱۸۵۲ میلادی) استاد پارسی شناس نام‌آور روسی منظومهٔ رایع و زیبایی که در ادبیات روسی حائزمرتبهٔ بلندی است در داستان رستم و سهراب پدیدآورد.

شاهکاردیگری که ازداستان رستم‌وسهراب درادبیات اروپایی‌شهرت‌یافت منظومهٔ شاعر بزرگ انگلیسی«**ماتیو آرنولد**»[2] (۱۸۲۲ - ۱۸۸۸ میلادی) است بهمین‌عنوان که ازمنظومه‌های عالی‌ومهم زبان‌انگلیسی است.

گوته[3] شاعراستادآلمان درقرن‌هژدهم ونوزدهم (۱۷٤۹ - ۱۸۳۲ میلادی) که بادبیات فارسی‌عشقی‌فراوان داشت‌وتأثیرافکارحافظدراوآشکارومشهوداست،درپایان‌یکی‌از مجموعه‌های اشعارخویش‌بنام«دیوان شرقی‌ازمؤلف‌غربی» نام‌فردوسی‌راآورده وشاهنامهٔ اورا بعظمت واهمیت ستوده است.

شاعر بزرگ فرانسه **ویکتورهوگو**[4] (۱۸۰۲ - ۱۸۸۵میلادی) در کتاب «شرقیات»[5] دربعضی‌موارد ازفردوسی‌متأثراست‌ونام‌اورا نیزآورده.

هانری‌هاینه[6] (۱۷۹۷-۱۸۵٦میلادی) شاعرمشهور وزبان‌آورآلمانی دریکی‌از منظومهای زیبای خودداستان محروم ماندن فردوسی‌راازصلات محمود ومردن وی در تنگدستی وفقروبیرون بردن جنازهٔ اوازدروازهٔ طوس درحالیکه‌کاروان صلات‌محمودی ازدروازهٔ دیگردرمیآمد، نظم کرده‌است.

فرانسوآکوپه[7] (متولد بسال۱۸٤۲) شاعرفرانسوی داستانی‌ساخته است‌مبتنی برزیارت تیمورازقبرفردوسی که ازآثارزیبا ومشهوراوست.

شاعری‌دیگربنام «**موریس بارس**»[8] نیزدریکی‌ازآثارخودبنام«ضیافت در کشور های خاور»[9] نام فردوسی راآورده است.

۱ - Vassili Andrievitch Joukovsky
۲ - Matthieu Arnold
۳ - Gœthe
٤ - Victor Hugo
٥ - les Orientales
٦ - Henri Heine
۷ - François Coppé
۸ - Maurice Barrès
۹ - L'Enquête aux pays du Levant

داستانهای شاهنامه چون بزبان گرجی درآمد میان ساکنان آنکشور نفوذ و رسوخی تمام یافت چنانکه در گرجستان روایت عامیانهٔ داستانهای شاهنامه بعناوین «رستومیانی»[۱] و «سامیانی» و «فریدونیانی» وامثال اینها بنحویکه قبلا دیده‌ایم شهرت دارد و همچنین است درادبیات ارمنی که قسمتی ازشاهنامه بنام داستان «رستم‌زال» مشهوراست *

نفوذ شاهنامه درادبیات فارسی

با آنچه ازنفوذ شاهنامه درادبیات عمومی جهان دیده‌ایم نفوذ این اثر بزرگ درزبان وادبیات فارسی امری بدیهی و مسلم بنظر میآید. نفوذ شاهنامه را در زبان وادبیات فارسی ازچندین لحاظ یعنی از جهت: مفردات وترکیبات فارسی ـ سبك سخن سرایی ـ

---

۱ – Rostomiani

* برای تحقیق در باب اهمیت شاهنامه در جهان و ترجمه ها و تحقیقات شاهنامه و نفوذ شاهنامه در ادبیات جهان، از کتب و مقالات زیرین استفاده شده است:

۱ـ دائرةالمعارف اسلامی (متن فرانسه) ج ۳، ذیل عنوان «ایران» —حماسه در ایران اسلامی بقلم بارتلس E. Barthels مستشرق معروف روسیه.

۲ – مقالهٔ «فردوسی» ازگاستن ویت Gaston Wiet در شمارهٔ ۲۲۷ ازمجلهٔ اسیایی سال ۱۹۳۵ ص ۱۰۱–۱۲۲.

۳ – مقالهٔ ب. نیکیتین B. Nikitine در باب نشریهٔ مؤسسهٔ خاور شناسان آکادمی علوم روسیه بافتخار فردوسی در سال ۱۹۳٤. مجلهٔ آسیایی شمارهٔ ۲۲۸ ص ۱۶۲–۱٦٤.

٤ – مقالهٔ رستومیانی Rostomiani بقلم ش. بریدزه (Ch. Béridzé) در مجلهٔ آسیایی شمارهٔ ۲۲۸ ص ۵۰۹ ـ ۵۱۰.

۵ – مقالهٔ «شاهنامه و زبان ارمنی» بقلم فردریك ماكلر Frédéric Macler از مجلهٔ ... مجلد مذکور ص ۵٤۹–۵۵۹ از خطابه‌یی که درجلسهٔ ۱٤ انجمن آسیایی پاریس (دسامبر ۱۹۳٤) بمناسبت جشن هزارمین سال تولد فردوسی ایراد کرد.

٦ – مقالهٔ «فردوسی شاعرجهان» بقلم آقای سعید نفیسی در فردوسی نامهٔ مهر [illegible]

۷ـ مقالهٔ: انتقاددانشمندان اروپایی راجع بفردوسی بقلم مرحومه فاطمه خانم سیاح. فردوسی نامهٔ مهر ص ٦۲۳–٦۸۲

۸ـ فردوسی و حماسهٔ ملی تألیف هانری ماسه چاپ پاریس ۱۹۳۵ ص ۲۸۸ [illegible]

۹ـ حماسهٔ ملی ایران تألیف تئودورنلدکه [illegible]

۱۰ـ [illegible]

۱۱– الشاهنامه، ترجمة فتح‌بن علی البنداری بتصحیح [illegible]

از ص ۹۸ بعد.

مضامین ونکات حماسی وغنائی وحکمی- ایجاد نهضت درنظم داستانهای حماسی یاحماسه های تاریخی وصناعی : باید نگریست ولی ماازاین میان بمناسبت موضوع کارومطالعات خود تنها باهمیت شاهنامه درایجاد نهضتی درنظم داستانهای حماسی نظرداریم .

نظم شاهنامه وشهرت آن درایران مایهٔ نهضت عظیمی درایجاد منظومه های حماسی بزرگ گردید . شاهنامه در عین آنکه نتیجه وثمرهٔ نهضت بزرگ ملی ایرانیان در احیاءِ مفاخرملی بود ، خود نهضت تازه‌یی درنظم داستانهای حماسی ایجاد کرد ویا بآن نهضت ادامهٔ حیات داد زیرا فردوسی پیشرونهضت وجنبشی گشت که بیاری آن پهلوانان وبزرگان ملی ایران که دربسترفراموشی خفته بودند یکباره برعرصه آمدند و شهرتی عجیب یافتند .

اما فردوسی همهٔ پهلوانان ایران رازنده ومشهورنساخت وتنها به نظم قسمتی از داستانهای ملی ما توفیق یافت زیرانظم همهٔ داستانهای ملی چندبرابرنظم شاهنامه وقت میخواست وبرای یکفرد امکان نداشت واین حال درحماسیات اغلب ملل نیزمشهود است چنانکه درپیش گفتاربرشطری ازاین حقیقت آگهی یافتیم .

فردوسی هنگام سرودن داستان پهلوانان ازبرخی باختصار گذشت. مثلاداستان کرشاسپ رااصلا نیاورد وتنها باشارات مختصری ازوبسنده کرد .وهمچنین داستان سام وفرامرز را تقریباً متروك نهاد وازداستان جهانگیروبانوگشسپ وبرزووشهریارحرفی نگفت . حقیقت حال ازدوصورت بیرون نیست : یافردوسی همهٔ این داستانها را دردست داشت ولی ازمیان همهٔ پهلوانان خاندان کرشاسپ برستم دل خوش کرد واورالایق توصیف یافت وازداستانهای دیگرازآنجهت که چندان مورد پسندنبودچشم پوشید، ویاآنکه این داستانها که هریك جداگانه دفتری بزرگ بوده بدست استاد طوس نرسیده واوناگزیر ازآنها سخنی بمیان نیاورده است .

سرایندگان بعد ازفردوسی که علی الظاهرجملگی در محیط زندگانی استاد طوس یعنی خراسان میزیستند این داستانهای متروك را گرفتند وبنظم آنهاهمت گماشتند چنانکه تقریباً تاحدود یکقرن پس ازفردوسی بیشترداستانهای مشهور که مجموع آنها

درعظمت بیش ازشاهنامه است بنظم آمدوحماسهٔ ملی‌ایران صورت کمال یافت .

این منظومهای حماسی‌جماگی بتقلید ازشاهنامه نظم شده‌وهمه دربحرمتقارب مثمن مقصوروِمحذوف اند . دلیل انتخاب این وزن دوامراست : یکی شهرت شاهنامهٔ فردوسی وتصورعموم دراینکه اشعارحماسی را وزنی جزقالب سخنان فردوسی شایسته و سزاوارنیست . دیگرسازش این وزن باافکارحماسی وترکیبات پهلوانی وقبول مظاهر گونا گون این فکرو گنجایش کلمات فارسی بیشتری است درآن بنحوی که درحماسهٔ ملی ایران لازم‌است . اما همهٔ این مقلدان باوجود تقلید وپیروی شدید خودهیچگاه نتوانستند ازعهدهٔ همسری با استاد طوس برآیند. سازندگان این‌منظومها جز یکی‌دو تن گمنام وناشناس اند وازآنان اطلاعی دردست نیست وعجب درآنست که این‌شاعران بیشتربشرح‌داستانهایی که‌بخاندان گرشاسپ اختصاص‌داشت دست‌زدند . مااین‌منظومه‌ها را که همگی تقلیدی‌ازشاهنامه ولی‌مستند بمآخذ مکتوب وروایات شفاهی‌اند اینک یکایك درجای خودنام می‌بریم .

خصائص فنی شاهنامه

در هریك ازآثار ادبی اگر بخواهیم از نظر فنی وانتقاد درآن بنگریم مطالبی می‌یابیم کـه مستقلا حائز اهمیت است ، و تحقیق درآن مطالب ویافتن‌آن خصائص میتوان بـرحقیقت و روح‌آن اثر دست یافت وارزش ادبی آنرا معلوم کرد . در ذیل این عنوان (خصائص فنی) از این پس راجع بشاهنامه خواهیم دید این خصائص فنی وارزش ادبی شاهنامه تاآنجا که در قدرت ماست واین کتاب گنجایش‌آنرا دارد تعیین خواهیم کرد

۱ ـ تکرار و تقلید : نخستین موضوعی کـه در شاهنامه جلب دقت میکند تکرار بسیاری از اجزاءِ داستانها بصورتهای گوناگونست که دراغلب حماسه‌های ملل جهان نیز دیده میشود وتنها بروایات حماسی ایران اختصاص ندارد . از جملهٔ ایـن مکررات که در جـای خود نیز بدان اشاره خواهد شد داستان هفتخانست . هفتخان رستم و اسفندیار وجوه شباهتی با یکدیگر دارند۱ وظـاهراً یکی از این دوداستان از

۱ ـ رجوع کنید بداستان اسفندیار در ذیل داستان گشتاسپ .

دیگری مأخوذ است. نلدکه چنین می‌پندارد که جنگهای رستم با دیوان مازندران روایت کهنهٔ جداگانه‌ییست که از یکطرف از روی ماجراهای اسفندیار و از طرف دیگر از روی مسافرت رستم به هاماوران ترتیب یافته و پدید آمده است[1]. داستان تصرف گنگ‌دژ و بهشت گنگ نیز که در جنگهای کیخسرو و افراسیاب می‌بینیم هردو مشابهند و در هردو لشکرکشی طوس بی‌موفقیت او خاتمه می‌یابد و این هردو از یک اصلند. شاید اصلا این دو جنگ از یکدیگر مجزا بوده ولی وجوه شباهتی در یکی از آنها مایهٔ آمیزش و اختلاط هردو باهم شده باشد.

انتخاب اسب سهراب بتمام معنی شبیه با انتخاب اسب رستم ویقیناً این امر تقلیدی از داستان برگزیدن رخش است چنانکه اسب سهراب از نژاد رخش نیز میباشد - پرتاب شدن سنگ بدست بهمن بر سر رستم در شکارگاه شباهت بسیاری بپرتاب کردن سنگ بوسیلهٔ برادران فریدون برای دارد. رستم سنگ را بپای و فریدون بافسون نگاه داشته است - داستان [illegible] مطلقاً از یک اصل و مأخوذ از یکدیگرند یعنی یکی قدیمتر و اصلی برای دیگریست. مع این حال تقریبا در داستان شطرنج و فرستادن آن از جانب رای هند بدربار انوشیروان و داستان حقهٔ سربمهری که قیصر روم فرستاده بود نیز ملاحظه میشود و گشایندهٔ این هردو راز بزرگمهر است. این دو داستان بی‌اشک نتیجهٔ یک فکر و علی‌التحقیق یکی تقلید از دیگریست.

داستانهای پهلوانان بزرگ حماسه جنگهای آنان معمولا از یکدیگر تقلید و اخذ شده است و در اغلب آنها جنگ با دیو و جادو و شیر و اژدها و نیز زنان جادو بهم شبیه میشود.

۲ - متناقضات: در شاهنامه گاه مطالبی نقیض یکدیگر دیده میشود مثلا پس از قتل سیاوش رستم بانتقام خون او بتوران رفت و آنجا را گشود و توران مدت وسه سال نیز در آن فرمانروایی کرد اما در لشکرکشی بعد از این لشکرکشی توران را یک درخت نیز در آن برجای نمانده بود، یکباره شاه و پهلوانان و لشکریان پدید آمده و...

۱ - حماسهٔ ملی ایران چاپ دوم ص ۴۸.

سختی در برابر ایرانیان مقاومت کرده‌اند چنانکه برای فتح آن اردوکشی‌های متعددی صورت گرفت که بعضی از آنها باشکست ایرانیان نیز همراه بود. از اینجا چنین برمی‌آید که دنبال داستان سیاوش روایت حملهٔ رستم بتوران و ویران کردن آن بکین شاهزادهٔ ایران وجود داشت وفردوسی آنرا همراه داستان اصلی بنظم درآورد و در عین حال نیز داستان مستقلی در باب کیخسرو وجنگهای او باتورانیان دردست بود که درهریك از این دوداستان جنگ باتورانیان و برافگندن سلطنت افراسیاب بنحوی شرح داده شده واین هردو داستان بصورت اصلی خود در شاهنامهٔ منثور نقل شده و سپس بوسیلهٔ فردوسی بنظم درآمده بود.

از این گونه تناقض‌ها درشاهنامه بسیار میتوان یافت و از آنجمله‌است تناقضی که میان اقوال فردوسی درباب قتل اولاد گودرز روی‌داده‌است مثلا در شاهنامه از قتل هفتاد پسر گودرز درجنگهای کیخسرو باتورانیان سخن میرود ولی در داستان بیژن چنین میآید که برای آل گودرز مصیبتی دشوارتر از حادثهٔ بیژن واسارت او نبود. پیداست که اسارت یك مرد آسانتر از قتل هفتاد کس است وبنابر این باید گفت که داستان بیژن داستانی جداگانه است وفردوسی آنرا از مأخذ مشهور خود یعنی شاهنامهٔ ابومنصوری برنداشت (چنانکه قبلا نیز حدس زده و گفته‌ام) - در آغاز داستان سیاوش چنین میآید که مادر او از دختران گرسیوز است و این سخن تباین عظیمی با دشمنی سخت وعجیب گرسیوز با سیاوش دارد. دیگر از متناقضات اقوال فردوسی داستان قتل کلباد است در جنگ کیقباد باافراسیاب و زنده شدن او در عهد سیاوش وحاضر شدن وی در بزم کاوس و کشته شدن او بدست [illegible] در عهد خسرو و پدید آمدن او در جنگ [illegible] با رستم، وتنها مهرب ما در موجه دانستن این غفلت‌ها آنست که این اسامی را متعلق بافراد مختلفی بدانیم نه از پهلوانان معینی که یکبار از میان روند وباز پدیدآیند.

۴ - وصف: [illegible]
است. فردوسی [illegible]
توصیف جنگهای [illegible]

درز بـان فارسی شاعری را از این حیث همدوش او نمیتوان شمرد . فردوسی آنچه را که وصف می کند تجسم میدهد واین نمایندهٔ کمال قدرت شاعر در بیان مطالب است وبهترین وصف آنست که‌موصوف در برابر خواننده مجسم ومشخص شود . یقنیاً ذکر جنگها در مأخذ اساسی شاهنامه به‌صورتی که در آن می‌بینیم مفصل ومشروح وجاندار نبود وتفصیل وجـانداری مناظر واشخاص شاهنامه تنها نتیجهٔ قدرت ومهارت سازنـدهٔ آنست . قدرت عظیم فردوسی را در تـوصیف از اوصاف میادین جنگ ولشکر کشیها و جنگهای تن‌بتن وهمگروه و اوصاف پهلوانان میتوان شناخت و ازینرو در بـاب آنها جداگانه سخن میگویم .

۴ ـ جنگ و لشکر کشی : بهترین توصیفهای شاهنامه خاص میدان‌های جنگ است . در میدانهای جنگ شاهنامه غوغای عجیبی برپاست : دلیران گردنکش بجـان یکدیـگر میافتند ، مبارزان در ستیز وستوران بجست وخیزند ، توده‌های عظیم اسلحه برهم میخورد، چکاچاك تیغ‌وسنان گوش فلك را کرمیکند، نعره‌های تهمتنان‌زمین را بلرزه میافـگند ، ازسم‌ستوران‌زمین شش وآسمان‌هشت‌میشود ، فریاد ده گیر و گیرودار بآسمان میرود ، چشمهٔ خورشید روشن از گرد سواران‌تیره میشود ، از کشته‌ها پشته‌ها پدید می‌آید، نهیب گرز وتیغ پهلوانان قلب وجناحین سپاه خصم را بهم‌در می‌افکند ، تیر چون باران‌برسر دشمن فرو میبارد ، سر ودست برآسمان پرتاب می‌شود ، یال و کوپال اززخم گرز خرد میـگردد ، سیل‌خون دردشت وصحرا روان میشود وکار بجایی می کشد که مرغ را نیروی پرواز برفراز میدان نمی‌ماند .

در میدانهای جنگ گـاه سخن از جنگهای تن‌بتن است . در ایـن جنگها از گرز وشمشیر وخنجر و کمند وخشت وژوبین هریك بجای خود استفاده می‌شود و گاه دو پهلوان بزرگ وقتی همهٔ این سلاحها را بکار بردند وبعضی را خرد و ناچیز نمودند از اسبها فرود می‌آیند وبـکشتی دست میزنند . در جنگهای تن‌بتن از هرجانب کسی ناظر اومیدان است ، پهلوانانی که بجنگ تن‌بتن مبادرت کرده‌اند از آسیب مبارزان دیـگر بر کنارند . گاه در عین جنگهای همـگروه دومبارز با یـکدیـگر در میدان دچار

میشوندوبجنگهای تن‌بتن میپردازند.جنگهای تن‌بتن‌درشاهنامه بهمان درجه‌ازاهمیت است که جنگهای همگروه وفردوسی در این جنگها تنوعات بدیعی بکار برده که هریك ازآنها را در جای خود بنوعی خاص دلکش و زیبا میسازد. دومبارز پس از مقابله یکدیگر را معرفی میکردند وهماورد را از جنگ خود برحذر می‌داشتند و بخودداری از این‌کار میخواندند واز عواقب محتوم مرگ خویش آگاه مینمودند و معمولا پس از باریدن تیر بریکدیگر خشت وژوبین برهم میافگندند وآنگاه باشمشیر بجنگ می‌پرداختند و یا گرز برسرو یال مبارزمیکوفتند و سرانجام بکشتی دست میزدند. شاهکار فردوسی دروصف جنگ‌های تن‌بتن یکی جنگهای تن‌بتن رستم است باسهراب ودیگر باافراسیاب و اسفندیار ودیو سپید ودیگر جنگ تن بتن کیخسرو و شیده پسر افراسیاب وجنگ‌های دوازده رخ.

در شاهنامه از همهٔ جنگها بتفصیل سخن نرفته و از بعض آنها باختصار یاد شده است ولی برخی از جنگها خاصه لشکرکشیهای بزرگ ایرانیان بتوران در نهایت تفصیل مذکورشده. سپاه توران معمولا ازجیحون عبور می کنند وبداخلهٔ ایران هجوم میآورند وجنگهای بزرگ شاهنامه اغلب در نواحی شرقی وشمال شرق ایران صورت گرفته است. بیشتر لشکرها از سواران پدید میآید ومانندآنست که بپیادگان در شاهنامه کمتر توجه شده است.

سپاه درحین حرکت بسیارباشکوه وآراسته ومهیب ومنظم است. هرسپاه بچند دسته تقسیم می‌شود وباهریك درفشی‌است برنگ وپیکرخاص. درفش‌رستم بپیکراژدها ودرفش‌کاوس برنگ زردوباتصویرخورشیدودرفش کیخسرو بنفش‌وبپیکرشیرودیگردرفشها بپیکرپیل‌وگرگ و گرازوعقاب وجز اینهاست. درقلب لشکرباسپاهسالاردرفش‌کاویان برپایست که [illegible]

هر دسته از پهلوانان [illegible] خاندان را دارد. [illegible] باسپاهی بزرگ ازدشمنان بجنگ [illegible] گیو پسر گودرز [illegible]

بردن فرنگیس و کیخسرو ازتوران بچنین جنگی باتورانیان دست‌زدوسردارایشان‌پیران را اسیر کرد . رستم نیزازاینگونه جنگها باتورانیان بسیارداشت ودراغلب جنگهای همگروه یکتنه صفوف سپاهیان خصم رادرهم میشکافته وازمیمنه‌بمیسره وازجناحین به قلب‌می‌تاخته واز کشتگان پشتها میساخته‌است .

لشکریان هنگام حرکت‌وجنگ سپاهسالاری داشتند که بزرگترین‌پهلوانان‌و عزیزترین شاهزادگان باطاعت ازاوناگزیربودند . سپهداررا شاه شخصاً معین میکرد و اغلب شاه خود سپهسالارلشکربود . سپهدارایران وهمچنین توران باوجود پهلوانان در لشکرگاه نمی‌بایست سپاه خودراترك کندوبجنگ رود .

همهٔلشکریان بدوستی شاه‌و کشوروحفظ درفش‌کاویان ازروی میل وایمان‌بجنگ برمیخاستند . پهلوانان نیزمانند سایرافرادسپاه بهمین امورخاصه نام‌وننگ اهمیت می نهادند . رستم هنگام جنگ با اسفندیاربرای حفظ نام وشهرت خود بانواع تحذیرهای سیمرغ تن‌درداد‌وروادانست که باکشتن‌یك شاهزادهٔ ایرانی خاندان اوبرافتدودرآخرت بعذاب الیم دچارشود . همهٔپهلوانان همین فکررا داشتند حتی پیرترین افرادآنان ، و بهمین دلیل پهلوانان ایرانی ازشکست ننگ داشتند ،چون طوس ازتورانیان شکست یافت کیخسروخشمگین شدووقتی رهام درجنگ بااشکبوس ازبرابرآن پهلوان‌تورانی گریخت خشم‌پهلوانان ایرانی‌رابرانگیخت .

۵ - پهلوانان : پهلوانـان شاهنامه همه ازایرانیانند . درسپاه توران بندرت پهلوانی پیدامیشودواگرپهلوانی میان‌آنان باشد یاازنژادشاهان یعنی‌ازخاندان تورپسر فریدونست‌وپهلوانی‌راازخاندان‌سلطنتی ایران‌بارث‌برده‌ویافردی ازمردم عادی که‌اند کی ازاوساط مردمان زورمندتروچابکترباشد .

امـا ایران شاهنامه بالعکس مکمن دلیران وپهلوانانیست کـه تناوروزورمند و مردانه‌اند . پهلوانان شاهنامه بهترین نمونهٔ ایرانی واقعیند . همهٔ صفات خـوب ملی یعنی‌شاهپرستی ، ایران دوستی ، اطاعت ، مردانگی ، شجاعت ، عظمت روح وفـکرو امثال اینها در پهلوانان ایرانی‌یافته میشود . همهٔاین پهلوانـان مردمی خوشگذران ،

متکبر، شجاع، ساده دل، خودستا، جوانمرد، سخنور و کارآگاهند. طول عمر و پر خوارگی و تحمل رنجها و سختیها و سفر بتنهایی ازمزایای ایشانست. شاه را بنهایت دوست دارند و سرپیچی از فرمان او را گناه میدانند و چنین می‌پندارند که برای حفظ تخت سلطنت جان و مال و آرام و قرار و زن و فرزند را ارجی و بهایی نیست. پهلوان ایرانی در جنگ پیشقدم است، از دشمن بیم ندارد و یکتنه بر سپاه دشمن میزند. تنها پهلوان تورانی که بالایی بلند و هیبت و شکوهی فراوان دارد افراسیاب است. قد افراسیاب هشتاد رش است و تا دو میل سایه میافگند اما او در برابر رستم مردی حقیر است چنانکه بیک دست وی بر آسمان بلند میشود و یا رستم برای ربودن تاج او ناچار بزمین خم میگردد. سهراب پسر رستم نیز همهٔ خصائص پدر را بارث برده بود چنانکه حتی جهان پهلوان ایرانی هم در جنگ با او به مرارتهای عظیم دچار شد.

پهلوان ایرانی از دروغ و جادوی بیم دارد. با جادوان و ساحران به همان درجه دشمنست که با خصمان ایران. یلان ایران همه خداپرست و متوکل علی الله‌اند و بکاری دست نمیزنند مگر از خداوند استعانت جویند. بر پدر و مادر بیش از آنچه معتقد است حرمت مینهند و اصولاً رعایت حرمت سالخوردگان بر ایشان فرض است. پهلوان ایرانی بدروغ و ترفند و مکر و فریب دست نمی‌یازد مگر برای نجات ایران و شاه و حفظ ناموس این در صورتیست که چاره‌یی جز آن نداند، از میان پهلوانان توران پس از غریرث تنها پیران مردانه و بزرگ منش و وفادار و نیکوعهد است اما دیگران همه مردمی دیو سیرت و بد نهادند و از تزویر و دروغ و نامردمی باك ندارند.

ایرانیان در جنگها همواره اصول مردی و مردانگی را مراعات میکنند اما تورانیان برای نجات خود بجادوی و تزویر و افسون دست میزنند و از نامردمی و گریز باك ندارند. فرار برای سپاهیان ایران ننگی عظیم است و شکست در برابر دشمن از مرگ دشوارتر. ایرانیان شبیخون و امثال این افعال [illegible] ضعف و زبونی بدین کار تن درمیدهند و ایرانیان تنها یکبار در جنگ پیران و [illegible] دست زدند.

درجنگها دیده باناني کـه ازمواضع دورقدرت دیدأردارند گرداگـرد میدان را مراقبت میکنند ـ ایرانیان تنها باآدمیان نمی‌جنگند بلکه بادیوان نیزبنبردومقاتلت میگرایند . جنگ بادیوان سخت‌ترین مراحل جنگست وبزرگترین پهلوان شهنامه یعنی رستم گاه درجنگ بابعضی ازدیوان مانند اکوان دیو ودیوسپید برنج کلی دچار می‌شود .

درشاهنامه ازجنگهای موضعی نیزسخن رفته‌است ودراین جسروکارسپاهیـن ب دژاست . مهمترین ونامبردارترین دژها گنگ دژاست که سیاوخش ساخت وایرانیـان در گشودن آن رنجهای فراوان بردند . ایرانیان کـه در جنگهای میدانی هیچگاه گرد حیله نمی گردند برای فتح قلاع بزرگ بحیله متوسل میشوند . قارن درفتح دژالان بحیله دست زدورستم برای گشودن دژکوه سپندبزی بنزرگانان نمک درآمدونظیراین عمل رااسفندیاربرای گشودن رویین‌دژمرتکب شداما این‌حیله‌ها تنها حیل مشروع‌جنگی است وهیچگاه بجادوی وسحرودروغ منتهی نمیشود .

جنگجویان‌درحفظ‌اسلحهٔ خود دقت بسیاردارند وافتادن‌سلاح‌ایشان‌حتی‌تازیانه‌یی حقیر وناچیز بدست دشمن نیزبرای‌آنان ننگی بزرگست . سلاح‌سپاهیان درشاهنامه عبارتست ازکله خودوترگ آهنین ـ خفتان ـ زره ـ گرز ـ شمشیر ـ خشت ـ تیرو کمان ـ کمند ـ سپروتبرزین :

هنگام جنگ ازآلات موسیقی جنگی استفاده میشودوازآنجمله است : هندی درای ، گاودم ، نای‌رویین ، رویینه خم ، کوس ، بوق ، شیپور ، کرنای ، زنگ‌زرین‌سنج تبیره ، جام (که مهره‌برآن میزدند) ونای . ازاین آلات برای گردآوردن سپاه‌یادرآمدن حرکت یافرمان هجوم‌وامثال این‌موارد استفاده میشود .

اسبان درمیدانهای جنگ شاهنامه دوراز اهمیت ومقام نیستند . برخی از اسبان داستانی رامرتبت ومنزلتی عظیم‌است وازآنجمله است : اسب رستم (رخش ـ پهلوانترین اسبان شاهنامه) ، اسب سهراب ، اسب سیاوش (شبرنگ بهزاد) . رخش مانند پهلوانی برای محافظت رستم با شیر میجنگد وهنگـام نزدیك شدن خطراورا بیدارمیکند .

شبرنگ بهزاد نیزسیاوخش رادوست دارد چندانکه چون سیاوش مرگ خودرا نزدیك دیدسر بگوش بهزاد نهادواورا گفت که جز بکیخسرو بکسی دست ندهد . شبرنگ بهزاد نیزچنین کرد .

استفاده ازپیل نیزدرشاهنامه مورد توجه است . درجنگها اغلب پیل باتخت زرین وباپیلبان حرکت میکند. حملهٔ پیلان بدشمن خطرناك وخطرناکتر از آن باز گشت آنها بجانب قوای خودی است .

۶- شاهان وشاهزادگان : شاهان وشاهزادگان ایرانی هم بتمام معنی صاحب خصائل وصفات پهلوانان ایرانند وتنها برخی ازمیان ایشان بعضی صفات مذمومست (مانندکاوس)، وجمشیدنیز تنهادراواخرعهد خودبفریب اهریمن ازراه بیرون شد، پادشاهان واخلاف واسباط آنان زیباترین مخلوق الهیند ، زیبایی سیاوش بدرجه‌یی بود که سودابه همسر کاوس را گرفتاراوساخت وافراسیاب را خیره کرد وبحیرت افکند . کیخسرو بزیبایی و جمال چنان بود که پیران ازدیداراودراوان تولد حیران گشت وشاهان دیگر داستانی همه‌ازاین قبیل بودند .

فرّ وشکوه شاهان درشاهنامه بیش ازحد عادی ودرجهٔ معمولست. بشده فرّ الهی وفرّ کیانی همراهست وچون فرّ از کسی بگسلد شکوه وهیبت او بپایان می‌پذیرد ؛ جمشید پس از گسستن فرّ گرفتار ضحاك تازی گشت وکاوس دراواخر عمر بر اثر گسستن فرّ مورد بی‌مهری پهلوانان وایرانیان دیگر شد وبهمین سبب ایران آشفته و ویران گشت تاسروش بخواب گودرز آمدوتنها چارهٔ کار ایران رادریافتن کیخسرودانست و[illegible] داشت که گیورا بجست وجوی شاهزادهٔ ایرانی بتوران فرستند زیرا فرّ چون از کاوس گسست بکیخسروپیوست .

پادشاه فرمانروای مطلق است وسرپیچی از اوامر او با بزرگترین گناهان برابر باشد . اسفندیار با آنکه میداند بستن دست رستم [illegible] تخت کیان بدو باز بسته است نباید آزرد ، خود را باطاعت فرمان گشتاسپ ناگزیر می‌بیند وتنها راه سازش را بستن دست رستم وبردن او بدرگاه گشتاسپ میداند . اما

شاهان ایرانی کمتر از طریق انصاف وداد منحرف میشوند و همهٔ آنان مردمی آزاده و سخی وجوانمردند واز مردم وسپاهیان چیزی دریغ نمیدارند. شاه ایرانی بعهد وپیمان خود وفادار است واگر کسی مانند «پیروز» از پیمان بگردد زود بکیفر کردار خود میرسد. شاه ایران پهلوان وجنگجو ومبارز بیهمتاست اما پهلوانان ننگ دارند که او بجای ایشان بجنگ رود. تنها کیخسرو باصرار شیده وبآرزوی خود با وجود تحاشی پهلوانان بجنگ رفت وبا این کار خود مدتی از روز مایهٔ اضطراب ایرانیان شد. شاه ایران دیندار وپاك وپشت‌ایرانیان وغمخوار ایشانست ووظیفهٔ هرایرانی وفاداری نسبت بشخص شاه واطاعت از اوست، نخستین وصایت رستم فرخزاد ببرادر خود اطاعت از یزدگرد ورهانکردن او وبودن باوی تاآخرین نفس است زیرا او تنها کسی است که از تخمهٔ شاهان برجای مانده وصاحب فر کیانی است.

۷ ـ انتقام: انتقام خون شاهان و شاهزادگان نیز برایرانیان فرض و واجب است. اصولا حس‌انتقام‌بزرگترین محرك اساسی تمام جنگها واعمال جنگجویانست. آنکه بد کند بدخواهد دید خاصه اگرآن‌بد بکسی از خاندان شاهی باشد. کسی که مورث زیان وآزاری شود یاجانی را تباه کند، به‌یقین بباد افره‌آن خواهد رسید وحتی ممکن است نتایج سوءِ این امر گریبان گیر اخلاف او گردد. رستم با ارتکاب گناه بزرگ خویش (قتل اسفندیار) نه‌تنها برعکس استغاثهٔ خود[1] بکیفر گناه خویش‌رسید بلکه فرزندان او نیز از میان رفتند وخاندانش برافتاد.

هر کسی باید انتقام پدر ویا اجداد خود را بگیرد اگرچه چند نسل بر کشتن آنان گذشته باشد، فریدون انتقام جد خویش جمشید را گرفت و منوچهر انتقام نیای خود ایرج را و کیخسرو انتقام سیاوش را وبهمن انتقام اسفندیار را.

پهلوانان نیز در این انتقامهای ملی سهیمند. رستم بانتقام خون سیاوش توران زمین را ویران کرد، گیو بانتقام خون شاهزادهٔ ایرانی یك سپاه تورانی را تار ومار ساخت وپیران را بچنگ‌آورد وهردو گوشش را سوراخ کرد. گاه کار ارضاءِ حس‌انتقام

۱ـ بباد افره این گناهم مگیر توای آفرینندهٔ ماه و تیر

بجایی میکشد که مثلاً گودرز پس از کشتن پیران بکین سیاوش وپسران خود خون او را میآشامد . یك پهلوان ایرانی کـه از همه بزرگتر است انتقام خود را خویشتن گرفت واو رستم است که پس از سقوط درچاه برادر خود شغاد را باتیر بدرخت دوخت وباد افره آن بدکار راهم در حیات خویش بدو داد وآنگاه جهان را بدرود گفت .

۸- خوارق عادات : خوارق عـادات در میان پهلوانان بسیارست . پهلوانـان یکتنه بـا یك سپاه میجنگند و همه را از میان میبرند . رستم بدرجه‌یی عظیم خلقت است که هنگام نشستن یك‌سر از کسانی که نزد او ایستاده‌اند بلندتر است :

از آنکس که برپای پیشش براست　　　نشسته بیك سراز او برتر است

وافراسیاب باقامت هشتاد رشی خود از بلندی بالای رستم بحیرت میافتد وهمین عظمت جثهٔ او مایهٔ آن گشت که برای بیرون کشیدن او از شکم مادر پهلوی آن شیر زن را شکافتند . توانایی رستم بدرجه‌ییست که درختی را مانندعلفی اززمین میکند ونره گوری را بر آن کباب می کند ، امـا درخت عظیم ونره گور بزرگ در دست توانـای او از پر مرغی‌هم کمتر است :

چو آتش پراگنده شد پیلتن　　　درختی بجست از در بابزن
یکی نره گوری بزد بر درخت　　　که در چنگ او پرمرغی نسخت

برسر چاه بیژن سنگی را که هفت پهلوان نمیتوانند برداشت از جای برمیدارد [illegible] پای‌خود پاره کوهی را که بهمن بسوی او افگند نگاه میدارد ، هنگام [illegible] زمین سنگ زیر پای او خرد میشود ، از شیر و اژدها [illegible] بیم ندارد ، دریـا و کـوه در برابر او یکیست . . . اسفندیار رویین تن نیز تا [illegible] برستم نزدیکست اما سهراب ازهمهٔ پهلوانان ایرانی برستم مانندهتراست زیرا پسر اوست .

نزد پهلوانـان ایرانی بیم وهراس معنایی ندارد واز ایـن روی میان سخت‌ترین حوادث با آرامش خاطر میگذرانند [illegible] در مرغزار رخش را [illegible] می کند و بخواب میرود [illegible] حد عادت میخوانند و بهمین‌گونه از شراب [illegible] گران [illegible]

درشاهنامه بسیاری ازامور نیز ازحد عادت فراترست ، مثلا لشکرهای بزرگ بیك فرمان شاه از مواضع بعید بزودی فراهم میآیند ودردرگاه حاضر میشوند ، این لشکرهای بزرگ بهمان سرعتی که یك سوار تندرو می‌تواند ، حرکت میکنند. سهراب ازفراز کوه همهٔ لشکربزرگ ایران را می بیند و ازاین عجیب ترهریك از پهلوانان را چنانکه هستند مشاهده میکند ونام‌ونشان آنانرا ازهجیرمیپرسد ، بیژن در قعرچاه سیاه نام‌رستم را که بخطی باریك برمهرپیروزه‌نگاشته‌اند میخواند، دیده بانان‌ازفرسنگها راه‌حرکت سپاهیان وحتی افرادرا تشخیص میدهند .

ثروت شاهان ایرانی با بخششهای عجیب آنان نیز از حد عادت فراتراست در صورتیکه معمولا عوایدآنان ازغنائم‌جنگ وازبازوساو بدست‌میآید .برخی ازپادشاهان خراجهای چند ساله را میبخشند ، مثلا اردشیرده سال از مردم خراج نمیگیرد و برایگان سلطنت میکند وبهرام گور نه تنها ازمردم ایران خراج نمی‌ستاندبلکه‌هفت سال تمام ازپادشاهان تابع وفرمانبردار خودنیزباژوساو نمی‌پذیرد.

این خوارق عادات لازمهٔ هرحماسهٔ ملی وطبیعی است ،چنانکه درمقدمه شرح داده ایم وحماسه‌یی که ازاین صفت بر کنارباشدصناعی است نه واقعی .

۹ ـ زمان و مکان: درشاهنامه ، مانند سایرحماسه های طبیعی وملی،زمان‌و مکان را ارج وبهایی نیست . توردرشمال شرق ایران (کشورترکستان) وسلم‌درشمال غرب(کشورروم) سلطنت‌میکنند ومیان‌آنان کشور ایران‌فاصله است امااین‌دوآزادانه با یکدیگرارتباط دارند وازملاقات هم برخور دارند . در اینجا فاصلهٔ مکانی فراموش شده است زیرا می‌بایست دودشمن ایران که روحاً نزدیکند جسماً نیزنزدیك وهم‌سخن باشند . طریقی که رستم‌برای رفتن‌بمازندران انتخاب کردچهارده روزراه‌بودامادیگری ششماه ، معلوم نیست که این دورا چگونه‌با یکدیگروفق میتوان دادویك‌مسافت‌بعید چگونه باوجود هفتخان و برای‌خاطرآن یکباره بدین کوتهی میگراید . رستم پس از ورود بخاك مازندران صدفرسنگ‌راه‌برید تابکاوس رسید و ازآنجا صدفرسنگ‌دیگر طی‌طریق کرد تا بردیو سپیددست یافت . اماعجب دراینست که مازندران بیش از

سی فرسنگ عرض و صدفرسنگ طول ندارد چنانکه اگردرازای مازندران را نیز طی کنیم ج.ولانگاه ما تنها صدفرسنگ است.

اشارات دیگرجغرافیایی خاصه اشاراتی که برای راه عبور تورانیان و ایرانیان و جنگهای ایشان درشاهنامه می بینیم جملگی مبهم وتاریك ودورازروش جغرافیاییست واین ابهام وعدم توجه بفواصل زمانی ومکانی هم چنانکه درمقدمه گفته‌ایم ازلوازم حماسه های طبیعی وواقعی است.

۱۰ ـ **زن**: درشاهنامه تنهاً مردانی پهلوان و تهم و مبارز نمی‌یابیم بلکه ازچند زن که بروپال پهلوانی داشتند و برخی ازآنان درجنگها شرکت جسته‌اندنیزسخن رفته است خصائص جنگجویان را دربرخی از این زنان نیزمیتوان یافت مثلا «جریره» دخترپیران وزن سیاوش چون پسرخودرا بدست سپاهیان طوس کشته یافت پرستندگان را ازموی کندن وموبه کردن بازداشت و گفت:

کنون اندر آیند ایرانیان — بتاراج دژ تنگ بسته میان
پرستندگانم اسیران کنند — دژ و بارهٔ کوه ویران کنند
دل هر که بر من بسوزد همی — زجانم رخش بر فروزد همی
همه پاك بر باره باید شدن — تن خویشتن بر زمین بر زدن

پس گنجها را بآتش بسوخت و تیغی بر کف گرفت و شکم اسبان را جملگی بردرید و آنگاه ببالین فرودآمد و با دشنه یی که همواره زیرجامه داشت شکم خویش بردرید و بربالین پسرجان داد.

این زن اگرچه تورانیست اما ازنژادویسه و دختر پیران آزاده‌مرد و مادریك شاهزادهٔ ایرانی وهمسر بزرگترین امید ایرانیان یعنی سیاوش است که او را قبل از فرنگیس بزنی گرفت و ازچنین زنی درحماسهٔ ملی ما جز مردی و مردانگی نایستد و سزاوارنیست.

برخی اززنان دیگر تورانی هم که قرابتی با ایرانیان دارند ازین گونه‌اند. «تهمینه» مادرسهراب ودخترشاه سمنگان درمرگ فرزندبزرگواری ازینگونه بیش کرد

وهمهٔ گنج وخواستهٔ خویش را بینوایان بخشید و خودپس ازیکسال بمرد.

جنگ زنان درشاهنامه بیش از هرچیززیبا و دلپذیرست. یکی از زنان که در شاهنامه بندرت ازویاد شده «بانو گشسپ» دخت رستم وزن گیوملقب به «سوار» است. بنابرآنچه دربانو گشسپ نامه آمده گیو که پس ازرستم دومین پهلوان ایران بود بااین زن برابرنمی‌آمد چنانکه چون رستم بانو گشسپ رابکابین گیودرآورد وی برآشفت و با گیو درافتاد واورا ببند درآورد وآنگاه بپایمردی رستم آزادش کرد.

دیگراززنان جنگجووسوارشاهنامه «گردآفرید» ازساکنان «دژسپید» است. این دخت کمند افگن جنگجوی که: «زنی بود برسان گردی سوار همیشه بجنگ اندرون نامدار» چون سهراب را درپای دژدید:

بپوشید درع سواران بجنگ — نبود اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو بزیرزره — بزد بر سر ترگ رومی گره
فرود آمد ازدژ بکردار شیر — کمر بر میان باد پایی بزیر
بپیش سپاه اندرآمد چو گرد — چورعدخروشان یکی ویله کرد
که گردان کدامندوسالار کیست — زرزم‌آوران جنگ‌آزمای کیست

وچون باسهراب برزم اندرآمد البته باآن مبارز بیهمتا بجنگ برنتابید وچون سرانجام سهراب ازحال اوآگهی یافت:

شگفت‌آمدش گفت‌ازایرانسپاه — چنین دختر آید بآوردگاه
سواران جنگی بروز نبرد — همانا بابر اندر آرند گرد
زنانشان‌چنین‌اندزایران‌سران — چگونه‌اند گردان‌وجنگ‌آوران

این زن دلیردرچاره جویی ورای وتدبیرنیزمایهٔ حیرت پهلوانزادهٔ ایرانی گشت وگذشته ازاین درپرستش ایران هم ازدیگرپهلوانان ایرانی فروترنبود ویك پهلوان و سپهدار تورانی را اگرچند بیهمال باشد بهمسری نمی‌پذیرفت ومیگفت. «که ترکان زایران نیابند جفت!»

دیگر اززنان پهلوان ونامبردارشاهنامه «کردیه» خواهر بهرام چوبین است.

این زن در شاهنامه نمودار کامل عقل و دانش و میهن پرستی و پهلوانی و چالاکی است. از پندهایی که به بهرام چوبین داد (آنگاه که سر از رای پرویز بتافت) همهٔ صفات عالیهٔ اخلاقی و ملی و نمودار است و از جملهٔ سخنان او ابیات زیرین را از شاهنامه میتوان برشمرد:

هر آنکس که آهوی تو با تو گفت — همه راستیها گشاد از نهفت

مکن رای ویرانی شهر خویش — ز گیتی چو برداشتی بهر خویش

نکوهش مخواه از جهان سر بسر — نبود از تبارت کسی تاجور

جز از درد و نفرین نجویی همی — گل زهر خیره ببویی همی

چو گویند چو بینه بد نام گشت — همه نام بهرام دشنام گشت

بر این نیز هم خشم یزدان بود — روانت بدوزخ بزندان بود

بدل دیو را یار گردی همی — بیزدان گنهکار گردی همی

جهاندار تا این جهان آفرید — بلند آسمان از برش بر کشید

ندیدند هرگز سواری چو سام — نزد پیش او شیر درنده گام

چو نوذر شد از بخت بیدادگر — بپای اندر آورد راه پدر

همان مهتران سام را خواستند — همان تخت پیروزه آراستند

بدان مهتران گفت هرگز مباد — که جان سپهبد کند تاج یاد

که خاك منوچهر گاه منست — پی تخت نوذر کلاه منست

ز تو ... [illegible] — [illegible]

چو دستان و چون رستم پیل تن — نجستند شاهی بدان انجمن

بدان گفتم این ای برادر که تخت — نیابد مگر مردم نیکبخت

ندانم که بر تو چه خواهد رسید — که اندر دلت شد خرد ناپدید

درمرگ بهرام چوبین نیز گردیه بر بستر او در عین وفاداری و سوگواری از این پندهای خود یاد کرد و از اینکه سپهدار پند او را نشنیده بود اندوهی فراوان و غمی گران بدل داشت.

پهلوانیهای گردیه از جنگ با «تبرك» سردار چین، که بفرمان خاقان از پی او آمده

بود، و کشتن این سپهسالار و نیز از هنرهای گونه گون که پیش خسرو نمود بخوبی آشکار میشود تا بدانجا که:

بدو مانده بد خسرو اندر شگفت — چنان برز و بالا و بازو و کفت

«شیرین» معشوقه و زن خسرو نیز از مشاهیر شاهنامه و در وفاداری سمر است. اما چون از این گروه و چندتن دیگر بگذریم زن موجودی ضعیف و سست رایست. پهلوانان و شاهان رعایت حال زنانرا مانند همهٔ ضعیفان واجب و ضرور میشمرند. نصایح زنان نزد پهلوانان ارج و بهایی ندارد. اسفندیار در پاسخ پندهای مادر چنین گفت:

که پیش زنان راز هرگز مگوی — چو گویی سخن بازیابی بکوی

اگر لب ببندی زبهر گزند — نگویی زنانرا، بود سودمند

بکاری مکن نیز فرمان زن — که هرگز نبینی زنی رایزن

بیژن از گشادن راز رستم (که بزی بازرگانان بتوران رفته بود) نزد منیژه سر باز زد ولی چون این زن فداکار و فادار سوگند یاد کرد، راز خویش را با او درمیان نهاد.

زنان در شاهنامه از پوشیدگانند و از میان ایشان چنانکه دیده‌ایم برخی مانند گرد آفرید و کردیه زنانی دلیر و جنگجویند. سودابه زنیست زیبا و در عشق لجوج و پایدار ولی خبثی در نهاد خویش دارد و آخر برسر این خبث سیاوش را از میان میبرد و خود نیز تباه میشود و ایران و توران را بهم می‌افگند. زنان دیگر نیز هریك خصائصی دارند که بالاتر از همهٔ آنها رأفت و وفا و عواطف عالیهٔ انسانی و مادریست.

۱۱ - عشق: درمقدمهٔ این کتاب گفته‌ام که درمنظومه‌های حماسی جهان آثار عشق و افکار غنائی بسیار دیده میشود و داستان عاشقانهٔ این گونه کتب را رونق و شکوه و جلالی خاص است زیرا در آنها تناوری و دلاوری پهلوانان و زیبایی و لطافت زنان و عواطف رقیق و دل و بازوی قوی بهم درمیآمیزد و از آن میان عظمت عشق بهمان درجه از قوت آشکار میشود که طنطنه و شکوه پهلوانی و رزم آزمایی. در ایلیاد و اودیسه و منظومهٔ بیوولف انگلیسی و راما یانای هندوان و منظومه‌های حماسی ایران همه آثار این عشق باشکوه و پر ارج و بها که باید عشق پهلوانیش نام داد بنیکی یافته میشود و در آنها داستانهای عاشقانهٔ زیبایی می بینیم که درمیان

دار و گیر جنگ و شور و غوغای جنگاوران نیز او را لذت میدهد و جان را رامش می‌بخشد. اما این داستانهای عاشقانه را با تحقیق و بی هیچگونه تعصب و جانبداری، در برابر داستانهای عاشقانهٔ منظوم دیگر [illegible] ارج و بهای ندارد. کدام داستان عاشقانهٔ فارسی را می‌یابید که مانند داستانهای عشقی شاهنامه در آن لطافت احساسات و لطف بیان و قدرت وصف باشکوه و جلال پهلوانان و بال و کوپال رزم‌آوران و جمال و لطافت زنان و عفت و پاکدامنی جوانمردان همراه باشد. داستان زال و رودابه و منیژه و بیژن و سودابه و سیاوش بزرگترین و مهمترین داستانهای عاشقانهٔ شاهنامه است و ما از عاشقیهای دیگری که در شاهنامه رفته مانند عشق تهمینه بر رستم و سهراب بر گردآفرید و مالکه دختر طایر عرب بر شاپور و خسرو و شیرین و کتایون و اردشیر و گلنار و سودابه سخن نمیگوییم که هر یک تنهایی موضوع داستانی جدا و مستقل است.

در داستان زال و رودابه دو عنصر مهم عشق و پرستش نژاد شاهان ایران و جستن داشتن خصمان آن پدیدار است. عنصر اول با بهانهٔ شور دلدادن و [illegible] و گرفتار ساختن ایشان [illegible] عشق و همچنین عشق بیژن و منیژه و دختر طایر عرب شاپور و گلنار [illegible] و فتوح [illegible] و [illegible] نظر شاهنامه [illegible] حقیقت [illegible] رستم و داستان جنگهای [illegible] بودن رستم [illegible] بزرگترین داستانهای پهلوانی و غم‌انگیز شاهنامه است. پس داستانهای عشقی شاهنامه را خاصه در قسمت پهلوانی [illegible] باید دانست که [illegible] کند وجود ندارد و پهلوانان عاشق تا آخرین نفس سجایای پهلوانی و مردانگی خود را نگاه میدارند.

عشق زنان در شاهنامه چنانکه دیده‌ایم اغلب مقدمهٔ وقایع سیاسی یا جنگهای بزرگ نیز هست. عشق کاوس بسودابه مقدمهٔ جنگ بزرگ رستم با شاه هاماوران (حمیر) - وعشق سودابه بسیاوخش اساس جنگها و کینه کشیهای ایرانیان و تورانیان و برافتادن سلطنت افراسیاب - وعشق مالکه بشاپور مایهٔ فتح شاپور - وعشق گلنار کنیزک اردوان بر اردشیر باعث فرار او و پدید آمدن سلطنت ساسانیان شد.

عشق شاهان همواره با فر و شکوه پادشاهی همراهست و در آنها جز حوادث رسمی و درباری واقعه‌یی نمی‌بینیم. کاوس چون شیفتهٔ دختر شاه هاماوران گشت او را بزنی از پدر بخواست؛ بهرام دختران برزین دهقان یعنی فرانک و ماه آفرید و شنبلید و همچنین جهان دختر آسیابان را بمیانجی پدران بآیین کیومرث و هوشنگ بزنی گرفت و در همهٔ اینها مراسم مذهبی و درباری و آیین و جلال مرعی است. پهلوانان نیز در عشقهای خود جانب دین و مراسم دینی را مهمل نمی‌گذارند چنانکه رستم چون عشق غیر عقدی تهمینه را خود دید با آنکه دختری زیبا و دل انگیز بود از خواندن موبد و نکاح کردن او خودداری نتوانست کرد.

۱۲ - جادوی و جادوان. ساحری و ساحران نیز در منظومه‌های حماسی عالم مقام و مرتبتی دارند. وقتی سر و کار دشمنان با پهلوانانی بزرگ باشد که با ایشان بنیروی شمشیر و بازو برابر نمیتوان گشت ناچار چاره گری و چاره جویی آنان را بسحر و ساحری متوسل میسازد. تمام حیله‌ها و مکرها و استفاده از زنان رامشگر و جاسوس (مانند استفاده از سوسن رامشگر در برزونامه) نیز بهمین قصد صورت می‌پذیرد.

در شاهنامه بزرگترین جادوان از دیوانند. این موجودات چندان در جادوی چیره دستند که قوای طبیعت نیز رام آنانست. دیو سپید بآسمان گرد و دود و خاک برانگیخت و ابر سیه بر آسمان پدید آورد و از سپهر سنگ و خشت بر سر سپاهیان کاوس بارید. اکوان دیو رستم را بجادوی بزمین از جای برکند و بر سر گرفت و تا آسمان برد و بدریا افکند.

اما ساحری تنها کار دیوان نیست و آدمیان نیز گاه بدین کار زشت دست میزنند و یکی از وظائف شاهان و پهلوانان ایران جنگ با ساحران و سحر است و این سنخ فکر

نتیجهٔ نفوذ مذهب زرتشت است که جادوی را ممنوع و جادوان را مطرود کرده. هنگامی که کیخسرو پادشاهی بلهراسپ داد در برابر سرپیچی و استنکاف پهلوانان و بزرگان و برشمردن مناقب لهراسپ چنین گفت:

پی جادوان بگسلاند زخاک پدید آورد راه یزدان پاک

اسفندیار هنگامی که از بند پدر رها شد و از بیداد گریهای ارجاسپ آگهی یافت با یزدان پیمان کرد که چون بر ارجاسپ پیروز شود به آبادی جهان و برانداختن بد کیشان و جادوان کوشد:

همه بیرهان را بدین آورم سر جادوان بر زمین آورم

یکی از خانهای هفتگانهٔ اسفندیار نبرد با زنی جادو است که اسفندیار بجهد و رنج اورا از پای درآورد و رستم نیز درهفتخان خود بچنین رنجی گرفتار شد.

در قسمت اساطیری شاهنامه جنگ با افسونگران و جادوان از همه‌جا بیشتر مشهود است. سپاهی که بجنگ طهمورث آمد از دیوان و افسونگران و جادوان بود:

همه نره دیوان و افسونگران برفتند جادو سپاهی گران

ساحران مردانی زورمند و چیره دستند چنانکه بجادوی بر طبایع دست دارند و میتوانند ابر بیبارند و باران ببارند و هوا را تیره و تار سازند و در آفتاب تموز برف و یخ و سرمای سخت ایجاد کنند چنانکه: «سرو» پادشاه تازیان بچاره گری بر پسران فریدون برف و باران بارید و سرمای سخت آورد تا [illegible] آن [illegible] از آسیب آن سرما نگاه‌داشت، دیو سپید بافسون و جادوی جهانرا تیره و تار کرد و [illegible] سیاه پدید آورد و بر لشکر کاوس سنگ و خشت بارید و چشمان [illegible] رزم کاوس چون تورانیان از انبوهی سپاه ایران بیم داشتند جادوی را [illegible] و باریدن برف و باران برانگیختند:

زترکان یکی بود با زور و نام بافسون بهر جای گسترده کام
چنین گفت پیران بافسون پژوه کز ایدر برو تا سر تیغ کوه
یکی برف و سرما و باد دمان برایشان بیاور هم اندر زمان

چو شد مرد جادو بر آنجا روان — بر آمد یکی برف و باد دمان
همه دست نیزه گذاران ز کار — فرو ماند از برف و از کارزار

ساحری و چاره گری خاصه در جنگها که جای مردی و مردانگی است کار دشمنان ایرانست وایرانیان هیچگاه بدین کار دست نمیزنند وآنرا کاری اهریمنی میدانند وبا آن بجنگ وستیز برمیخیزند وتنها یکجا رستم بچاره گری متوسل میشود نه بساحری وآنهم براهنمایی زال که بقول اسفندیار مردی جادو پرست ودرجادوی زبردست بود[1] . رستم چون ازنبرد اسفندیار خسته و کوفته باز گشت از زال چارهٔ کار بجست ، زال از سیمرغ یاوری خواست و سیمرغ جراحات رستم ببست واورا بچوب گز وانداختن تیر گزین برچشم اسفندیارراه نمود . اسفندیارپس ازبازیافتن هوش دانست که رستم بچاره گری اورا ازپای درآورد وآن چوب گز از چشم بیرون کشید و رستم را براین کار سرزنش کرد :

بمردی مرا پور دستان نکشت — نگه کن براین گز که دارم بمشت
بدین چوب شد روز گارم بسر — ز سیمرغ و ز رستم چاره گر
فسونها واین بندها زال ساخت — که این بندورنگ ازجهان اوشناخت

پهلوان سیستان که همواره بمردی و نام زیسته بود ونمی خواست بردست اسفندیار کشته شود وبهمین سبب نیز بچاره گری دست زده بود ، از این سخن شرمسار شد واز اعتراف واقرار بگناه چاره ندید وپشیمانی خویش را بصراحت اظهار کرد :

بیامد بنزدیك اسفندیار — بمانده زغم خسته و سوگوار
چنین گفت پس باپشوتن بدرد — که مردی زمردان سزد یاد کرد
چنانست کو گفت یکسر سخن — ز مردی بکژی نیفگند بن
همانا که از دیو ناساز گار — مرا بهره رنج آمد از روز گار
که تا من بمردی کمر بسته‌ام — همی رزم گردنکشان جسته‌ام
سواری ندیدم چو اسفندیار — زره دار و با جوشن کارزار

---

۱ — شنیدم که دستان جادو پرست — بجادو بیابد بهر کار دست

چو بیچاره برگشتم از جنگ اوی — بدیدم کمان و بر و چنگ اوی
سوی چاره گشتم ز بیچارگی — ندادم بر او سر بیکبارگی
زمان ورا در کمان ساختم — چو روزش سر آمد بینداختم
همانا کزین بد نشانه منم — وزین تیر گز با فسانه منم

اگر چه در اینجا یك پهلوان ایرانی بچاره گری دست یازید اما نباید فراموش کرد که داستان اسفندیار ساختهٔ دست موبدان وروحانیان زردشتی است. اسفندیار بزرگترین پهلوان مذهبی مزدیسناست ورستم که بآیین زردشت درنیامده بود لابد در برابر او همان ارج وبهایی داشت که یك تورانی در برابر مردی از ایران و بنابراین نسبت حیله وچاره گری بدوکاری دشوار نیست وبهمین دلیل است که ما نخستین بار چاره گری وناجوانمردی ازیك پهلوان ایرانی مشاهده می کنیم. گذشته ازاین پشیمانی وتوبت رستم گناه او را تادرجه‌یی می‌سترد خاصه که رستم برای ناه ونگ بدین کار دست زد نه بآرزوی دیگر وعلاوه براین هیچ پهلوان تناوری یارای غلبه بر اسفندیار نداشت زیرا او رویین‌تن بود و چیرگی بروی جز از طریق چاره و حیله میسر نمی گشت و بنابراین غلبهٔ اسفندیار بررستم‌هم از طریق پهلوانی ومردی تیسیر نمی‌پذیرفت.

۱۳ - پیشگویی : یکی از مسائل مهم شاهنامه حدیث پیشگوییهای گوناگونیست که در آن شده است. پیشگویی وخبردادن از مغیبات در اساطیر وداستانهای حماسی جهان امری رائج است وهیچیك از حماسه‌های طبیعی وملی را ازآن خالی نمی‌یابیم. درشاهنامه بسیاری از وقایع بزرگ تاریخی بیاری موبدان وستاره‌شناسان و پیشگویان وخوابگزاران معلوم رأی پادشاهان وپهلوانان شده است ودراین باب ایرانی وترك ورومی وعرب همه یکسانند. ضحاك از سقوط پادشاهی خود بدست فریدون بطریق رؤیا و گزارشی که موبدان و خوابگزاران کردند آگهی یافت؛ سام از وجود زال بالبرز کوه در خواب باخبر شد وبجستجوی او تا پای کنام سیمرغ رفت؛ چون منوچهر از عشق زال بارودابه دخت‌مهراب آگهی یافت ازموبدان عاقبت این پیوند را بازپرسید، موبدان چنین گفتند که ازاین پیوند فرزندی که نگهبان تخت‌وتاج ایران

ومایهٔ فرّ وشکوه ایرانست پدید خواهد آمد وچون منوچهر از این حال آگهی یافت بدین پیوند رضاداد ، افراسیاب از گفتار ستاره‌شناسان میدانست که ازفرنگیس پسری آید که تخت وتاج او را برباد خواهد داد وسیاوش نیز از قتل خود بدست افراسیاب آگهی داشت ؛ گودرز کشوادگان درعالم رؤیا از وجود کیخسرو در توران‌زمین آگهی یافت ؛ کیخسرو میدانست که لهراسپ دیوان وجادوان را چگونه ازجهان برمیافگند وازو پسری آید کـه طریق داد ودهش گیرد ودین یزدان بپراگند ؛ گشتاسپ بیاری جاماسپ ازچگونگی جنگ باارجاسپ و کشته‌شدن پسران وبرادرخود وشکست یافتن ارجاسپ آگاه بود ونیز بیاری جاماسپ می‌دانست کـه مرگ اسفندیار در زاولستان بدست پوردستان خواهد بود ؛ سیمرغ رستم را از عاقبت وخیم قتل اسفندیار آگهی داد و گفت‌هر که اسفندیار را بقتل آرد خان‌ومان او برباد خواهد شد وزال نیز از این‌امر آگهی داشت ؛ پرویز ازکار شیرویه پسر خویش آگاه بود و می‌دانست کـه سرانجام بدست او کشته خواهد شد زیرا منجمان وموبدان او را ازاین حال آگاه کرده‌بودند .

ازینگونه پیشگویی ها در شاهنامه بسیار است وآخرین پیشگویی بزرگ در شاهنامه پیشگویی رستم فرخزاداست که ستاره‌شمر بود و از کار اختران وگردش ستارگان آگهی داشت ومیدانست که خود درقادسیه کشته خواهدشد وتخت ایرانیان برباد خواهد رفت وتازیان پیروزخواهندشد وجهان‌از تخمهٔ ساسان تهی‌خواهد ماند .

بنابراین‌پیشگویی وخواب اسرارآینده رابرآدمیان مکشوف می‌ساخت‌وایشان را بچاره گری برمی‌انگیخت اما همواره « برسم بوش‌اندرآید روش »وهیچگاه دربرابر قضای‌الهی‌چاره گری‌سودی‌نکردچنانکه‌چاره گریهای‌ضحاك وافراسیاب که‌ازسرنوشت خود باخبربودند بی‌نتیجه ماندوآنچه‌آرزوی یزدان بود برایشان رفت .

۱۴ ـ ملل و اقوام : اقوامی که ازیشان درشاهنامه بیش‌ازهمه سخن‌رفته‌است گذشته ازایرانیان ، تورانیان ورومیان وهندوان وچینیان وتازیان‌اند . این‌ملل جمله همسایگان ایرانیان بودند وازقدیم الایام باآنان دوستی ودشمنی داشتند وازاینجاست که‌نام‌هریك ازآنهادرحماسه های ایرانی‌راه‌یافت وداستانها‌ازایشان پدیدآمدوازجنگ

وصلح ایرانیان باایشان سخنها رفت.

ازمیان این ملل پادشاهان توران وروم از بنی اعمام شاهان ایران بودندچه‌نسل همه بفریدون میرسید. بدین معنی که شاهان روم ازنسل سلم وسلاطین ایران ازنسل ایرج وفرمانروایان توران از اخلاف تور بودند. و گذشته ازاین میان سه‌دسته ازشاهان چندین بار مصاهرت وخویشاوندی صورت پذیرفت مانند پیوستگی سیاوش با فرنگیس دخت افراسیاب وانوشیروان با دخت خاقان و گشتاسب با کتایون دختر قیصر و پرویز با مریم دخترقیصر.

اما هندوان ازنزدیکان وبستگان ایرانیان نبودند (بنابرروایات قدیم) ومیان‌این دوقوم نیز نزاع وجدالی نرفت ولی روابط ایشان با ایرانیان ازقدیم‌الایام برقرار بوده‌وتنها درعهد ساسانیان بهرام گور با شاه هند مصاهرت وخویشاوندی کرد. دلیل بزرگ فراموش شدن هندوان درحماسهٔ ملی‌ایران آنست که‌آزاری ازایشان صورت نبست وروابط آنان بامردم ایران ازحال عادی بیرون نرفت و گرنه میدانیم کـه هندوان از خویشاوندان قریب‌قوم ایرانیندوپیش‌ازمهاجرت هردوقوم ایرانی وهندی بدرهٔ سند ونجدهای‌ایران قبیله‌یی‌واحد بودندو کشوروزند گی‌مشتر کی داشتند.

اماچینیان اغلب باتورانیان مشتبه ومتحدند وشاه توران یا خاقان ترک گاه‌عنوان خاقان چین می‌یابد. روابط ایرانیان با چینیان درعهد پهلوانی زیاد نیست وتنها گاهی خاقان چین باافراسیاب تورانی یاری میکندوبجنگ ایرانیان میآید وچنانکه میدانیم رستم‌خاقان چین رابخم کمند افگندوازپشت پیل بزیرآورد. اماروابط چینیان‌وایرانیان درعهد شاهان ساسانی زیاد وقابل اعتناست

از میان این اقـوام پس ازتورانیان اعراب بیش از همه دشمن ایرانیان شمرده شده‌اند اگرچـه نزاع ایران وروم بیش ازخلاف ایرانیان واعراب است. ضحاک کـه بروایت شاهنامه‌ازمیان اعراب برخاسته‌بود از کسانیست که مانند افراسیاب‌واسکندر ایران راویران وایرانیان را تباه‌ساخت ولی بااینحال میان این دوقـوم خویشاوندیها رفت، مـانند خویشاوندی پسران فریدون باسروشاه یمن وخویشاوندی زال با مهراب

کابلی نبیرهٔ ضحاك .

درباب روابط ایرانیان باتورانیان وورومیان وتازیان درچند صحیفهٔ پیش اندکی سخن رانده‌ام وازتورانیان درفصلی خاص یکباردیگر باشباع سخن خواهم گفت .

درمیان این اقـوام ایرانیان صاحب مقامی بلند هستند . نژاد ایرانی زیباترین نژاد جهان ومتمدن ترین وشجاعترین آنهاست . پهلوان بزرگ ایرانی رستم است کـه هیچکس رادرجهان یارای برابری باوی نیست . پهلوانان دیگر ایران نیزازاینگونه اند خاصه اسفندیاروفرامرزوسهراب و گیووبیژن که هریك با لشکری ازاقوام غیرایرانی برابرنـد . گیو بتنهایی لشکری بزرگ راازتوران که دوازده هزارتن بودند بشکست و بسیاری ازایشان بکشت ، اسفندیارخودرا یکتنه برسپاه دشمن میزد وازایشان بسیار میکشت وباقی رامی‌شکست ، سپاه ایرانی بهرجا که میرفت فتح وظفرباخود میبرد مگر جایی که خصمان بجادوی دست میزدندویا ناسپاسی ونافرمانی شاه وامثال این اعمال مایهٔ خذلان وتیره روزی ایرانیان میگردید .

دانشمندان ایران نیزدرسراسرجهان نظیرنداشتند وبزرگترین مشکلات جهان را که علمای روم وهند ازایشان میپرسیدند حل میکردند . مهمترین دانشمند ایرانی در شاهنامه بوذرجمهر (بزرگمهر) است که شکست درکارفاضلان ودانایان هند وروم آورد وهیچیك ازپرسشهای آنانرا بیجواب نگذاشت .

بهرحال درشاهنامه نژاد ایرانی بالاتر ازهمهٔ نژادهای جهانست واین لازمهٔ یك حماسهٔ ملی است که مبتنی بربیان مفاخرملی باشد .

گذشته ازپهلوانی وشاهدوستی، ایرانیان درشاهنامه صاحب بالاترین درجهٔ تمدن هستند وصفات عالی انسانی ازقبیل وفاوسخاوعدل وتدبیرونظم وسیاست وحکمت ومعرفت وخـدا پرستی خاصهٔ ایرانیانست . پهلوانان درعین خونریزی رحیم ورؤف اند ودرنهایت قدرت وزورتکیه برلطف خداونددارند . جنگ وخونریزی وپیشدستی درجنگ ازدشمنان ایرانست وایرانیان تنهابرای دفاع واحقاق حق یا گرفتن کین شاهان دست بشمشیر می‌یازندوبدین جهت رستم باهمه خونریزی وصلابت محبوبست وسران توران با ضعف و بیچارگی مبغوض .

ازسخنانی که رستم بپیران گفت بخوبی برمیآید که تورانیان ازحیث تمدن بسیار پست بودند و درنظر ایرانیان ارج و بهایی نداشتند وسرزمین ایران درقبال سرزمین توران «آبادبوم» خوانده می‌شده‌است.

مگر گفتم این خاك بیداد شوم ‌ ‌ گذاری بیایی بآباد بوم
ببینی مگر شاه با داد و مهر ‌ ‌ جوان و نوازنده و خوب چهر
ترا خوردن مار و چرم پلنگ ‌ ‌ همی خوشتر آید زدیبا و رنگ

۱۵ - تقسیمات شاهنامه : شاهنامه بنا بر نسخ اخیر بچهار کتاب تقسیم شده است[۱]. کتاب نخستین پس ازذکر مقدماتی درحمد وستایش یزدان وخرد و بحث در آفرینش جهان و آدمیان وخلقت آفتاب وماه ودرود بر پیغمبر ویاران اوو گفتار درفراهم آوردن شاهنامه واقدام دقیقی بنظم آن وتوجه فردوسی بدین کار و بدست آوردن نسخه‌یی از شاهنامهٔ ابومنصوری وستایش سلطان محمود وامیر نصر بن سبکتکین، ازسلطنت کیومرث آغازمیشود وبجنگ فریبرز بسپاهسالاری ایران باپیران ویسه سپهدار افراسیاب ختم می‌پذیرد وحاوی داستان پادشاهی کیومرث وهوشنگ وطهمورث و جمشید و ضحاك و فریدون وایرج ومنوچهر وداستان زال وزادن رستم وسلطنت نوذروزو و گرشاسب و کیقباد و کیکاوس و قسمتی از عهد کیخسرو است.

کتاب دوم اززرم کاموس آغاز وبباز گشتن گشتاسپ ازروم تمام‌میشود. این کتاب پراست ازحوادث عهد کیخسرو وقسمت اعظم آن راجع است بگرفتن کین سیاوش وجنگهای بزرك ایرانیان وتورانیان. این کتاب تنها بدو پادشاه یعنی کیخسرو ولهراسب اختصاص یافته وقسمت بزرگی از داستان گشتاسب یعنی داستان رفتن او بروم وماجرای وی با کتایون نیز درجزء داستان لهراسپ آمده است.

کتاب سوم ازتفویض سلطنت بگشتاسپ وانزوای لهراسپ آغاز می گردد و تا پایان سلطنت قباد پدر انوشیروان کشیده میشود یعنی در آن ازسلطنت گشتاسپ وداستان اسفندیار وسلطنت بهمن وهمای ودارا واسکندر و سلطنت اشکانیان واردشیر بابکان و

۱ — این تقسیم ظاهراً جدید است ونسخ قدیم اینطور نیست.

شاپور واورمزد وبهرام وبهرام‌پسر بهرام ونرسی‌واورمزد پسرنرسی‌وشاپور پسراورمزد و اردشیر برادر شاپوروشاپور پسرشاپور وبهرام پسرشاپور ویزدگرد پسربهرام وبهرام گور ویزدگرد وهرمزدوپیروز وبلاش‌وقباد سخن‌رفته است .

هزار بیت‌از آغازاین کتاب چنانکه فردوسی‌خود گفته است ازآثار دقیقی‌است وآن‌قسمتی‌از سلطنت گشتاسپ درباب‌ظهور زردشت‌وجنگ مذهبی ارجاسپ تورانی با گشتاسپ است که مرگ نابهنگام شاعرمایهٔ ناتمام ماندن‌آن گشت . مهمترین‌داستان این کتاب داستان هفتخان اسفندیار وداستان رستم و اسفندیار و داستان قتل رستم و داستان اسکندر وداستان‌اردشیر بابکان وداستان شاپود و داستان بهرام گوراست .

کتاب چهارم ازسلطنت انوشیروان‌آغازمیشود وبقتل‌یزدگرد وبرافتادن‌سلطنت ساسانیان پایان‌می‌پذیرد وراجعست‌بسلطنت‌انوشیروان وهرمزد وخسرو پرویزوطغیان بهرام چوبین وقتل‌او وسلطنت شیروی وگراز ماقب‌بفرایین وپوراندخت‌وآزرمیدخت وفرخزاد ویزدگرد . سلطنت انوشیروان‌وخسروپرویز وداستان بهرام چوبین‌ازبهترین قسمتهای این کتاب(کتاب‌چهارم) است. درسلطنت انوشیروان چندین داستان کوچك مانندداستان آوردن شطرنج‌وداستان گو وطلحندوهفت بزم انوشیروان وبزرگمهر - و در سلطنت هرمز و خسرو پرویز دو داستان زیبای بهرام چوبین و خسرو و شیرین آمده است .

۱۶ ـ مطالب وپیوند آنها : چنانکه دربادی امر در می‌یابیم مطالب اساسی شاهنامه عبارتست ازشرح اساطیر وداستانهای پهلوانی‌ایران وبیان احوال گروهی از شاهان واعمال‌تاریخی یاداستانی‌آنان . این‌مطالب‌اساسی‌را اگر ازشاهنامه‌بیرون‌آوریم ومرتب کنیم شاهنامه‌یی بمراتب کوچکتر ازشاهنامهٔ‌فعلی‌خواهیم داشت که درآن جز مطالب اساسی‌راجع بسلطنت شاهان وشرح داستانهای اصلی‌درباب عهود آنان نخواهیم یافت. شرح‌سلطنت گیومرث وهوشنگ وطهمورث وجمشیدوضحاك وفریدون‌درشاهنامه بتمام‌معنی‌چنین صورتی‌داردیعنی بوضعی‌است که تلخیص‌آن تقریباًدشوارونیازمندحذف مطالب‌اساسی‌است . شرح‌سلطنت منوچهرو کیکاوس و کیخسرو ولهراسپ اگرباچنین

روشی در آن نظر کنیم چندین بار کمتر از آنچه اکنون در شاهنامه می‌بینیم خواهد شد زیرا چنانکه می‌دانیم چندین داستان بزرگ پهلوانی و عشقی مانند داستان زال و رودابه و داستان تولد رستم و جنگ او با پیل سپید و داستان هفتخان رستم و سیاوش و سودابه و بیژن و منیژه و نخجیر کردن رستم در شکارگاه افراسیاب و داستان رزم رستم و کاموس و رزم رستم با اکوان دیو و داستان گشتاسپ در روم و ماجرای او با دختر قیصر و امثال اینها در ضمن داستانهای این شاهان راه یافته و گاه در اهمیت از آنها نیز در گذشته است. در داستان شاهان دیگر خاصه گشتاسپ و انوشیروان نیز از اینگونه داستانهای اضافی بسیار است مانند داستان اسفندیار که ظاهراً خود کتابی علی‌حده بوده و داستان بزرگمهر، کلیله و دمنه، پیدا شدن شطرنج، گو و طلحند و امثال اینها و اگر این مطالب اضافی را از شاهنامه بکاهیم بیقین شاهنامه‌یی بمراتب کوچکتر اما خشك و نامطبوع (از حیث مطالب) خواهیم داشت.

شاهنامهٔ ابومنصوری چنانکه از غرر اخبار ملوك الفرس درمی‌یابیم تقریباً چنین حالی داشت. و اگرچه داستانهایی مانند زال و رودابه و رستم و اسفندیار و امثال اینها در غرر اخبار ملوك الفرس دیده میشود اما مطالبی بنهایت کمتر از شاهنامهٔ فردوسی دارد. ما چنانکه قبلاً تحقیق کرده و گفته‌ایم فردوسی مطالب اضافی خود را از مآخذ دیگری غیر از شاهنامهٔ ابو منصوری یافته و در شاهنامهٔ خود راه داده و گویا بعضی از این داستانها را پیش از یافتن شاهنامهٔ ابومنصوری و بعضی را هنگام نظم آن یافته و منظوم کرده بود.

فردوسی بااستادی و مهارت توانست میان این داستانهای پراگندهٔ ملی ارتباط و نظمی ایجاد کند و آنها را بنحوی بهم پیوند دهد که خیال بینونت و جدایی آنها [illegible] درذهن خواننده راه نجوید اما با تمام این احوال متناقضات اقوال فردوسی چنانکه دیده‌ایم گاه پرده از روی کار برمیدارد و این حقایق را برما روشن و آشکار میسازد.

شاهنامهٔ فردوسی باتوجه باین مقدمات مجموعه‌ییست از چندین داستان ملی که ازمآخذ مختلفی گرد آمده است و بهمین دلیل هم مطالب متنوع فراوان در آن دیده میشود و ازاین حیث درمیان منظومهای حماسی عالم بی‌نظیر است زیرا درهیچیك از منظومهای حماسی حتی در منظومهای حماسی هندوان نیز تنوع مطالب باندازهٔ شاهنامه

نیست . یکی ازدلایل بزرگ اختلاف نسخ شاهنامه درتاریخ ختم آن (چنانکه دیده‌ایم) نیزهمین است زیرا فردوسی پس‌ازفراغ‌ازنظم شاهنامهٔ ابومنصوری یکبار داستانهایی را که تاآن هنگام بنظم آورده بوددرشاهنامهٔ خودجای دادوعلی‌الظاهر چندبار دیگرنیز درائرجاوید خودتجدید نظر کردوهربارچیزی برآن افزودونتیجهٔاین‌امر اختلاف‌بعضی ازنسخ قدیم شاهنامه شده کدا کنون در کتابخانه‌های اروپا واحیاناً در ایران موجود است وتاریخهای‌مختلفی مانند۳۸۴ وتاریخ تقریبی ۴۰۰ برای ختم شاهنامه درآنها آمده .

مطالب وداستانهای منفردی که میتوان درشاهنامه نشان داد داستانهای ذیلست: زال ورودابه ، داستان تولدرستم ، کشتن پیل‌سپید ، هفتخان رستم ، نخجیر کردن رستم با پهلوانان در شکارگاه افراسیاب ، رستم وسهراب ، داستان سیاوش ، رزم رستم در توران بکین سیاوش ، داستان فرود ، رزم‌کاموس ، رزم رستم باا کوان‌دیو ، داستان رزم بیژن باگرازان ، داستان رزم گودرز با پیران وجنگ یازده رخ ، پیکار کیخسرو ، داستان گشتاسپ ورفتن او بروم ، داستان اسفندیار وهفتخان او ، داستان رستم و اسفندیار ، داستان اسکندر ، داستان اردشیر ، داستان‌شاپور با مالکه دختر طایرعرب ورفتن او بزی بازرگانان بروم ، داستان بهرام گور ، داستانها واعمال منسوب بعهد انوشیروان مانند : داستان خواب نوشیروان و گزارش‌آن بوسیلهٔ بزرگمهر، هفت‌بزم انوشیروان بابزرگمهر ، داستان‌خاقان بانوشیروان ، پند بزرگمهر بنوشیروان،داستان فرستادن رای هند شطرنج را نزد نوشیروان و ساختن بزرگمهر نرد را و فرستادن انوشیروان‌آنرا نزد رای‌هند ، داستان طلحند وشطرنج یاداستان گو وطلحند ، داستان ترجمهٔ کلیله ودمنه ، توقیعات انوشیروان ، پندنامهٔ انوشیروان ، داستان کفشگر با انوشیروان ، داستان بهرام چوبین ، داستان خسروو‌شیرین، سرکش وباربد رامشگر ، داستان‌بنای‌مداین ، نامهٔ رستم فرخزاد ببرادرش.

بعضی از این داستانها چنانکه گفته‌ایم در اصل شاهنامهٔ ابومنصوری موجودبود واین حقیقت ازمقایسهٔ غرراخبار ملوك‌الفرس وشاهنامه بخوبی ثابت‌میشود. داستانهای دیگر را فردوسی از مآخذ جدید گردآورد وبرمتن اصلی خود افزود و میان‌آنها را

بنوعی پیوند داد. اما پیوند مطالب همه‌جا بخوبی محفوظ نمانده است مثلاً ربط داستان رستم و اکوان دیو با آنچه پیش از آن در شاهنامه دیده میشود بهیچ روی آشکار نیست وهمچنین است ارتباط داستانها و بعضی از حوادث منسوب بعهد انوشیروان و داستان بیژن ومنیژه با پیش‌وپس آنها درشاهنامه وامثال اینها.

درشاهنامه غیرازداستانهای اضافی‌داستانهای مکررهم می‌توان یافت که مادرذیل عنوان تکراروتقلید ازآن سخن گفته‌ایم.

۱۷ - اضافات و مبدعات: آنچه تاکنون ازاضافات ومکررات درشاهنامه دیده‌ایم منبعث ازداستانهای پراکندهٔ منثوریست که فردوسی اندک اندک بدست آورد و بنظم کشید ودرجای جای شاهنامه جای داد امادرشاهنامه گذشته ازاین مطالب سخنانی دیده میشود که تنها ساختهٔ طبع وفکروی ونتیجهٔ حوائج حیاتی شعروی، متعلق بحوادث زندگانی وعقاید اوست وازآنجمله است:

الف: ستایش یزدان – فردوسی بصورتهای مختلف درشاهنامهٔ خود درستایش یزدان و اثبات وجود و تجرد واجب سخن گفته است. مهمترین ستایش وی ازخالق در آغازشاهنامه‌است که ابیات مشهورآن گواه اعتزال‌فردوسی ودلیل‌بزرگی برقوت فکر وی درتصورات خود نسبت بوجود الهی و بعض‌آنها شامل معنی وحدت وجوداست.

ب: آفرینش جهان - درآغازشاهنامه پس ازحمد یزدان وستایش خرد، فردوسی بحثی درباب‌آفرینش بعقیدهٔ فلاسفه وچگونگی احوال زمین وافلاك و فلك الافلاك و جانوران وآدمیان و گردش خورشید وماه بحث کرده است وچنانکه آشکار است شاعر دراین مورد ازعقاید واطلاعات علمی وفلسفی خودازیکسوی وعقاید دینی ازسوی دیگر استفاده کرده.

ج: ستایش پیغامبرواظهارعقاید دینی - فردوسی درآغازوپایان شاهنامه‌ازعقیدهٔ دینی خوددرغوغای تعصب محمودومحمودیان بصراحت نام‌برده وتعلق خویش راباآل‌علی وخاندان پیغامبر بصراحت آشکار کرده ودرستایش آنان شدت بخرج داده و دشمنان علی بن ابیطالب را بی پدر دانسته و گفته است که یزدان تن آن را تنش ...

د : بزرگداشت خرد ودانش - فردوسی چنانکه سزاوار مردی دانشمند ودانش دوست است درمنظومهٔ بی‌نظیر خویش هرجا که توانست از بزرگداشت خرد ودانش دریغ نکرده واز آن بنیکی نام برده و آن را مایهٔ فلاح دانسته واز هرچه ایزد داد بهتر و برتر شمرده است . فردوسی درستایش خرد بپیروی ازعقیدهٔ حکماء آنرا نخستین مخلوق پنداشته و گفته‌است:« نخست آفرینش خرد را شناس » واین چنانکه میدانیم اساس گفتارقدماء در امرآفرینش وربط حادث وقدیم است . «خرد» درشاهنامه اعم است ازعقل نظری وعملی اما درغالب مواردمنطبق برقسم اخیر است مگر درآغاز کتاب که عقل بمعنی جوهرمجرد ذاتاً وفعلاً مفهوم میشود .

ه : نصایح ومواعظ - بهترین قسمت اضافی شاهنامه اشارات اخلاقی و نصایحی است که استاد بزرگوارطوس بخوانندگان می کند . البته نصایحی که درشاهنامه می یابیم برخی متعلق بمتون اصلی وجزء داستانهاست واز آنجمله است نصایح بزرگمهر که در رأس همهٔ نصایح شاهنامه واقعست وچنانکه میدانیم درادبیات پهلوی سخنان حکمی وپند و نصیحت و کلمات قصار فراوان بود واز آنجمله است رسالهٔ پندنامهٔ بزرگمهر که بجای خود از آن یاد کرده‌ایم . آثاراین مواعظ ونصایح درادبیات فارسی وعربی لایح و آشکار است ولی آنچه ازاین گونه عبارات درشاهنامه راه یافت ازموضوع گفتارما خارج ومراد ما ازنصایح ومواعظ دراینجا پندها ونصایحی است که برزبان فردوسی جاری شده ودرشاهنامهٔ او راه یافته است. این پندها ومواعظ اغلب درپایان داستانهای شاهان وپهلوانان وهنگام قتل و مرگ آنان و امثال این موارد دیده می‌شود . نخستین چیزی که بامرگ وقتل پهلوانی بخاطر فردوسی راه می جست بی‌وفایی وبی اعتباری جهان بود امافردوسی میگوید درجهانی که همه‌چیز در آن ناپایدار است بایدبنیکی کوشید و کردارو گفتار واندیشه را بصلاح آورد :

چنین است گیهان ناپایدار　　　تو در وی بجز تخم نیکی مکار

و از این طریق در می یابیم که فردوسی از تحسر خود بر ناپایداری و بی‌اعتباری جهان نتیجهٔ مثبت عملی می گیرد وبافکار کژ وبیراه متوجه نمیشود . پایان داستان ضحاک ازجملهٔ بهترین مواردیست که فردوسی بازبان شیوای بی‌نظیرخویش بنصیحت ووعظ پرداخته و گفته‌است :

بیا تا جهان را ببد نسپریم	بکوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیك و بد پایدار	همان به که نیکی بود یادگار
همان گنج و دینار و کاخ بلند	نخواهد بدن مر ترا سودمند
سخن ماند از تو همی یادگار	سخن را چنین خوار مایه مدار
فریدون فرخ فرشته نبود	ز مشك و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت آن نیکوی	تودادودهش کن فریدون توی..

در پایان داستانها خاصه در مواضعی که پهلوانی محبوب بناکامی از میان رود فردوسی با نهایت توجّع و تحسر برچرخ ستمکارهٔ بیدادگر پرخاش می کند. هنگام قتل ایرج دو بیت ذیل برزبان فردوسی جاری شده که ازسویداء دل این آزاده مرد برخاسته است:

جهانا بپروردیش در کنار	وزان پس ندادی بجان زینهار
نهانی ندانم ترا دوست کیست	بر این آشکارت بباید گریست

ولی تلهّف واندوه این مرد گاه بحیرت واعجاب می کشد چنانکه ناگزیر بسرگشتگی خود در برابر اسرار سرگمشدهٔ طبیعت اعتراف می کند. در پایان داستان ... چنین آمده است:

چنین است رسم سرای کهن	سرش هیچ پیدا نبینی ز بن
بتو داد یکروز نوبت پدر	سزدگر ترا نوبت آید بسر
چنین است ورازش نیامد پدید	نیابی بخیره چه جویی کلید
در بسته راکس ندانندگشاد	بدان رنج عمر توگردد بباد

تفاوت فردوسی ودقیقی در این موارد آنست که سخنان فردوسی اغلب با تنوع همراه است و ما از تکرار مضامین در شهنامه خسته و ملول نمیشویم اما دقیقی چنانکه دیده‌ایم پس از قتل همهٔ پهلوانان و شاهزادگان ایرانی بیت عنوان سخن [illegible] مضمون را در تلهف برمرگ آنان تکرار کرده است.

نصایح فردوسی گاه درآغاز داستانها که شاعر خودنام «خطبه» بر آنها نهاده آشکار است، در خطبهٔ داستان سیاوش چنین آمده است:

سخن چون برابر شود با خرد — روان سراینده رامش برد
کسی را که اندیشه ناخوش بود — بدان ناخوشی رای او گش بود
همی خویشتن را چلیپا کند — بپیش خردمند رسوا کند
ولیکن نبیند کس آهوی خویش — ترا روشن آید همی خوی خویش
اگر داد باید که ماند بجای — بیارای وزان پس بدانا نمای
چو دانا پسندد پسندیده گشت — بجوی تو در آب چون دیده گشت

بهرحال قوت طبع وعظمت فکر وروشنی نظر در نصایح فردوسی بنیکی آشکارست ومطلب مهم چنانکه دیدیم آنست که فردوسی هیچگاه در اندرزهای خود از صراط مستقیم عمل و آزمایش منحرف نشده وخواننده را بسنگلاخ نظر و تصورات بی اساس نیفگنده است .

و : مناظر واوصاف - آنچه از مناظر در شاهنامه می‌یابیم و طراوتی که در اوصاف میادین قتال و وصف پهلوانان ومجالس بزم می‌بینیم لاشك زادهٔ طبع و اندیشهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی و نتیجهٔ تصرف او در بیان وقایع است . شاعر استاد در اصل داستانها دست نمیبرد و آنها را دگرگونه نمی ساخت اما بیاری قوهٔ تخیل و شعر خویش آنها را ازخشکی بیرون میآورد و بادرآمیختن اوصاف زیبا و بدیع تازگی و طراوتی خاص بدانها می‌بخشید واین مهمترین خاصیتی است که ما در سخنان فردوسی می‌بینیم زیرا چنانکه میدانیم شعرای حماسه‌سرای دیگر مثلا دقیقی نتوانسته اند در این کار بزرگ چنانکه باید کامیاب گردند وشاعرانی که پس از فردوسی آمدند اگرچه مقلد وپیرو سبك استاد طوسند اما با آنکه وسایل کار را فردوسی برای آنان آماده ومهیا کرده بود نتوانستند مانند استاد بزرگ سخن از آن وسایل آماده و مهیا استفاده برند . فردوسی در وصف مناظر طبیعی نیز استادی مسلم است ، سرودی که در وصف مازندران گفته از بدایع اشعار فارسی و بهترین وصفی است که تاکنون در باب این سرزمین خرم زیبا برزبان شاعری گذشته است و نیز وصف او درمقدمهٔ داستان منیژه و بیژن از شب ظلمانی وصفی کم نظیر است واز این قبیل است اوصاف دیگر مناظر طبیعی مانند وصف آفتاب در موارد مختلف ووصف بهار درآغاز داستان رستم واسفندیار ونظایر آنها . اهمیت سخنان فردوسی دروصف مناظر طبیعی از باب سادگی وزیبایی ونزدیکی آنست بطبیعت و واقع ، چنانکه دراوصاف واقعی مورد انتظار وتوجه است .البته در زبان فارسی

شاعرانی بزرگ بوصف مناظر توجه کرده‌اند و توصیف قصیده‌سرایان از مناظر مختلف طبیعت مانند وصف بهار و خزان و شب و طلوع و غروب و همچنین توصیفهای رائع مثنوی سازان بزرگ که نظامی پیشرو و مقتدای ایشان بشمار میآید، اگر چه اغلب دارای ارزش ادبی کامل است اما در سادگی و زیبایی و ایجاز و کمال، اوصاف شاهنامه بر همهٔ آنها سبقت گرفته است. وصف فردوسی در سایر موارد یعنی توصیف پهلوانان و میادین جنگ و مجالس بزم و حرکت لشکر و وصف زنان نیز از این قبیل است و بعبارت دیگر فردوسی در هیچ مورد از اظهار قدرت خارق‌العادهٔ خود در توصیف باز نمانده و از عهدهٔ این امر دقیق و جلیل بنیکی بر آمده است.

ز: وصف حال- فردوسی درچند مورد از شاهنامه ببیان احوال خود پرداخته است. دراین موارد فردوسی گاه از پیری و ناتوانی و تهی‌دستی خود شکایت کرده و گاه از روابطی که با اشخاص داشته و یا از حوادثی که برای وی پیش آمده است مانند مرگ پسر او، و گاه از حرمان و نومیدی، و یا از خدماتی که بزبان فارسی و ملت ایران کرده، و امثال این موارد، سخن گفته است. این موارد مختلف مهمترین وسیله‌ییست که برای تحقیق در احوال شاعر و کیفیت نظم شاهنامه و رابطهٔ او با دربار محمود بدست داریم و با توجه بهمین اشارات است که پرده از روی افسانهای بی‌بنیادی که در باب فردوسی پدید آمده بود برداشته شد.

ح: چگونگی نظم شاهنامه- دیگر از مواردی که فردوسی سخنان خود را در داستانهای ملی ایران راه داده مواقعی است که از چگونگی نظم شاهنامه سخن گفته است. مجموع سخنان فردوسی را در این موارد قبلا دیده‌ایم که عبارتست از تدوین شاهنامهٔ ابومنصوری و شروع دقیقی بنظم آن و یافتن فردوسی نسخه‌یی از شاهنامهٔ ابومنصوری را بهمت یکی از دوستان و بنظم آوردن آن- و بدست آوردن بعضی از روایات و منظوم کردن آنها و تهی دست شدن و رفتن بدربار محمود و محروم ماندن از دربار غزنین و همچنین آوردن هزار بیت از دقیقی در شاهنامهٔ خویش. این اشارات نیز مانند اشاراتی که فردوسی ببیان احوال خود کرده وسیلهٔ روشنی قسمتی از احوال شاعر و چگونگی نظم شاهنامه است و بسیاری از قطعات آن چنانکه قبلا دیده اید بکار ما آمده و مایهٔ روشنی بسیاری از حقائق گشته است.

ط : مدایح - فردوسی در چندین مورد یعنی در آغاز و انجام بعضی از داستانها هر گاه فرصتی بدست آورد از محمود و ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی و نصر بن ناصر الدین سبکتکین و مردی بنام حیی قتیبه یا حسین قتیبه و علی دیلم یا علی دیلمی[1] سخن گفته و هر یك را بنوعی ستوده است . مدح شاعر از حیی قتیبه و علی دیلمی که نخستین حامیان و نگاهبانان او بودند امری عادی و طبیعی است . فضل بن احمد را نیز چنانکه دیده ایم فردوسی حامی خود در دربار محمود یافته بود و او تنها مردیست که از میان متنفذین دربار محمود با این شاعر ایران پرست مهر و علاقه یی داشت . از امیر نصر در شاهنامه بندرت سخن رفته است اما کسی که بیش از او در شاهنامه یاد شد و این فخر و شرف نصیب او گشت یمین الدوله محمود است که اتفاق را مایهٔ حرمان و نومیدی حماسه سرای بزرگ جهان گردید و اورا از خویشتن بسخت ترین وجهی رنجاند .

ی : فلسفه و نظر - در شاهنامه چندین بار بعقاید حکیمانه یی باز می خوریم که محققا نتیجهٔ فکر و ذوق شخص شاعر است نه متعلق باصل منظومه . در این موارد گاه عقاید فلاسفه باثبات آمده است مثلا در موضوع خلق جهان و چگونگی تشکیل کرهٔ زمین و عناصر و افلاك از عقاید فلاسفه پیروی شده است ولی فردوسی گاه از این قوم بزشتی یاد کرده و آنانرا بسیار گوی و غیر قابل تبعیت و تقلید شمرده و در آغاز داستان اکوان دیو گفته است :

ایا فلسفه دان بسیار گوی — نپویم براهی که گویی بپوی
سخن هیچ بهتر ز توحید نیست — بنا گفتن و گفتن ایزد یکیست
ترا هر چه بر چشم بر بگذرد — بگنجد همی در دلت با خرد
چنان دان که یزدان نیکی دهش — جز آنست و زین برمگردان منش

۱ - در بعضی از نسخ شاهنامه نام دو تن یعنی علی دیلم و بودلف در این بیت :

از این نامه از نامداران شهر — علی دیلم و بودلف راست بهر

آمده و نظامی عروضی از این دو یکی را کاتب و دیگری را راوی شاعر دانسته است اما در بعضی دیگر از نسخ شاهنامه تنها نام علی دیلم یا علی دیلمی در یك بیت آمده و بیت پس از آن هم علامت آنست که در بیت مقدم تنها نام یك تن ذکر شده و آن یك تن علی دیلمی است که بفحوای آن دو بیت یکی از مشوقین فردوسی بوده است نه راوی یا کاتب او و آن دو بیت چنین است .

از این نامه از نامداران شهر — علی دیلمی بود کاوراست بهر
که همواره کارم بخوبی روان — همی داشت آن مرد روشن روان

تو گر سخته‌یی راه سنجیده پوی نیاید بین هرگز این گفت‌وگوی
بیکدم زدن رستی از جان و تن همی بس بزرگ آیدت خویشتن
همی بگذرد بر تو ایام تو سرایی جز این باشد آرام تو
نخست از جهان آفرین یاد کن پرستش بر این یاد بنیاد کن
کزویست گردون گردان بپای هم اویست بر نیکوی رهنمای
جهان بر شگفت است چون بنگری ندارد کسی آلت داوری
که جانت شگفت است و تن هم شگفت نخست از خود اندازه باید گرفت
دودیگر که برسرت گردان سپهر همی نو نمایدت هر روز چهر[1]

گذشته ازاینگونه موارد فردوسی در بسیاری‌ازموارد با نظر مردمی که مشرب فلسفی وذوق استدلال داشته باشند سخنوری کرده و مطالبی آورده است مثلا در پایان داستان اسکندر پس‌از شکایت از پیری ورنج روزگار وسپیدی موی و دوتایی قامت و ضعف وتوانی اززبان‌سپهر سخن رانده واو رابرخلاف عقیدت‌فلاسفه که فلك را درعالم مادی مؤثر میدانستند عاجز وغیر قابل تصرف درامور جهان و احوال آدمیان شمرده و حتی آدمیان را که صاحب خرد وهوش ودانشند ازو بنیروتر پنداشته و گفته است

چنین داد پاسخ سپهر بلند که ای مرد [illegible]
چرا بینی از من همی نیك و بد چنین ناله از دانشی کی سزد
تو ازمن بهر باره یی برتری روان را بدانش همی پروری
خوروخواب‌ورای نشستن تراست بنیك وبید راه جستن تراست
بدین هرچه گفتی مرا راه نیست خوروماه‌ازین‌دانش آگاه نیست
از آن خواه راهت که این آفرید شب و روز وآیین ودین‌آفرید
چو گوید بباش آنچه‌خواهد بده‌است[2] کسی کوجز این‌داند او بیهده‌است
من از آفرینش یکی بنده ام پرستندهٔ آفریننده ام

ابیات‌دیگری که‌در شاهنامه نمایندهٔ فکر ونظر بلند وذهن وقّاد این بزرگمرد

---

۱ ـ این سخنان شاهدی صادق است برمدعای‌ما در اینکه فردوسی درمباحث فلسفی افکار حکمی ودینی بهم‌میاآمیخت‌وکاملا پیرو گفتار فلاسفه نبود وازاین‌جهت بحث دراسرار خلقت وآفرینش را نمی‌پسندیدونامودمند میدانست وازینرو بمتکلمین شبیه تر است تابفلاسفه و مضامین همین قطعه خاصه بیت سوم و چهارم از این ابیات نیزازحدیث : « کلّما میزتموه باوهامکم فی‌ارقّ معانیه فهو مخلوق مثلکم‌مردودالیکم»مستفاداست .

۲ ـ ترجمهٔ کن فیکون .

باشد بسیار است و نقل همهٔ آنها در این صفحات میسور نیست.

ك : خطب داستانها . داستانهای شاهنامه اکثر با مقدمه‌یی آغاز شده است بدین معنی که در ابتدای هر یك از داستانها فردوسی خواننده را بنوعی مهیای خواندن و شنیدن داستان کرده و یکباره او را باموضوعی برابر نساخته است . استاد سخن شناس ما خوب میدانست که مقدمه را چگونه موافق موضوع داستان خود آورد تا مقال بر مقتضای حال باشد. در آغاز داستان سهراب فردوسی از محتوم بودن اجل و یکسان بودن پیر و جوان در برابر آن سخن میگوید تا ذهن خواننده را با مرگ جوانی چون سهراب که ناکام بدست پدر کشته شد اندکی آشنا و مأنوس کند و آنگاه بذکر اصل داستان میپردازد . در آغاز داستان جنگ کیخسرو نیز اندکی در باب اینکه آدمی در هر مقام و رتبتی اسیر پنجهٔ مرگ است سخن میگوید و آنگاه خواننده را باعتبار میخواند تا مرگ افراسیاب تندخوی خود کام جهانجوی را در دیدهٔ او امری معتاد جلوه دهد. این مقدمات گاه چنانکه در این دو مورد و نیز در باب مقدمهٔ داستان اکوان دیو و در مقدمهٔ داستان سیاوش و جنگ گودرز و پیران و چندجای دیگر دیده‌ایم مبتنی بر بیان نظر و اندیشه‌یی فلسفی است که استاد بزرگ بازبان فصیح و ساده و بی نظیر خویش آن را در نهایت وضوح بیان می کند . مقدمهٔ بعضی از داستانهای دیگر بوصف منظر آغاز میشود مانند مقدمه‌یی که بر داستان رزم بیژن با گرازان در شاهنامه می‌بینیم یا سخنانی که در آغاز داستان رستم و اسفندیار می‌یابیم . این مقدمات را فردوسی «خطبهٔ» داستان نامیده و در مقدمهٔ داستان پیکار کیخسرو گفته است :

چو پیکار کیخسرو آمد پدید ‌ ‌ ‌ ‌ بباید ز من جادویها شنید
بدین داستان در بیارم همی ‌ ‌ ‌ ‌ بسنگ اندرون لاله کارم همی
کنون «خطبه» یی یافتم زین نشان ‌ ‌ ‌ ‌ که مغز سخن یافتم پیش از آن
ایا آزمون را نهاده دو چشم ‌ ‌ ‌ ‌ گهی شادمان و گهی پر زخشم
شگفت اندرین گنبد تیز رو ‌ ‌ ‌ ‌ بماند همی دل پر از رنج نو
چنین بود تا بود دور زمان ‌ ‌ ‌ ‌ بنوی تو اندر شگفتی ممان ...

با آنکه عادت فردوسی بر این بود که بر هر داستان خطبه‌یی افزاید اما چند داستان شاهنامه از این خطبه‌ها عاریست مثلا داستان زال با آنهمه زیبایی و طراوت بی خطبه و مقدمه

است وتنها یك بیت از آغاز داستان را تاحدی میتوان زائد دانست وآن چنینست:

نگه کن که مرسام را روزگار چه بازی نمود ای پسر هوشدار

واصل داستان دربیت بعد بی تمهید مقدمات آغاز میشود بدین طریق:

نبود ایچ فرزند مرسام را دلش بود جویا دلارام را

وهمچنین است داستان نخچیر کردن رستم با پهلوانان درشکارگاه افراسیاب وداستان رزم کاموس وبعضی ازداستانهای دیگر.

دراین موارد که گفته‌ایم فردوسی سخنان خودرا بی آنکه از متنی ومأخذی گرفته باشد، درشاهنامه راه‌داده است اما هیچیك ازاین سخنان در وضع داستانها تغییری پدید نیاورده واساس آنهارا باژگونه نکرده است وتنها دخالت فردوسی دربیان اوصاف میادین جنگ وجنگهای تن بتن وهمگروه وپهلوانان وسلاحها وستوران وامثال اینها ممکن است بروسعت دامنهٔ مطلب افزوده وآنرا بصورتی بزرگتر از آنچه بوده در آورده باشد. اما این امر درعین حال مایهٔ زیبایی داستانها وحکایات نیز شده است.

درموارد دیگر فردوسی کمتر دراصل مآخذی که درپیش داشت تصرف کرد. حملاتی که درشاهنامه برتازیان وترکان ورومیان صورت گرفته وهمچنین تعظیم به عقاید سایر ادیان ونیز اشاراتی که درنامهٔ معروف رستم فرخزاد درباب اوضاع قرن چهارم آمده است بعقیدهٔ من وچنانکه قبلا بتفصیل گفته‌ام هیچیك از فردوسی نیست بلکه او در اینموارد دقیق وامین بود که آنچه را میدید ولازم میدانست ازمآخذ نقل میکرد وتصرفات او فقط ازمقولهٔ تصرفات شاعرانه بوده است لاغیر.

۱۸ - زبان و اسلوب بیان: فصاحت فردوسی و قدرت او در بیان مطالب ونقل معانی ازنثر بنظم وسادگی فکر وزبان وصراحت وروشنی آن وهمچنین انسجام واستحکام ومتانت سخن وی تادرجه‌یی آشکار وواضحست که اصولا خودرا دراین باب محتاج توضیح نمی‌یابم. آنکس که ازرموز زبان وادبیات فارسی آگهی داشته باشد وصحیح وسالم آنرا ازمغشوش ومعلول تفاوت نهد وذوق خداداده باندیشهٔ سلیم درنهاد او همراه باشد وبمقایسهٔ کلام استاد ومضامین وافکار او وطریق بیان آنها با آنچه دیگر استادان سخن فارسی گفته‌اند همت گمارد، درمی‌یابد که فردوسی «الحق هیچ باقی نگذاشت وسخن را بآسمان علیین برد

ودرعذوبت بماءِ معین رسانید »[۱] وبلطف وجمال ازنسیم سحرگاهی وبساط فرودینی در گذرانید. احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی هشتصد وسیزده سال پیش[۲] آنگاه که نزدیك ۱۲۰ سال ازمرگ آن آزاده مردایرانی میگذشت درباب او ومنزلت و مقدار سخن وی چنین گفته است: « من درعجم سخنی باین فصاحت نمی بینم ودربسیاری ازسخن عرب هم. »[۳] این قول ازاستادی مسلم است که یکی ازسخن شناسان بزرگ عهد خویش بود و کتاب چهارمقالهٔ وی ازآثار بدیع نثرپارسی شمرده می‌شود. قول چنین مردی برای ما برهانی قاطع است خاصه که این دعوی بشیاع رسیده وهمگنان از قبول آن گزیری نداشته باشند.

چون شاهنامه رابدقت بخوانیم بقبول این معنی ناگزیریم که: فردوسی نه تنها در حماسه سرایی در ایران وبعقیدهٔ بسیاری ازناقدان اروپایی در جهان عدیل و نظیری ندارد بلکه افکار عالی غنائی وحکمی واندرزهای حکیمانهٔ وی ومهارتش دروصف ومنظره سازی نیزاورا ازجهات دیگردر میان شاعران ایران کم نظیرو گاه بیهمال میسازد وبدین طریق باید بتحقیق گفت که فردوسی از لحاظ جامعیت درانواع افکارشعری ومهارت واستادی در بیان آنها وزیبایی ومتانت الفاظ وسادگی وفصاحت بی مانند کلام وعلو مضامین وسمو فکر بزرگترین شاعر ایران ویکی ازشاعران بزرگ جهانست.

زبان فردوسی در بیان افکارمختلف ساده وروان ودرعین حال بنهایت جزل ومتین است معمولا شاعر دربیان افکارحماسی یاحکایت وبیان وقایع بی مبالغه واغراق ودرعین سادگی وشیوایی سخن گفته است. سخنان هر گوینده بستگی بمقام ومرتبه یاقوت ونیروی او دارد، سخنی که از زبان رستم درستایش خویش هنگام مقابله بااشکبوس می بینیم یعنی بیت ذیل:

مرا مام من نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتك ترگ تو کرد

---

۱ ـ چهار مقاله چاپ آقای سیدجلال‌الدین تهرانی ص ۴۳

۲ ـ تألیف چهار مقاله در حدود سال ۵۵۰ هجری صورت گرفته‌است.

۳ ـ ایضاً چهارمقاله ص ۴۳

ویا این بیت درپاسخ اسفندیار :

که گفتت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند

واین دو بیت :

اگر چرخ گردنده اختر کشد که هراختری لشکری بر کشد
بگرز گران بشکنم لشکرش پراگنده سازم بهر کشورش

بتمام‌معنی با اوصاف پهلوان سیستان ساز گارست یعنی باتصوررستم جنگجوی پهلوان وتناور امری دورازعادت وامکان بنظر نمی آید .

اماچنانکه می‌دانیم مبالغه در وصف وبیان وقایع حماسی درمنظومه‌های قهرمانی امری لازم و ضرور است زیرا اساس فکر حماسی برمبالغه نهاده شده است . کسانیکه داستانهای حماسی میسازند نا گزیر با اموری خارج ازحد عادت برابرمیشوند،پهلوان بزرگ یك حماسه ناچار کسی است که پاره کوهی را بنیروی پای درهوا نگاه دارد ، یا گرز نهصد منی بردوش گیرد و گوری را بردرختی کباب کند و آنگاه درخون [illegible] چون پر کاهی دردست او بیوزن ومقدار باشد وقد اوارقدهشتاد رش ابریشم [illegible] وسیصد هزار ضربهٔ گرز بر اوکارگر نباشد ... این مبالغه ها و اغراقهاست که بر روی هم پهلوان بزرگی دریك حماسه پدید میآورد و او را برای مقابله [illegible] و با دیوان و جادوان وآدمیان آماده میسازد تا بدرجه یی که خواننده از افتادن او در چاه ومردن برروی نیزه‌ها وپیکانها بحیرت می‌افتد واساسا مرگ او را امری غیر معتقد میشمرد.

اگر اینگونه افکار را ازحماسه ها بردارید از آن جزمشتی حقایق عادی باقی نمی‌ماند وآنگاه‌دیگر حماسه‌یی وجود ندارد ، پس اگر درعین سادگی وطبیعی بودن گفتارفردوسی مبالغه هایی‌درشاهنامه می‌بینیم نباید آنرا گناه شاعربزرگ‌جهان‌پنداریم در دیگرمنظومه های حماسی ایران نیز ازینگونه مبالغه‌ها واغراقها فراوان می‌بینیم . مثلا درمنظومهٔ « ایاتکار زریران » عبارات ذیل نمونهٔ کاملی ازمبالغه در وصف حرکت سپاهیان وایجاد غبار است :

« سپاه ایران ـ چندان بود ـ که آنان را بانگ برآسمان ـ وپای بدوزخ می‌شد .

گذرگاهها ببریدند ـ آبها بیاشفتند ـ ایدون که تا یك ماه ـ آب خوردن نمی‌شایست ـ بروز روشنی نبود ـ مرغ نشیم نمی‌دید ـ وچنان بود که برسر اسبان ـ و برتیغ (نوك) نیزکان ـ وبرستیغ کوه ـ شب از روز پیدا نبود ».

ودقیقی ازاین مضمون چنین استفاده کرده است :

ز تاریکی گـرد اسب و سپاه / کسی روز روشن ندید و نه‌ماه

ونظیراین‌مضمون‌رابشاربن بردطخارستانی‌شاعرمعروف ایرانی دریکی ازقصایدخوددارد آنجا که میگوید :

کَأنَّ مثارَ النقعِ فَـوقَ رؤسِنا / وَاسیافنا لیلٌ تهاوی کواکِبه [1]

وفردوسی ازچنین فکری چند بـار استفاده کرده است چنانکه درابیات ذیل‌می‌یابیم :

ستاره سنان بود وخورشید تیغ / زآهن زمین بود وازگرد میغ
درخشان بگرداندرون تیغ تیز / تـو گفتی برآمد همی رستخیز
درخشیدن تیغ الماس گـون / بکردار آتش بگرد اندرون
سپر در سپر بافته دشت و راغ / درخشیدن تیغهـا چون چراغ
جهان سر بسر گشته دریای‌قار / برافروخته شمع ازو صد هزار [2]

این مبالغه واغراق دروصف میدان جنگ البته مطبوع وزیباست و استعمال این مضمون در زبان پهلوی و نزد شاعر عربی زبان ایرانی و در شاهنامه نمایندهٔ متـداول بودن این فکرومضمونست درقوالب مختلف حماسی . اما درشاهنامه مبالغه‌هایی‌شدیدتر وزیباتر ازاین مضمون فراوان می‌یابیم منتهی این مبالغه‌ها واغراقها دراوصاف میادین ازچند دستهٔ معین تجاوز نمی کند واغلب یك مضمون بصورتهای تازه‌یی تکرارمیشود . در پنج بیت فوق دیده ایم که گردرا از انبوهی بظلمت شب ومیغ ودریای قار وتیغ و خنجر وسنان رخشان را با آتش وستاره وچراغ وشمع تشبیه کرد .

در یـك دستهٔ دیگر از ابیات مضمون تازه یی در باب پر شدن گودال ها و

۱ ـ رجوع کنید به‌الاغانی ج ۳ شرح احوال بشاربن‌برد طخارستانی .

۲ ـ بنابرهمان موازین که گفته‌ایم از شاعران مذکور هیچیك بشعر و مضمون دیگری نظر نداشته است بلکه در نظر اینـان‌آوردن این‌مضامین امری طبیعی ولازم بود .

دشتها از کشته وتبدیل مغاك و زمین هموار بکوه و تبدیل کوهها از سم مرکبان بمغاك ودریا ملاحظه میشود :

زمین شد ز نعل ستوران ستوه ٭ همی کوه دریا شد ودشت کوه [1]
بکشتند چندان ز توران سپاه ٭ که از کشته‌شد پشته تاچرخ ماه
زسم ستوران درآن پهن دشت ٭ زمین شدشش وآسمان گشت‌هشت [2]

درابیات ذیل از کثرت گرد وبرخاستن غبار در میدان جنگ سخن رفته است :

زگرد سواران و جوشن وران ٭ گرایدن گرز های گران
دل سنگ خارا همی بر درید ٭ کسی روی خورشید تابان ندید
جهان شد بگرداندرون ناپدید ٭ کسی ازیلان خویشتن را ندید
چنان‌تیره‌گون شدزگردآفتاب ٭ توگفتی‌جهان غرق شد اندرآب

ودراین ابیات شاعر ازسلاح بسیار وایجاد سدی ازاسلحه وباره‌یی ازآهن وپوشیدن‌هوا از تیر وگرز ونیزه سخن گفته :

ز جوشن یکی بارهٔ آهنین ٭ کشیدندگردان‌درآن دشت کین
برفتند از اصطخرچندان سپاه ٭ که از نیزه بر باد بربست راه
بپوشید روی هوا را بتیر ٭ بخورشید گفتی بر اندود قیر
نبد هیچ پرنده را جایگاه ٭ ز تیر و زگرز خروشان سپاه

در دستبرد پهلوانان وکشتار های شدید اغلب در شاهنامه از جوی خون و دریای خون و باریدن خون از آسمان و امثال این معانی یاد شده است چنانکه در ابیات ذیل می‌بینیم.

ز خون دلیران بدشت اندرون ٭ چودریازمین موج‌زن‌شد زخون
فرو رفت و بر رفت روز نبرد ٭ بماهی نم خون و بر ماه گرد
زخون‌خاك‌میدان کین گشت‌سیر ٭ ز شمشیر شیران نمی‌رست شیر
چنان شد زخون خاك‌آوردگاه ٭ که گفتی همی خون ببارد زماه
زمین کرده بدسرخ‌رستم بجنگ ٭ یکی گرزهٔ گاو پیکر بچنگ

---

۱ ـ نظیر همین مضمون را رشیدالدین وطواط در یك‌بیت دارد
از سم مرکبان شده مانند غار کوه ٭ [illegible]

۲ ـ قال المتنبی : عقدت سنابکها علیها عثیرا ٭ لو تبتغی عنقاًعلیه لامکنا

فردوسی در نمودن انبوهی سپاه اغلب بمضامین ذیل و یا نظایر آن ها متوسل شده است :

سپاهش بکردار مور و ملخ   نبد دشت پیدا نه کوه و نه شخ
چوآورد لشکر بپیش فرات   شمار سپه بود بیش از نبات
سپه دید چندانکه دریای روم   از ایشان نمودی چو یك مهره موم
زمین بر نتابد سپاه ترا   نه خورشید تابان کلاه ترا
سپاهی گران کوه تا کوه مرد   که پیدا نبد روز روشن ز گرد

هنگام حرکت سپاه و با چکاچاك سلیح و از نعرهٔ پهلوانان و جنبش ستوران زمین چون آسیا بلرزه می‌افتد ویا چون فلك ازجای میرود وابیات ذیل نمونهایی از اینگونه مضامین است :

چنان برخروشیدم از پشت زین   که چون آسیا شد برایشان زمین
ز نعل ستوران پولاد سای   زمین چون فلك خواست رفتن زجای
برآمد خروشیدن کرنای   تو گفتی همه کوه بجنبد زجای
دل تیغ گفتی بنالد همی   زمین زیر اسبان بنالد همی
بجنبید دشت و بتوفید کوه   ز بانگ سواران هر دو گروه

اینها نمونه‌یی‌ازچند مضمون همانند درشاهنامه است. البته ازامثال‌این‌مضامین که تکرار گونه‌یی نیز درآنها دیده میشود درشاهنامه یعنی کتابی که نزدیك‌شصت‌هزار بیت دارد زیاد میتوان یافت وما نموداری را بذکرچند دسته مذکورپرداخته‌ایم.

دروصف پهلوانان و بیان هنرنمایی آنان قوت مبالغه درشاهنامه برسم معهودزیاد و مبالغه ها مطبوعست . وصف سام دراین ابیات یکی از بهترین اوصاف مبالغه‌آمیز پهلوانان درشاهنامه است :

که گیتی بشست او بتیغ از بدان   فروزندهٔ اختر بخردان
چمانندهٔ چرمه هنگام گرد   چرانندهٔ کرکس اندر نبرد
فزایندهٔ باد آوردگاه   فشانندهٔ خون ز ابر سیاه
گرایندهٔ تاج و زرین کمر   نشانندهٔ شاه بر تخت زر
بمردی هنر در هنر ساخته   سرش از هنر گردن افراخته

در وصف افراسیاب از زبان زال :

بدو گفت زال ای پسر گوش‌دار   یك امروز باخویشتن هوش‌دار
که‌آن ترك‌دزجنگ نراژدهاست   دم‌آهنج ودر کینه ابر بلاست...
بهیجا که گـرد دلاور بـود   برزم اندرش ده برابر بود ...
نهنگ او ز دریا بر آرد بدم   ز هشتاد رَش نیست بالاش کم
شود کوه آهن چو دریای آب   اگـر بشنود نـام افراسیاب

و در وصف رستم از زبان افراسیاب :

سواری پدید آمد از پشت سام   که‌دستانش رستم نهاده‌است نام
بیامـد بسان نهنگ دژم   توگفتی زمین را بسوزد بدم
همی تاخت اندر فراز و نشیب   همی زد بگرز و بتیغ ورکیب
نیرزید جانم بیك مشت خاك   زگرزش هواشد پرازچاك‌چاك
بدان زور هرگز نباشد هژبر   دوپایش بخاك اندرون سر با بر
بدست وی اندر یکی پشه ام   وزان آفـرینش پر اندیشه ام
همانا که‌کوپـال سیصد هزار   زدنـدش برآن تـارك نامدار
توگفتی که ازآهنش کرده اند   بروی و بسنگش بر آورده‌اند
چه دریاش پیش وچه ببر بیان   چه درنـده شیر وچه پیل ژیان

و باز در وصف رستم از زبان هُجیر:

اگر خود ببینی توچنگال اوی   چنان هیبت و پیکر ویال‌اوی
بدانی که از وی نیابـد رهـا   نه دیو و نه شیر ونه نر اژدها
بزخـم سرگرز سندان شکن   برآرد دمار از دو صد انجمن
کسی راکه رستم بود هم نبرد   سرش زآسمان اندرآید بگرد
هم‌آورد او بر زمین پیل نیست   چوگرد پی اسب او نیل نیست
تنش زور دارد بصد زورمند   سرش برترست از درخت بلند
چو او خشم گیرد بروز نبرد   بچنگش چه‌پیل‌وچه‌شیروچه مرد

از مجموع آنچه گذشت بسنخ مبالغه واغراق درشاهنامه پی میبریم ودرمی‌یابیم که این مبالغه های مطبوع و دلپذیر بهیچروی از نوع اغراق شاعران مداح و قصیده سرای بعد ازو نیست که برخی‌حقا ازعقل سلیم دورست و همچنانکه قبلا نیز گفته‌ایم

مبالغه های فردوسی در وصف جنگ وسپاه وپهلوانان از لوازم حماسهٔ ملی ومایهٔ زیبایی آن در بیان وقایع پهلوانیست وبی این مبالغه‌ها وداستانهای حماسی سرگذشت وبیان حال خشك وبی‌مایه‌یی خواهد بود.

بیان مقصود در شاهنامه اغلب بسادگی وبدون توجه بصنایع لفظی صورت میگیرد. چنانکه ازظاهر این حکم ما مشهود است بصنایع معنوی یعنی صنایعی که علمای بدیع فارسی باین عنوان ذکر کرده و در ذیل آن عنوان تشبیه ومجاز واستعاره وامثال اینها را نام برده‌اند اشاره‌یی نشده است زیرا بعقیدهٔ حقیر اینها صنعت نیستند بلکه طرق بیان معنی و مفهومند و بعبارت دیگر گوینده برای شدت دروضوح وخفا یاتأثیر کلام ممکن است راههای مختلفی پیش گیرد وهرشاعری که استادتراست استفادهٔ او از این راههای گونه گون بهترصورت میگیرد.

در کلام فردوسی صنایع لفظی کمتر آشکارست زیرا علوطبع و کمال مهارت او بدرجه ییست که تصنع را مغلوب روانی و انسجام می کند و بعبارت دیگر اگرچه فردوسی بصنایع لفظی توجه کرد باز آثار صنعت در کلام او آشکارا بنظر نمیآید. اشعار او درنهایت سادگی وروانی مطلق کلام ومعنی آشکارست. اما اگر بخواهیم صنایع لفظی را بآن حد ازسادگی فرودآریم که اصلا متوجه تکلف وتجشم شاعر درایراد آنها نگردیم، میتوان در شاهنامه جای جای ازینگونه صنایع اثری یافت. مثلا در دو بیت ذیل از داستان نخستین جنگ رستم وافراسیاب لف ونشرمرتب وجود دارد:

بروز نبرد آن یل ارجمند   بشمشیر و خنجر بگرز و کمند
برید ودرید و شکست و ببست   یلان را سر وسینه وپا ودست

و نیز در این بیت:

فرو رفت و بررفت روز نبرد   بماهی نم خون وبرماه گرد

و در دو بیت ذیل صنعت طباق یا تضاد میان «فروشد» و «برشد» و «تیره» و «تابناك»:

فرو شد بماهی و بر شد بماه   بن نیزه و قبهٔ بارگاه
که ازآتش وآب وازباد وخاك   شود تیره روی زمین تابناك

و در ابیات ذیل صنعت جناس تام میان چنگ وچنگ وبار وبار و گرازان و گرازان و زین وزین و داد و داد موجود است :

بنه پیشم و بزم را ساز کن — بچنگ آر چنگ و می آغاز کن
گرازان گرازان نه آگاه زین — که بیژن نهاده است بر بور زین
همی رخ چو دیبای رومی برنگ — خروشان زچنگ پریزاده چنگ
چنین گفت کای جفت قیصر نژاد — مرا داور دادگر داد داد
ترا ای پسر پند من یاد باد — بجز گفت مادر همه باد باد

و در بیت ذیل تجنیس ناقص میان دُم و دَم :

چه گویم از آن اژدهای دژم — که هشتاد گز بود از دم بدم

و در ابیات ذیل جناس مطرف میان کمان و کمین و کمند و کمر که درعین حال تعدید نیز در آنها مشاهده میشود :

اگر باز ماندی ازو سیم و زر — کمان و کلاه و کمند و کمر
بجای می سرخ کین آوریم — کمان و کمند و کمین آوریم
کجات آن کمین و کمان و کمند — که کردی بدو جان جادو بیند

وهمچنین درابیات ذیل میان شاه وشاد وتیغ وتیر ودام وداغ :

چو بیژن چنین گفت شدشاه شاد — بدو آفرین کرد وفرمانش داد
بیامد بمالید و زین برنهاد — شد ازرخش رخشان وازشاه شاد
تو اکنون ره خانهٔ دیو گیر — برنج اندر آور تن تیغ و تیر
شنیدی که باشاه نوذر چه کرد — دل دام و ددشد پر از داغ درد

و در بیت ذیل جناس مرکب میان سه ترک و سترک :

ز خاقان چین آن سه ترک سترک — که ارغنده بودند برسان گرگ

و در بیتهای زیرین صنعت شبه اشتقاق میان جهنده و جهان و جهان و جهان و رخش ورخشان وجود دارد :

بیامد بمالیدو زین بر نهاد — شد ازرخش رخشان وازشاه شاد
چنین کار دارد جهان جهان — نخواهد گشادن بما بر نهان
منه هیچ دل بر جهنده جهان — که با تو نماند همی جاودان
گرازان وچون شیر نعره‌زنان — کمندش جهان وجهان را کنان

و دربیت ذیل صنعت اشتقاق میان رنج ورنجه ودست ودسته :

چنان رنجه شد رستم‌ازرنج‌راه / که‌برسرش بررنج بود از کلاه
اگر دسته در دست‌داری مبوی / یکی تیزکن مغزو بنمای روی

ودر ابیات ذیل مراعاة النظیر میان‌آتش وآب و باد وخاک ، وخورشید وخاک ، و خواب وخورد :

که از آتش‌وآب واز بادوخاک / شود تیره روی زمین تابناک
زگردنده خورشیدتاتیره خاک / همان باد و آب آتش تابناک
نگه‌سوی‌من بنده‌زآنگونه کرد / که گفتم‌سرآمدمراخواب‌وخورد
برآمدزآرام وازخوردوخواب / همی بود با دیدگان پر زآب

و در بیت ذیل صنعت تکرار :

دو بیجاده بگشادو آواز داد / که شاد آمدی ای‌جوانمردشاد

مهمترین‌ومطبوع‌ترین صنعت لفظی که در اشعار فردوسی‌می‌بینیم‌صنعت‌مماثله است.صنعت‌مماثله‌در اشعارعهدسامانی وغزنوی‌وسلجوقی‌بدرجه‌یی‌ازشیاع‌رسیده‌وتابحدی درقصائد ومثنویها مطبوع و زیبا بوده است که حقا و واقعا نمیتوان‌آنرا صنعت شمرد (چنانکه گفتیم حد صنعت نیز همینست) و حتی در قصائدی که بدین سبکها سروده شده است ذوق سلیم در عده‌یی از ابیات که جای مماثله است خواننده‌را بانتظار یافتن آن می‌افکند . درابیات ذیل‌آثاری از این صنعت را در شاهنامه می‌یابیم :

بتن زنده پیل و بجان جبرئیل / بکف ابر بهمن بدل رود نیل
کجا باشد او پیش تختم بپای / کجا راند او زیر فر همای
خرد افسر شهریاران بود / خرد زیور نامداران بود
خرد زندهٔ جاودانی شناس / خرد مایهٔ زندگانی شناس
ازو شادمانی و زو مردمیست / ازویت فزونی وزویت کمیست
ستانندهٔ شهر مازندران / گشایندهٔ بند هاماوران
زگرز تو خورشیدگریان شود / ز تیغ تو بهرام بریان شود
فزایندهٔ باد آوردگاه / فشانندهٔ خون ز ابر سیاه
چمانندهٔ چرمه هنگام گرد / چرانندهٔ کرکس اندر نبرد

چو بر گاه باشد زرافشان بود / چو درجنگ باشد سرافشان بود

زبانش توان ستایش نداشت / روانش گمان نیایش نداشت

اینها نمونهٔ بعضی ازصنایع لفظی درشاهنامه است ولی چنانکه گفته‌ایم شاهنامهٔ استاد طوس بهمه حال سرمشقی از سادگی سخن است ودر آن از تصنع وتکلف اثری نمی یابیم واین صنایع که دیده‌ایم تنها سائقهٔ ذوق و قریحهٔ تابناک استاد طوس بدید آمده ولازمهٔ کلام بلیغ وفصیح است و بگمان من یکی از جهات تأثیر کلام در شاهنامه همین سادگی وعاری بودن آن ازپیرایه‌ها وزیادات می‌باشد. تشبیهات واستعارات فردوسی نیز درعین آنکه قوت خیال در آنها اثر دارد مقرون بسادگی ومنزه از صنعت وذوق اهل زبانست. تشبیهات واستعارات وترکیباتی که پس ازهزارسال کهن نشود وتازبان فارسی برجایست نیزذبول واندراس نپذیرد مایهٔ کمال اعجابست وتشبیهات واستعارات فردوسی همه از این قبیلست حتی تشبیهات یا استعاراتی که درآنها مبالغه بنهایت رسیده‌است. گیسوی رودابه رافردوسی بکمندی بلندتشبیه کرد وآنگاه قوهٔ خیال این تشبیه را حقیقت دادتابجایی که رودابه آنرا از کنگرهٔ کاخ برزمین افگند تایاررادستگیری وبرزبرکاخ آورد. دراینموردتنها فردوسی توانسته‌است بنیروی مهارت وخلاقیت خویش یك تشبیه غیرعادی راتابجایی درازهان نفوذ دهد که نه تنها غیرمعتاد بنظرنیاید بلکه اثر مطبوع آن باعمرزبان فارسی پایدارومخلد بماند.

اتفاقاً تشبیهات فردوسی هنگامی که بامبالغهٔ شدید همراه باشد دلپذیرتر است (اگرچه تشبیه طبعا وبضرورت با مبالغه همراهست). در تشبیه شب ازسیاهی بقیر در بیت ذیل:

شبی چون شبه روی شسته بقیر / نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

ودرتشبیه مشروط ذیل

شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب

ویا دراین بیت از وصف رستم:

بخود هرزمان برخروشد همی / تو گویی که دریا بجوشد همی

ونیز در این بیت در وصف گرد آفرید :

دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان / تو گفتی همی بشکفد هر زمان

و در این بیت در تشبیه هوا بپشت پلنگ از کثرت خط نیزه‌ها :

شد از سم اسبان زمین سنگ رنگ / ز نیزه هوا همچو پشت پلنگ

وصدها بیت از نظایر این ابیات در شاهنامه، کمال زیبایی و شکوه و در عین حال قوت و سلامت تشبیه آشکار است . مجازها و استعاره‌های فردوسی نیز از این قبیل است زیرا در آنها قوت تناسب و وضوح علائق و قرائن بنیکی مراعات شده است . در استعاره از دندان و لب گمان نمی کنم پیش از فردوسی کسی بخوبی این بیت شعری آورده باشد :

چو رخسار بنمود سهراب را / ز خوشاب بگشود عناب را

از همهٔ اینها زیباتر تخیلات فردوسی است در وصف که بحقیقت هریك بجهانی می‌ارزد . آیا میتوان اثر کوفتن سم اسب را بر زمین و گراییدن تیغ را بکشتار و جنگ بهتر از آنچه فردوسی در بیت ذیل تصور کرده است تخیل نمود ؟

دل تیغ گفتی بیالد همی / زمین زیر اسبان بنالد همی

و یا خروش پهلوانان و آوای گرزهای گران و فریادهای توفندهٔ پهلوانان و جنبش سپاه و کثرت اسلحه و امثال این امور را بهتر از آنچه فردوسی بقوهٔ خیال در ابیات ذیل مجسم ساخته است تجسم داد ؟

بابر اندر آمد خروش سران / گراییدن گرز های گران
سراسر سپه نعره برداشتند / سنانها بابر اندر افراشتند
بر آمد خروش سپاه از دو روی / جهان شد پر از مردم جنگجوی
تو گفتی نه شب بود پیدا نه روز / نهان گشت خورشید گیتی فروز
ز نالیدن بوق و بانگ سپاه / تو گفتی که خورشید گم کرده راه
خور و ماه گفتی برنگ اندرست / ستاره بکام نهنگ اندرست
نبد جای پوینده را بر زمین / ز نیزه هوا ماند اندر کمین
هوا سر بسر سرخ و زرد و بنفش / ز بس نیزه و گونه گونه درفش
ز دریا بدریا نبد هیچ راه / ز اسب و ز پیل و هیون و سپاه
درخشیدن تیغ های بنفش / از آن سایهٔ کاویانی درفش.

تو گفتی که اندر شب تیره چهر ستاره همی بر فشاند سپهر
زمین گشته جنبان چو ابر سیاه تو گفتی همی بر نتابد سپاه

در کلام فردوسی ایجاز و اطناب و مساوات همه بجای خود بکار رفته است. در وصف خاصه وصف میدان جنگ و وصف پهلوانان و یا برشمردن مردانگیها و بزرگیهای آنان کلام سخن‌پرداز بزرگ ایران معمولاً با اطناب همراه است و چون از این موارد و یا نظایر آنها بگذریم غالباً در شاهنامه بامساوات برابر میشویم که گویندهٔ سحار طوس با نهایت قدرت تناسب میان الفاظ و معانی را نگاه داشته و از این طریق سادگی و صراحت فکر و لفظ را حفظ کرده است. اما استادی و قدرت گوینده معمولاً در ایجاز آشکار میشود. چنانکه میدانیم اغلب شعرای ایران گرد این معنی گشته و خواسته‌اند قدرت و مهارت خویش را از اینراه نشان دهند اما نه تنها همه از عهدهٔ این کار شگرف برنیامدند بلکه گویندگانی مانند نظامی هم در این کار بخطاها و زللی دچار شدند و بایجازهایی که اغلب از مقولهٔ ایجاز مخل است توسل جستند ولی فردوسی هرجا که خواست و اراده کرد از عهدهٔ این کار [illegible] بنیکی برآمد[1].

درسخن فردوسی اصطلاحات علمی و فلسفی کمتر و بندرت بکار رفته است زیرا چنانکه گفته‌ایم باسباک سخن فردوسی که بسادگی و تناسب بخوبی منطبق است استمداد از اصطلاحات علمی که کار متصنعان است ربطی و سازشی ندارد. بدین سبب فردوسی در شاهنامه کمتر باصطلاحات فلسفی و علمی توسل جسته است و البته در این امر متن اصلی شاهنامه و داستانهای متفرق دیگر بی اثر نبود. استفادهٔ فردوسی از فلسفه و یا [illegible] منطقی و فلسفی بیشتر در نعت یزدان و خطاب داستان و یا در بحث هایی است که در آغاز و یا در پایان داستانها پیش گرفته است و ما از آنها قبلاً سخن گفته‌ایم. بدین دلیل دیگر استفادهٔ حکیم طوس از حکمت و فلسفه و علوم زمان نادر و منحصر در چند اصطلاح است. فردوسی

---

۱ - ذکر این ابیات برای نمونه کافیست:

بر این بر نهادند و برخاستند ز بهر شبیخون بیاراستند
اگر جز بکام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب
بنام خداوند جان و خرد کازین بر تر اندیشه بر نگذرد

نفس ناطقه راهمه جابجان سخنگوی گردانده است چنانکه درابیات ذیل می بینیم :

از آن پس تن نامورخاك راست سخنگوی جان معدن پاك راست
ز خورشید بر چرخ تابنده تر ز جان سخنگوی پماینده تر

استعمال عناصر چهارگانه و بعضی اصطلاحات طبی مانند :

بدو گفت نرم ای جوانمرد نرم زمین خشك وسرد وهوا تر و گرم

که ترجمه است از یابس بارد وحار مرطوب ، نیز گاه درشاهنامه دیده می شود ولی بندرت.

استفاده ازمضامین متقدمان درشاهنامه زیاد نیست . البته قوالب حماسی که فردوسی درشاهنامه بکار برده بعضی درزبان فارسی بتدریج وجود گرفته است وبسیاری دیگر نیز از مبدعات ومبتکرات فردوسی و بعضی نیز متعلق بمتونی است که فردوسی دردست داشته. گذشته ازاین چندمطلب است که درشاهنامه وآنگاه عیناً درآثار شعرای مقدم برفردوسی می بینیم مثلاً شباهت میان دوبیت ذیل ازفردوسی :

بباده درون گوهر آید پدید که فرزانه گوهر بود یا پلید
چو بد دل خورد مرد گردد دلیر چوروبه خورد گردد اوتندشیر

باابیات ذیل ازرودکی بهیچروی قابل تردید وانکار نیست :

می آرد شرف مردمی پدید و آزاده نژاد از درم خرید
می آزاده برون آرد ازبد اصل فراوان هنر است اندرین نبید
بسا مرد لئیما کـه می بخورد کریمی بجهان در پرا گنید
بسا حصن بلندا که می گشاد بسا کرهٔ نوزین کـه می کشید

وهمچنین پیروی فردوسی از ابیات مشهور بوشکور بلخی معروفست . ابیات ذیل از بوشکورست :

بدشمن برت مهربانی مباد که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرا اگر چرب وشیرین دهی مرورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید ازوچرب وشیرین نخواهی مزید

عین این مضمون را نیزفردوسی درابیات ذیل آورده است :

درختی که تلخست ویرا سرشت گرش بر نشانی بباغ بهشت
و ازجوی خلدش بهنگام آب ببیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد همان میوهٔ تلخ بار آورد

اماچنانکه مشهود است فردوسی هر دو مضمون مذکور را بهتر از مضامین اصلی پرورانده و ادا کرده است.

جمل و عبارات شاهنامه در نهایت سادگی و بی هیچگونه تعقید و ابهام بهم پیوسته است. هنگام وصل گاه از ادات عطف استفاده میشود ولی اغلب در مواردی که وصل هویدا و مسلم است حرف عطف بکار نمیرود. در باب **واو عطف** شاهنامه دقت بیشتری باید کرد و پیش از شروع بسخن در باب آن باید بیاد داشت که در زبان پهلوی واو عطف عبارت بود از «اُ = ō» که معمولا با حرفی خاص وجداگانه میان کلمات نوشته میشد. عین این تلفظ هنوز در بسیاری از نواحی ایران معمول و متداول است و در شعر تا آنجا که مسلم است واو مفتوح (واو عطف عربی) کمتر و تنها در بعض موارد بکار رفته است و عمدة خوش آینده و مطبوع نیست. نولدکه خاورشناس آلمانی قاعده‌یی برای این مورد اندیشیده و گفته است که آوردن واو عطف مفتوح هنگامی مجاز است که بعد از آن مفتوحی باشد. این قاعده تاحدی قابل قبول است[1] و اگر در اشعار فارسی تفحص کنیم بدین اصل بسیار برمیخوریم در ترکیباتی مانند ویا ـ وآن کجا ـ واز ـ وهم (ویا بارهٔ رستم جنگجوی ـ با بی‌خداوند روی «فردوسی» ـ وآن کجا بگوارید ناگوارشده‌است «رودکی»)

و هم ببکران آتش افروختند   بهر گوشهٔ آتشی سوختند «فردوسی»
و از جوی خدمش بهنگام آب   [illegible]

اما اگر از عادت اهل زمان بگذریم میتوانیم تصور کنیم که [illegible] این موارد جایز نیست یعنی واو عطف در همهٔ این موارد [illegible] «ودیگر» چنانکه نولدکه نیز حدس زده است[2] باید [illegible] این ترکیب که در شاهنامه چندین بار معمولا [illegible]

و دیگر چو من بازدم در رکیب   پدر رست از آشوب رزم و نهیب
چو آیی بکاخ فریدون فرود   نخستین ز هر دو پسر ده درود
ودیگر بگویش که ترس خدای   بباید که باشد بهر دو سرای
و دیگر اگر بشنوی پندراست   روان و دلم بر زبانم گواست
و دیگر که گنجم وفادار نیست   همان رنج را کس خریدار نیست

۱ ـ دربعض موارد استثنائی بعداز واو مفتوح حرف مضموم می‌بینیم مثل :
« وچون حدیث توگویم سخن فرازکنم » .   ۲ ـ حماسهٔ ملی ایران ص ۶۷ .

باحتمال قریب بصواب باید «**دودیگر**» را «**دودیگر**» [illegible] پهلوی [illegible]
باشد که نساخ نادان آنرا بدین صورت تغییر داده‌اند و در بیت سوم از [illegible]
دودیگر پس از «نخستین» این حدس را کاملاً تأیید میکند.

جمله‌های شاهنامه بسیار کوتاهست و این چنانکه [illegible] از خصائص [illegible] در عهد سامانی و غزنوی بود. قسمت بزرگی از آثار عهد سامانی [illegible] است [illegible] افتاده است که یک مصراع حاوی چند جمله است مانند [illegible] و گاه نیز جمله‌ها در دو یا سه بیت معنی تمام پیدا [illegible] معنی عبارت [illegible] سه بیت محتاج می‌شود مثل:

اگر خون آن کشتگان را زخاک بشوئی ببرد رای یزدان پاک
همانا که [illegible] شود [illegible]
اگر گنج خواهی زمین تا [illegible] وگر بوم [illegible] و تخت و کلاه
سپارم ترا من شوم تا [illegible] جز از تیغ جانرا ندارم کلید

اما **مفردات شاهنامه**: مفردات [illegible] در درجهٔ [illegible] در کلام فردوسی [illegible] سخنان دیگر شعرای [illegible] قدیم [illegible] مهارت و قدرت داشت که در ترکیب کلمات [illegible] کامل در [illegible] مفردات شاهنامه و خصائص آنها [illegible] کتابی جدا [illegible] است. شاهنامهٔ فردوسی [illegible] در قرون بعد [illegible] شاعران فارسی زبان [illegible] (انبوه) . پاداش . [illegible] انوشه [illegible] اگر (یا) [illegible] لغت از امثال آنها در شاهنامه [illegible] داستانهای حماسی [illegible]

دیر گاهی در آثار شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان دیده‌میشود).

در اینکه فردوسی در استعمال کلمات فارسی و ترجیح آنها بر الفاظ عربی اصرار و تعمدی داشت بحثی نیست زیرا اولاً موضوع کتاب او وی را بچنین کاری برمیانگیخت و ثانیاً زمان شاعری او (قرن چهارم) برای چنین کاری مساعد بوده، ثالثاً مآخذ فردوسی (جز اسکندرنامه) در این امر حداعلای یاوری و معاضدت را با سخن‌پرداز بزرگ ایران میکرد. – این حکم اخیر ما شایستهٔ توجه و دقت بیشتری است و بعقیدهٔ ما یکی از مهمترین اسباب توجه فردوسی بکلمات و ترکیبات فارسی همینست و کمتر توجهی بمقدمهٔ ابومنصور المعمری بر شاهنامهٔ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق حقیقت این دعوی را مکشوف میسازد و دلیل بزرگی که ما در اثبات این سخن داریم استعمال کلمات عربی بسیاری است در اسکندرنامه که مرادف آنها در موارد دیگر شاهنامه معمولاً فارسی و گاه کلمات پهلوی است.

البته هنگام بحث در مفردات عربی شاهنامه باید اسکندرنامه را از آن جهت که گفته‌ایم جدا کرده و در تحقیق و مطالعه قرار داد. اما در دیگر قسمت‌ها [illegible] بتمام الفاظ کلمات عذب دری است باز هم بیک دسته از مفردات عربی باز میخوریم [illegible] معمولاً ساده و مستعمل و متداولست و عمومیت آنها در استعمال بدرجه‌ییست که در آثار شعرای پیش از فردوسی و یا دورهٔ او نیز دیده‌میشود. الفاظ مهجور [illegible] (غیر از اسکندرنامه) یا اصلاً راه نیافته و یا بحدی نادر است که حکم معدوم دارد. اما الفاظ سادهٔ عربی همچنانکه گفته‌ایم زیاد است مانند: (سنان – رکیب – عنان – غم قطره – هزیمت – جوشن – سلاح – منادی – قلب – نعره – مزیح – نظاره – ثرید [illegible] حصار – سحاب – عقاب – برهان – فلك – حمله – مبتلی – درج [illegible] صلیب و امثال اینها).

چنانکه می‌بینیم نزدیك بتمام این کلمات در عصر شاعر ساده و مصطلح و از اوایل عهد ادبی فارسی میان شاعران و نویسندگان [illegible] استعمال آنها تعمدی نکرده و حتی از زبان معمول عصر خود [illegible] و قافیه بندرت دست بدامان زبان بیگانه زده‌است.

مبالغه های فردوسی دروصف جنگ وسپاه وپهلوانان ازلوازم حماسهٔ ملی ومایهٔ زیبایی آن دربیان وقایع پهلوانیست وبی این مبالغه‌ها وداستانهای حماسی سرگذشت وبیان حال خشك وبی‌مایه‌یی خواهد بود.

بیان مقصود درشاهنامه اغلب بسادگی وبدون توجه بصنایع لفظی صورت میگیرد چنانکه ازظاهراین حکم ما مشهود است بصنایع معنوی یعنی صنایعی که علمای بدیع فارسی باین عنوان ذکر کرده و در ذیل آن عنوان تشبیه ومجاز واستعاره وامثال اینها را نام برده‌اند اشاره‌یی نشده است زیرا بعقیدهٔ حقیر اینها صنعت نیستند بلکه طرق بیان معنی و مفهومند و بعبارت دیگر گوینده برای شدت دروضوح وخفا یا تأثیر کلام ممکن است راههای مختلفی پیش گیرد وهرشاعری که استادتراست استفادهٔ او ازاین راههای گونه گون بهترصورت میگیرد.

در کلام فردوسی صنایع لفظی کمتر آشکارست زیرا علوطبع وکمال مهارت او بدرجه ییست که تصنع را مغلوب روانی وانسجام می کند و بعبارت دیگر اگرچه فردوسی بصنایع لفظی توجه کرد باز آثار صنعت در کلام او آشکارا بنظر نمیآید. شعر او درنهایت سادگی وروانی مطابق کلام ومعنی آشکارست اما اگر بخواهیم صنایع لفظی را بآن حد ازسادگی فرود آریم که اصلا متوجه تکلف وتجشم شاعر در ایراد آنها نگردیم، میتوان در شاهنامه جای جای ازینگونه صنایع اثری یافت. مثلا در دو بیت ذیل از داستان نخستین جنگ رستم وافراسیاب لف ونشرمرتب وجود دارد:

بروز نبرد آن یل ارجمند ... بشمشیر و خنجر بگرز و کمند
برید ودرید و شکست و ببست ... یلان را سر وسینه وپا ودست

و نیز در این بیت:

فرو رفت و بررفت روز نبرد ... بماهی نم خون وبرماه گرد

و در دو بیت ذیل صنعت طباق یا تضاد میان فروشد و برشد و تیره و تابناک وجود دارد:

فرو شد بماهی و بر شد بماه ... بن نیزه و قبهٔ بارگاه
که از آتش وآب وازباد وخاک ... شود تیره روی زمین تابناک

و در ابیات ذیل صنعت جناس تام میان چنگ وچنگ وبار وبار و گرازان و گرازان و زین وزین و داد و داد موجود است :

بنه پیشم و بـزم را ساز کـن | بچنگ آر چنگ و می آغاز کن
گرازان گرازان نه آگاه زین | که بیژن نهاده است بر بور زین
همی رخ چو دیبای رومی برنگ | خروشان ز چنگ پریزاده چنگ
چنین گفت کای جفت قیصر نژاد | مـرا داور دادگـر داد داد
ترا ای پسر پند من یاد بـاد | بجز گفت مادر همـه باد باد

و در بیت ذیل تجنیس ناقص میان دُم و دم :

چه گویـم از آن اژدهـای دژم | که هشتاد گز بود از دم بـدم

و در ابیات ذیل جناس مطرف میان کمان و کمین و کمند و کمر که درعین حال تعدید نیز در آنها مشاهده میشود :

اگر باز ماندی ازو سیم و زر | کمان و کـلاه و کمند و کمر
بجای می سرخ کین آوریـم | کمان و کمند و کمین آوریم
کجات آن کمین و کمان و کمند | که کردی بدو جان جادو ببند

وهمچنین درابیات ذیل میان شاه وشاد وتیغ وتیر ودام وداغ :

چو بیژن چنین گفت شد شاه شاد | بدو آفرین کرد وفرمانش داد
بیامـد بمالید و زین بر نهـاد | شد ازرخش رخشان وازشاه شاد
تـو اکنون ره خانـهٔ دیو گیر | برنج اندر آور تـن تیغ وتیر
شنیدی که باشاه نوذر چه کرد | دل دام و دد شد پر از داغ درد

و در بیت ذیل جناس مرکب میان سه ترک و سترک :

ز خاقان چین آن سه ترک سترک | که ارغنده بودند برسان گرگ

و در بیتهای زیرین صنعت شبه اشتقاق میان جهنده و جهان و جهان و جهان و رخش ورخشان وجود دارد :

بیامد بمالیدو زین بـر نهاد | شد ازرخش رخشان وازشاه شاد
چنین کار دارد جهـان جهـان | نخواهد گشادن بمـا بر نهان
منه هیچ دل بر جهنده جهـان | که با تو نمانـد همی جاودان
گرازان وچون شیر نعره‌زنان | کمندش جهان وجهانـرا کنان

و دربیت ذیل صنعت اشتقاق میان رنج ورنجه ودست ودسته :

چنان رنجه شد رستم ازرنج راه / که برسرش بررنج بود از کلاه
اگر دسته در دست‌داری مبوی / یکی تیز کن مغزو بنمای روی

ودر ابیات ذیل مراعاة النظیر میان آتش و آب و باد وخاک ، وخورشید وخاک ، و خواب وخورد :

که از آتش و آب واز باد وخاک / شود تیره روی زمین تابناک
زگردنده خورشید تاتیره خاک / همان باد و آب آتش تابناک
نگه‌سوی‌من بنده‌زآنگونه کرد / که گفتم‌سرآمدمراخواب‌وخورد
برآمدزآرام وازخوردوخواب / همی بود با دیدگان پرز آب

و در بیت ذیل صنعت تکرار :

دو بیجاده بگشادو آواز داد / که شاد آمدی ای‌جوانمردشاد

مهمترین‌ومطبوع‌ترین صنعت لفظی که در اشعار فردوسی‌می‌بینیم‌صنعت‌مماثله است.صنعت‌مماثله‌در اشعارعهدسامانی وغزنوی‌وسلجوقی‌بدرجه‌یی‌ازشیاع‌رسیده‌وتابحدی درقصائد ومثنویها مطبوع و زیبا بوده است که حقا و واقعا نمیتوان‌آنرا صنعت شمرد (چنانکه گفتیم حد صنعت نیز همینست) و حتی در قصائدی که بدین سبکها سروده شده است ذوق سلیم در عده‌یی از ابیات که جای مماثله است خواننده‌را بانتظار یافتن آن می‌افکند . درابیات ذیل‌آثاری از این صنعت را در شاهنامه می‌یابیم :

بتن زنده پیل و بجان جبرئیل / بکف ابر بهمن بدل رود نیل
کجا باشد او پیش تختم بپای / کجا راند او زیر فر همای
خرد افسر شهریاران بود / خرد زیور نامداران بود
خرد زندهٔ جاودانی شناس / خرد مایهٔ زندگانی شناس
ازو شادمانی و زو مردمیست / ازویت فزونی وزویت کمیست
ستانندهٔ شهر مازندران / گشایندهٔ بند هاماوران
زگرز تو خورشید گریان شود / ز تیغ تو بهرام بریان شود
فزایندهٔ باد آوردگاه / فشانندهٔ خون ز ابر سیاه
چمانندهٔ چرمه هنگام گرد / چرانندهٔ کرکس اندر نبرد

چو بر گاه باشد زرافشان بود   چو در جنگ باشد سرافشان بود
زبانش توان ستایش نداشت   روانش گمان نیایش نداشت

اینها نمونهٔ بعضی از صنایع لفظی در شاهنامه است ولی چنانکه گفته‌ایم شاهنامهٔ استاد طوس بهمه حال سرمشقی از سادگی سخن است و در آن از تصنع و تکلف اثری نمی یابیم و این صنایع که دیده‌ایم تنها بسائقهٔ ذوق و قریحهٔ تابناك استاد طوس پدید آمده و لازمهٔ کلام بلیغ وفصیح است و بگمان من یکی از جهات تأثیر کلام در شاهنامه همین سادگی و عاری بودن آن از پیرایه‌ها و زیادات می باشد . تشبیهات و استعارات فردوسی نیز در عین آنکه قوت خیال در آنها اثر دارد مقرون بکمال سادگی و سازش با طبیعت و ذوق اهل زبانست . تشبیهات و استعارات و ترکیباتی که پس از هزار سال کهن نشود و تازبان فرسی برجایست نیز ذبول و اندراس نپذیرد مایهٔ کمال اعجابست و تشبیهات و استعارات فردوسی همه از این قبیلست حتی تشبیهات یا استعاراتی که در آنها مبالغه بنهایت رسیده است . گیسوی رودابه را فردوسی ببلندی بکمند تشبیه کرد و آنگاه قوهٔ خیال این تشبیه را صورت حقیقت داد تا بجایی که رودابه آنرا از کنگرهٔ کاخ برزمین افگند تا زال دستاویزی کند و برز بر کاخ آورد . در اینمورد تنها فردوسی توانسته است بنیروی مهارت و خلاقیت خویش یك تشبیه غیر عادی را تا بجایی در اذهان نفوذ دهد که نه تنها غیر معتقد بنظر نیاید بلکه داستان مطبوع آن با عمر زبان فارسی پایدار و مخلد بماند .

اتفاقاً تشبیهات فردوسی هنگامی که با مبالغهٔ شدید همراه باشد دلپذیرتر است (اگرچه تشبیه طبعا وبضرورت با مبالغه همراهست) . در تشبیه شب از سیاهی بقیر در بیت ذیل :

شبی چون شبه روی شسته بقیر   نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

ودرتشبیه مشروط ذیل :

شود کوه آهن چو دریای آب   اگر بشنود نام افراسیاب

ویا دراین بیت از وصف رستم :

بخود هرزمان برخروشد همی   تو گویی که دریا بجوشد همی

ونیز دراین بیت دروصف گردآفرید:

دوچشمش گوزن ودوابرو کمان　　　تو گفتی همی بشکفد هر زمان

ودراین بیت درتشبیه‌هوا بپشت‌پلنگ‌از کثرت‌خط نیزه‌ها:

شد ازسم اسبان‌زمین‌سنگ رنگ　　　زنیزه هواهمچو پشت‌پلنگ

وصدها بیت‌ازنظایراین‌ابیات درشاهنامه، کمال زیبایی‌وشکوه ودرعین‌حال قوت‌وسلامت تشبیه‌آشکار است. مجازها واستعاره‌های‌فردوسی نیزازاین قبیل است زیرادرآنهاقوت تناسب‌ووضوح علائق وقرائن‌بنیکی‌مراعات شده است. دراستعاره ازدندان و لب گمان نمی کنم پیش‌ازفردوسی کسی‌بخوبی‌این بیت‌شعری‌آورده‌باشد:

چو رخسار بنمود سهراب را　　　ز خوشاب بگشود عناب را

ازهمهٔ اینها زیباترتخیلات فردوسی‌است دروصف که بحقیقت هریك‌بجهانی‌می‌ارزد. آیامیتوان اثرکوفتن سم‌اسب‌را برزمین‌وگراییدن تیغ‌رابکشتارو جنگ بهترازآنچه فردوسی‌دربیت ذیل‌تصور کرده است‌تخیل‌نمود؟

دل تیغ گفتی بیالد همی　　　زمین زیر اسبان بنالد همی

ویاخروش پهلوانان‌وآوای گرزهای گران وفریادهای توفندهٔ پهلوانان و جنبش سپاه و کثرت‌اسلحه وامثال این‌اموررا بهترازآنچه‌فردوسی‌بقوهٔ‌خیال‌درابیات‌ذیل مجسم‌ساخته است‌تجسم داد؟

بابر اندر آمد خروش سران　　　گراییدن گرز های گران
سراسر سپه نعره برداشتند　　　سنانها بابر اندر افراشتند
برآمد خروش سپاه ازدو روی　　　جهان شد پر از مردم‌جنگجوی
تو گفتی نه‌شب بودپیدا نه روز　　　نهان‌گشت خورشیدگیتی‌فروز
ز نالیدن بوق و بانگ سپاه　　　تو گفتی که خورشیدگم کرده‌راه
خورزوماه گفتی برنگ اندرست　　　ستاره بکام نهنگ اندرست
نبد جای پوینده را بر زمین　　　ز نیزه هوا ماند اندر کمین
هوا سر بسر سرخ وزرد وبنفش　　　زبس نیزه وگونه‌گونه درفش
ز دریا بدریا نبد هیچ راه　　　ز اسب وزپیل وهیون و سپاه
درخشیدن تیغ های بنفش　　　از آن سایهٔ کاویانی درفش

تو گفتی که اندر شب تیره چهر	ستاره همی بر فشاند سپهر
زمین گشته جنبان چو ابر سیاه	تو گفتی همی بر نتابد سپاه

در کلام فردوسی ایجاز و اطناب و مساوات همه بجای خود بکار رفته است. در وصف خاصه وصف میدان جنگ و وصف پهلوانان و یا برشمردن مردانگیها و بزرگیهای آنان کلام سخن‌پرداز بزرگ ایران معمولاً با اطناب همراه است و چون از این موارد و یا نظایر آنها بگذریم غالبا در شاهنامه با مساوات برابر می‌شویم که گوینده سحار طوس با نهایت قدرت تناسب میان الفاظ و معانی را نگاه داشته و از این طریق سادگی و صراحت فکر و لفظ را حفظ کرده است. اما استادی و قدرت گوینده معمولاً در ایجاز آشکار میشود. چنانکه میدانیم اغلب شعرای ایران گرد این معنی گشته و خواسته‌اند قدرت و مهارت خویش را از این راه نشان دهند اما نه تنها همه از عهدهٔ این کار شگرف بر نیامدند بلکه گویندگانی مانند نظامی هم در این کار بخطاها و زللی دچار شدند و بایجازهایی که اغلب از مقولهٔ ایجاز مخل است توسل جستند ولی فردوسی هر جا که خواست و اراده کرد از عهدهٔ این کار بخوبی بنیکی برآمد[1].

درسخن فردوسی اصطلاحات علمی و فلسفی کمتر و بندرت بکار رفته است زیرا چنانکه گفته‌ایم با سبک سخن فردوسی که بسادگی و تناسب و خالی [illegible] است استمداد از اصطلاحات علمی که کار متصنعان است ربطی و مناسبتی ندارد [illegible] در شاهنامه کمتر باصطلاحات فلسفی و علمی توسل جسته است [illegible] شاهنامه و داستانهای متفرق دیگر بی اثر نبود. استفادهٔ فردوسی [illegible] منطقی و فلسفی بیشتر در نعت یزدان و خطب داستان و یا در بحث هاییست که بنا بر [illegible] پایان داستانها پیش گرفته است و ما از آنجمله [illegible] حکیم طوس از حکمت و فلسفه و علوم زمان [illegible] فردوسی

۱ – ذکر این ابیات برای نمونه کافیست :

بر این بر نهادند و برخاستند	ز بهر شبیخون بیاراستند
اگر جز بکام من آید جواب	من و گرز و میدان و افراسیاب
بنام خداوند جان و خرد	کازین برتر اندیشه بر نگذرد

نفس ناطقه راهمه جابجان سخنگوی گردانده است چنانکه درابیات ذیل می بینیم :

از آن پس تن نامورخاك راست — سخنگوی جان معدن پاك راست
ز خورشید بر چرخ تابنده تر — ز جان سخنگوی پماینده تر

استعمال عناصرچهارگانه وبعضی اصطلاحات طبی مانند :

بدو گفت نرم ای جوانمرد نرم — زمین خشك وسردوهواترّو گرم

که ترجمه است از یابس باردوحارمرطوب ، نیز گاه درشاهنامه دیده می شودولی بندرت.

استفاده ازمضامین متقدمان درشاهنامه زیادنیست . البته قوالب حماسی که فردوسی درشاهنامه بکار برده بعضی درزبان فارسی بتدریج وجود گرفته است وبسیاری دیگر نیز از مبدعات ومبتکرات فردوسی و بعضی نیز متعلق بمتونی است که فردوسی دردست داشته. گذشته ازاین چندمطلب است که درشاهنامه وآنگاه عینا در آثارشعرای مقدم برفردوسی می بینیم مثلاشباهت میان دوبیت ذیل ازفردوسی :

بباده درون گوهر آید پدید — که فرزانه گوهر بود یا پلید
چو بد دل خورد مرد گردد دلیر — چوروبه خورد گردد اوتندشیر

باابیات ذیل ازرودکی بهیچروی قابل تردید وانکار نیست :

می آرد شرف مردمی پدید — و آزاده نژاد از درم خرید
می آزاده برون آرداز بداصل — فراوان هنر است اندرین نبید
بسا مرد لئیما که می بخورد — کریمی بجهان در برا گنید
بسا حصن بلندا که می گشاد — بساکرهٔ نوزین که می کشید

وهمچنین پیروی فردوسی از ابیات مشهور بوشکور بلخی معروفست . ابیات ذیل از بوشکورست :

بدشمن برت مهربانی مباد — که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرا — اگر چرب وشیرین دهی مرورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید — ازوچرب وشیرین نخواهی مزید

عین این مضمون را نیزفردوسی درابیات ذیل آورده است :

درختی که تلخست ویرا سرشت — گرش بر نشانی بباغ بهشت
و ازجوی خلدش بهنگام آب — ببیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد — همان میوهٔ تلخ بار آورد

اماچنانکه مشهود است فردوسی هر دومضمون مذکور رابهتر از مضامین اصلی پرورانده وادا کرده است .

جمل وعبارات شاهنامه درنهایت سادگی وبی هیچگونه تعقید وابهام بهم پیوسته است . هنگام وصل گاه ازادات عطف استفاده میشود ولی اغلب ودر مواردی که وصل هویدا ومسلم است حرف عطف بکار نمیرود . درباب **واو عطف** شاهنامه دقت بیشتری باید کرد و پیش از شروع بسخن درباب آن بایدبیاد داشت که درزبان پهلوی واوعطف عبارت بود از « ō = اُ » که معمولا باحرفی خاص وجدا گانه میان کلمات نوشته میشد . عین این تلفظ هنوز دربسیاری از نواحی ایران معمول ومتداول است ودر شعر تا آنجا که مسلم است واو مفتوح (واوعطف عربی) کمتر وتنها دربعض موارد بکاررفته است وعادةً خوش آیند و مطبوع نیست . « روکرت » خاورشناس آلمانی قاعده‌یی برای این مورد اندیشیده و گفته است که آوردن واوعطف مفتوح هنگامی مجاز است که بعداز آن مفتوح باشد . این قاعده تاحدی قابل قبول است [1] واگر در اشعار فارسی تفحص کنیم بدین اصل بسیار برمیخوریم در ترکیباتی مانند « ویا » – « وآن کجا » – « واز » – « وهم » (ویا باره رستم جنگجوی – شده بی‌خداوند روی «فردوسی» – وآن کجا بگوارید ناگوارشده است «رودکی»)

و هم بیکران آتش افروختند بهر گوشهٔ آتشی سوختند «فردوسی»
و از جوی خلدش بهنگام آب ببیخ انگبین ریزی وسیب [illegible])

اما اگر از عادت اهل زمان بگذریم میتوانیم تصور کنیم که اصلا مفتوح خواندن واو در این موارد جایز نیست یعنی واو عطف در همهٔ این موارد ظاهرا مضموم بوده است . تعبیر «ودیگر» چنانکه نولدکه نیز حدس زده است [2] باید اشتباهی از نساخ وعدم اطلاع آنان باشد . این ترکیب که در شاهنامه چندین بار ومعمولا در اوایل ابیات آمده است مثلا در موارد ذیل :

و دیگر چو من بازدم در رکیب پدر رست از آشوب رزم و نهیب
چو آیی بکاخ فریدون فرود نخستین ز هر دو پسرده درود
ودیگر بگویش که ترس خدای بباید که باشد بهر دو سرای
و دیگر اگر بشنوی پند راست روان و دلم بر زبانم گواست
و دیگر که گنجم وفادار نیست همان رنج را کس خریدار نیست

۱ – دربعض موارد استثنائی بعداز واو مفتوح حرف مضموم می‌بینیم مثل :
« وچون حدیث توگویم سخن فرازکنم » .

۲ – حماسهٔ ملی ایران ص ۶۷ .

باحتمال قریب بصواب باید «**دودیگر**» یا «**ددیگر**» (دتیکر بپهلوی یعنی دوم) باشد که نساخ‌ندان آنرا بدین صورت تغییر داده‌اند و در بیت سوم از ابیات مذکور نیز آمدن دودیگر پس از «نخستین» این حدس را کاملا تأییدمیکند.

جمله‌های شاهنامه بسیار کوتاهست و این چنانکه دیده‌ایم از خصائص زبان فارسی در عهد سامانی و غزنوی و در قسمت بزرگی از آن در عهد سلجوقی است. در شاهنامه بسیار اتفاق افتاده است که یک مصراع حاوی چند جمله است مانند: «جهان خواستی - یافتی - خون مریز» و گاه نیز جمله‌ها در دو یا سه بیت معنی تمام پیدا می‌کند یعنی اتمام معنی عبارت بدو یا سه بیت محتاج می‌شود مثل:

اگر خون آن کشتگانرا زخاک   بژرفی برد رای یزدان پاک
همانا که دریای قلزم شود   دو لشکر بخون اندرون گم شود.
اگر گنج خواهی زمن یا سپاه   وگر بوم توران وتخت و کلاه
سپارم ترا من شوم نا پدید   جز از تیغ جانرا ندارم کلید

امّا **مفردات شاهنامه**: مفردات شاهنامه بطور کلی از لحاظ فصاحت [illegible] در درجهٔ نهایی از وزن و زیبایی است. [illegible] دقت و تحقیق در کلام فردوسی و مقایسهٔ اشعار او با سخنان دیگر شعرای روزگار قدیم معلوم میشود که فردوسی در استعمال مفردات [illegible] مهارت و قدرت داشت که در ترکیب کلمات و بیان مقصود و [illegible] کامل در یک یک مفردات شاهنامه و خصائص آنها اکنون کار ما نیست زیرا [illegible] کتابی جداگانه و سودمند میتوان نگاشت که [illegible] است. شاهنامهٔ فردوسی مایهٔ حفظ عدهٔ کثیری از مفردات کهن [illegible] که در قرون بعد میان شاعران فارسی زبان متروک و مهجور [illegible] (انبوه) - پاداش - [illegible] - [illegible] انوشه - کیمیا [illegible] - [illegible] - [illegible] - اگر (یا) - [illegible] - [illegible] - [illegible] لغت از امثال آنها در شاهنامه دیده میشود که در آثار شعرای دیگر [illegible] داستانهای حماسی دنبالهٔ کار فردوسی را گرفتند. [illegible]

دیر گاهی در آثار شاعران و نویسندگان فارسی زبان دیده میشود) .

در اینکه فردوسی در استعمال کلمات فارسی و ترجیح آنها بر الفاظ عربی اصرار و تعمدی داشت بحثی نیست زیرا اولا موضوع کتاب او ویرا بچنین کاری برمیانگیخت و ثانیا زمان شاعری او (قرن چهارم) برای چنین کاری مساعد بود و ثالثا مآخذ فردوسی (جز اسکندرنامه) در این امر حداعلای یاوری و معاضدت را با سخن پرداز بزرگ ایران میکرد . ـ این حکم اخیر ما شایستهٔ توجه و دقت بیشتری است و بعقیدهٔ ما یکی از مهمترین اسباب توجه فردوسی بکلمات و ترکیبات فارسی همینست و کمتر توجهی بمقدمهٔ ابومنصور المعمری بر شاهنامهٔ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق حقیقت این دعوی را مکشوف میسازد و دلایل [illegible] در اثبات این سخن داریم استعمال کلمات عربی بسیاری است در اسکندرنامه [illegible] آنها در موارد دیگر شاهنامه معمولا فارسی و [illegible] کلمات پهلوی است

البته هنگام بحث در مفردات عربی شاهنامه [illegible] حیث [illegible] گفته‌ایم جداگانه مورد تحقیق و مطالعه قرار داده [illegible] بتمام الفاظ کلمات عذب دری است باز هم بیک دسته از مفردات عربی باز میخوریم. این مفردات معمولا ساده و مستعمل و متداول است و عمومیت آنها در استعمال بدرجه‌ییست که بیشتر آنها در آثار شعرای پیش از فردوسی و یا دورهٔ او نیز دیده میشود . الفاظ مهجور عربی در شاهنامه (غیر از اسکندرنامه) یا اصلا راه نیافته و یا بحدی نادر است که حکم معدوم دارد . اما الفاظ سادهٔ عربی همچنانکه گفته‌ایم زیاد است مانند : (سنان ـ رکیب ـ عنان ـ غم ـ قطره ـ هزیمت ـ جوشن ـ سلاح ـ منادی ـ قلب ـ نعره ـ مزیح ـ نظاره ـ ثریا ـ نبات ـ حصار ـ سحاب ـ عقاب ـ برهان ـ فلک ـ حمله ـ مبتلی ـ درج ـ [illegible] ـ میمنه ـ جاثلیق صلیب و امثال اینها).

چنانکه می‌بینیم [illegible] هیچ از اوایل عهد ادبی فارسی میان شاعران و نویسندگان [illegible] بهیچ روی در استعمال آنها تعمدی نکرده و حتی از [illegible] نهاده و بخطر وزن وقافیه بندرت دست بدامان زبان بیگانه زده است

از آغاز داستان داراب پسر بهمن تا پایان داستان اسکندر کلمات عربی در شاهنامه فزونی می‌یابد و این دلیل بزرگیست بر بینونت متن داراب نامه و اسکندر نامه با دیگر مآخذ شاهنامه . در اسکندر نامه کلمات عربی بدرجه‌یی زیاد است که نمی‌توان آنرا با دیگر قطعات شاهنامه از این حیث مقایسه کرد . اگر در سایر قطعات شاهنامه کلمات عربی بندرت دیده میشود و نزدیك بتمام آنها نیز کلمات عربی معمول و متداول زمانست ، در اسکندر نامه کلمات عربی فراوان و گاه نسبت بعهد شاعر مهجور است[۱] . گذشته از این افکار سامی و روایات ملل غیر ایرانی هم در آن زیاد دیده میشود. علت اساسی این امر آنست که این داستان غیر ایرانی را فردوسی از مأخذی جز شاهنامهٔ ابومنصوری و داستانها و کتب قدیم ایرانی برداشته است وعلی التحقیق در این کتاب از آوردن کلمات عربی زیاد بهیچروی خودداری نشده بود .

چون از این مراحل بیان بگذریم باید بخاطر داشته باشیم که :

فردوسی همواره سخن و فکر خود را تا درجه‌یی بحقیقت نزدیك کرده است که خواننده هیچگاه درخود احساس مخالفتی با او نمیتواند کرد . این یکی از معجزات بزرگ شمرده میشود که روایاتی را که در زمرهٔ اساطیر و اوهامست چنان استادانه بهم تلفیق کنند که کس را اندیشهٔ تکذیب آنها درسر نیاید و خواص و عوام هنگام قراءت آنها با گوینده همداستان باشند. پهلوانان ایرانی شاهنامه همه‌ درعین جنگجویی وخونریزی محبوب خوانندهاند درصورتی که مثلا در گرشاسپ نامه‌ چنین کیفیتی محسوس نیست و این البته نتیجهٔ قدرت گویندهٔ شاهنامه ومهارت اوست دروصف پهلوانان .

مطالب وداستانها درشاهنامه ترتیب و نظمی خاص دارد تمام اجزاء یك داستان طوری تنظیم یافته است که خواننده هنگام خواندن آن هیچگاه امری رازائد یا ناقص نمی‌یابد و اگرچه فردوسی این مطالب را ازمتون مکتوب گرفته اما قدرت و مهارت او ویرا درحفظ نظم و ترتیب داستانی آن متون یاری بسیار کرده‌است وازاین بابت نیز شاهنامه برمنظومهای حماسی دیگر برتری فراوان دارد . وقتی فردوسی از زبان یکفرد ازهر ملت ودین که باشد

---

۱ ـ مانند : صافی ـ صوفی ـ حریر ـ قرطاس ـ مصور ـ عود ـ جزع ـ عمود ـ الله اکبر ـ محب الصلیب منقار ـ نعم ـ بؤس.

سخن میگوید چنان بکند اندیشهٔ او نزدیک میشود که ما آن سخن را در آن مورد خاص اصلا غیرعادی ودروغ وناحق تصور نمی کنیم وبهرحال فردوسی استادی است که درعین فصاحت وقدرت بیان و انسجام ومتانت الفاظ وروشنی و صراحت کلام همهٔ قوانین سخنگویی و داستان سرایی در کلام او رعایت‌شده واو لاشك بزرگترین و یا از بزرگترین شاعران جهانست.

۴ - گرشاسپ نامه

دومین اثر بزرگ حماسی (بعد ازشاهنامه) گرشاسپ نامهٔ سدی طوسی شاعر بزرگ ایران درقرن پنجم هجریست. از گرشاسپنامهٔ منثور درشرح شاهنامه‌های منثور و آثار ابوالمؤید بلخی تا آنجا که ازفحص در کتب اطلاع یافتیم خبر داده‌ایم. این کتاب ظاهراً درقرن پنجم وششم شهرتی بسیار داشت چنانکه صاحب تاریخ سیستان هرجا که بدان رسید اشارتی مجمل کرد وداستانهای گرشاسپ را بکتاب گرشاسپ حوالت داد و از آ... گذشت. اما عجب درینست که چگونه فردوسی بدان داستان و کتب ... باتمام این احوال درشاهنامه چنانکه خواهیم دید نام گرشاسپ چندبار آ...

داستان گرشاسپ علی الظاهر نخستین داستان حماسی است که پس ازشاهنامهٔ استاد طوس بنظم درآمد وسازندهٔ آن شاعر معروف قرن پنجم اسدی طو...

ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی از شعرای قرن پنجم هجریست که ظاهراً بسال ۴۶۵ هجری در گذشت[۱]. دولتشاه سمرقندی اسدی را بغلط استاد فردو... خوانده و گفته است که چهارهزار بیت اخیر شاهنامه اثر طبع اسدی است که بخواهش شاگرد خود فردوسی(!) دربیست وچهارساعت (!) سرود[۲]. برخی از مستشرقان مانند هرمان اته[۳] وبتقلید ازو ادوارد برون[۴] این افسانهٔ کودک... ...

۱ - مجمع‌الفصحا تألیف رضا قلیخان هدایت (للەباشی) ج ۱.

۲ - تذکرةالشعراء چاپ لیدن ص ۳۵.

۳ - Hermann Eth... persische Literature, im Grundriss der Irani... Philologie. II Band, Strassburg 1896-1904, s. 226-227.

۴ - E. Browne; A Literary History of Persia, Vol. II. p. 148

تازه‌یی متوسل شدند وبدو اسدی شاعر یکی احمد (اسدی پدر) ودیگری علی (اسدی پسر) معتقد گردیدند ونخستین را صاحب مناظرات و استاد فردوسی و ثانوی را صاحب گرشاسپنامه ولغت فرس دانستند ولی اساس این حدس وخود آن هردو باطل و دور از تحقیق است و اساساً قابل توجه نیست وازمیان مستشرقین چایکین آنرا مردود دانسته[1] ودر ایران نیز پیش از انتشار عقیدهٔ چایکین آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشمند دانشگاه ببطلان این عقیده پی برده است[2] . زندگی اسدی بیشتر در دربار ابودلف حکمران اران گذشته واسدی گرشاسپنامهٔ خود را بنام او درآورده است .

گرشاسپنامه داستان منظومی است که نسخ مختلف آن از ۷ تا ۱۰ و ۱۱ هزار بیت ببحر متقارب مثمن مقصور یا محذوف دارد و اسدی آنرا بسال ٤٥۸ بپایان برد :

شد این داستان بزرگ اسپری	بپیروزی و روز نیک اختری
ز هجرت بدور سپهری که گشت	شده چارصد سال و پنجاه و هشت

وظاهراً درحدود سال ٤٥٦ بنظم آن شروع کرده بود چه خود گوید (سه سال اندر آن صرف شد روزگار) و ازسال ٤٥٦ تا سال ٤٥۸ سه سال است .

گرشاسپنامه چنانکه ازنام آن برمیآید راجع است بداستان گرشاسب پهلوان بزرگ سیستان جد اعلای رستم . اسدی برای شرح داستان گرشاسب از شرح سلسلهٔ نسب او و از فرار جمشید پس از آشفتن حال وی بسیستان و پناه بردن بخانهٔ کورنگ شاه و عشق با دختر او و تزویج وی آغاز کرده بزادن تور از پشت جمشید رسیده و از آن پس اخلاف تور یعنی شیدسپ شاه وطورگ و شم و اثرط را نام برده است که همه شاهان زابلستان بوده‌اند . از اثرط پسری آمد بنام گرشاسب وازاینجا داستان گرشاسب پهلوان آغاز شده و سرگذشت او بتفصیل آمده و سفرهای وی بتوران و افریقیه و هند وجنگها وهنرنماییهایش درآن نواحی و مفاوضات گرشاسب با برهمن وخوارق عاداتی که درجزایر اقیانوس هند دیده وکارهای بزرگ ودوراز عادتی که بردست او گذشته بوصف

---

۱ – M. K. I. Tchaïkin رجوع کنید بمجلهٔ آسیایی ج CCXXVIII – ۱۹۳۵ ص ۱۰۵ .

۲ – سخن وسخنوران ج ۲ .

شده است.

داستان گرشاسپ پراست ازخوارق عادات در باب این پهلوان واز آنجمله است رزم با اژدها و کشتن آن و جنگ با ببری تناور وسهمگین و مقاتلت با منهراس دیو و شگفتیهایی که گرشاسپ در هندوستان و جزایر اطراف آن دید مانند شگفتی ماهی وال - شگفتی جزیره‌یی که دستر نک داشت - شگفتی جزیره‌یی که موران داشت - شگفتی جزیره‌یی که مردم سر بینی بریده داشت - شگفتی جزیرهٔ درخت و قواق و امثال اینها.

قسمتی ازاین‌داستان متعلق است بنریمان پسر گرشاسپ وپدرسام ورزمهایی که همراه پدر در توران کرد.

چنانکه گفته‌ایم در این داستان ازعجایب وشگفتیهایی سخن رفته است که مؤید تصورات ایرانیان قدیم در باب نواحی دور دست اقیانوس هند ویا ممالك اطراف بود. اما لطف داستان بیشتر درآغازآن یعنی عشقبازی جمشید با دختر زابل وجنگهای اثرط و گرشاسپ باکابلیان وجنگهای گرشاسپ و وجنگهای دیگر گرشاسپ است. صف‌آراییها و وصفهای جنك و جنگ پهلوانان در شاهنامه می‌بینیم اینجا نمی توا بخواهیم مانند بعض‌متذوقین اسدی را با فردوسی برا تنها باید گفت که سخنان اسدی در میدان ... همراهست. البته‌تازگی وطراوت گرشاسپنامه ... آمیختن آن بافسانه‌های نامطبوع ... آن تادرجه‌یی کاسته است[1].

اسدی‌خواسته است خشکی‌این داستان راب‌ا افزودن بعض‌بحث ها مانند درستایش و چگونگی دین و ... جهان ...

---

۱ - ظاهراً مطالب مربوط باین جزایر اصلا از روی کتاب اخبارالزمان مسعودی و یا حدودالعالم گ باآنکه صاحبان این هرسه مأخذ از مأخذ قدیمتری استفاده ک

ستایش انسان و وصف جان و تن و نکوهش مذهب دهریان و بحث در مذهب فلاسفه و وصفهایی درباب شب و روز و رود و امثال اینها ، تا درجه‌یی ازمیان ببرد و بدان طراوت و لطفی بخشد اما بدبختانه با این کار او غالباً بر درجهٔ خشکی و بیروح بودن منظومهٔ وی افزوده شده است .

اگر شگفتیهای این داستان را در حساب نیاوریم گرشاسپنامه اثر حماسی کاملی است . ژول مول درباب این منظومه چنین گفته است : « این منظومه کاملا حماسی و دارای خصائص منظومه های پهلوانیست . منابع آن نیز با منابعی که فردوسی از آنها استفاده کرده همسان است و تنها در این اثر عده‌یی از حکایات غریب راه یافته و آن عبارتست از عجایبی که گرشاسپ در جزایر اقیانوس هند دیده بود و ظاهراً این افسانها و عجایب بوسیلهٔ بحر پیمایان خلیج فارس در داستانهای ایرانی نفوذ کرد و وقتی ما این قسمت‌ها از گرشاسب نامه را میخوانیم چنانست که سندبادنامه را ملاحظه کنیم .[1] »

اسدی خود درباب سبب نظم گرشاسپ‌نامه و چگونگی آن و استفاده از یك متن منثور و افزودن بحثهایی از خود بر اصل داستان ، سخنانی در گرشاسپنامه دارد که ما آنها را از جای جای گرشاسپنامه گرد آورده‌ایم و اینجا نقل میکنیم :

مهی ُبد سرِ داد و بنیاد دین | گرانمایه دستور شاه زمین
محمد مه جود و چرخ هنر | سماعیل حقی مر او را پدر
بیکماز یك روز نزدیك خویش | مرا هرد و مهتر نشاندند پیش
بسی یاد نام نکو رانده شد | بسی دفتر باستان خوانده شد
زهر گونه رایی فگندند بن | پس آنگه گشادند بند سخن
که فردوسی طوسی پاك مغز | بدادست داد سخن های نغز
بشهنامه گیتی بیاراستست | بدان نامه نام نکو خواستست
تو هم شهری اوی و هم پیشه‌یی | هم اندر سخن چابك اندیشه‌یی
بدان همره (؟) از نامهٔ باستان | بشعر آر خرم یکی داستان...
ز کردار گرشاسپ اندر جهان | یکی نامه بد یادگار از مهان
پر از دانش و پند آموزگار | هم از راز چرخ و هم از روزگار
ز فرهنگ و نیرنگ و داد و ستم | زخوبی و زشتی و شادی و غم
ز نخجیر و گردنفرازی و رزم | ز مهر دل و کین و شادی و بزم

[1] - مقدمهٔ مول برشاهنامه ج ۱ ص ۵۸ .

که چون خوانی از هر دری اندکی بسی دانش افزاید از هر یکی
بشهنامه فردوسی نغز گوی که از پیش گویندگان برد گوی
بسی یاد رزم یلان کرده بود از این داستان یاد ناورده بود
من اکنون ز طبعم بهار آورم مر این شاخ نو را ببار آورم...
شد این داستان بزرگ اسپری بپیروزی و روز نیك اختری
ز هجرت بدور سپهری که گشت شده چارصد سال و پنجاه و هشت
چنان اندر این سعی بردم ز بن ز هر در بسی گرد کردم سخن
بدانسان که بیناچو بیند نخست بداز نیك زین گفته داند درست
بدین نامه گر نامم آیدت رای بدال اسد حرف ده بر فزای
چنین نامه یی ساختم پر شگفت که هر دانشی زو توان بر گرفت
مر این نامه را من بپرداختم چنان کز ره نظم بشناختم
بدان تا بود انس خواننده را دعا گویدم گر بمرم، زنده را

اسدی درضمن داستان چندجای از دهقان و موبد و مغ و گفتهٔ باستان و امثال این اصطلاحات (که اشاره بروات اخبار کهن و نقل احادیث از گذشتگان در تدوین داستانهای منثوراست) سخن گفته است:

سراینده دهقان موبد نژاد ز گفت دگر موبدان کرد یاد
چنین آمد از گفتهٔ باستان وز آن کآگه از راز این داستان
مغ از هیربد موبدان کهن زضحاك راندند زینسان سخن

البته اقرار اسدی براینکه نامه یی را که در باب گرشاسپ از روزگاران پیش مانده بود (ظاهراً گرشاسپ‌نامهٔ ابوالمؤید بلخی) بنظم آورده است، با استفاده از دهقان سازگار نیست و این نقل قول از گفتار دهقان [illegible]
فردوسی نیز می‌بینیم متعلق بنسخهٔ اصل و مأخذ کار شاعر است.

گرشاسپ‌نامهٔ اسدی درحدود سال ۵۲۰ یعنی سال تألیف مجمل التواریخ شهرتی داشت چه نویسندهٔ کتاب از آن نام برده است.[1]

در داستان گرشاسپ بعضی عناصر سامی نیز راه یافته و از آن جمله است نام هود پیغامبر[2] که عقد زناشویی جمشید را با دختر کورنگ شاه بست.

---

۱ - مجمل التواریخ ص ۲۵

۲ - از هود و وجود او در عهد جمشید در مآخذ دیگر نیز سخن رفته است (مجمل التواریخ ص ۸۹).

چنان دان که‌هود اندر آن روزگار پیمبر بد از داور کردگار
بآیین پیمانش با او بیست بپیوند بگرفت دستش بدست

وعلاوه بر این عجایب وشگفتیهایی که درباب جزایر اوقیانوس هندوسا کنان وموجودات آنها وحیوانات دریایی درداستان کرشاسپ می‌بینیم همچنانکه «مول» حدس زد اصلی ومتعلق باین داستان درایام پیش از اسلام نیست وظاهراً دردورهٔ اسلامی از روایات وداستانهای بحرپیمایان خلیج‌فارس وبحرعمان استفاده شده‌است.

درپایان بعضی از چاپهای شاهنامه برخی روایات حماسی ببحر متقارب وبنام ملحقات می‌بینیم که راجع بهریك از آنها بموقع سخن خواهم گفت. یکی از این روایات داستان خروج ضحاك بر جمشید وجنگ این دو پادشاه وشکست جمشید و گریختن او ورفتن بزابلستان وبزنی گرفتن دختر کورنگ شاه زابلستان وزادن توروشیدسپ و طورك و شم و اثرط و کرشاسپ است که بدین بیت:

چو نزدیك شد نزد جمشید شاه یکی نامه بنوشت بیور بگاه

آغازشده وبدین دوبیت ختم میشود:

چه از نو جوان و چه مرد کهن زکرشاسپ بودی سراسر سخن
بایران زمین و بتوران زمین همی بود نام گو باآفرین

در این داستان مفصل قسمت بزرگی از کرشاسپ نامه عیناً از بیت ذیل:

چو بنشست بیور بشاهنشهی فرستاد بر شهریار آگهی [1]

تا این بیت:

بزرگان این تخمه کزجم بدند سراسر نیاکان رستم بدند

نقل شده است. از این داستان ما بموقع سخن خواهیم گفت.

گذشته از این برخی از قطعات کرشاسپنامه (علاوه برپاره‌یی مفردات ابیات) در بعضی نسخ شاهنامه وارد شده است. ژول مول در مقدمه یی که بر شاهنامه نوشته است چنین میگوید: «من نسخه‌یی از شاهنامه دارم که سه هزار بیت از کرشاسپنامه

---

۱ این بیت درکرشاسپ‌نامه چاپ آقای حبیب یغمائی چنین آمده است:

چو بگرفت گیتی بشاهنشهی فرستاد نزد شهان آگهی

در یکجای آن نقل شده است ودرنسخهٔ دیگری ۱۲۰۰ بیت ازاین کتاب ودرنسخه‌یی ثالث‌قسمت بسیاربزرگی از گرشاسپنامه درموارد مختلف از دفتراول شاهنامه‌پراگنده است[۱] » و همچنین نسخه‌یی ازشاهنامه متعلق بکتابخانهٔ آقای بدیع‌الزمان‌فروزانفر استاد دانشگاه دیده شده است که مقدار بسیاری‌از اشعار گرشاسپنامه درآن آورده‌اند.

۵ - بهمن نامه

دیگر ازمنظومه‌های مهم حماسی که جزء آثارقدیم شعر فارسی ومتعلق باواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم است، منظومه‌ییست بنام بهمن نامه که نسخ خطی آن احیاناً بدست میآید.

از این کتاب درمجمل‌التواریخ والقصص دوبار سخن‌رفته است، یکی در آغاز کتاب آنجا که از بعضی روایات عجم که « دیگرحکما (یعنی غیراز فردوسی) نظم کرده‌اند» سخن میگوید، نامی از « اخباربهمن » میآورد[۲] ودیگردرباب العا[illegible] چنین آمده است : « اندر عهد دارا : درین روزگار زال زر بمرد و در هیچ کتاب این ذکر نیافتم مگردربهمن نامه‌آن نسخه که‌حکیم‌ایرانشاه‌بن ابی‌الخیر نظم [illegible] :

در ایام دارا بشورید حال برون‌شد زدنیاجهاندیده‌زال»[۳]

نام‌ناظم این داستان بنقل صاحب مجمل التواریخ چنانکه دیده‌ایم «ایرانشاه‌بن ابی‌الخیر»است. قراءت‌این کلمه چنانکه‌مرحوم‌ملك‌الشعرا [illegible] کرده‌است[٤] در متن کتاب دشوار است و میتوان بحدس ایرانشان و ایرانشهری هر دو خوانـد و صورت اصلی و صحیح این نام بعقیدهٔ حقیر ایرانشاه است و چون این تنها جاییست که بنام ناظم بهمن‌نامه یا اخبار بهمن بر میخوریم ناچار باین ابهام خرسند بـاید بود.

یکی از نسخ بهمن‌نامه کـه درکتابخانهٔ بریتیش میوزیوم مضبوط و کتابت آن

---

۱ - مقدمهٔ ژول مول بر ج ۱ شاهنامه ص ۵۸ . ۲ - مجمل‌التواریخ ص ۲ .
۳ - مجمل‌التواریخ ص ۹۲ . ٤ - حاشیهٔ ص ۹۲ مجمل‌التواریخ چاپ تهران .

مؤرخ است بتاریخ ربیع‌الاول سال ۸۰۰ هجری ، منسوبست به **حکیم آذری**. البته بهمن نامه یی بنام حکیم آذری موجود است ولی چنانکه در فصل دوم همین گفتار خواهیم دید غیر از این بهمن‌نامه و راجعست بسلسلهٔ بهمنی هندوستان و ناظم آن شیخ آذری از شعرای قرن نهم است که بسال ۸۶۶ هجری در گذشت اما بهمن نامه‌یی که اکنون درباب آن سخن میگوییم وراجعست بداستان بهمن پسر اسفندیار چنانکه دیده‌ایم متعلق است به **حکیم ایرانشاه بن ابی‌الخیر** ودرمجمع‌الفصحاء[1] نیز به **جمالی مهریجردی** (مهریگردی)[2] از شعرای قرن پنجم معاصر لامعی گرگانی نسبت‌داده شده وبهرحال خواه این کتاب از حکیم ایرانشاه و خواه ازجمالی مهریگردی باشد نظم آن یقیناً پیش از حدود سال ۵۲۰ صورت گرفته است زیرا اولا چنانکه میدانیم مجمل التواریخ دراین سال تألیف شد[3] وبنابراین نظم اخبار بهمن که صاحب مجمل بدان اشارت کرده است باید پیش ازاین سال ومثلا در اواخر قرن‌پنجم و اوایل قرن ششم صورت گرفته باشد . و ثانیاً اگر جمالی مهریجردی هم آنرا بنظم آورده باشدباید آنرا متعلق بقرن پنجم دانست .

از کتاب بهمن‌نامهٔ منظوم نیز قرینه‌یی‌در این‌باب بدست میتوان آورد وآن تقدیم کتابست به‌محمودبن ملکشاه (دریک‌نسخه) ومحمدبن‌ملکشاه (در نسخهٔ دیگر) که درصورت اول نظم بهمن‌نامه درقرن‌پنجم ودرصورت دوم درقرن پنجم واوایل قرن‌ششم صورت گرفته است .

دو نسخه از این کتاب در کتابخانهٔ بریتیش میوزیوم موجود است که مقدمهٔ آنها را با یکدیگر تفاوتهایی جزئی است[4] ، از دونسخهٔ مذکور آنکه بنام محمود سلجوقی است بنحو ذیل آغاز میشود : « درستایش کردن باریتعالی وآغاز داستان بهمن

۱- ج ۱ ص ۱۱۰ و ص ٤٩٤ .

۲ - مهریگرد از قراء قدیم کرمان بودکه نزدیك قریهٔ آب باریك فعلی درحدود بم قرار داشت .

۳- رجوع کنید بمقدمهٔ مرحوم میرزا محمد خان قزوینی برمجمل‌التواریخ .

٤- رجوع کنید بضمیمهٔ فهرست چارلزریو ص ۱۳۱-۱۳۲ . نسخهٔ دیگری ازاین کتاب شامل ۹۹۰٤ بیت در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .(رجوع کنید به‌فهرست بلوشه‌ج۳ص۱۷) .

نامه و آذر برزین نامه و ستایش کردن سلطان محمود و چگونگی آن :

نخستین سخن نام دادار داد   که بی یاد او نامها هست باد
خداوند دانای پروردگار   رسانندهٔ روزی مور ومار...»

محمود بن ملکشاه چنانکه میدانیم وبتفصیلی که در تواریخ مضبوطست[1] بر اثر مجاهدات مادر خود ترکان خاتون در صغر سن پس از فوت پدر خود ملکشاه در ٤٨٥ بتخت سلطنت نشست و پس از یکسال واندی پادشاهی در ٤٨٧ بمرض آبله در گذشت . بنا براین قدیمترین تاریخی که در کتاب بهمن نامه مییابیم بین سنوات ٤٨٥ — ٤٨٧ است امادر همین مقدمه شاعر ازده‌سال پس ازمرگ ملکشاه همسخن میگوید :

کنون گشت ده‌سال تا روزگار   برآشفت بر نامور شهریار
سر نامداران ملکشاه شاه   کنون[2] گشت[و]شدسوی مینو براه

و چون وفات ملکشاه بسال ٤٨٥ اتفاق افتاده است تاریخ ساختن این ابیات باید سال ٤٩٥ باشد و میان این تاریخ وفوت محمود بن ملکشاه (٤٨٧) هشت سال فاصله است پس از ظواهر امر چنین بر میآید که حکیم ایرانشاه هم مانند حکیم [illegible] چند بار در منظومهٔ خود تجدید نظر کرد خاصه که بنا بر آنچه خواهیم دید یك دیگر آنرا به محمد بن ملکشاه تقدیم کرده و حوادثی راجع باوایل قرن ششم بدان افزوده است .

دراین نسخه اصل داستان با دو بیت ذیل آغاز میشود :

چنین گفت دهقان موبد نژاد   که بر ما در داستان بر [illegible]
که تاج از گیومرث فرخنده ی [illegible]

آخرین واقعهٔ داستانی این نسخه عبارتست از باز گشت آذر برزین بسیستان و مرگ زال ، اما در بعضی نسخ دیگر آخرین واقعهٔ منظومه نشستن همای است پس از مرگ بهمن بتخت سلطنت ایران .

نسخهٔ دیگر از بهمن نامه که آنهم محققاً مانند نسخهٔ اخیرالذکر همین بهمن

۱ـ رجوع کنید به راحة‌الصدور راوندی چاپ لیدن (۱۹۲۱ میلادی) ص ۱۳۹—۱٤۲ .
۲ـ ط . گون .

نامهٔ ایرانشاه بن ابی‌الخیر است مقدمه یی دارد که بامقدمهٔ نسخهٔ مذکور تا درجه‌یی مغایر است. این نسخه‌باابیات ذیل آغاز میشود :

سپاس از خدا ایزد رهنمای / کی از کاف و نون کرد گیتی بپای
یکی کش نه یارونه انباز بود / نش انجام باشد نش آغاز بود[1]

مقدمهٔ این نسخه مفصل‌تر ازمقدمهٔ‌نسخهٔ پیشین است‌وشرحی در باب جلوس غیاث‌الدین ابوشجاع محمد (۴۹۸ هجری) پسرملکشاه و جانشین سلطان برکیارق (۴۸۶-۴۹۸) در آن‌آمده است . در این مقدمه دو واقعه از وقایع اوایل عهد سلطان محمد شرح داده شده است ، یکی فتح «شاه‌دز» ازقلاع معروف اسمعیلیه نزدیك اصفهان . این دژ پس از یك‌سال زدو خورد فتح شد و باسقوط آن عبدالملك‌بن‌عطاش ازمعاریف‌اسمعیلیهٔ اصفهان گرفتار گشت واین واقعه بسال ۵۰۰ هجری‌اتفاق افتاد[2] ، دیگر جنگ بزرگ سلطان محمدباملك‌العرب سیف‌الدوله صدقه که بشکست و قتل پادشاه اخیرختام‌یافت و این واقعه متعلق است بسال ۵۰۱هجری[3] .

باتوجه بمقدمهٔ نسخهٔ اخیر ومقدمهٔ نسخهٔ دیگری که دیدیم باید چنین پنداشت که ناظم بهمن نامه پس ازمرگ محمود چندبار (یکبار درحدود سال ۴۹۵ ویکبار در حدود سال ۵۰۰و۵۰۱ هجری) درمنظومهٔ خود تجدید نظر کرد ومطالبی بر آن افزود .

این کتاب اگر چه منسوب وموسوم است بنام بهمن‌پسر اسفندیار و داستانهایی را درباب وی حاوی است اما فی الحقیقة باید آنرا داستان سلسلهٔ پهلوانـان سیستان شمرد چه‌قسمت اعظم آن راجعست بسر گذشت خاندان رستم .

این کتاب مانند همهٔ روایاتی که بتقلید از شاهنامه ساخته شده منظومه بیست ببحر متقارب مثمن محذوف یا مقصور و شامل چهارقسمت بدین ترتیب :

قسمت اول راجعست بجلوس بهمن‌بتخت‌سلطنت وحدیث وی با کتایون (مجمل التواریخ : کسایون) دخترپادشـاه کشمیروهمای دختر خدیو مصر . درپایان این‌قسمت قصهٔ مرگ رستم از زبان جاماسپ برای بهمن نقل شده پس از آن قصد بهمن بکشیدن

۱ـ فی‌الاصل : نش‌آغازباشد نش انباز بود .

۲ ـ کامل‌التواریخ ابن‌الاثیرحوادث سال۵۰۰ هجری .

۳ـ ایضاً وقایع سال۵۰۱ .

کین پدر ازخاندان سام و مقدمات اجراءِ این قصد سخن رفته است .

درقسمت دوم‌ازجنگ بهمن باپهلوانان سیستان سخن‌میرود وخلاصهٔ این قسمت چنین‌است که : زال‌وفرامرز وپسرش سام ودودختر رستم‌زربانو و بانو گشسپ سه بار بهمن‌را که بسیستان تاخته بودشکست داده‌تا بلخ‌راندند اماآخرکار بهمن‌غلبه‌یافت‌وزال اسیروفرامرز کشته شدومابقی افرادخاندان سام‌بکشمیر گریختند .

قسمت سوم‌راجعست بتعقیب بهمن‌دختران رستم‌را درسیستان واسیر کردن‌آنان واسارت آذربرزین پسرفرامرز وفرهاد وتخواره دوپسرزواره ورفتن‌بهمن بمقبرهٔخاندان سام‌بشکافتن‌قبور . درپایان‌این‌بخش ازپشیمانی‌بهمن‌ازاعمال خویش‌وبازفرستادن‌اسیران بجزآذر برزین‌بسیستان یادشده است .

درقسمت چهارم بیشتراز آذربرزین پسرفرامرز سخن رفته‌است . آذر برزین را (که‌بهمن بحیله‌واغفال دستگیر کرده‌بود) یکی‌از پهلوانان زمان بنام رستم‌تور گیلی آزاد کرد واوپس ازآزادی بابهمن‌جنگها کرد وسرانجام قرار برصلح نهاده شد و آذر برزین جهان‌پهلوان بهمن گشت . آخرکاربهمن سلطنت‌رابدختر خودهمای داد وخود درشکارگاه طعمهٔ اژدهاشد .

داستان بهمن‌بدینطریق بپایان میرسد و خلاصهٔ این داستان نیز در مجمل التواریخ والقصص آمده [1] واز بهمن‌نامه که صاحب مجمل بانسخت مهتر ایران در دست داشته‌اقتباس گردیده وتمام‌این اسامی که‌آورده‌ایم درآن نقل شده است .

شمارهٔ ابیات بهمن‌نامه بده‌هزار میرسد ونسبت ببعضی‌ازمنظومه‌های‌حماسی‌دقت بیشتری درنظم آن‌بکار رفته‌است .

مأخذ این منظومه ظاهراً کتابی بود که گوینده در دست داشت و روایات آن کتاب بنا برعادت معمول مستندبگفتار دهقانان و راویان باستانی بـود چنانکه از این ابیات برمیآید :

چنین گفت دهقان موبد نژاد   که بر ما در داستان بر گشاد

---

۱ ـ مجمل‌التواریخ صفحات ۵۳ ـ ۵۴ و ۹۲ .

☆

زگوینده پرسید خواننده مرد | کزین پس جهانجوی بهمن چه کرد
بدو مرد گویا زبان برگشاد | که ازراستان دارم این گفت یاد

دراین داستان نیزمانند گرشاسپ نامه بعضی از روایات سامی وارد شده واز آن قبیل است اشتباه طیسفون با بغداد وخواندن پادشاه آنجا بنام هارون و امثال اینها چنانکه در ابیات ذیل می بینیم :

جهاندار با آن درفش نگون | همی شد گریزان سوی طیفسون
که بغدادخوانندش اکنون بنام | جهاندار بد اندرآن شادکام
که هارون لافیش همی (ظ: می) خواندند | بمردی ازو داستان راندند

چنانکه دیده میشود تیسفون دراین ابیات با بغداد وعلی الظاهر هردوی آنها (تیسفون و بغداد) با بابل و یا شهر دیگری از بلاد قدیم بین النهرین مشتبه شده است و با آنکه دراین روایت پادشاه بغداد لقب «خلیفه» ندارد صاحب نامی شبیه بنام هارون الرشید است .

ژول مول اشتباه رادر تطبیق این اسامی بر یکدیگر از ناظم داستان میداند ولی گویا این جعل و اشتباه هردو متعلق براویان واز جملهٔ زیادات ایشان برداستان اصلی بهمن باشد که در دورهٔ اسلامی صورت گرفته واز این عناصر سامی در داستانهای دیگر ایرانی هم چنانکه دیدیم وخواهیم دید فراوانست [۱] .

٦ - فرامرز نامه

دیگر از منظومه‌های کهن حماسی ایران منظومه‌ییست بنام « فرامرز نامه » که

۱ — درباب بهمن نامه رجوع شود به مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۱۰ و ٤٩٤ ومجمل التواریخ ص ۲و۹۲و:
Supplement of the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum by Charles Rieu. 1895 pp. 131 – 132; 135-136
E. Blochet : Catalogue des Manuscrits persans de la Bibliothèque nationale. T. III, 1928, p. 17 .
ومقدمهٔ ژول مول برمجلد اول شاهنامه .

نسخ خطی منتخبی از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موجودست[1] . از این منظومه نیز صاحب مجمل التواریخ یاد کرده است[2] و همین امر مؤید وجود منظومهٔ مذکور پیش از سال ۵۲۰ و در اواخر قرن پنجم هجری است .

اگر نسخهٔ کاملی از این منظومه وجود داشته باشد باید منظومه‌یی بزرگ و شامل چند هزار بیت باشد زیرا بنابر آنچه در تاریخ سیستان می‌بینیم داستان منثور فرامرز که در قرن پنجم موجود بوده در امر ... منظوم ... مستند بر آن است ... بالغ میشد[3] .

منظومهٔ منتخبی که «ژول مول» از آن نام برده منظومهٔ کوچکی است در هزار و پنجاه بیت و تنها راجع است بیک داستان از زندگانی فرامرز و نخستین ابیات این منظومه چنین است :

بنام خداوند روزی دهان یکی قصه دارم برون از نهان
یکی روز بارامش و می گسار نشسته دلیران بر شهریار

وخلاصهٔ این داستان چنین :

روزی پهلوانانی چون فریبرز و طوس و رستم و فرامرز و گودرز و بهرام و گیو و گستهم و رهام و گرگین نزد شاه ایران برامش نشسته بودند ناگهان رسولی فراز رسید و بار خواست و بحضرت شاه ایران درآمد . این رسول فرستادهٔ نوشاد رای هند و باژگزار ایران بود و نامه‌یی داشت . نوشاد در نامهٔ خود از کیکاوس درخواست که پهلوانانی از خاندان سام بهندوستان فرستد تا و یرا در برابر دشمنان یاری کند . چون نامه را برخواند بپای خاست و خواهان یاری نوشاد گشت و آهنگ هندوستان کرد و دشمنان نوشاد برافگند و در آن سرزمین با جانوران عظیم چون اژدها جنگید و آخر کار میان او و نوشاد برهمنان هند مناقشت و جدالی پدید آمد و فرامرز غلبه یافت و کیش ایرانیان را در هند پراگند و آنگاه از هند بایران باز گشت :

۱- رجوع کنید بمقدمهٔ ژول مول بر جلد اول از شاهنامه ص LXIII و فهرست بلوشه ج ۳ ص ۸ ضمیمهٔ فهرست ریو ص ۱۳۳ .

۲- مجمل التواریخ ص ۲ ، چاپ تهران . ۳ . تاریخ سیستان چاپ تهران ص ۷ .

فرامرز از هند پس باز گشت — همه گیتی از وی پر آوازه گشت

آخرین بیت این نسخهٔ منتخب چنین است :

صلیب و شکوبا بگیتی نماند — چو بشکسته شد هم بدریا فشاند

داستان جنگ فرامرز با جادوان در عهد غزنوی قرن پنجم شهرت داشت. از آنجمله در دیوان فرخی اشارتی در باب آن می‌یابیم و آن در قصیده‌ییست بدین مطلع :

قوی کنندهٔ دین محمد مختار — یمین دولت محمود قاهر کفار

که در ابیات ذیل از این قصیده به فرامرز و داستان جدال او با اژدها در هندوستان آمده‌است :

شنیده‌ام که فرامرز رستم اندر سند — بکشت مار و بدان فخر کرد پیش تبار

از آن سپس که که کس از کمان او بشده — هزار مرد سوار و پیاده بود هزار

تو پادشاه یکی گرگ کشتی اندر هند — چنین دلیری نکوتر ست از آن صد بار[1]

در عهد نظم این داستان یعنی قرن پنجم داستانهای دیگری هم درباره فرامرز وجود داشته که بعضی از آنها در برزونامه و جهانگیرنامه و بهمن‌نامه دیده میشود و در بهمن‌نامه از داستان فرامرز جنگجوی سخن رفته و داستان کشته شدن او بدست بهمن در آن کتاب آمده‌است. از ناظم فرامرزنامه عجالة هیچگونه اطلاعی در دست نیست.

۷- کوش‌نامه

کوشنامه یکی از منظومه‌های حماسی است که شاعری از قرن پنجم و ششم از داستان‌های شاهنامه ساخته‌است. از این داستان نسخه‌یی در دست نیست اما صاحب مجمل التواریخ که منظومه‌های حماسی مانند گرشاسب‌نامه و فرامرزنامه و بهمن‌نامه را در دست داشت، بنام قصهٔ کوش پیل‌دندان سخن گفته است. بنابراین منظومهٔ کوش باید مانند فرامرزنامه و اخبار بهمن پیش از سال ۵۲۰ که تاریخ تألیف مجمل التواریخ است بنظم آمده باشد.

۱- دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی ص ٥٤ .   ۲- مجمل التواریخ ص ۲ .

از این منظومه چیزی مشهود نگردیده لیکن خلاصه‌یی از داستان کوش پیلدندان را از آنچه در مجمل التواریخ والقصص آمده است [1] می‌توان شناخت:

کوش پیلدندان پسر کنعان پسر کوش - یا کوش پیلدندان پسر کوش برادرزادهٔ ضحاک است که چندگاهی پیش از فریدون و بعهد او عصیان کرد و سلطنت داشت و با خاندان جمشید و فریدون دشمنیها نمود و چون فریدون از کار ضحاک بپرداخت قارن پسر کاوه را بچین فرستاد تا کوش را بگرفت و اسیروار نزد فریدون آورد. فریدون کوش پیلدندان را بزندان افگند و پس از چندی از بند برگشاد و پادشاهی جنوب و مغرب بدو داد اما او بعد از مدتی عاصی گشت و باز خلاف و جدال میان آنان پدید آمد.

از این منظومه خوشبختانه نسخه‌یی در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا محفوظ است و گذشته از این کنت دو گوبینو از آن اطلاعاتی ذکر کرده [2] و ما ذیلا بآنچه ازین مآخذ برمی‌آید اشارتی میکنیم:

در ضمیمهٔ فهرست مخطوطات فارسی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا چنین آمده است: **کوش نامه** منظومه‌ییست از صاحب منظومهٔ بهمن نامه و دو بیت اول آن چنین است:

ترا ای خردمند روشن روان [illegible]
خرد داد و جان داد و پاکیزه هوش [illegible]

در مقدمهٔ شاعر [illegible]
میرود که میان ممدوح او و امیر عرب [3] در گرفت و بشکست و قتل خصم انجام یافت. شاعر پس از بیان این جنگ از منظومه‌یی که قبلا ساخته (بهمن نامه) سخن گفته و از انعام جزیل پادشاه در برابر آن یاد کرده و آنگاه درباب شرح موضوع داستان خود این ابیات را آورده است:

درین داستان ژرف بنگر کنون   چو برخواند از پیش نورهنمون

۱ - مجمل التواریخ صفحات ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۸۹، ۱۸۷. درباب کوش رجوع کنید بصفحات ۴۰، ۸۹، ۱۸۷ و ۱۸۹.

۲ - Le Comte de Gobineau : Histoire des perses' T. 1, Paris 1869 pp. 110-115 et Mélanges Asiatiques Vol. VI. p. 404

۳ - [illegible]

چنین تا بگیتی چه کرده است کوش | سر مرزبانان فولاد پوش
دو چشم آسمان گون و چهره چو خون | ببالا و بیکر ز پیلی فزون

پهلوان این داستان کوش پیل دندان از معاصران ضحاك و فریدونست و در این داستان از سلطنت او درمغرب ولشکر کشی وی بخاور سخن میرود.

این داستان مانند بهمن نامه به حکیم آذری نسبت داده شده است و کاتب نسخهٔ موجود محمدبن سعیدبن سعدالحافظ القاری است و نسخهٔ آن باچند مینیاتور خوب تزیین شده است[1].

چنانکه گفتهام کنت دو گوبینو مورخ و نویسندهٔ فرانسوی (قرن ۱۹) نسخهٔ این کتاب را دیده و قسمتی ازمطالب آنرا درمجلد اول کتاب « تاریخ ایرانیان » خود نقل کرده است. کنت دو گوبینو در این کتاب کوش را از سلاطین غربی ایران و مثلا از سلسلهٔ ماد شمرده ویا او وداستانش را مخلوطی از سلاطین و سلطنت پادشاهان ماد و آشوردانسته است و این تصوراز آنجاست که کوش پیل دندان در داستانهای ایرانی از خویشاوندان ضحاك و از نژاد سامی است. در باب ضحاك و اینکه چگونه ایرانیان از داستان اژی دهاك سه پوزهٔ شش چشم اوستا استفاده کرده و او رانمونهٔ مهاجمان سامی نژادی که پیش از استقلال ایرانیان بایران میتاختند قرارداده اند، هنگام تحقیق در داستان ضحاك سخن خواهم گفت. کوش پیل دندان ودیگر کسانی که بخاندان ضحاك باز بسته اند و همه مردمی اهریمنی و خصم ایران شمرده شدهاند، نیز نمونههای دیگری از مهاجمان سامی نژاد تازی و کلدانی و آشوری بایرانند وداستان کوش پیل دندان و سلطنت اودرجنوب ومغرب ولشکر کشی وی بخاور زمین وخلاف او باخاندان جمشید وفریدون و شکستش ازقارن پسر کاوه ودرافتادن او بزندان فریدون جملگی خاطراتی است از یك مهاجم پهلوان سامی نژاد بایران که گویا تا قسمت بزرگی از نواحی داخلی نجدهای ایران پیش رانده وقبایلی از ایرانیان راباطاعت درآورده بود، و بر این خاطره یادقیام ایرانیان برپادشاهان سامی نژاد وبرافگندن سلطنت ایشان در ایران ومغلوب کردن آنان نیزافزوده شده است. اندك اندك گرداگرد این خواطر را نیز مانند

۱- ضمیمهٔ فهرست ریو ص ۱۳۶-۱۳۷.

خاطرات تاریخی دیگر داستانها وحکایات رُوات و قصه پردازان فرو گرفت و آنرا مانند دیگر روایات حماسی ایران بصورتی تازه درآورد و حتی جنبهٔ ملی بدان بخشید. این است که من باحدس گوبینو مخالفتی نمی کنم اما درتطبیق یك مرد داستانی سامی نژاد بریکی ازافراد آریایی نژاد مادی بااین دانشمند همداستان نمیتوانم بود.

از آنچه کنت دو گوبینو از داستان کوش پیل دندان بمناسبت در کتاب «تاریخ ایرانیان» خود ذکر کرده است [۱] میتوان خلاصهٔ ذیل را ترتیب داد:

کوش پیل دندان پسر کوش از پایتخت خود باسپاهی بزرگ بیرون آمد و آهنگ ماچین کرد. درمیان دریای خاور جزیره‌یی بود که یکی ازساکنان آن شاه را بدانجا راهبری کرد. کوش را زیبایی آن جزیره خوش آمد وخواست یادگاری ازوی در آن بماند. پس سپاهیان بامروی بقطع احجار وترتیب آنها پرداختند ودیواری برآوردند که کس به پهناوعظمت آن دیواری ندیده بودواین کار چهارماه مدت گرفت. چون بنای دیوار [illegible] آخر رسید ستونی ازمرمر بساختند وصورت کوش پیل دندان را بر آن نقش [illegible] آن نگاشتند که این پیکر کوش جنگاور صاحب تاج شاهان و[illegible]

سپس ازکارهای بزرگ کوش سخن رفته ونام عده‌یی از [illegible] گشوده شد در کوشنامه آمده است. کوش پس ازاین فتوح [illegible] خویش برجای نهد. پس فرمان داد که درهمان جای نخستین [illegible] شهر بپایان رسید سی هزار تن ازمرد وزن، کشاورز و پیشه [illegible] فراخور کار وسایلی از زمین و گاو ودیگر چیزها بخشید [illegible] خواند و گفت که هر سال مردم شهر برابر دیوار و [illegible]

چون نسخهٔ کوشنامه در دست من نیست بنقل همین مختصر که خلاصهٔ قسمتی کوشنامه است قناعت میشود وبهرحال اساس داستان کوش همانست که [illegible] التواریخ نقل شد.

باذکروقایعی که درمقدمهٔ کوشنامه آمده است وعین آنها رادر مقدمهٔ بعضی

۱- تاریخ ایرانیان تألیف گوبینو ج ۱ ص ۱۳۹-۱۴۴.

نسخ بهمن نامه‌نیز میتوان یافت ونیز بنابر آنچه دیده ایم کـه ناظم این کتاب در نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا همان گویندهٔ بهمن‌نامه است ، مسلم میشود که کوش نـامه از **حکیم ایرانشاه بن‌ابی‌الخیر** (یا **جمالی مهریجردی** بقول هدایت) است و این کتاب درآغاز عهدسلطنت محمدبن‌ملکشاه‌یعنی ۵۰۰و۵۰۱ ساخته‌شده‌است . چنانکه میدانیم‌وقبلادیده‌ایم‌بهمن‌نامه‌نام دومنظومه ومنسوب بدوشاعراست‌یکی‌بهمن‌نامه‌یی که در کتاب مجمل‌التواریخ والقصص از آن سخن رفته و منسوبست بایرانشاه یا ایرانشان ابن‌ابی‌الخیرودیگر بهمن‌نامه‌یی منسوب بآذری ازشعرای قرن نهم (متوفی‌بسال۸۶۶) اما کوشنامه اگراز صاحب‌بهمن نامه‌باشد بایدآنرا متعلق‌بهمان ایرانشاه بن‌ابی‌الخیر دانست زیرا ازمطالعه‌درچندبیت معدود این‌منظومه که بنظررسیده است‌تعلق‌آن‌بقرون متأخربعیدبنظر میآیدخاصه که نام‌بهمن نامهٔ‌ایرانشاه درمجمل‌التواریخ (مؤلف بسال ۵۲۰) آمده ونیزاز وقایع‌سال ۵۰۰ و ۵۰۱ دربعض نسخ‌آن وازسال ۴۹۵ دربعض‌دیگر سخن‌رفته است . اگرقول‌صاحب مجمع‌الفصحاءرادراینکه بهمن‌نامه بجمالی‌مهریجردی شاعرقرن پنجم‌معاصر‌لامعی متعلق‌است ، باورداریم ممکن‌است کوشنامه را ازآثار این شاعر بدانیم وبهرحال چون نسخهٔ این کتابرا نزدخویش ندارم‌نمی‌توانم درباب‌آن‌بیش ازآنچه گفته‌شد ، اظهاری کنم .

۸ - بانو گشسپ نامه

بنابرروایات ایرانی بانو گشسپ یکی از دختران رستم است کـه در پهلوانی و چالاکی‌میان مردان نیزهمانندا‌و کم بود وخواستاران بزرگ مانندفغفور وقیصروخاقان چین‌وبزرگان وخویشان‌کاوس شاه وبسی‌از دلیران وبزرگان ایران بخواستاری وی نزد رستم رفتندو کس فرستادنداما رستم از میان همهٔ آنان گیو پسر گودرز کشواد کان را برگزید ودخترخود بدوداد وسخنان گیو درشاهنامه آنجا که باپیران مفاخرت میکند نمایندهٔ این معنی است :

دو دیگر بزرگان روی زمین — چه فغفور و قیصر چه خاقان چین
بزرگان و خویشان کاوس شاه — دلیران و گردان زرین کلاه
همه دخت رستم همی خواستند — همه بردلش خواهش آراستند
بدامادیش کس فرستاد طوس — تهمتن بدو کرد چندین فسوس
تهمتن ز پیوندشان سر بتافت — از ایران سزاوار خود کس نیافت
بگیتی نگه کرد رستم بسی — ز گردان نیامد پسندش کسی
بمردی و دانش بفر و نژاد — بخورد و ببخشش مرا کرد یاد
بمن داد رستم گزین دخترش — که بودی گرامیتر از افسرش
مهین دخت بانو گشسپ سوار — بمن داد گردنکش نامدار
ز چندین بزرگان مرا برگزید — سرمرا بچرخ برین برکشید

از گیو و بانو گشسپ بیژن پهلوان که درشاهنامه پس از رستم و گیو در شمار پهلوانان بزرگ ست پدید آمد.

غیر از بانو گشسپ رستم دختری داشت بنام «زربانو» که او نیز سواری مبارز به
و از این هردودختر در مجمل التواریخ والقصص سخن رفته است [illegible]
زن رستم پدید آمدند ودرجنگ بهمن باپهلوانان سیستان جنگها ویه
سرانجام بازال وآذر برزین وتخواره و فرهاد بدست شاهنشاه کیان اسیر شدند. آنگاه
بهمن جزآذر برزین وفرهادوتخواره همه راآزاد کرد[1] گذشته از ا
در بهمن نامه وبرزونامه نیز زیادآمده چه ازپهلوانان بزرگ آن دو داستا

ازاین زن شجاع داستان جداگانه‌یی مانده است که ببانو گش
کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوطست. ژول مول این منظومه را د
دیده وخلاصهٔ تحقیقات خود را درباب آن چنین نگاشته است.

«این منظومه متعلق است بقرن پنجم هجری وازشرح چهار واقعهٔ جدا
یافته است که با یکدیگر ارتباط بسیاری ندارند. بانو گشسپ دختر رستم ویکی اززنان
پهلوان و نامبردارحماسهٔ ایرانست. پهلوانی وی چندان بود که بجنگ شیران می
مبارزان را بیك زخم دو نیم میکرد و شاهان و امیران را اسیر ومطاوع فرمان خود
میساخت. برسر این دخترزیبای پهلوان مناقشهٔ سختی میان بزرگان ایران ودر بار مان

---

۱ - مجمل التواریخ ص ۹۲،۵٤،۲۵.

کاوس درگرفت و رستم و کاوس رای ختم این غائله او را بگیو بن گودرز [illegible] ایرانیان ازهمه دلیرتر بود داده [illegible] مناقشات فرو نشیند و [illegible] بانو گشسب پهلوان خست [illegible] گیو درآویخت و [illegible] رفت و کارها را بصلاح باز آورد [illegible] برده است بزاد.

«بانو گشسپ نامه منظومهٔ کوچکی است بیمقدمه و متشکل از نهصد شعر ببحر متقارب. ناظم این داستان علی التحقیق مسلمان بود چه در آغاز چهار مبن حکایت بپیامبر اسلام [illegible] فرستاده ودر پایان کتاب نیزاورا ستوده است.

[illegible] در [illegible] و [illegible] این منظومه اثری ازآن نیست و بنا براین میتوان گفت این کتاب منتخبی است از یک منظومهٔ بزرگتر»[2].

نسخهٔ موجود بانو گشسپ (کوشسپ) نامه شامل چهار حکایت است و در آخر [illegible] حکایت چنین آمده:

بکفتم من این داستان را تمام ابر مصطفی وآلش از ما سلام

[illegible]

در این جنگ بانو گشسپ [illegible]

نسخه‌یی دیگر از این کتاب [illegible]

نخستین آن چنین است:

چنین خواندم این دفتر دلنواز زگفتار فرزانهٔ سرفراز

زکین خواهی شهریار گزین سیاوخش فرخندهٔ پاك دین

وآخرین بیت آن چنین:

سه دایه بنازش همی داد شیر [illegible]

---

۱ - این داستان در رستم‌نامهٔ منثورهم آمده است.

۲ - مقدمهٔ ج۱ شاهنامهٔ مول ص۶۳ - ۶۴ وج۳ فهرست بلوشه ص۱۸-۱۹.

۳ - فهرست کتب خطی کتابخانهٔ ملی پاریس تألیف ادگار بلوشه ج۲ ص۱۸ و۱۹

۴ - [illegible] موزهٔ [illegible]. تألیف ریو ص۱۳۰-۱۳۱. [illegible] است وبجای خود خواهیم دید.

۹ = برزونامه

برزونامه از بزرگترین منظومه‌هاییست که بتقلید از شاهنامه و از روی داستانهای قدیم ساخته شده است. پیش از اینکه ببحث درباب این منظومه (از روی نسخ معمول برزونامه) بپردازم، سخنان ژول‌مول را از مقدمهٔ او بر مجلد اول ترجمهٔ شهنامه در اینجا نقل میکنم:

«برزونامه فی‌الواقع مجموعهٔ همهٔ روایاتیست راجع بخاندان رستم که فردوسی بدانها توجه نکرد و در عین حال هم حاوی داستان برزوست که اساس این داستان بر شرح پهلوانیها و مردانگیهای وی نهاده شده. از مطالعهٔ این کتاب بخوبی برمیآید که مراد گوینده تهیهٔ ذیلی بر شاهنامهٔ فردوسی بوده منتهی ذیل بعظمت از اصل درگذشته است.

«دراین کتاب هم مانند سام نامه قسمتی از شاهنامه که فی‌الحقیقة مدخل داستان شمرده میشود نقل شده و پس از نقل نصف اخیر منظومهٔ سهراب چنین آمده‌است: اکنون که سرگذشت سهراب را بپایان برده‌ام بداستان پسرش برزو آغاز میکنم. اینك گرد آیید و سخنان مرا درباب پسر پهلوان و نام‌آور سهراب بشنوید. اینست آنچه از کتابی کهن درداستان سهراب خوانده‌ام... گویندهٔ داستان پس از ذکر این مقدمه بی آنکه مأخذ و سند منظومهٔ خود را ذکر کند بیادکردن اصل داستان و جهات و کیفیات آن پرداخته است.

«آغاز سرگذشت برزو بتمام معنی شبیه بآغاز داستان سهرابست بدین معنی که سهراب پیش ازجنگ با ایرانیان درزمین شنگان بدختری «شهرو» نام دل باخت... وی بیارمید. شهرو از سهراب بارگرفت وسهراب هنگام رحیل انگشتری خود بدوداد تا نشانی ازوی باشد. چون کودك از مادر بزاد برزو نام یافت ومادرش تا بیست سالگی نسبش را ازوی پنهان داشت زیرا میترسید که بگرفتن کین پدر بجنگ رستم رود. روزی افراسیاب هنگام فرار از برابر رستم بشنگان رسید و برزو را آنجا دید واز برزو بالای اوشادمان شد وویرا نزد خود خواست وبپرورد وبجنگ ایرانیان فرستاد. برزو... ایرانیان اسیر شد وآنگاه از نسب خود آگهی یافت ودرشمار پهلوانان ایران درآمد. ازاینجا حوادث فراوانی دنبال هم میآید و دراین حوادث تمام پهلوانان و افراد...

پهلوانی شاهنامه را باضافهٔ افرادی جدید ملاحظه میکنیم . اما روایات برزونامه همه جا با روایات شاهنامه موافق نیست مثلا زادشم پادشاه توران در شاهنامهٔ فردوسی جد افراسیابست و در برزونامه پسر او . این اشتباه نتیجهٔ آنست که روابت مذکور مانند قسمت بزرگی از داستانهای شاهنامه و منظومه های دیگر مستند بود برروایات شفاهی که درنواحی مختلف کشور پهناورایران خاصه نواحی شرقی زبان بزبان میگشت .

« بگمان من برزونامه ازروی منابعی مشهورتر ومتداول ترازمآخذ منظومه‌های حماسی دیگر تدوین شد . روایاتی که در برزونامه دیده میشود دربعضی منظومه هـای حماسی دیگر نیز وجود دارد منتهی با مختصر تفاوتی ، مثلا قوم روس دربرزونامه دیو شمرده شده‌اند و پادشاهشان دیوصقلاب نام دارد اما در سام‌نامه روسان آدمیند و شا آنان شاه صقلاب نامیده میشود .

« تاریخ نظم برزونامه را باشکال میتوان معلوم کرد . درمجمل‌التواریخ نـامی ازآن نیامده است وآنکتیل دوپرون[1] آنرا بشاعری موسوم به‌عطائی نسبت داده‌اما از مأخذ سخنان خود نامی نبرده است[2] . ما ازاین شاعراطلاعی نداریم وظاهراً برزونامـه را باید ازقرن پنجم هجری ویاآغازقرن ششم دانست .

« سبك وروح سخن دراین منظومه‌کاملا ساده و بتمـام معنی حماسی است و در روایات‌آن بهیچ‌روی تباهی وفسادی ملاحظه نمیشود. تنها نسخهٔ این منظومه‌نسخه‌ییست که من‌آنرا درکتابخانهٔ سلطنتی پاریس دیده‌ام‌که برای‌آنکتیل دوپرون ازروی نسخهٔ فرسخان معاون حاکم سورات استنساخ شد وشامل۱۵۵۹صحیفه و۶۵۰۰۰شعراست وبا این‌همه عظمت‌کامل وتمام نیست و۳۰۰۰شعرازآخرآن افتاده است .

« طول این منظومه سبب شده است که ناقلان منظومه‌هایی را جداگانـه ازآن نقل کنند وآنکتیل ازهندوستان یکی از این منظومه‌ها را بنام **سوسن نامه**آورده‌است که درکتابخانهٔ ملی پاریس‌مضبوطست و اگر کسی از برزونامه اطلاع قبلی نداشته‌باشد با مطالعهٔ‌آن چنان بشبهت میافتدکـه‌آنرا منظومه‌یی مستقل میشمارد . سوسن نـامه سرگذشت یك زن رامشگرتورانیست که بمکر وحیله چند تن ازپهلوانان ایران را ببند افگند ومیخواست نزد افراسیاب فرستد اما فرامرز ازاین امرآگهی یافت وبفرمان‌زال

۱- Anquetil du Perron نخستین اوستا شناس اروپایی ، مستشرق معروف فرانسه‌کـه بسال ۱۷۷۱ میلادی اولین ترجمهٔ اوستا را درفرانسه بنام Le Zend-Avesta منتشرساخت .

۲- Anquetil du Perron: Le Zend-Avesta, Vol.I, P. 536

بطلب رستم رفت و پهلوان سیستان آن گروه را از بند سوسن رهایی داد.

« قسمتی از برزونامه در بعضی از نسخ شاهنامه راه یافته و ماکان[1] بخشی از آنرا درضمیمهٔ چاپ خود آورده است که تقریباً از اوایل برزونامه گرفته شده و شامل جنگهای برزو با رستم و داستان سوسن است.

« منظومهٔ دیگری نیز از برزونامه نوشته شده و راجعست بیکی از شکارهای برزو که بخواهش کیخسرو صورت گرفته بود. این منظومه را کزه‌گارتن[2] چاپ و ترجمه کرده است[3] و[4] (پایان سخنان ژول مول).

از برزونامه دونسخه در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که هردو ناقص‌اند و ادگار بلوشه هردو را تحت شمارهٔ ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ درفهرست نسخ فارسی خود ذکر کرده است ولکن بلوشه از نسخهٔ شمارهٔ ۱۱۸۹ عکسی تهیه کرده است که در اختیار دارد.

این نسخه درحدود ۳۸۰۰۰ بیت دارد و بخط نستعلیق هندی در احمدآباد از روی نسخهٔ که بسال ۱۰۷۳ در اصفهان نسخه برداری شده و خود از روی یک نسخهٔ تیموری استنساخ گردیده بود، نوشته شده است. نسخ آن [illegible] دوپرون بوده است[5].

در آغاز این نسخه قسمتی از داستان رستم و سهراب [illegible] کیفیت آشنایی سهراب با شهرو و زادن برزو [illegible] افراسیاب و جنگ با ایران و اسارت او بدست [illegible] برزو از زنان سیستان و رزم برزو و رستم و [illegible] و داستان سوسن رامشگر [illegible] خصه زال و رستم [illegible]

1 - Macan   2 - Kosegarten

3 - Mines de l' Orient, T. V, p.109 - 125 وولرس همین قطعه را در Chrestomathia Shahnamiana چاپ کرده و همچنین دوساسی (de Sacy) در Journal des Savants سال ۱۸۳۶ ص ۲۰۷ ببعد.

4 - J. Mohl : Livre des Rois, Vol.I, p. LXIV - LXVII

5 - E. Blochet : Catalogue des Manuscrits persans Vol. III, p. 15-16.

بادیوان وجادوان وتورانیان وورومیان وجزآنها رفته‌است ...

پایان این نسخه بنحویست که ابتر بودن آن را ثابت میکند. آخرین قسمت این منظومه داستان اتحاد افراسیاب وقیصرروم ولشکر کشیدن هردو بجنگ خسرواست لیکن چون نسخه ناقص‌است داستان ناتمام مانده وبدین ابیات ختم‌شده‌است :

دلیران یونان و گـردان روم | زمرز زرانداب و هرمرز وبوم
سه صف بر کشیدند پیش سپاه | بهرصف ستاده یکی پادشاه
کجا پیشرو بود عنقای عـاد | که کردی همیشه ز پیکار یـاد
شمیلاس یکسو بمـانند گرگ | صف آراست باسر کشان سترگ

درپایان نسخ چاپی شاهنامه، درجزءِ ملحقات ، حکایتی بنام سر گذشت برزودیده میشود . طبع این ملحقات چنانکه میدانیم نخست بوسیلهٔ تورنرماکان یکی ازمصححان و ناشران اروپایی شاهنامه معمول شد .

سر گذشت مذکور بی هیچ مقدمه ازفرارافراسیاب درجنگی که بارستم بر سررهانیدن بیژن کرد ، ورسیدن او بسرزمین شنگان ودیدن برزودرزی کشاورزان آغازمیشودوچهار بیت اول آن چنین‌است :

کنون بشنوازمن توای رادمرد | یکی داستانی پرآزار و درد
بدانگه که برگشت افراسیاب | ز پیکار رستم دلی پـرشتاب
که از بهر بیژن بتوران زمین | چـه آمد بروی سپهدار چین
بدان راه بیره سر اندر کشید | گریزان زرستم بشنگان رسید...

وآخرین بیت آن چنین :

بپایـان رسانیدم این داستان | بدانسان که بشنیدم از باستان

این «حکات سیوم سر گذشت برزوپسر سهراب» که‌مجموع ابیاتش درحدود ۳۵۰۰ است شامل دوقسمت میباشد یکی سر گذشت برزوازآنوقت که افراسیاب اورا درشنگان یافت تاوقتی که مادرش نسب اورا بررستم آشکار کرد وبرزودرشمار پهلوانان ایران درآمـد . دیگر داستان سوسن را مشگروپیلسم که منتهی بجنگ بزرگ افـراسیاب و کیخسرو وشکست افراسیاب و اعطاءِ درفش عقاب بـاده‌هزارسپاهی وولایت غور وهری ازجـانب

کیخسرو ببرزومیشود . آغازاین حکایت با آنچه ژول‌مول گفته است همساز نیست و علاوه‌براین ازمطالب گونه گونی که ژول‌مول نام‌برده ودرنسخهٔ بزرگ برزونامه‌دیده‌است چیزی‌دراین حکایت‌دیده نمیشود .

ازاین گذشته ازداستان‌سهراب با شهرو وبار گرفتن شهرو از سهراب‌وجزاینها تـا دیدن افراسیاب برزورادرشنگان زمین‌دراین‌حکایت اثری‌نیست وتنهادرمیان‌داستان یـکبار «شهرو» سر گذشت خود را بـارستم درست بهمان تفصیل که ژول‌مول در آغـاز داستان دیده در میان نهاده‌است . بنابراین سر گذشت برزو که در ملحقات شاهنامه می‌بینیم جزء بسیار کـوچکی از برزونامهٔ اصلی‌و بعبارت دیگر دو داستان منتخب از داستانهـای‌متعدد آنست‌وا گر درمقام مقایسهٔ این‌قسمت با نسخهٔ‌مذکوراز کتابخانـهٔ ملی‌پاریس برآییم ملاحظه میکنیم کـه مقداری ابیات زائدبر آن دارد و علاوه براین اختلاف نسخ‌در غالب‌ابیات‌میان این‌قسمت ونسخهٔ‌مذکور مشهوداست .

ژول‌مول چنانکه دیده‌ایم برآنست که برزونامه درقرن پنجم یا اوائل قرن ششم بنظم درآمد . این گفتار مول کاملا صواب‌است زیراقرائن لفظی کـه دال بر قدمت آن باشداز منظومه‌بسیار بدست‌میآید وبعضی‌ازآنها رادراینجا ذکرمیکنم :

۱ ـ نخستین دلیل‌قدمت منظومه دست‌نخوردن اصل‌داستان و وارد نشدن عناصر خارجی‌است درآن . درداستانهای دیگری که تا کنون دیده‌ایم عناصر مذهبی کم و بیش وارد‌شده است‌ولی‌در این‌داستان ازاین عناصر کمتر دیده میشودواساس داستان و همچنین اصل‌روایات وداستانها کاملا دست‌نخورده واصلی‌است ومیان‌قطعات مختلفی از آن با شاهنامه چندان نزدیکی‌وشباهت (ازلحاظ وصف‌وبیان‌وترتیب‌داستان نه‌ازلحاظ موضوع داستان) دیده میشود که گویی عین‌آنست وتنها اگرسستی الفاظ در بعض ابیات‌داستان دیده‌نشود خواننده نمیتواند خودرا بامتنی غیراز شاهنامه برابریابد وتصور کند

۲ـ استعمال شین فاعلی که درشاهنامه بسیاراست دراین منظومه هم فراوان دیده میشود وازآنجمله سه مورد رادرقسمت کوچکی‌ازداستان‌نشان‌میدهم :

بناگه یکی روز افـراسیاب   بوی بازخوردش چودریای‌آب

چو بشنید برزوی دل پر ز کین   کشیدش سپه سوی ایران زمین
پس آنگاه رخ سوی افراسیاب   بگردش ابا دیدگان پر آب

و چنانکه میدانیم استعمال این شین های فاعلی در قرن چهارم و پنجم بیشتر معمول بوده است.

۳ـ استعمال الف اطلاقی که در شعر قدیم فارسی دری سیار است و در گشتاسپنامهٔ دقیقی و شاهنامهٔ فردوسی زیاد می بینیم در این منظومه نیز بندرت دیده میشود مثلا در این بیت:

که من هم فریبرز بردار ما   بنزدیك ایران سپه آرما

٤ـ استعمال اضافهٔ مقلوب که در زبان پهلوی معمول بود و در زبان دری نیز چند گاهی در آغاز کار آثار زیادی از آن ملاحظه می کنیم و در گشتاسپنامه از آن نمونه هایی دیده‌ایم. در ابیات ذیل از برزو نامه توران شد (شاه توران) و ایران سپاه (سپاه ایران) بصورت اضافهٔ مقلوبست:

بتوران سراسر سپاهی نماند   که توران شه او را سوی خود نخواند
غو لشکر شاه و ایران سپاه   بر آمد همی تا بخورشید و ماه

۵ـ کمی استعمال کلمات عربی در اشعار این منظومه نیز نشانهٔ دیگری است از قدمت آن. در برزونامه کلمات عربی از شاهنامه و گشتاسپنامه و کرشاسپنامه بیشتر ولی از آثار قرن ششم و خاصه از حماسه هایی که باواخر این قرن یا از قرن هفتم ببعد متعلق باشد کمتر است واز اینجا چنین برمیآید که این منظومه باید متعلق باواخر قرن پنجم و آغاز قرن ششم باشد. کلمات عربی این منظومه بر سه دسته است: نخست آنها که از دیرباز بزبان دری راه یافته و در آثار قرن چهارم و پنجم رایج بوده است مانند غم، عمر، نشاط و نظایر اینها. ـ دوم آنها که در حماسه های فارسی حتی در شاهنامه نظایر آن را فراوان می یابیم مانند: رکیب، سلیح، صف، سنان، جوشن و جز اینها ـ سوم کلمات تازه‌تری از لغات عرب که بعضی از آنها را شاعر باجبار و از لحاظ قافیه سنجی در شعر راه داده و نتوانسته است باحفظ زیبایی شعر آنها را استعمال کند مانند حمل و غذا در دو بیت ذیل:

همی برد تا زان ابزیر بغل   که گرگ درنده رباید حمل
نشاطم بجنگ دلیران بود   غذای تنم خون شیران بود

گذشته ازهمهٔ اینهاروش‌بیان وسبك‌شاعری دراین منظومه‌بواقع نمایندهٔ قدمت آنست.سبك شعربتمام معنی‌نزدیك بسبك بیان فردوسی وتابع سبك اواخر عهد سامانی واوایل عهد غزنویست وداشتن همین سبك‌دلیلی‌است براینکه عهد نظم این داستان از دورهٔ اول‌غزنوی (تاسال ۴۳۲) چندان‌دورنیست ومثلاازاواخر قرن‌پنجم واوایل‌قرن‌ششم فراتر نمیرود .

این‌داستان را آنکتیل دوپرون چنانکه دیده‌ایم بااستناد بنسخه‌یی که در دست داشت به‌عطایی‌شاعرنسبت‌داده‌است‌وبلوشه درباب ناظم‌آن چنین میگوید [1] : «برزونامه متعلق است به **خواجه عمید عطایی ابن یعقوب** معروف **به‌عطایی رازی.** عطایی درقرن پنجم در دربار غزنویان زندگی میکرد و ازمعاصران مسعودبن سعد سلمان است که درمرگ او (۴۷۱) مرثیه‌یی ساخت .»

این خواجه عمید عطایی که دیده ایم بنابر نقل هدایت [2] خواجه عمید عطاء ابن‌یعقوب کاتب‌معروف به نـاکوك است که « بحکم سلطان ابراهیم غزنوی [illegible] هندوستان شتافته‌درشهورسنهٔ ۴۷۱ درحدود دیارهنود بجواررحمت‌خداو [illegible] نمود» ومسعود سعددرمرثیهٔ او گفته‌است :

از وفات عطاء بن یعقوب تازه تر شد وقاحت [illegible]

از صاحب برزونامه غیرازاین داستان منظومه آثارحماسی [illegible] دردست است .

ازمطالعه دربرزونامه چنین برمیآید که داستان [illegible] که شاعر اساس کار خود کرد داستانی بتمام معنی‌حماسی و معادل داستان‌[illegible] مرتبهٔ گویندهٔ آن دراستادی بلافاصله پس از مقام‌اسدیست و اگر [illegible] شدیداسدی‌را اندکی نـادیده انگاریم بایدبگوییم که‌این‌داستان [illegible] سرایی‌واز لحاظ‌ترتیب میدان‌های جنگ و تسلسل وقایع و وصف پهلوانان [illegible] کلمات وترکیبات حماسی‌از گرشاسپنامهٔ اسدی‌بهتر وزیباتراست زیرا شاعر [illegible]

---

۱ - فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس ج ۳ص۱۵ .

۲ - مجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۳۴۲

استروش فردوسی‌را در آنچه گفته‌ایم بهتر تعقیب کند ودربعضی موارد نیز بـاو برسد. خوانندهٔ برزونامه هنگام‌وصف برزووجنگها ومردانگیها وحرکات وسکنات او چنان می‌پندارد که ازشاهنامه داستان رستم‌را برمیخواند و یقیناً لطف منظومه از باب صف آرایی‌ومیدان سازی وشیوایی‌دروصف رزم‌و بزم‌تادرجهٔ زیادی نتیجهٔقدرت ومهارت‌شاعر است . یکی‌از زیباترین میدان هـای جنگ برزونامه میدان جنگ فرامرز با برزو و اسیر کردن او ودرافتادن لشکرایران وتوران بهم‌است که حقیقةً وبمعنی‌واقعی‌خودیکی ازمیدانهای جنگ‌همگروه شاهنامه رابیاد خواننده‌میآورد . عین‌این کیفیت‌رامیتوان‌در جنگهای‌رستم‌وفرامرزوزال باپیلسم‌یافت. البته‌ابیات‌سست‌هم دراین‌منظومه‌دیده‌میشودولی نه‌چندانکه‌دربعضی‌از منظومه‌های متأخرترازآن می‌یابیم . شاعر گاه ابیاتی‌از فردوسی را درست‌تقلید کرده ودرمنظومهٔ خودجای داده‌است مانندایـن‌بیت :

دراین‌جایگه نام من مرگ‌تست کفن بیگمان‌جوشن‌وترگ‌تست

که‌مأخوذ استازاین بیت‌فردوسی :

مرا نام من نام‌مرگ تو کـرد زمانه مرا پتك ترگ تو کرد

وحتی گاه بعضی‌ازابیات شاهنامه‌رابا‌مختصر تغییری جزء اشعارخود آورده‌چنانکه‌جدا کردن‌آن ازمتن دشواراست مانندبیت دوم‌از آنچه درذیل‌می‌آورم :

بدوگفت شاه ای یل نامـدار ز رستم تو اندیشه دردل مدار
جهان آفرینـنـده یار تو بـاد دل و تیغ و بازو حصارتو باد

شمارهٔ اینگونه ابیات کمست وبرای‌شاعری که بیش‌از۳۸۰۰۰بیت در باب یك داستان‌بزرگ پرحادثه‌بسراید بهیچ‌روی‌قابل اهمیت‌نیست. جاییکه استاد گنجه‌در یك نظیره گویی برفردوسی (رسیدن‌اسکندر ببالین‌دارا) چند بیت وچند مضمون فردوسی رابصورتهای گوناگون بمنظومهٔخود نقل کند نمی‌توانیم برشاعری که منظومه‌یی‌بدین تفصیل‌بوجودآورده است‌بعنوان نقل‌یااستفاده ازمضمون چندبیت بدیدهٔخشم بنگریم . برعکس‌ابیاتی که نمایندهٔقدرت شاعردربیان مضامین‌حماسی‌باشد دراین منظومه فراوان وبیشمار استونزدیك بتمام ابیات این منظومه زیبا و استادانه‌وازروی قدرت و مهارت ساخته‌شده .

۱۰ ـ شهریار نامه

این منظومه متعلق است باواخر قرن پنجم هجری و از آنروی اهمیت دارد که در آن اعمال پهلوانی خاندان رستم تا پشت سوم بعد از او نیز کشیده میشود و «شهریار» که دراین منظومه یاد شده آخرین فرد مشهور از خاندان گرشاسپ در حماسهٔ ملی ایرانست. شهریار پسر برزو پسر سهراب پسر رستم است که مانند پدر و جد خود بی آنکه از نسب خویش آگهی داشته باشد باخویشاوندان خود بنزاع برخاست و میان او و عمش فرامرز جنگی سخت در گرفت و سرانجام پس از شناسایی بصلح و وداد مبدل گشت.

ناظم این داستان **سراج‌الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی** (متوفی بسال ۵۴۴ یا ۵۵۴ [1]) از شعرای بزرگ ایران دراواخر قرن پنجم و نیمهٔ اول قرن ششم هجری است. مختاری غزنوی از معاصران ابراهیم بن مسعود غزنوی (۴۵۰-۴۹۲) [illegible] ابن ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) وعضدالدوله شیرزاد بن مسعود بن ابراهیم (۵۰۸-۵۰۹) [illegible] ارسلان بن مسعود بن ابراهیم (۵۱۱-۵۵۲) بود و دیوان قصائد او مشهور و [illegible] زبان وشعر فارسی مسلم است.

نظم این داستان بنا بر آنچه مختاری در پایان کتاب خود گفته است بخواهش مسعود بن ابراهیم صورت گرفت وشاعر سه سال دراین کار رنج برد [illegible] کتاب آمده وانتساب شهریارنامه بدو مسلم و بدیهیست. ابیات اخیر این [illegible] «ریو» درمجلد دوم فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا آورده چنین [illegible]

بسر شد کنون نامهٔ شهریار	بتوفیق یزدان [illegible]
شها شهریارا سرا سرورا	نگهدار تختا جهان داورا
چو فرمودیم داستانی بگوی	بگفتم باقبال فرهنگ جوی
سه سال اندرین رنج برداشتم	سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم
بنظم آوریدم باقبال شاه	شه [2] شهریاران و ظل اله

۱ ـ رجوع کنید بحواشی چهارمقاله چاپ لیدن ص ۱۵۰

۲ ـ در اصل: شهی.

که تاجت فروزنده چون هور باد ز تیغت جهان جمله پر نور باد
گل باغ و بستان محمود شاه جهانجوی بخشنده مسعود شاه
چو مختاری آن نامور[1] داستان بنام تو گفت ای شه راستان
گرم هدیه بخشی در این بارگاه بپیش بزرگان با عز و جاه
شوم شاد وافزون شود جاه تو همان مدح گویم بدرگاه تو
وگر هدیه ندهی ایا شهریار نرنجم که هستی خداوندگار
زبان من از هجو کوتاه باد همیشه ثناگوی این شاه باد
زفردوسی اکنون سخن یاددار که شد برسرم (ظ: سر) رزم اسفندیار

ایندداستان منظوم علی التحقیق ازیك داستان منثور که شهرت و رواجی داشت و داستانی نامور بود ساخته شد و مختاری چنانکه خود گفته است از آن هیچ باقی نگذاشت و همه را بنظم درآورد و گویا این داستان از آخرین داستانهای عهد پهلوانی رستم بوده است .

مراد از مسعودشاهی که مختاری اورا گل باغ محمود شاه خوانده سلطان مسعود ابن ابراهیم است که از سال ۴۹۲ تا سال ۵۰۸ هجری سلطنت کرد و بنا براین شهریارنامه که بخواهش او از نثر بنظم نقل شد بعد از سال ۴۹۲ بشعر درآمده و پیش از سال ۵۰۸ ختام یافته است ومیتوان آنرا بتحقیق متعلق باواخر قرن پنجم دانست .

شهریارنامه شامل سه قسمت است :

قسمت اول مفصل ترین قسمتهای این منظومه است و شروع می شود بدو جنگ مشهور از فرامرز پسر رستم که جنگ نخستین با دیوی سیاه بنام «ریحان» صورت گرفت و دیگری با سپاهسالار هند . این سپهدار هند برادرزادهٔ فرامرز و موسوم است بشهریار . در آغاز کار شهریار و فرامرز یکدیگر را نمی شناختند اما آخر کار برحال یکدیگر تعرّف حاصل کردند . پس از این آشنایی فرامرز بایران باز گشت و شهریار نزد فرانك ملکهٔ سراندیب و آنگاه بجنگ ارژنگ دیو رفت و اورا باطاعت خویش درآورد چنانکه از همراهان وی گشت در این اثناء ارجاسپ شاه توران که لهراسپ را کشته بود ارهنگ دیو پسر پولادوند را بسیستان فرستاد . زال در غیبت رستم که در این هنگام بخاور زمین رفته بود زواره

---

۱ - دراصل: باور

پسرخویش را بجنگ ارهنگ فرستاد و آنگاه خود بیاری او رفت وارهنگ را منهزم و مغلوب ساخت.

قسمت دوم منظومه شروع میشود برفتن زال بدربار سلیمان ووقایعی دراین باب وجنگ بادیوی بنام «اهریمن».

قسمت سوم شامل پایان داستانست ومنتهی میشود باشعاری که قبلا ذکر کرده‌ایم.

بامختصر توجهی بفهرست مطالب فوق درمی‌یابیم که درداستان شهریار عناصر اسلامی وسامی نیز راه‌یافته وآنرا تادرجه‌یی مغشوش وناسره ساخته بود وعثمان مختاری بی‌توجه باین اصل عین داستان رابی کم وزیاد بنظم درآورد.

ازشهریارنامه اکنون نسخه‌یی درپیش ندارم. نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیاجزء نسخ خطی فارسی موجوداست. چندسال پیش نسخه‌یی ازاین کتاب را استاد چایکین خاورشناس معروف روسی در طهران خرید وباخود بروسیه برد[1]

ابیات ذیل را آقای سعیدنفیسی استاد دانشگاه ازنسخهٔ شهریارنامه‌یی چایکین درتهران خریداری کرد ومیخواست بروسیه برداستنساخ نم. مفصل ایران که گردآورده است درج کند ومن اکنون آنرا دراینجا نقل میکنم زیرا براثر کمیاب بودن نسخهٔ شهریارنامه ذکر این ابیات راخالی از تازگی واهمیتی نمی‌بینم:

کس از پاسبانان نه‌آگاه بود ... جهانجوی
نهفته بخرگه درآمد چو مار ... بیامد بر نامو
سرش گفت بردارم از یال من ... برم هدیه نزدیك
چوآمد بنزدیك تخت آن سیاه ... که بیدار شد پهلوان
سیاهی بد استاده درپیش تخت ... شه تیره روز نگون گشته بخت
یکی دشنه دردست آن بدسگال ... چودردست زنگی گردون
برآمد ز جا نامدار سپاه ... بیازید و بگرفت دست سیاه

۱ ـ در باب شهریارنامه رجوع کنید به:
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum by Charles Rieu, Vol.II, London 1881. pp. 542 - 543

برافروخت روی سیاه ازشتاب / چو انگشت کز آتش آید بتاب
دگر پهلوان گفت کای دیوچهر / که بخت ازتو امشب بریده است مهر
چه مردی واینجا چه کارآمدی / که درخیمه پنهان چومارآمدی
سیه گفت ای‌ازتو روشن روان / بود دور چشم بد از پهلوان
نگهبان این قلعه از بن منم / همه ساله با رای اهریمنم
بدان آمدم تا سری زین سپاه / ببرم برم نزد هیتال شاه
ولیکن چو بخت ازکسی گشت دور / بپای خود آید دوان سوی گور
بیفگند خنجر زچنگ آن زمان / بگفتا ببندم هم اندر زمان
جهانجوی بر بست دست سیاه / برون شد زخرگه چواز ابرماه
خروشید بر پاسبانان چو نای / سراسیمه جستند یکسر زجای
بگفتا ز گفتار بستند لب / چنین‌خواب گردیده‌در تیره‌شب (کذا)
بگله‌درون گرگ وچوپان بخواب / شب تیره نه تابش آفتاب
خردمند بر زد یکی داستان / نیوش ار ترا هست روشن روان
بجایی که دشمن بود خواب یاد / مکن ور کنی سردهی خود بباد
بدیشان نمود آن سیاه دراز / که بگرفته بد آن یل سرفراز
پس آگاهی ازاین بارژنگ شد / برآشفت و ازروی اورنگ شد
سراسیمه آمد بکردار مست / بدید آنکه بسته سیه را دودست
بدان پاسبانان برآورد خشم / بدیشان بگرداند ازکینه چشم
همی‌خواست کردن سیه را تباه / چنین گفت با نامدار سپاه
مرا گر ندارید در زیر بند / برآنم که باشد یکی سودمند
بجایی از این پس بکار آیمت / بکاری که باید بیار آیمت
بدو گفت شاه ای سیاه حسود / در قلعه بر من بباید گشود
بیاری بمن گرد زمال را / همان گنج و اسباب هیتال را
بیزدان که چون دست بندم ورا / سپارم همه ملك و بخشم ترا
چنین پاسخ آورد با شاه عاس / همی ازتو دردل مرا صد هراس
سپارم بتو گنج زمال را / بیارم سر شاه هیتال را
ز پیمان یکی خاطرم شاد کن / مرا در سر اندیب داماد کن
ببخشی بمن دخت هیتال را / بگیری چوزو تخت و کوپال را
وزان پس تراکمترین چاکرم / کمر بسته پیش تو چون کهترم
بدو گفت ارژنگ بخشیدمت / مرآن دخت چون راستی دیدمت

زمین بوسه زد پیش تخت بلند گشودند دست سپه را ز بند
برفت و در قلعه را کرد باز بدانگه که خورشید شد سرفراز
سپهدار شه را بدان قلعه برد همه مال هیتال شه را سپرد
شهش داد از آن گنج بسیار مال رساندش بگردون گرداننده یال
دگر روز بر پیل بستند کوس شد از گرد پیلان جهان آبنوس
طلایه بپیش سپه برد نیو ز پیلان جهان پرز جوش و غریو
پس لشکرش گرد هیتال داشت که از کینه در چنگ کوپال داشت
بقلب اندرون شاه ارژنگ بود صدای دف و نالهٔ چنگ بود
بر افراشته چتر هندی بسر همی گوش گردون شد از کوس کر
ز بس بانگ پیلان و آوای زنگ شد از چهرهٔ مهر گل رنگ رنگ
سپهدار روشن شد اندر نهیب شد از بس سر افراز گرد از نشیب
چو شد خور از این گنبد لاجورد ز پیش سپه خاست بانگ نبرد
کنارنگ هیتال باشش هزار بیامد برآمد غو گیر و دار
چو از پیش برخاست بانگ و غریو بجنبید از جا سپهدار نیو
برآمد شب تیره آوای زنگ بدشت سراندیب برخاست جنگ
شب تار و آوای رویینه خم بتن زهرهٔ شیر گردیده ...
کنارنگ غرید مانند دیو گرفته ره گرد فرخنده ...

۱۱ - آذربرزین نامه

آذربرزین پسر فرامرز از دختر صور پادشاه کشمیر ... بهمن در هندوستان میزیست و چون از کار پدر آگهی یافت بیاری او شتافت و نزدیک ... بهمن از دریا برآمد و لشکر بهمن را از آن پدر خود پنداشت و دوست ... و گرفتار شد و بهمن اورا باخود از سیستان سوی بلخ برد اما درمیان راه رستم ...

۱- داستان این دیو با شهریار بسیار شبیه است به داستان زنگی با کرشاسپ که باشارت بهو و بعنوان رسالت ... نزد کرشاسپ رفت اما کرشاسپ دشنه را در دست او دید و آن را از او گرفت و ویرا بیهوش برد ... بهوش آمد از او در اسیر کردن بهو یاری خواست . رجوع کنید بکرشاسپ نامه چاپ آقای ...

ازپهلوانان آن روز گاربیاری اوآمد وویرا از بند رهایی داد . آذربرزین پس ازرهایی ازبندبهمن بااو بجنگ برخاست‌ومیان او وبهمن‌کارزارها رفت تا سرانجام پادشاه کیان بحصاری پناه‌برد وآخر کار بصلح با آذر برزین تن درداد و آذربرزین جهان پهلوان بهمن گشت [1]

درباب این آذر برزین داستانی‌منظوم بجای‌مانده است که همراه بهمن‌نامه در بریتیش‌میوزیوم مضبوط [2] ومعنونست بعنوان‌ذیل : «آغاز داستان‌آذر برزین‌پورزالزر (کذا) که ازدختر شاه‌صور کشمیریست واین‌یك قسم آذربرزین‌نامه‌است » .

نخستین بیت‌ازنسخهٔ مذکورآذربرزین‌نامه چنین‌است :

بزال ستمدیده رفت آگهی که گشت از فرامرز گیتی تهی

حکایت آذربرزین‌ازداستان تولداوآغازمی‌شودوبمرگ وی‌ختام‌می‌پذیرد.نسخه‌یی که‌از این داستان درموزهٔ بریتانیا موجود است‌علی‌الظاهرنسخه‌یی کامل نیست واصولا چنین بنظرمیآید که اصل‌داستان آذربرزین در این منظومه‌خلاصه شده‌باشدو گذشته از این تصریحی که درعنوان منقول‌در این‌باب‌شده است‌صحت‌عقیدهٔما را مدلل میدارد . آنچه درنسخهٔ موجود بهمن‌نامه درباب آذربرزین می‌یابیم مفصل‌تر و کاملتر است از داستان آذربرزین درنسخهٔ‌موجودآذربرزین‌نامه .

۱۲ - بیژن نامه

بیژن نامه داستانیست منظوم درباب بیژن پهلوان معروف ایرانی‌پسر گیو پسر گودرز کشوادکان که ببیت ذیل آغازمیشود :

کنون کار بیژن بگویم ترا بدین آب حکمت بشویم ترا

مجموع ابیات این‌منظومه‌از ۱۴۰۰تا۱۹۰۰ واصل‌داستان وقسمت عظیمی‌از آن ملتقط

---

۱ - مجمل التواریخ ص ۲۵ ، ۵۳ - ۵۴ ، ۹۲

۲ ضمیمهٔ فهرست نسخ فارسی موزهٔ بریتانیا تألیف ریوص۱۳۱

است از داستان رزم بیژن و گرازان درشاهنامه ، اما بعضی از قسمتهای آن بامتن شاهنامه اختلافات کلی دارد .

درپایان این داستان پنجاه بیت در کیفیت ملاقات منیژه و بیژن با فرنگیس مادر کیخسرو دیده میشود که آخرین بیت آن چنین است :

چو زین داستان دل بپرداختم سوی رزم برزو همی تاختم[1]

واز این بیت مسلم میشود که سازنده و گردآورنده ومکمل ایندداستان صاحب برزونامه یعنی خواجه عمیدعطاء بن ناکوك رازی است و او غیر از برزونامه که خود منظومهٔ مفصلی است داستان یاداستانهای دیگری را نیز از حماسهٔ ملی ایران بنظم درآورده بود .

۱۳ - لهراسپ نامه

ازقطعات شاهنامه غیراز بیژن نامه داستان دیگری بنام لهراسپ نامه ترتیب یافته است . این داستان شامل قسمتی از شاهنامه تا پایان داستان رستم وشغاد وشامل مقدمه‌یی درچهار بیت است . نسخه‌یی ازایندداستان در کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوطست[2] واز جامع وترتیب دهندهٔ آن خبری در دست نیست .

۱۴ - سوسن نامه

چنانکه قبلا نیز دیده‌ایم از برزونامه قسمتی بنام سوسن نامه نقل وعلی حده داستانی شده است . سوسن زنی تورانی رامشگر وافسونکار بودوافراسیاب اورا برای فریب دادن واسیر کردن پهلوانان ایرانی همراه پهلوانی بنام پیلسم بایران فرستاد واو تنی چند از پهلوانان را که میهمان رستم بودند بافسون بچنگ آوردامابسرانجام فرامرز از کار او وپیلسم خبر یافت ورستم را ازاین افسون آگاه ساخت . رستم بجنگ پیلسم رفت ودراین

۱- ضمیمهٔ فهرست ریو ص ۱۳۲ - ۱۳۳

۲ - فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس تألیف ادگار بلوشه ج ۳ پاریس ۱۹۲۸ ص ۱۰

اثناء افراسیاب از اینحال خبر شد و بیاری سوسن رامشگر آمد وجنگی بزرگ میان رستم وفرامرز وبرزو وسپاه سیستان باافراسیاب وتورانیان در گرفت وچون کیخسرو ازاینواقعه خبر یافت بیاری رستم آمد وقتالی عظیم که برهایی یافتن پهلوانان اسیر ایرانی و گریختن افراسیاب ورفتن کیخسرو بسیستان ودادن منشور غوروهرات ببرزو منتهی شده بود، پدید آمد . این داستان از بهترین قطعات برزونامهٔ عطایی است که از آن کتابی جداگانه ترتیب یافت ودر بعضی از نسخ شاهنامه نیز راه جست[۱] .

۱۵ - داستان کك کوهزاد

در باب رستم تنها همان داستانها که در شاهنامه می بینیم مشهور نبود بلکه داستانهای کوچك و بزرگی از این پهلوان درسیستان وخراسان زبان بزبان میگشت و در کراسه‌ها ثبت میشد. فردوسی از این داستانها قسمتی را بنظم آورده و شاید از آن میان آنچه را که بیشتر بمنظور او یعنی تدوین تاریخ ایران قدیم یاری میکرد انتخاب نموده و برمطالب شاهنامهٔ ابومنصوری افزوده باشد . بهمین دلیل هم پس ازو شاعرانی بفکر نظم این داستانهای رستم افتادند و منظومه‌هایی ببحر متقارب در شرح پهلوانیهای وی سرودند .

شاعری که از نام ونشان او آگهی ندارم و علی الظاهر در قرن ششم هجری میزیست قسمتی و یا شاید همهٔ این داستانهای بازماندهٔ رستم را برای یکی ازسلاطین بنظم آورد وازآن میان تنها یك داستان درجزء ملحقات و گاه بصورت دفتری علی‌حده دیده‌میشودواین‌همانست که درملحقات‌شاهنامه بنام «داستان کك کوهزاد» موسوم‌است.

گویا این‌داستان همچنانکه گفته‌ام داستانی منفرد نبوده است که شاعری بدلخواه بنظم آورده باشد بلکه جزء چند داستان در باب رستم بود که شاعر یکایك آنها را بنظم می‌آورد وازهریك بدیگری می‌پرداخت ودر آغاز داستان شروع و در آخر

۱ - فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس ج ۳ ص ۱۶ - ۱۷

آن پایان داستان راخبرمیداد. بیت اول این داستان:

کنون داستان کك کوهزاد بگویم بدانسان که دارم بیاد

را اگر تقلید شاعر از روش فردوسی درهمینگونه موارد بدانیم میتوان رسانندهٔ این معنی دانست که شاعر پس از فراغ از داستان دیگری بنظم این داستان آغاز کرده وگرنه بانظم داستان منفردی که سابقه نداشته باشد هیچ گاه ازینگونه آغاز سخن نمی کنند.

در پایان داستان باز بیتی آمده است که مؤید همین حدس ماست. درآن بیت شاعرمی گوید:

گذشتیم از رزم و پیکار کك که این رزم و کین در برم بدسبك
دل‌شهریار جهان شادباد ز هربد تن پاکش آزاد باد

و این درست همان رسم فردوسی است که پس از گذشتن ازیك داستان اتمام آنرا اعلام میکند وگاه نیزسخن ازمدح شاه بمیان می‌آورد. ذکرعبارت «این رزم و کین» وسبك بودن‌آن نیزاین تصوررادرماایجاد میکند که شاعرحدیث رزمهاو کینهای‌دیگری را نیز بنظم آورده بود.

داستان کك کوهزاد ظاهراً ازدفتری که مستند برروایات شفاهی‌راویان سیستان وخراسان بود اخذ شد زیرا درآغازآن شاعرچنین گفته‌است:

چنین گفت دهقان دانش پژوه مراین داستان را ز پیشین گروه

واین‌نقل روایات از دهقانان چنانکه دیدیم رسم‌ناقلان روایات از دفاترمنثوربشعربود.

داستان کك کوهزاد را بعضی ازمجعولات عهد مغول وغیر قابل ذکر میدانند و میگویند مأخذ صحیحی ندارد [۱]. اظهار این عقیده بنظرما دور از صوابست زیرا اولا نزدیکی نسبةً زیادی که درسبك سخن سرایی‌این داستان بداستانهای حماسی‌قرن پنجم می‌بینیم وثانیاً قلت نسبی‌استعمال‌کلمات عربی درآن وثالثاً نزدیکی زیاد منظومه بسبك شعرای خراسانی پیش ازمغول وحتی سبك معمول منظومه های حماسی قرن پنجم و

۱ - مرحوم‌ملك‌الشعراء بهار - مقالهٔ فردوسی شمارهٔ ۱۱و۱۲ سال اول مجلهٔ باختر.

عدم تجانس آن باسبك شعرعهد مغول ورابعاً یافته‌نشدن افکاری که بقرن هفتم ساز گار است ودرمنظومه‌های حماسی متأخر زیاد دیده میشود و خامساً وجود نداشتن نامهای عربی که در منظومهای متأخر فراوان می‌بینیم : همه دلیل است برتعلق نداشتن این منظومه بقرن هفتم یعنی عهد مغول وتعلق آن بعهد پیش ازمغول واواخرقرن‌ششم واگر بمقایسه‌یی میان جهانگیر نامه وسامنامه باداستان کك کوهزاد مبادرت‌شود صحت‌سخنان ما بخوبی آشکارمیگردد.

البته دراین داستان مختصر اشتباه وخلطی ازلحاظ داستانهای قدیم موجود است وآن آوردن کشواد ومیلاد درشمارچاکران زال است که درکودکی رستم همواره باوی بودند. این اشتباه که معلوم‌نیست ازناظم است یاازجامع داستان بنثر، تادرجه‌یی مایهٔ تصورجعل داستان میشود وچنین مینماید که‌ایندا‌ستان را کسی‌ازپیش‌خودساخته‌وبنظم درآورده‌است امابنابر آنچه گفته‌ام ودرنتیجهٔ آنکه گویندهٔ‌این‌داستان‌داستانهای‌دیگری را ازقول دهقانان نقل میکرد وبرای پادشاهی میساخت که چنانکه خواهم گفت یقیناً از پادشاهان خراسان یاسیستان یعنی مرکز رواج داستانهای قدیم بود ، نمی‌توانست بجعل این داستانها پردازد وگویا ایندا‌ستان از آن داستانهاییست که در سیستان و خراسان درروز گارنسبةً قدیم ایجاد شده ومنشاءِ ایجادآن مناقشات اقوام کوچ(قفص، قُفس) وبلوچ (بلوص) وافغانان با سیستانیان وخراسانیان وآزارهای ایشان باهالی این نواحی بوده است که در کتب تاریخ ومسالك وممالك بتفصیل ثبت شده است .

ازجملهٔحکایاتی که درباب‌سلطان‌محمود نقل‌شده‌یکی‌داستان تاریخی‌قمع‌دزدان کوچ‌وبلوچ است که صاحب کرمان درپاسخ نامهٔ محمود بدونوشته بود « من از ایشان (یعنی‌از کوچ وبلوچ) بجان آمده‌ام که اغلب‌ایشان دزد ومفسدان‌اند ودویست فرسنگ ناایمن میدارند وبدزدی میروندوخلقی‌بسیاراند و من‌باایشان مقاومت نمی‌توانم کردن ، سلطان عالم (یعنی‌محمود) تواناتراست ، تدبیرایشان درهمهٔ جهان‌او تواند کرد ...»[1] واین‌قوم دراوایل قرن پنجم که زمان‌واقعهٔ لشکریان محمودباایشان بودچندان‌زورمند

[1] - سیاستنامه چاپ‌آقای اقبال ص ۷۹ - تمام این‌حکایت از ص ۷۶تا ص ۸٤ کتاب‌مذکور ثبت‌است .